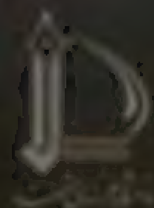


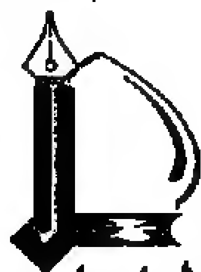
استراتژی اقتصادی اسرائیل در خاورمیانه

نوشته: جمیل هلال

ترجمه: دکتر سید حسین میثمی - امیر سلطانی رحیمی

۳۵۱

بسم الله الرحمن الرحیم



دانشگاه فردوسی مشهد

انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، شمارهٔ ۳۵۱

استراتژی اقتصادی اسرائیل در خاورمیانه

نوشتهٔ

جمیل هلال

ترجمهٔ

دکتر سیّدحسین سیّدی

امیر سلمانی رحیمی

۱۳۸۱

فهرست مطالب

مقدمه مترجم

کنتم خیر امّة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله و لو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون * لن یضرّوکم إلاّ أذًی و إن یقاتلوکم یولّوکم الأدبار ثمّ لا ینصرون * ضربت علیهم الذلّة أین ما ثقفوا إلاّ بحبل من الله و حبل من الناس و باءوا بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنة ذلک بأنّهم کانوا یکفرون بآیات الله و یقتلون الأنبیاء بغیر حقّ ذلک بما عصوا و کانو یعتدون [1] *

دسیسه‌های رنگارنگ و برنامه‌ریزی شده مجموعهٔ استکبار علیه مسلمانان و کیان اسلام همه علاقه‌مندان به‌ارزشهای والای دینی را به‌حضوری جدّی در عرصه‌های گوناگون مبارزه خوانده است؛ که دیری است شاهد ریشه‌دار نمودن این دسیسه‌ها و تغییر رویه از رویارویی نظامی به‌جنگی سرد و کشاندن کارزار به‌میدانهای اقتصادی هستیم.

---

۱ - شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به‌کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به‌خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمنند و[لی] بیشترشان نافرمانند * جز آزادی [اندک] هرگز به‌شما زیانی نخواهند رسانید و اگر با شما بجنگند، به‌شما پشت نمایند، سپس یاری نیابند * هرکجا یافته شوند به‌خواری دچار شده‌اند ـ مگر آنکه به‌پناه امان خدا و زینهار مردم [روند] ـ و به‌خشمی از خدا گرفتار آمدند، و [مُهر] بینوایی بر آنان زده شد. این بدان سبب بود که به‌آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را بناحق می‌کشتند. [و نیز] این [عقوبت] به‌سزای آن بود که نافرمانی کردند و از اندازه در می‌گذرانیدند. آل عمران (۳) / ۱۱۰-۱۱۲.

و آنچه بیشتر ما را به‌هوشیاری خوانده، توافق دو قطب به‌ظاهر مخالف جهان معاصر بر سر رژیم اشغالگر قدس است. رژیمی که به‌خاطر حمایتهای بی‌دریغ شرق و غرب در زمانی نزدیک به‌یک قرن از هیچ‌کاری علیه مسلمانان فروگذار نکرده، اندیشه نیل تا فرات او و نقش آن بر پرچم رسمی‌اش، آشکارا خبر از خوی تجاوزکارانه و مرزناشناس وی می‌دهد. به‌بیانی دیگر سیاستگزاران و تصمیم‌سازان نظام بین‌المللی، پس از جنگ سرد به‌این نتیجه رسیده‌اند که منشأ قدرت به‌تدریج از نظامی به‌اقتصادی تغییر یافته و این نظر کارشناسان را پذیرفته‌اند که جهانِ پس از سال ۲۰۰۰، جهان ابرقدرتهای اقتصادی است[1].

چنانکه‌هدف‌قدرت‌سیاسی‌در‌صحنه بین‌المللی متوجه دفع‌تهدیدات و تجاوز بیگانه، احتراز از فشار و گرفتار آمدن در تار و پود وابستگی و افزایش حیثیت، موقع و مقام جهانی یک کشور دانسته می‌شود[2].

و بی‌شک زمانی خواهیم توانست به‌این هدف دست یابیم که آگاهانه و با برنامه‌ریزی لازم قدم در کارزار گذاریم. مترجمان اثری که پیش رو دارید نه آن جهت که دستی در سیاست و اقتصاد داشته، خواسته‌اند با بهره‌مندی از آن توفیق خدمتی را به‌جامعه اسلامی همزمان خود نصیب خویش سازند، دست به‌چنین کاری زده‌اند بلکه چون در کتاب ***استراتیجیة اسرائیل الاقتصادیة للشرق الاوسط*** را اثری روشنگر، عمیق، مستند و متناسب با نیاز روز یافتند، دریغ دیدند که در فراخی بخشیدن به‌دامنه آثار و فواید مترتب بر آن قدمی برندارند. هم‌چنان که بر این نکته اذعان دارند که کمی بضاعت علمی در موضوعِ کتاب، کاستیهایی را متوجه این برگردان و انتقال دقیق داده‌های تخصصی آن نموده است اما سخت بر این باور بوده‌اند که در میانِ نویسندگان و فرهیختگان عرب کم نیستند کسانی که به‌خاطر رویارویی مستقیم با سیاستها و توطئه‌های ریز و درشت رژیم اشغالگر قدس، سالها از عمر خود را صرف شناخت و معرفی ابعاد گوناگون اصلِ اشغال سرزمین خود و آگاهی دادن نسبت به دورنمای اهداف این رژیم نموده‌اند.

امید که هرچه زودتر شاهد دفع تجاوز و رفع خطر از مسلمانان در سراسر جهان، به‌ویژه خاورمیانه باشیم. و بی‌تردید آنان که خدای متعال مُهر خواری بر پیشانی‌شان زده، کیان ناميمون خود را بر پایه تجاوز و نافرمانی گذاشته، دیری نپایند.

---

۱ - هوشنگ میراحمدی: نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده برای رهبری جهانی، اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، شماره‌های ۵۴ و ۵۵، صص ۱۴ و ۱۵.

۲ - علی‌اصغر کاظمی: نقش قدرت در جامعه و روابط بین‌الملل، انتشارات قومس، تهران، ۱۳۶۹، ص ۵۴.

... و سجّل

برأس الصفحة الاولی

انا لا اغضب شخصًا

و لا اسطو الی احد

و لکن اذا ما جعت

آکل لحم مغتصبی

حذار حذار من جوعی و من غضبی[1]

۱۳۸۱/۷/۳۰ برابر با نیمه شعبان ۱۴۲۳

(میلاد باسعادت حضرت مهدی (عج) و روز جهانی مستضعفان)

۱- بر سر صفحه اول بنویس

زکسی کینه ندارم و به‌غارت نبرم مال کسی

لیک از شدت جوع

گوشت غاصب خود را بجوم

تو بترس تو بترس از گرسنه شدن و از غضبم.

بخش پایانی از سرودهٔ معروف محمود درویش با برگردان رضا افضلی. روزنامه خراسان، ۱۳۷۸/۱۱/۱۱.

فصل اوّل

طرح اسرائیلیِ نظامِ منطقه‌ای، مقدمه و نتایج

تشکیل کنفرانسِ مادرید برای ایجاد صلح در خاور میانه و آغاز مذاکرات فلسطینی ـ اسرائیلی و عربی ـ اسرائیلی (دو و چندجانبه)، به‌ضرورت شفاف‌نمودن دیدگاه اسرائیل در منطقه، در پرتو صلح (یا سازش با دولتهای عربی که اسرائیل برای دستیابی به‌آن در تلاش است)، بُعدی سیاسی بخشیده است. قراردادهای اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین و قرارداد صلح بین اسرائیل و اردن و پروتکلهای اقتصادی بعدی و ادامهٔ مذاکرات با سوریه و لبنان و استمرار نشست کمیته‌های چندجانبه و از سرگیری سطوح مختلف روابط سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی، میان اسرائیل و تعدادی از کشورهای عربی، پروژهٔ اسرائیل، برای نظام منطقه‌ای جدید را در سرلوحهٔ مناقشات روزمرّهٔ منطقه قرار داده است.

تصور اسرائیل از آیندهٔ منطقه در پرتو صلح عربی ـ اسرائیلی، بر چه پایه‌ای استوار است؟ و برجسته‌ترین عناصر و مؤلفه‌های آن کدام است؟ اسرائیل از این اقدامات و تدابیر، به‌دنبال چیست؟ و بر چه امکانات و استراتژیهایی تکیه دارد؟ این کتاب، تلاشی ست برای تعیین روشی برای پاسخگویی به‌پرسشهای بالا با دقّت و موشکافی در پیدایش، شرایط و

عناصر دیدگاه اسرائیل در خصوص نظام منطقه‌ای و کارکردهای نظری و عملی آن ـ که به‌جنبه‌های مهم آن با اندکی تفصیل در فصلهای بعدی خواهیم پرداخت ـ می‌توان نکات زیر را مطرح کرد:

۱ – پیشینهٔ تاریخی پروژهٔ منطقه‌ای اسرائیل

الف: بر موقعیّت و نقشِ دیدگاه اسرائیل دربارهٔ منطقه، تاریخی مشخص ـ یعنی تاریخ درگیری و کشمکش عربی ـ اسرائیلی و فلسطینی ـ اسرائیلی ـ و پیش از آن، درگیری با حرکت صهیونیستی اسکان مهاجران و سلطهٔ استعماری انگلیس، حکم‌فرماست؛ تاریخی که همچنان تأثیرات قوی و بی‌واسطه‌اش را در شکل‌دادن به‌آن دیدگاه، حفظ نموده است. لذا می‌بینیم که تاریخ این درگیری، بندهای اصلی دیدگاه اسرائیل را برای سازش با عوامل سیاسی، اقتصادی، امنیّتی و ایدئولوژیک، هماهنگ و همرنگ می‌سازد. چنانکه تأثیرات آن، در نحوهٔ شرکت اسرائیل در مذاکرات دو یا چندجانبه نیز منعکس می‌شود. این پیشینهٔ تاریخی، شاید بیشترین تأثیر را در شرایط، موانع و تدبیری داشته باشد که اسرائیل برای جلوگیری از تشکیل دولت فلسطینی و مانع‌شدن ملّت فلسطین از دست یافتن به‌حق سرنوشت و بازگشت به‌وطن و به‌تعویق انداختن حل و فصل نهایی و یکسره کردنِ (تکیه بر افزایش روند نابرابری در میزان قوا و ایجاد تغییرات) مسائلِ اساسی مربوط به‌حاکمیت بر زمین، سرنوشت قدس، شهرکها، مسائل مرزی و موضوع پناهندگان، فراهم می‌کند. این تأثیر، همچنین در تدابیر امنیّتی که اسرائیل در سازشهای دوجانبه مطرح می‌کند، هویداست. اهمیّت بُعد امنیّتی، در پیمان صلح اسرائیل و مصر، پیمان «بیانیهٔ اصول» و پیمانهای تفصیلی بعدی و در پیمان با اردن و پروژه‌های پیشنهادی اسرائیل به‌سوریه و لبنان ـ و چنانکه در طرحهای امنیّتی منطقه‌ای اسرائیل می‌یابیم ـ و آثار آن، در دیدگاههای اسرائیل دربارهٔ حوزه و طبیعت روابط اقتصادی آینده‌نگرانه در منطقه، آشکار می‌شود.

از نمونه‌های بارزِ سلطهٔ وضع امنیّتی (به‌معنای محدود مبنی بر سلطهٔ نظامی) در نگرش اسرائیل نسبت به روابطش با سرزمینهای عربی، برخوردش با جریان «توزیع محدّد» نیروهایش

در خارج از مناطق مسکونی ـ مشخّص شده درقرارداد «بیانیهٔ اصول» میان‌اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین ـ در کرانهٔ غربی، به‌مثابه یک اقدام صرفاً امنیّتی می‌باشد. یعنی سرائیل، با این جریان، از زاویهٔ تأثیر این عقب‌نشینی بر منیّت شهرک‌نشینهای خود، نه از زاویهٔ اجرای طرح صلح مبتنی بر عقب‌نشینی از کرنهٔ غربی و نو ر غزّه و توقّف شهرک‌سازی و جداسازی شهرکهای ساخته شده و پذیرفتن حق فلسطینی‌ها در حاکمیّت و ایجاد مؤسسات آنها، مطابق ارادهٔ آزادشان برخورد می‌کند. و همین دیدگاه، موضعش را در مذ کرات مربوط به‌عقب‌نشینی از جولان و جنوب لبنان تشکیل می‌دهد و دلیل پیوستن اسرائیل به‌پیمان منع سلاحهای هسته‌ای نیز، همین دیدگاه می‌باشد.

لذ دست‌یافتن به‌آرمانهای اسرائیل، خارج از برخی اظهارات خلاصه شده و کلّی و دارای قالبهای کلیشه‌ای یا ملاحظات کاملاً تبلیغاتی ـ که سناریوهای آیندهٔ صلح منطقه را قبل از پیمان کمپ‌دیوید وضع می‌کند ـ دشوار ست. طبیعی است که پیمان صلح مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹ امکانات گشودن افقهای روابط «عادی‌سازی» کامل در داخل اسرائیل را نه‌تنها با مصر، بلکه با تعدادی از کشورهای عربی هم به‌وجود آورد. فضای سیاسی‌ای که پیمان کمپ‌دیوید در داخل اسرائیل به‌جای گذاشت، زمینهٔ پیدایش توجّه نهادی، آکادمیک و رهبری سیاسی اسرائیل به‌جستجوی شکلها و چهارچوب همکاری اقتصادی بین اسرائیل و دولتهای عربی (مشخّصاً دولتهای وابسته عربی) را شکل بخشید. و نظریه‌ای (برگرفته از قرائتی سطحی از تجربهٔ اروپای غربی)، میان محافل جاسوسی سرائیل (شاید در محافل بوروکراسی حزب کارگر و گروهی از تکنوکراتها) مطرح شد که مفادش چنین است. به‌میزانی که روابط «همکاری اقتصادی» (حتی قبل از سازش سیاسی) بیشتر شود، صلح، پایدارتر می‌گردد و جنگ، به‌فرایندی غیرقابل تصور تبدیل می‌شود.

توجّه اسرائیل در طول دههٔ هشتاد، به‌طرح‌ریزی همکاری اقتصادی اسرائیلی ـ عربی معطوف شد و نهادهای تخصّصی اسرائیل، دهها پژوهش را که به‌طرحهای فعالیتهای مختلف اسرائیلی ـ عربی می‌پرداخت، انجام دادند. امّا ین طرحها، بدون نظم مشخّص یا چهارچوب

جامع، خارج از نظریهٔ (همکاری اقتصادی موجب تقویت صلح می‌شود)، باقی ماند تا این که جناحی از رهبری حزب کارگر اسرائیل، به‌تدوین برنامهٔ «فرایند صلح و همکاری اقتصادی»، در قالب پروژهٔ بنای نظام منطقه‌ای جدید، اقدام نمود. بالاترین مقامی که به‌تبیین این پروژه پرداخت و مسؤولیت نظارت و ترویج آن را برعهده داشت، وزیر خارجهٔ اسرائیل ـ شیمون پرز ـ و معاونش یوسی بیلین بود. پرز، طرح یجاد و نظام منطقه‌ای را در کتابش با نام «خاورمیانهٔ جدید» در پاییز ۱۹۹۳ شرح داد. معاون او نیز در اواخر همان سال، جزوه‌ای به‌نام «رؤیای خاورمیانه» منتشر نمود و در آن، طرح پرز را رسماً تأیید کرد و آن را به‌مثابه راهبرد سیاست اسرائیل دربارهٔ روابط منطقه‌ای در مذاکرت چندجانبهٔ منشعب از کنفرانس مادرید، مطرح نمود.

امّا انتقال دیدگاه اسرائیل نسبت به روابط منطقه‌ای‌اش، از دیدگاهی که جریان «صلح» را به‌عنوان جریان تولید مصالح و منافع اقتصادی طرفین می‌داند، به‌طرح برقراری و ثبات «صلح» در منطقه، با تأسیس یک نظام منطقه‌ای جدید در آن، با آغاز مذاکرات عربی ـ اسرائیلی و پیشرفت آن آغاز شد و بتدریج تبلور یافت؛ مذاکراتی که بر بستر تحوّلات و متغیّرهای منطقه‌ای و بین‌المللی، با صبغهٔ انعطافی و بُعد استراتژیکی: جنگ دوم خلیج و نتایج تأثیرگذار آن بر تمام نظام منطقه‌ای عربی، فروپاشی تحاد شوروی و پایان جنگ سرد و تأثیر آن بر وضعیت نظام بین‌المللی و تحوّلات منطقه‌ای، که انتفاضهٔ مردمی در کرانه غربی و نوار غزّه، بارزترین مورد آنها در عرصهٔ درگیری فلسطینی ـ اسرائیلی و همچنین بازگشت حزب کارگر اسرائیل به‌قدرت که مهمترین مورد آنها در داخل اسرائیل بوده است، تکیه زده بود.

۲- ماهیت طرح منطقه‌ای اسرائیل

ب: نگاهی گذر به‌پروژهٔ «خاورمیانه جدید» که پرز و دیگران مطرح نموده‌اند، کافی است که دریابیم ین پروژه، تنها به‌ایجاد «بازار خاورمیانه» محدود نمی‌شود، بلکه با تعریف ریج اسرائیلی‌اش، یک پروژه برای تأسیس نظام منطقه‌ای جدید می‌باشد؛ پروژه‌ای که هدف نهایی آن ـ بنا به تعبیر پرز ـ «یجاد مجموعه‌ای منطقه‌ای از ملّتهاست که دارای بازار مشترک و هیأتهای

مرکزی منتخب می‌باشند که طبق نمونهٔ مجموعهٔ اروپایی تشکیل می‌شود. با تأکید به‌آن، این پروژه، متضمّن ایجاد نظام امنیّتی منطقه‌ای است که مسؤولیت «تثبیت نظام سیاسی نوین در منطقه را در زمینه‌ی دشوار»، برعهده دارد. اجرای این پروژه، همچنین با ساخت شالوده‌ای متکامل از هیأتها و کمیته‌های منطقه‌ای و مشترک فنی، تخصّصی، اقتصادی، کمیته‌های هماهنگ‌کننده و... همراه است. یعنی اجرای پروژه، ایجاد یک ساختار و اساس یا ساختارهای تشکیلاتی را می‌طلبد، که حدود نظام پیشنهادی منطقه را ترسیم کند و وظایف آن را مشخّص سازد و با توسعه آن، گسترش یابد. لذا، این پروژهٔ اسرائیلی، بر مراحل زمانی و سیاسی ـ تشکیلاتی مبتنی است. به‌عنوان مثال، پروژه اجرای فرایند سازش اعراب ـ اسرائیل را در دو مرحله مطرح می‌کند: مرحلهٔ نخست، با عقد پیمانهای دوجانبه صلح (بین اسرائیل و همه دولتهای عربی به‌طور جداگانه) از طریق مذاکرات دوجانبه پایان می‌یابد و مرحله بعدی، اساساً با عادی‌سازی روابط اسرائیل ـ اعراب، از طریق مذاکرات چندجانبه، پایان می‌پذیرد. جریان عادی‌سازی در پروژهٔ اسرائیل، به‌اعتبار این‌که یک شرط ضروری برای بنای یک نظام منطقه‌ای جدید است، وارد عمل می‌شود. چنانکه پروژه، بر تأسیس اقتصاد منطقه‌ای، باگذر از سه مرحله زیر، مبتنی است:

۱ - ایجاد پروژه‌های همکاری مشترک دوجانبه و چندجانبه.

۲ - همکاری نهادهای بین‌المللی، در محقق‌ساختن پروژه‌هایی که سرمایه‌گذاریهای کلان را می‌طلبد.

۳ - طرّاحی یک سیاست اقتصادی، برای مجموعه منطقه‌ای خاورمیانه، که با ایجاد و تکامل نهادهای رسمی منطقه‌ای، همراه است.

این که پروژهٔ منطقه‌ای اسرائیل، به‌خاورمیانه به‌مثابه نظام سیاسی ـ اقتصادی ـ امنیّتی متکامل می‌نگرد، ضرورتاً به‌معنای نادیده‌گرفتن بُعد اقتصادیِ پروژه نیست. چه، دیدگاه مذکور، اهمیّت زیادی به‌فرایند بازسازی خاورمیانه به‌منزلهٔ یک واحد اقتصادی، از گذر ایجاد «تغییرات بنیادی در امور اقتصادی آن، با هرآنچه که ایجاد پروژه‌های مشترک می‌طلبد و بنای تأسیسات انرژی و تصفیهٔ آب، تأسیس زیربناهای ارتباطات، پیشرفت کشاورزی، صنعت و جهانگردی و

بازگشایی مرزها و تشویق به‌رقابت» می‌دهد و گاهی به‌خاطر آشکارساختن جبهه‌های اقتصادی، تجاری، مالی، صحبت بر سر پروژه‌های مشترک، سرمایه‌گذاریهای محلی و خارجی، مرزهای باز برای «کالا، اشخاص، فکر و تکنولوژی»، موقعیتها و وظایف مشخّص (صرف نظر از وجود آگاهی از ین موقعیتها و وظایف، یا عدم آگاهی از آنها)، می‌باشد. از جمله: بازاریابی «صلح»، نه به‌اعتبار این که تنها حدّ فاصلی ست میان دو مرحلهٔ سیاسی، بلکه به‌اعتبار این که حدّ فاصل دو مرحلهٔ اقتصادی هم می‌باشد. و اگر صحیح باشد که صلح (سازش سیاسی) را حدّ فاصل دو مرحلهٔ تاریخی قلمداد کنیم، دلیلی وجود ندارد که ضرورتاً آن را در سطح اقتصادی، نیز حدّ فاصل بدانیم. بنابراین، دخالت «ایدئولوژی» برای برقراری یک «صلح» سیاسی در پوشش یک «رفاه» اقتصادی حتمالی، امکان‌پذیر است.

فرایند ترویج و گسترش مقولهٔ صلحی که موجب رفاه و توسعه می‌شود، محدود به‌طرف اسرائیلی و نهادهای آکادمیک امریکایی و نهادهای بین‌المللی نیست؛ هرچند که اَشکال، زبان و مخاطبان آن، متفاوت هستند. مراسم رسمی این مقوله، در کنفرانسی که ایالات متحده، بعد از امضای پیمان «بیانیهٔ صول» میان اسرائیل و سزمان آزادیبخش فلسطین بعد از مدّت کوتاهی تشکیل داد، با شعار تأسیس کمکهای مالی برای توسعهٔ مناطق خودمختار فلسطین، برپا شد چنانکه همین مراسم، در کنفرانس اقتصادی بین‌المللی توسعه در خاورمیانه و شمال افریقا که در دارالبیضای مراکش در اواخر اکتبر ۱۹۹۴ تشکیل شد، تکرار گردید. در این کنفرانس، بیشتر کشورهای منطقه و صدها متخصّص از کشورهای منطقه و خارج از آن حضور یافتند و ایالات متحده و اسرائیل، به‌اضافهٔ دولت میزبان، در سازماندهی آن، مشارکت داشتند. مقوله مذکور، همچنین، بخش مهمّی از کارهای برخی کمیته‌های مذاکرات چندجانبه را به‌خود اختصاص می‌دهد چنانکه مشارکت برخی از کشورهای عربی، در سطوح رسمی و غیررسمی، در بازاریابی ین مقوله که «صلح» اسرائیلی ـ عربی، رفاه و شکوفایی را در پی خواهد داشت، می‌بینیم.

مشکل در اینجا، ین نیست که «صلح»، منافع اقتصادی در پی دارد یا خیر، چراکه ین مسأله، تابع پژوهش علمی دقیق و بررسی مشاهده ی هر فعالیت قتصادی است که با «صلح» ممکن

می‌شود. مشکل، اوّلاً: در مفهوم «صلح» نهفته است،که (آیا صلحی عادلانه و برابر است یا سازشی تحمیلی، با قید پیوندهای قدرت و سلطه؟) ثانیاً: بازاریابی (آگاهانه یا ناآگاهانه،که البته چیزی را تغییر نمی‌دهد)، «توّهمی» است که «صلح» را همچون فانوسی جادویی، به‌تصویر می‌کشد که به‌محض رسیدن به‌آن؛ رفاه و شکوفایی، در منطقه فراگیر خواهد شد و به‌محض تثبیت آن، بیشتر مشکلات و دشواریهای فراوانی که جهان عرب در آن به‌سر می‌برد، از بین خواهد رفت. البته منطقه، نمونه‌ای از این وضع را در زمان پیمان کمپ‌دیوید تجربه کرد، با توجه به‌این که در آن هنگام، طرفهای بیشتری در ترویج مدعی که صلح آینده در مصر فراهم خواهد کرد، شرکت جستند تا در آینده روشن شود که واقعیت، خلاف آن است و ریشهٔ مشکلات اقتصادی و اجتماعی، در جای دیگری نهفته است و «صلح» در بهترین حالات، ممکن است عامل مساعدی در حلّ مشکلات باشد؛ تازه اگر محتوای عادلانه و برابر، داشته باشد.

در واقع، حزب لیکود، به‌دلایلی که به‌برنامه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی صهیونیستی راست‌گرای افراطی‌اش مربوط می‌شود و اولویت را به‌ملاحظات اسکان مهاجران و تسلط بر سرزمین فلسطین می‌دهد، از دیگر احزاب اسرائیل، شور و علاقهٔ کمتری به‌مقولهٔ صلح برای کسب پیشرفت و شکوفایی اقتصادی نشان می‌دهد؛ علی‌رغم این‌که این حزب، مسؤولیت امضای پیمان صلح با مصر را به‌عهده داشت.

شکی نیست که عدم توفیق حزب مزبور در کسب دیدگاهی برای نقش منطقه‌ای رو به افزایش اسرائیل در مرحلهٔ بعد از سازش سیاسی، یکی از علل عقب‌نشینی‌اش از ترویج صلح شکوفا بوده است.

برخلاف مرحلهٔ پیمان کمپ‌دیوید، اسرائیل در حال حاضر، توسط گروههایی از حزب کارگر، در ترویج این مقوله که صلح و همکاری اقتصادی، «منطقه خاورمیانه را به‌سرسبزی می‌آراید» و رفاه و توسعه و شکوفایی را فراگیر می‌سازد، پیشقدم است. بیانیهٔ صلح اسمی اسرائیل در پروژهٔ اسرائیلی نظام منطقه‌ای جدید، تردیدی در این ندارد که منافع اقتصادی صلح، اسرائیل و همچنین دیگر دولتهای شرکت‌کنندهٔ منطقه را فرا خواهد گرفت. این مطلب را می‌توان بر این مبا

تفسیر کرد که در اواخر دهه شصت و هفتاد، اسرائیل، پروژه‌ای برای صلح منطقه‌ای نداشت. البتّه تلاشش را، هنگام طرح ابتکار عمل سادات در خلال دیدارش از قدس، برای بی‌طرف ساختن مصر و اخراج آن از حوزهٔ درگیری اعراب ـ اسرائیل و به‌دنبال آن، سنگین‌کردن کفّه‌های قدرت منطقه‌ای به‌نفع خود، متمرکز کرد. و لذا لیکود، بعد از پیمان کمپ‌دیوید، جنگ و تجاوزات خود را به‌چند طرف عربی مثل سازمان آزادی‌بخش فلسطین، لبنان، سوریه، عراق و تونس افزایش داد. چنانکه اسرائیل، با نمایندگی حزب حاکم لیکود در آن زمان، وارد مذاکرات اعراب ـ اسرائیل، که در پاییز سال ۱۹۹۱ در مادرید گشایش یافت، شد بی آنکه تصوری روشن از پروژهٔ منطقه‌ای صلح داشته باشد، مثل آنچه که در کمپ‌دیوید انجام داد. هدف لیکود از شرکت در مذاکرات ـ همان‌گونه که نخست وزیر سابق اسرائیل ـ اسحاق شامیر ـ بعد از شکست حزبش در انتخابات سال ۱۹۹۲ مجلس اسرائیل افشا کرد ـ خنثی‌کردن سازش سیاسی، برمبنای اصل «زمین در برابر صلح» و دو مصوّبهٔ شورای امنیت به‌شمارهٔ ۲۴۲ و ۳۳۸ و به‌دست آوردن فرصتی مناسب برای ایجاد حوادث جدید درمنطقه بود تا ساختار جغرافیایی و جمعیتی مناطق اشغالی را تغییر دهد. و این، همان‌محتوای شعار «صلح در برابر صلح» است که لیکود دربرابر شعار «زمین در برابر صلح»، مطرح ساخته است.

۳- منابع تقویت پروژهٔ منطقه‌ای اسرائیل

ج: پروژهٔ ایجاد نظام منطقه‌ای جدید برای عینی‌کردن حلّ و فصل نزاع اعراب ـ اسرائیل، پروژه‌ای است که آن را حزب کار و در حقیقت جناحی در درون این حزب، طراحی کرده است. هرچند این پروژه به‌صورتهای متفاوت و نسبتاً متضاد، از حمایت نیروها و احزاب دیگر و شاید گروههای مهمی از بورکراتهای دولت و جناحهایی از تکنوکراتها و بورژواهای اسرائیل، بهره‌مند شد؛ این پروژه ـ چنانکه گفتیم ـ در بستر تحوّلات و متغیّرهای مهم منطقه‌ای و بین‌المللی، رشد و نمو یافت. مطلب بالا بدین معناست که این ذهنیّت ـ که در ادبیات عرب، بسیار شایع است ـ که اسرائیل در زمان تأسیس و یا اندکی پس از آن، صاحب دیدگاه کاملی از نظام منطقه‌ای خاورمیانه

(یا پروژه‌ای برای سلطهٔ اقتصادی بر منطقه) گردید و طبق آن عمل کرد، ذهنیّتی کاملاً غلط است؛ زیرا دیدگاه اسرائیل ز نظام منطقه‌ای جدید، دربردارندهٔ اصول طرحی ستراتژیک است که زاییدهٔ مرحله تاریخی مشخصی می‌باشد، مرحله‌ای که نشانه‌ها و شرایط اصلی آن، تنها در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود کامل گردید. همچنین تعامل با پروژهٔ اسرائیلی نظام منطقه‌ای جدید، به‌مثابه برنامه‌ریزی طرح آمادهٔ اجرا هم، خطاست. چون اوّلاً: جنبه‌هایی راکه پروژه طرح می‌کند، صبغهٔ آزمایشی دارد؛ ثانیاً: پروژه ی است که در ایجاد و اجرا، بر طرفهای عربی، تکیه دارد و آنها نیز ممکن است تصورات دیگری داشته باشند و یا در پذیرش اصل طرح اسرائیلی، یا بخشهای مهمی از آن، خود را ناتوان ببینند. ثالثاً: ممکن است اسرائیل خود را نیازمند به‌انجام تعدیلات گسترده در پروژه‌اش (به‌علل داخلی یا خارجی یا همه اینها) ببیند. رابعاً: تحوّلات و پیچیدگیهای واقعیّت، ممکن است در حرکت عملی‌اش، سیر و روند متفاوتی را در هنگام شروع اجرای پروژه اسرائیلی، در سطح گسترده تحمیل کند، حتی گر موافقت مراجع ذی‌صلاح ر هم فرض بگیریم. ین عوامل و ملاحظات، متعدّد ست، از جمله نبود سرمایه گذاریهایی که بیشتر پروژه‌های منطقه‌ای سرائیل به آن متکّی است، رشد مخالفت سیاسی و مردمی گسترده در برابر جریان «عادی‌سازی» (روابط) در دولتهای عربی ذی‌نفع در این جریان و افزیش مخالفت در درون اسرائیل به‌خاطر عقب‌نشینی‌های گسترده از سرزمینهای عربی. خامساً: پروژهٔ نظام منطقه ی، طرح شده ز جانب حزب کارگر (یا جناح با نفوذ در آن)، پروژه‌ای است که اگر قدرت، در اسرائیل دچار تحوّل شد (مثلاً حزب لیکود به‌حاکمیت دست یافت)، طومارش درهم پیچیده خواهد شد. سادساً: میان عناصر مهمّی ز پروژهٔ اسرائیلی در ساختار ریجش، نوعی پراکندگی وجود دارد که گاهی در موقعیتهایی مشخص، شکل نزاع یا تناقض به‌خود می‌گیرد، این نزاع، مشخصاً بین عناصری که ملاحظات اقتصادی را ترجیح می‌دهد و عناصری که ملاحظات امنیّتی یا ایدئولوژیکی را ترجیح می‌دهند، وجود دارد ما این تضادها را آشکارا در تحوّلاتی که بعد از مضای پیمان اوسلو صورت گرفت، دیدیم چراکه اسرائیل تلاش کرد از اجرای مرحله دوم پیمان مذکور، امتناع ورزد؛ و این امتناع، براساس ملاحظات امنیّتی (امنیّت مهاجران) بویژه بعد از

عملیّات شهادت‌طلبانه‌ای که حماس و جهاد اسلامی به‌اجرا درآوردند، بود.

امّا این ملاحظات، اصلاً به‌معنای غفلت یا کنارگذاشتن پروژه، براین اساس که دیگر وجود ندارد، نیست؛ بلکه پروژه، برخوردار از توانایی‌ها، شرایط و امکاناتی است که برخورد با آن را جدّی می‌سازد. بارزترین این شرایط عبارتند از:

الف: سیاست جدید اقتصاد لیبرالی

پروژهٔ نظام نوین منطقه‌ای اسرائیل، متکّی بر برنامه‌های اقتصادی‌ای که کاملاً با برنامه‌های مراکز نظام اقتصادی بین‌المللی و مؤسسات با نفوذ آن (مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، هماهنگ است، می‌باشد. برنامه‌هایی که با ایدئولوژی اقتصاد لیبرالی با ساختار نوین آن و هرآنچه که برآن مترتّب است، همراه می‌باشد؛ از قبیل: جدّی گرفتن و پایبندی به‌اقتصاد بازار آزاد (خصوصی‌سازی، آزادی تجارت، کاهش نقش دولت در اقتصاد و ...)، پذیرش شکلهای گسترده و فراگیر نابرابری در فرصتها، نوع زندگی، درآمد و ثروت و شکلهای فراگیر بهره‌کشی که تحت عنوان شعارهای: تأمین محیط مناسب و تشویق سرمایه‌ها و رشد سرمایهٔ خصوصی، کاهش نقش بخش عمومی و دولت در اقتصاد ـ حتی در درجات پایین و به‌هر وسیله ممکن ـ، کاهش دموکراسی اجتماعی (به‌معنای حق شهروند در آموزش، تأمین درمانی و تأمین اجتماعی، کار و ...) که پذیرش برخی از جنبه‌های دموکراسی سیاسی لیبرال، جایگزین آنها نمی‌شود؛ برنامه‌هایی که با رویکرد به‌منافع سرمایه‌داری بین‌المللی و شرکتهای چندملّتی، هماهنگ است و پذیرش آن، از جانب بیشتر دولتهای منطقه، در خلال دهه هشتاد و نیمه اوّل دهه نود، کامل گشت.

ب: ویژگی استراتژیکی پروژهٔ منطقه‌ای اسرائیل

پروژهٔ منطقه‌ای نوین اسرائیل، به‌صراحت به طرّاحی دیدگاهی برای مرحله تاریخی جدید مشغول است و نه به‌تعیین مقتضیات سیاسی گذرا یا دورهٔ انتقالی. از این رهگذر است که پروژه، کارکردن در حوزه‌ها و سطوح مختلف روابط سیاسی و دیپلماسی، علاوه بر روابط و پروژه‌های اقتصادی،

تجاری و مالی را مطرح می‌کند. ین، یعنی ین که پروژه، یک طرح اجرایی دفعی، یک‌باره و با یک سبک و کیفیّت در سطوح مختلف نیست. بلکه قابلیّت این را دارد که با یک گروه، با سرعت و با گروه دیگر، به کندی حرکت کند، و با جناحی وارد عادی‌سازی سیاسی کامل گردد و با طرف دیگر رابطهٔ دیپلماتیک ناقص و ثانوی داشته باشد و در آن واحد، با طرف سوم، روابط رسمی نداشته باشد؛ این در حوزه‌های قتصادی، امنیّتی و دیپلماسی نیز سرایت دارد، و لذا نمی‌توان بر توفیق یا شکست پروژهٔ اسرائیل (مطابق تعدیلاتی که متغیرهای واقع به آن گرایش دارد) تنها با استناد به‌نظارت مشخّص در لحظهٔ زمانی معیّن، حکم نمود، بلکه لازمهٔ این حکم، نظر افکندن به‌مجموعهٔ فعالیتها، روابط، جریانها و تحوّل آنها در مدار یک مرحله کامل یعنی بیش از یک دهه، می‌باشد (۱).

اگر فضاهای تبلیغی تجاری را که با بیانیهٔ پروژهٔ «نظام منطقه ی نوین» هماهنگ است، کنار بگذاریم، انتظاری نیست که قبل از گذشت سالهای بسیار ،در پی تأثیرات مهمّی در مور قتصادی کشورهای عربی باشیم. این، به‌علل و عوامل سیاری برمی‌گردد که یک بخش آن، به‌طبیعت پروژه‌های اقتصادی طرح شده بویژه ساختار زیربنایی آن مربوط است که موفقیت آن، سالهای طولانی و تأمین سرمایه‌های کلان در مقیاسهای محلّی و منطقه‌ای را می‌طلبد. همچنین در یک مدّت کوتاه، انتظار نمی‌رود که هزینه‌های نظامی کاهش یابد ـ هرچند که کمّیت نیروهای مسلح کاهش می‌یابد ـ علّت ان هم هزینهٔ بالای عملیّات ترمیم و نوآوری مطوب و پیشرفت سیستمهای اسلحه‌سازی به‌طور دوره‌ای می‌باشد؛ چنانکه احتمالاً درکوتاه‌مدّت، از سازش سیاسی، پیچیدگی و دشواری اوضاع گروههای اجتماعی بسیاری به‌وجود می‌آید، اگر کشورهای عربی، اجرای اقدامات « صلاح قتصادی» ی ر که بانک و صندوق بین‌المللی پول و قطبهای اقتصادی جهانی (مثل اتحادیه تجارت آزاد امریکای شمالی و اتحادیه اروپا) طالب آن هستند، کامل کنند؛ این، به ضافهٔ دستاوردهای منفی اقتصادی قابل پیش‌بینی از جری پیمان گات (GATT) / پیمان عمومی تعرفه‌های گمرکی و تجارت) که اخیراً بر بیشتر کشورهای عربی وارد شد، می‌باشد. به‌بیان دیگر، افتادن در دام اقتصادی ی که حکم به‌موفقیّت پروژهٔ اسرائیلی یا شکست آن با معیار

محدود اقتصادی گرایش دارد و در همان وقت نسبت به اقدامات سیاسی - استراتژیکی ی که محرّک جوهر پروژهٔ اسرائیل است غفلت می‌ورزد، خطاست. علاوه بر این که پروژه‌های اقتصادی‌ای که اسرائیل طرح می‌کند - اگر سرمایه‌گذاری ضروری برای تعدادی از آنها فراهم شود - از نوعی نیستند که هدف آن، تأمین شرایط بهبود کیفیت زندگی بیشتر ساکنان در منطقه باشد؛ بلکه از نوعی هستند که در پی به‌وجود آوردن محیط مناسبی برای رشد سرمایهٔ خصوصی (جهانی و محلی) می‌باشند که به‌اقتصاد اسرائیل - در درجه اوّل از کانال پیمانهای سیاسی - برخی از ویژگیهای مترتّب بر ارتباط امور اقتصادی محیط برآن را می‌بخشد. اینها (چنانکه در فصل چهارم مفصّلاً خواهیم دید) پروژه‌هایی هستند که هدفشان بیرون‌آوردن اسرائیل از انزوای اقتصادی و تضمین الحاق آن (طبق شرایط خودش) به‌امور اقتصادی منطقه می‌باشد. این مسأله برای اسرائیل، دارای اهمّیت حیاتی استراتژیکی است (که از اهمیت اقتصادی آن بالاتر است).

ج: فقدان پروژهٔ عربی جایگزین

پروژهٔ نظام منطقه‌ای جدید اسرائیل، زمانی طرح شد که نظام منطقه‌ای عربی، دقیقاً بعد از جنگ دوم خلیج، وارد مرحلهٔ جدیدی از ضعف و درگیریهای داخلی و از هم‌گسیختگی گردید. چنانکه طرفهای درگیر عرب، بدون پرداختن به‌پروژهٔ مشترك و همه‌جانبه در رویارویی با اسرائیل، به‌مذاکره با اسرائیل پرداختند. اگر به‌این مطلب شکست تلاشهای اتحادیه کشورهای عربی در ایجاد بازار مشترك عربی - تلاشهایی که آغازش با اقدام بازار مشترك اروپایی غربی همزمان بود - و ناکامیهای حاصل از این شکست را اضافه کنیم،کاملاً آشکار خواهد شد که پروژهٔ منطقه ی اسرائیل، عملاً (در سطح رسمی) بدون جایگزین عربی باقی می‌ماند. حتی پروژه اسرائیل (چنانکه در فصل پنجم بیان خواهیم کرد) از پشتیبانی مستقیم و غیرمستقیم امریکا و اروپای متّحد و مؤسسه‌های مهم مالی بین‌المللی هم - به‌دلایل مختلف - برخوردار خواهد شد. چه، اسرائیل موفق شد که در مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی، افکار عمومی را برای تأیید پروژهٔ منطقه‌ای‌اش در چهارچوب کلی‌اش بسیج کند. با وجود گذشت بیش از چهار سال از آغاز

کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید، پروژهٔ منطقه‌ای اسرائیل مورد ارزیابی و حدی از جانب عربها قرار نگرفت و با هیچ مقاومت یا مخالفت روشمند و سیستماتیک رسمی و تأثیرگذار عربها مواجه نشد. شاید علّت آن، فقدان دیدگاه و ایدهٔ مشترک عربی در قبال این پروژه از یک طرف و از طرف دیگر، ترس از فشارهای امریکا و فشارهای دیگر و فقدان سازماندهی ـ نه‌تنها در جنبه سیاسی، بلکه در جنبه‌های اقتصادی، استراتژیکی و امنیّتی ـ میان طرفهای مسؤول در مذاکرات مستقیم و مذاکرات چندجانبه باشد. طبیعی است که در چنین وضعیتی، پروژه‌های اقتصادی مطرح شده، چه در زمینهٔ ساختار زیربنایی یا در زمینه‌های دیگر، در چهارچوب مذاکرات چندجانبه یا در ادبیّات بانک جهانی دربارهٔ همکاری خاورمیانه و پیشنهادهای کمیساریای اروپایی را دارای اصول یا تأثیرات اسرائیل بیابیم.

د: *پشتیبانی بین‌المللی و منطقه‌ای*

اسرائیل، در تلاش برای تحقّق پروژه‌اش، تنها به‌امکانات خودش تکیه نمی‌کند، بلکه به‌پشتیبانی و اتّکای مؤثر بین‌المللی و منطقه‌ای ـ مشخّصاً پشتیبانی و اتکای ایالات متحده که نفوذ سیاسی و نظامی‌اش را در منطقه بعد از فروپاشی شوروی و جنگ دوم خلیج توسعه بخشید ـ هم متکی است. چنانکه اسرائیل در روابط سیاسی ـ تجاری‌اش با اروپا از یک سو و در تلاقی رویکردهای خاورمیانه‌ای اروپا با رویکردهای خودش از سوی دیگر، منابعی برای پشتیبانی پروژه‌اش می‌یابد. ژاپن نیز به‌نوبهٔ خود، دقیقاً بعد از پیمان اسرائیل ـ فلسطین به‌تأیید پروژه اسرائیل در خاورمیانه (در چهارچوب کلی آن) گرایش پیدا کرد. اسرائیل همچنین به‌تأیید مراکز و نیروهای محلی که به‌بهبود موقعیّتشان از طریق تجدید پیمانهای مختلف در منطقه تلاش می‌نمایند تکیه دارد. چنانکه برای تأیید پروژه‌اش به‌طبقات جدیدی از بورژواهای عرب و گروههایی از تکنوکراتها در دولتهای اطراف تکیه می‌کند، به‌این اعتبار که این پروژه، فرصتهای تازه‌ای را در برابر آن طبقات و گروهها می‌گشاید (۲).

این پیوستن گسترده به‌نیروهای تأییدکننده ـ هرچند به‌صورت متفاوت ـ به‌نفع پروژه

منطقه‌ای اسرائیل و این ضعف و پراکندگی نیروهای محالف نسبت به محتوای سازش با اسرائیل، رخنه‌هایی را که این محتوا در یک مدت کوتاه در قیاس به‌سابقه درگیری اعراب ـ اسرائیل، یعنی حدّ فاصل بین آغاز مذاکرات در پاییز ۱۹۹۱ و تصمیم دولتهای شورای همکاری خلیج مبنی بر پایان‌بخشیدن غیرمستقیم به‌بایکوت اسرائیل در پاییز ۱۹۹۴ محقق ساخت، تفسیر می‌کند؛ این مقطع، بویژه از سپتامبر ۱۹۹۳، شاهد انعقاد پیمانهای رسمی با طرفهای عربی درگیر و شروع در اقدامات عادی‌سازی گسترده (دیپلماسی و اقتصادی) قبل از رسیدن به‌سازش فراگیر، درگیری با تمام طرفهای درگیر، بوده است. و این، حتّی قبل از تعیین اعلام موضع مشترک عربی از سوی اتحادیه کشورهای عربی در مورد پایان‌دادن به‌تحریم اقتصادی اسرائیل یا تغییر قوانین مربوط به‌آن بوده است.

بازنگری سریع پیمانهای اسرائیل ـ اعراب که در این دوره بسته شد، بیانگر حد و اندازه‌ای است که مذاکره کنندهٔ اسرائیلی، در آن، به‌پروژه‌های همکاری اقتصادی و اقدامات امنیّتی تکیه کرده است که از مراکز پژوهشهای آکادمیک و استراتژیک اسرائیل در خلال دهه هشتاد و اوایل دهه نود در طراحی تفصیلی پیمانهای مذکور (دقیقاً در سطح پیگیری اقتصادی و امنیّتی) صادر شده است.

با این همه، لازم است از نتیجه‌گیری این مطلب که وجود حمایت سیاسی از پروژهٔ منطقه‌ای اسرائیل برای انتقال پروژه به‌عرصهٔ واقعیّت کافی است، پرهیز شود. چون مشکل سرمایه‌گذاری طرحهای اقتصادی طرح شده توسط پروژه، همچنان وجود دارد و این، مشکلی است که علّت اساسی آن این است که سرمایه‌داری بخش خصوصی (چه سرمایه‌داری عربی و چه بین‌المللی) به‌جایی می‌رود که شرایط بهره‌برداری بهتر و نرخ سود بیشتر و تضمینهای قانونی و سیاسی فعالیّت سرمایه‌داری از استقرار بیشتری برخوردار باشد؛ لذا دولت اسرائیل یا هر دولت دیگر، نمی‌تواند شرکتهای چندملّیتی و سرمایه‌داری را به‌سرمایه‌گذاری در منطقه تشویق کند بدون این که اوضاع و شرایط مناسب (از نظر این شرکتها و سرمایه‌داری) فراهم آید؛ چنانکه کمکهای کشورهای صنعتی و مؤسسات بین‌المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول

بدون شرایط و تضمین پا جلو نمی‌گذارند، همان‌طور که دشواریها و موانعی که آن دولتها و مؤسسات در برابر اجرای وعده‌هایشان در منطقه خودمختار فلسطینی وضع کردند، این را ثابت نمود؛ امّا سرمایه‌گذاری، تنها و دشوارترین مشکل در برابر اجری پروژهٔ نظام منطقه‌ای نوین که اسرائیل یا طرفهای ذی‌نفوذ مطرح می‌کنند، نیست؛ بلکه پروژه با پیچیدگیها، نیرگیها و تناقضات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری ـ ایدئولوژیک مواجه است که در فصل دوم به آن خواهیم پرداخت.

۴- مکانیزم ایجاد نظام منطقه‌ای

در پروژه اسرائیل، مکانیزم ایجاد نظام منطقه‌ای نوین را از کانالهای زیر تعیین می‌کند:

۱ـ انعقاد پیمانهای دوجانبه میان اسرائیل و دولتهای عربی همسایه از یک طرف و پیمانهای چندجانبه از طرف دیگر؛ پیمانهای دوجانبه، روابط اسرائیل با هریک از دولتهای عربی را در زمینه‌های اقتصادی، تجاری و امنیتی ـ نظامی، علاوه بر دو حوزه دیپلماسی و سیاسی و اقدامات سازماندهی و اداری و فنی و نظامی مشترک مترتّب بر آن، تعیین می‌کند.

۲- در مرحلهٔ نخست، تمرکز بر تأسیس محور سه‌گانه که بتدریج، ساختار تشکیلات سیاسی، اقتصادی و امنیتی به‌خود می‌گیرد (یکی از اَشکال کنفدراسیون) که شامل اسرائیل، اردن و دولت فلسطین می‌شود و بعدها تدریجاً با تشکیلات گسترده‌تری شامل سوریه و لبنان هم خواهد شد. در همین زمان، گسترش روابط اقتصادی با مصر و دقیقاً در دو زمینهٔ انرژی و جهانگردی و برخی صنایع محدود مثل بافندگی، انجام می‌گیرد.

۳- عادی‌سازی روابط اقتصادی (به‌اضافه روابط سیاسی و دیپلماسی) با دیگر کشورهای دنیای عرب طبق مکانیزمهای بازار سرمایه‌داری، یعنی بدون شرط روابط اقتصادی ممتاز؛ چنانکه وضع با دولت فلسطین و اردن یا با سوریه و لبنان چنین است، البتّه با عدم غفلت از ملاحظات امنیتی. پیداست که شرط ایجاد روابط اقتصادی ممتاز با دولتهای عربی همسایه، باید با تعریف اسرائیل از امنیّت ملی‌اش و نیاز آن به‌تولید منافع مشترک، مرتبط باشد، منافعی که امکان شروع

جنگها و درگیریها یا عملیات نظامی جدید را نفی یا به‌حداقل کاهش دهد، همچون اقدامات آبی مشترک، کارهای زیربنایی مشترک، پروژه‌های اقتصادی مشترک، مبادله تجاری آزاد، و نیز تشکیل هیأتهای مشترک در زمینه‌های تخصّصی.

۵- زمینه‌ها و نشانه‌های پروژه‌های اقتصادی منطقه‌ای اسرائیل

هـ: بیشترین پروژه‌های پیشنهادی اسرائیل در چهارچوبی که اسرائیل آن را «همکاری اقتصادی منطقه‌ای» می‌نامد، از امور زیر تشکیل می‌شود:

۱- پروژه‌های ساخت و تجهیز مؤسسات زیربنایی و عمومی در زمینه‌های آب و انرژی (نفت، گاز، برق و ...) و حمل و نقل و ارتباطات (راههای زمینی، راه‌آهن، خطوط هوایی مستقیم، بندرها، مخابرات، ارتباطات رادیویی و ...).

۲- پروژه‌های دوجانبه (یعنی بین اسرائیل و یکی از دولتهای عربی) یا پروژه‌های منطقه‌ای (شامل اسرائیل و بیش از یک کشور عربی) ذی‌نفع در فعالیّتهای تولیدی یا خدماتی مشخّص که بیشتر آنها در زمینه‌های جهانگردی (مثلاً دریای سرخ و باشگاههای فرهنگی) و صنعت بافندگی و پارچه یا پروژه‌های مناسب با تجارت مرزی (مثل تجارت سیمان) و پروژه‌های مرتبط با فعالیتهای زیربنایی یا جهانگردی با هم (مثل پروژه متصل‌کردن دریای سرخ یا دریای مدیترانه به بحر المیّت، ایستگاههای آب شیرین‌کن و ...) متمرکز می‌شود.

۳- پروژه‌هایی که در تحکیم جریان عادی‌سازی (روابط) اسرائیل ـ اعراب سهیم هستند و یا پروژه‌هایی که جنبهٔ تبلیغاتی دارند (برای نشان‌دادن فواید جریان عادی‌سازی روابط)، یا عوامل مساعدی هستند برای دو فعالیّت قبلی، مثل بانک توسعه منطقه‌ای، مرکز پزشکی منطقه‌ای، دانشگاه منطقه‌ای و مراکز علمی تخصصّی مشترک.

پروژه‌های اقتصادی پیشنهادی اسرائیل، همچون اقدامات نظامی ـ امنیّتی دوجانبه با کشورهای عربی، در خدمت سازماندهی شرایط ادغام اسرائیل در منطقه می‌باشد. از این زاویه می‌توان به‌تلاش آشکار اسرائیل به‌گسترش و پیشرفت شبکه‌های تأسیسات زیربنایی میان اسرائیل

وکشورهای عربی پی برد. از کانال این تأسیسات، اسرائیل، رابطه خود را با منطقه به‌طور آشکار برقرار می‌سازد و قبل از تکمیل هریک از این پروژه‌های تأسیسات زیربنایی، شکلهای دیگری از رابطه را با منطقه فراهم می‌آورد:

ـ پروژه‌های تأسیسات زیربنایی (به‌اعتبار این‌که بیشتر آنها در حوزه بخش عمومی اقتصاد قرار می‌گیرد) پیمانهای مفصّلی میان دولت اسرائیل و هریک از دولتهای عربی مربوط را می‌طلبد؛ امری که مستلزم برنامه‌ریزی بین طرفین برای یک مدّت نه‌چندان کوتاه است؛ و احتمال می‌رود که به تشکیل کمیته‌های فنّی مشترک هم منجر شود.

ـ مشهور است که دستیابی به‌سرمایه‌گذاری بین‌المللی و با شرایط آسان، به‌نسبت پروژه‌های مؤسسات زیربنایی دارای ویژگی منطقه ی، آسانتر است؛ لذا توجّه بانک جهانی و کمیساریای اروپا به پروژه‌های تأسیسات زیربنایی، بویژه در زمینه‌های ارتباطات، انرژی و آب می‌باشد.

ـ گسترش و تکمیل مؤسسات زیربنایی مادی، شرایط و عوامل مساعد برای توسعه اقتصاد بازار را تشکیل می‌دهند؛ همچنین در توسعه بازار مشترک خاورمیانه، عامل مساعدی است.

ـ فرض اسرائیل این است که عادی‌سازی اقتصادی به‌این معناست که میان اسرائیلی‌ها و عربها، فعالیّتهای مشترک اقتصادی فراوانی از قبیل: مالی، تجاری، تولیدی و ... ایجاد شود که سرمایه‌داری بخش خصوصی، به‌طور اساسی، مطابق مکانیسم اقتصاد بازار آزاد، یعنی بدون پیمانهایی میان حکومتها و دولتهای منطقه (و شاید مؤسسات بین‌المللی)، برعکس آنچه که به آب، انرژی و ارتباطات مربوط است و نیاز به‌این‌گونه پیمانها دارد، در آن سهیم می‌شود.

با دقّت در پروژه‌های منطقه‌ای اسرائیل، مشخّص می‌شود که محرّک اصلی آن، تحقّق‌بخشیدن به‌ادغام ناهمگون اسرائیل در منطقه، از طریق تعدادی از مکانیسمهایی است که در خدمت اهداف زیر هستند:

۱ـ تبدیل اسرائیل به‌یک مرکز اصلی از مراکز مؤسسات زیربنایی منطقه‌ای در مشرق عربی.

۲ـ فراهم‌کردن امکان دستیابی اسرائیل به‌انرژی، با کمترین هزینهٔ ممکن.

۳- بهبودسازی موقعیّت اقتصادی اسرائیل از حیث بین‌المللی. این امر، از خلال مطالب زیر آشکار می‌گردد:

(۱) اسرائیل، از جنبهٔ نخست، خود را واسطه ی برای انتقال آب از لبنان به‌اردن و از مصر به‌غزه، مطرح ساخت؛ و از جنبهٔ دوم، اصرار اسرائیل بر عدم ایجاد هرگونه تغییر در تسلّطش بر منابع آبی عرب، که به‌وسطه نیروی نظامی در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ بر آن دست یافت، و از جنبه سوم، تلاش برای بهره‌برداری از منابع آبی‌ای که از سلطه کنونی‌اش خارج است؛ و از جنبه چهارم، دخالت در ممانعت از رشد وضاع جمعیتی در منطقه که سطح مصرف آب را به‌شکل غیرعادی از منبعی که در بهره‌برداری آن سهیم است، بالا می‌برد. مانند: اعمال محدودیتهایی علیه ورود فلسطینی‌ها به‌مناطق خودمختار (۳).

(۲) تلاش برای تنوّع‌بخشیدن منابع انرژی‌اش (نفت وگاز به‌اضافه زغال سنگ و انرژی خورشیدی)، و دسترسی آسان به‌آنها با کمترین هزینهٔ ممکن (بخصوص در امور مربوط به‌گاز و نفت) و کاهش هزینهٔ برق از طریق ارتباط شبکه برق اسرائیل به‌شبکه‌های برق کشورهای عربی منطقه.

(۳) تلاش برای احیای راههای زمینی و دریایی و راه‌آهن که فلسطین را قبل‌از سال ۱۹۴۸ با مناطق عربی مرتبط می‌ساخت؛ این کار، به‌مثابه نمونهٔ عادی‌سازی رابطهٔ اسرائیل با کشورهای عربی همسایه و پذیرش آن توسط این کشورها به‌منزلهٔ جزء تشکیل‌دهندهٔ منطقه، از یک طرف و از طرف دیگر، تأسیس شبکه ارتباطات جدید (اتوبانهایی که ترکیه و مصر را به‌هم ارتباط داده و از اسرائیل بگذرد) خواهد بود که به‌اسرائیل، موقعیّت استراتژیک می‌بخشد.

(۴) همچنین در پروژه‌ها و فعالیّتهای «همکاری» اقتصادی پیشنهادی اسرائیل در خارج از چهارچوب مؤسسات زیربنایی، امور زیر هم ملاحظه می‌شود:

الف: تمرکز بیشتر آنها در مناطق مرزی نزدیک کشورهای عربی، که این امر، به‌دو اعتبار می‌باشد: اوّل، به‌نیروی انسانی فراوان و ارزان و نزدیک بازارهای محلی مربوط است و دیگری، به‌ملاحظهٔ مسائل امنیّتی، مربوط می‌باشد؛ یعنی با ایجاد فعالیّت اقتصادی در مناطق مرزی، برای

برخی از اقشار اجتماعی، منفعت امنیّتی و عادی‌سازی (روابط) به‌وجود می‌آید. بیشتر این فعالیّتها، در جنوب لبنان، جایی که اسرائیل آن منطقه را به‌عملیّات ارتباط دامنه‌دار با مراکز منطقه‌ای و بین‌المللی دنیای تجارت و پول اختصاص داده، ظاهر می‌شود؛ چنانکه در پروژه «منطقهٔ جولان» (به‌معنای گستردهٔ جغرافیایی) و در پروژه‌های پیشنهادی میان اسرائیل و اردن هم ظاهر می‌شود.

ب: تکیهٔ برخی از پروژه‌های طرح شده بر پی‌ریزی و تحکیم تقسیم کار که طبق آن اسرائیل را به‌سمت تکیه بر تکنولوژی پیشرفته و تجربهٔ بازاریابی جهانی (یعنی حوزه‌هایی که ارزش افزودهٔ بالایی برخوردارند) می‌کشاند، در حالی که حوزه‌های کمتر صنعتی (مثلاً پروژه تکمیل صنعت بافندگی میان اسرائیل و مصر)، به‌بخش عربی، واگذار می‌شود.

(۵) اندیشهٔ «اتحادیه اقتصادی» اسرائیلی ـ اردنی ـ فلسطینی، نقشی تعیین‌کننده در تعیین مضامین پیمانهای اقتصادی‌ای دارد که اسرائیل، آنها را با سازمان آزادی‌بخش فسطین و اردن امضاء کرده است. امّا روابط اسرائیل، اردن و فلسطین با جهت‌گیری یکنواخت و برابر، (حتی به‌معنای نسبی و گستردهٔ کلمه) توسعه نخواهد یافت، بلکه ـ اگر دستیابی به‌پیمانی دربارهٔ وضع نهایی مناطق فلسطینی اشغالی و مسأله پناهندگان انجام‌گیرد ـ به‌سوی تکیه بر نمونه‌هایی شبیه آنچه که «نفتا» مظهر آن است، (بخصوص رابطهٔ بین امریکا و مکزیک) گرایش خواهد یافت. این دورنما، تمایز و فرق میان حجم اقتصاد اسرائیل و اقتصاد فلسطین و اردن و فاصله بسیار زیاد در تواناییهای نظامی و حالت وابستگی و ضعف و از هم‌پاشیدگی‌ای را که اقتصاد فلسطین بعد از تقریباً سه دهه اشغال، از آن رنج می‌برد، توجیه می‌کند. اینها، علاوه بر محدودیتهای سیاسی ـ امنیّتی ی که پیمان اُسلو بر حکومت خودگردانِ فلسطینی وضع نموده است و همچنین مشکلات بنیادی اقتصاد اردن از قبیل بیکاری، بدهی خارجی و ... می‌باشد.

۶- ابعاد رویکردهای امنیّتی اسرائیل

و: اقدامات و پیشنهادهای امنیّتی طرح شده توسط اسرائیل در مذاکرات و پیمانهایش با

کشورهای عربی منطقه، بیانگر آن است که اسرائیل، از کانال پیمانهایش با این کشورها، به‌استراتژی‌ای متکّی است که هدفش، ادامهٔ تضمین هرچه بیشتر سلطهٔ نظامی‌اش بر منطقه می‌باشد؛ و این، دقیقاً منعکس‌کنندهٔ این سخن اسرائیل است که «صلح اسرائیل ـ عراب، صلحی مسلّح خواهد بود». در اینجاست که باید تأکید کرد اسرائیل، در آینده ـ با تکیه بر پشتیبانی امریکا ـ تمام تلاشش را اوّلاً برای حفظ برتری نظامی‌اش در زمینهٔ سلاح سنّتی و ثانیاً از کانال تضمین ادامهٔ بقایش به‌عنوان تنها دولت هسته‌ای منطقه برای طولانی‌ترین دورهٔ ممکن، ادامه خواهد داد (۴).

پیداست که درک این مطلب توسط راهبران اسرائیل که امکان پیرزی استراتژیک بر کشورهای عربی وجود ندارد و نیز تأثیر ایدئولوژی صهیونیستی، زمینه را برای سلطهٔ مسألهٔ امنیّتی در دیدگاه آن حاکمیّت برای مبانی سازش سیاسی که در پی آن ست، با دیدگاهش نسبت به اقدامات مربوط به مسائل آب، جمعیت، مرزها، روابط اقتصادی و ... فراهم می‌آورد؛ لذا نظر یک‌جانبه به‌مثابه بخشی از سازماندهی شرایط «ادغام» منطقه‌ای آن در مرحلهٔ بعد از سازش درگیری اعراب ـ اسرائیل، حاکمیّت می‌یابد؛ دلایل فراوان و متنوّعی بر این امر وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ ـ اشغال بخش مهمی از ترتیبات امنیّتی و نظامی پیمان اُسلو و پیمانهای بعدی قاهره با سازمان آزادی‌بخش فلسطین. این مسأله، بر تدابیری که پیمان با اردن دربر دارد هم سرایت می‌کند، چنانکه می‌بینیم اسرائیل اصرار دارد در پیمانهایش با کشورهای عربی، بندهایی را بگنجاند که طرف عربی را ملزم می‌کند مناطق وسیعی را تقریباً خلع سلاح اعلام نماید و این امر، ایجاد تعدیلهایی را در مرزها به‌نفع گسترش سرائیل، بازنگری در ساختار ارتش عربی و کاهش کمّیت و توانایی هجومی آن در پی دارد. از این نقطه نظر، اسرائیل می‌خواهد پیمان صلح با سوریه، دربردارندهٔ فریند خلع سلاحِ مناطقی که از مرزهای جولان نیز تجاوز می‌کند، در مقابل خلع سلاح یک مساحت سمبلیک در طرف اسرائیلی. (به‌همان شکلی که در مصر اتفاق افتاد) باشد. علاقهٔ سرائیل به‌این است که سازش سیاسی با کشورهای عربی، در تسلّطش بر منابع آبی، تأثیر نگذارد و اصرار اسرائیل بر این است که عقب‌نشینی‌اش از جولان، در یک مدت زمانی باشد

که به‌اسرائیل، اجازه زمان‌بندی اقدامات امنیّتی قابل اعتمادی را ببخشد؛ و پیمان با اردن نیز شامل تعیین خطوط استقرار نیروهای نظامی اردن گردد؛ و اسرائیل، حکومت فلسطینیِ خلع سلاح شده را (بجز وجود یک سیستم قوی پلیس) به‌منزلهٔ یکی از شرایط سازش نهایی، امری مسلّم بشمارد.

۲ـ گرایش آشکار طرّاحان استراتژیک سرائیل به‌ایجاد نظام امنیّتیِ اسرائیل ـ اردن ـ فلسطین که بعدها از کانال اسرائیل به‌نظام امنیّتی اسرائیل، سوریه و لبنان مرتبط می‌شود وجود دارد؛ و این امر، در قالب سیاست تبدیل هرگونه عقب‌نشینی‌ای که اسرائیل در سرزمینهای اشغالی عرب به‌آن متکی است، به‌نوعی ذخیرهٔ امنیّتی برای اسرائیل می‌باشد.

۳ـ تبدیل مرحله «خودمختاری» فسطین ـ که در پیمان اُسلو قید شده بود ـ به‌مرحلهٔ آزمایش سازمان آزادی‌بخش و حاکمیت فلسطین، که معیار آن نیز امنیّت شهروندان اسرائیلی و ارتش آن در درون مناطق خودمختار و مناطق اشغالی و امنیّت ساکنان آن به‌طور کلّی می‌باشد. اسرائیل، به‌این معیار، بدون پایبندی از جانب خودش به‌توقف شهرک‌سازی یا از میان برداشتن آنها و بدون اعتراف به‌حاکمیت فلسطین بر تمام مناطق و کرانه و نوار غزّه (از جمله قدس) یا اعتراف به‌حق تعیین سرنوشت برای مردم فلسطین با بازگشت آنها به‌وطن، تکیه می‌کند. چنانکه به‌جمعیّتهای فلسطینی در کشورهای عربی و درخود اسرائیل، از دیدگاه امنیّتی می‌نگرد و شرط می‌کند کشورهای عربی‌ای که از پناهندگان فلسطینی پذیرایی می‌کنند، با اعطای تابعیت به‌آنها موافقت نمایند و برابری برخورد با شهروندان فلسطینی و شهروندان یهود را با حلّ «فراگیر» و هماهنگ با شرایط اسرائیل، مرتبط می‌سازد.

۴ـ نگاه به‌اردن، از زاویه وظایف امنیّتی‌ای که ممکن ست انجام دهد، یعنی به‌مثابه حائلی بین اسرائیل و دیگر کشورهای عربی و درخواست از او به‌خارج ماندن از هرگونه پیمانها یا معاهده‌های سیاسی یا نظامی‌ای که به‌حضور نیروهای غیراردنی در ارضی‌اش اجازه می‌دهد، می‌باشد. چنانکه به‌نقشی که ممکن است اردن به‌منزله پل اقتصادی به‌دیگر کشورهای عربی ایفا کند، توجه دارد.

۵ـ کما اینکه دریافت سرائیل از امنیّت نابرابر، در شکلهای متعدّدی از جمله امور زیر

آشکار می‌گردد:

(۱) تکیه اسرائیل بر این مقوله که برتری نظامی‌اش، کشورهای عربی را به‌مذاکره با آن و.د شته است؛ در نتیجه، رهبری اسرائیل عقیده د رد که حفظِ این برتری، یکی ‌از ضمانتهای «صلح» در منطقه می‌باشد.

(۲) به‌کارگیری رابطه ویژه‌اش با امریکا به‌مثابه یکی ار ارکان امنیتی‌اش؛ یعنی نیروی بازدارندهٔ پشتیبان آن در رویارویی ب منطقهٔ عربی.

(۳) با در نظرگرفتن این که برای اسرائیل، در حفظ برتری نظامی‌اش در زمینهٔ اسلحه سنتی و اسلحهٔ‌غیرسنّتی، برای‌مدت‌زمان‌نامحدودی، جانشین و نظیری وجود ندارد؛ درنتیجه، سر ئیل، خارج از هرگونه‌پیمانی‌که تسلیحاتش‌را محدود می‌کند از جمله‌پیمان‌منع گسترش سلاح‌هسته‌ای باقی می‌ماند.

(۴) مدنظر قراردادن این که وجود حالت «عدم استقرار» در خاورمیانه (که گسترش حدود آن، در حریان است تا علاوه برکشورهی عربی، شامل ایران، کشورهای آسیای میانه و پاکستان هم شود)، تهدیدی را علیه امنیّت سر ئیل شکل می‌بخشد و هرگونه اقدامی را که می‌تواند در جهت جلوگیری از گسترش تسلیحتش انجام شود، نقض می‌کند.

۷- سیاست امریکا و پروژه نظام منطقه‌ای نوین

ز: میان رویکردهای سیاسی امریک و اروپا و مؤسسات مالی بین‌المللی از سویی و استراتژی منطقه‌ای اسرائیل ار سوی دیگر، علی‌رغم وجود تفاوتها و ملاحظات خاص هریک از طرفین، توافق کلّی وجود دارد:

الف حکومت فعلی امریکا (دولت بیل کلینتون)، به‌استراتژی خاورمیانه‌ای که مبتنی بر «مهار دوگانهٔ» عراق و ایران در شرق منطقه است، تکیه می‌کند (به‌معنای تضعیف نیروهای نظامی دو نظام)؛ و فشار به‌خاطر حلّ و فصل درگیری اعر ب و سرائیل در غرب منطقه (یعنی فشار به‌خاطر دستیابی به‌پیمانهای «صلح» بین سرائیل و هریک از طرفهای عرب شرکت‌کننده

در مذاکرات)؛ و دعوت از دولتهای منطقه به‌اتخاذ سیاست اقتصادی لیبرالی (یعنی تکیه بر اقتصاد بازار و سرمایه‌داری رها از هر قید و بند)؛ و توقّف گسترش سلاحهای کشتار جمعی (یعنی دخالت در جلوگیری از دستیابی به‌سلاح هسته‌ای در منطقه توسط هر کشوری بجز اسرائیل).

ب: تلقّی ایالات متحده این است که مذاکرات اسرائیل ـ فلسطین، به‌جوهر سیاسی درگیری اعراب ـ اسرائیل مربوط می‌شود، در حالی که مذاکرات اسرائیل ـ سوریه با جوهر استراتژی درگیری، ارتباط دارد. لذا ایالات متحده، اهمیّت ویژه‌ای به‌مذاکرات بین طرفهای مذکور می‌دهد و از دستیابی به «صلح فراگیر» به‌مفهوم خاص آن که مبتنی بر عقد پیمانهای دوجانبه بین اسرائیل و هریک از دولتهای عربی درگیر و عادی‌سازی تمام روابط اسرائیل ـ اعراب باشد، پشتیبانی می‌کند. بنابراین، تلقّی ایالات متحده، چنین است که رسیدن به‌پیمانهای «صلح» دوجانبه و در همان وقت، فشار به‌خاطر پایان‌بخشیدن به‌لغو تحریم اسرائیل توسط اعراب، ضروری است و لذا مذاکرات چندجانبه را به‌این اعتبار که محور اصلی جریان عادی‌سازی روابط اعراب ـ اسرائیل می‌باشد، تشویق می‌کند؛ ایالات متحده، به‌پایان‌بخشیدن تحریم اسرائیل توسط اعراب، بخصوص تحریم سطوح دوم و سوم، قبل از دستیابی به‌پیمانهایی با همه طرفهای عرب، فرا می‌خواند؛ امریکا، اتحادیه اروپا و اسرائیل را در اغراق بر تأکید و بزرگ جلوه‌دادن فواید و جنبه‌های مثبت «همکاری» اقتصادی اعراب و اسرائیل، مشارکت می‌دهد.

ج: حکومت امریکا، انتظار دارد که موفقیّت عملیّات مذاکرات را به «گسترش تبادل تجاری، در داخل منطقه و دولتهای خارج از منطقه مثل ایالات متحده» رهبری کند؛ و پیش‌بینی می‌کند که «بخش خصوصی امریکا در موقعیت آرمانی، برای به‌دست آوردن بهره‌اش از منافع صلحِ» ناشی از حذف «تحریمها و موانع تجاری» در خاورمیانه قرار گیرد؛ دلایل کافی وجود دارد که ایالات متحده، اقدامات مربوط به‌ایجاد بازارهای خاورمیانه را تأیید می‌کند، زیرا از رهگذر چنین بازارهایی، موقعیّتهای تجاری امریکا با منطقه و موقعیّتهای بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری بخش خصوصی امریکا را افزایش خواهد داد؛ این دلایل، عبارتند از: توجّه بیش از حدّ امریکا به‌پایان‌دادن به‌تحریم اسرائیل توسط اعراب، و بویژه در سطوح دوم و سوم، زیرا در ارتباط با

شرکتهای امریکایی‌ای می‌باشند که با اسرائیل همکاری دارند؛ اهمیّتی که امریکا به کارکرد مذاکرات چندجانبه می‌دهد (عادی‌سازی، پروژه‌های مشترک، تکمیل مؤسسات زیربنایی منطقه‌ای و ...)؛ نقشی که به‌بانک جهانی واگذار شده است (برای کم‌رنگ‌کردن نقش اروپا) در عملیّات فعّال‌سازی «همکاری اقتصادی و توسعه» در منطقه؛ شرکت مستقیم امریکا در کمیته‌های اقتصادی مثل کمیتهٔ اقتصادی سه‌جانبهٔ اسرائیل، اردن، امریکا؛ طرح ایالات متحده برای قانون «اعلام اصول» (طرحی که در آوریل ۱۹۹۴ در دستورکار مذاکرات چندجانبه مطرح شد) درباره روابط اقتصادی منطقه‌ای که متضمن تکیه اقتصاد «بازار آزاد» بر قطعنامه‌های مربوط به‌انتقال کالا، خدمات و اندیشه‌ها می‌باشد؛ اینها، علاوه بر اظهارات امریکا در تأیید ایجاد بازار خاورمیانه هستند.

د: اهداف حکومت امریکا از مدیریت و جهت‌دهی «عملیّات صلح» در خاورمیانه در امور زیر مشخّص می‌شود:

۱ـ دستیابی به‌اقدامات امنیّتی ـ سیاسی که در تأمین مستقر منافع ایالات متحده امریکا در منطقه تأثیرگذار است.

۲ـ پشتیبانی از جایگاه اسرائیل به‌منزله هم‌پیمان استراتژیکی‌اش در منطقه، از طریق تلاش برای قرارگرفتن اسرائیل در موقعیّتی موجّه درنظام سیاسی منطقه و تضمین استمرار برتری نظامی آن.

۳ـ فشار (از کانال بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و ...) به‌منظور استمرار رویکرد مسائل اقتصادی منطقه به‌سمت «لیبرالیستی»، «درهای باز»، «خصوصی‌سازی» وکاستن نقش دولت در اقتصاد، به‌طوری که محیط مناسب رشد سرمایه‌داری بخش خصوصی را فراهم آورد؛ ایالات متحده امریکا، اهمّیت ویژه‌ای برای اقدامات اقتصادی و قانونی ـ که سرمایه‌داری بخش خصوصی را با الگو و شیوهٔ امریکایی به‌بهره‌برداری در منطقه تشویق می‌کند ـ قائل است. چه‌بسا این کار، تنها دلیل اساسی تأیید امریکا از پروژه ایجاد بازار خاورمیانه و اصرارش بر پایان‌دادن به‌تحریم اسرائیل توسط اعراب باشد، چون اینها، موانعی را بر سر راه فعالیّتهای شرکتهای

مریکایی در جهان عرب قرار می‌دهند.

۴ - امریکا، اسرائیل را به‌بهره‌گیری از پیمان تجارت آزاد مُصوَّب بین طرفین تشویق می‌کند تا موقعیّت تجاری متمایز منطقه‌ای را برای خود در منطقه به‌وجود آورد.

۸- تعمیق ادغام خاورمیانه در بازار سرمایه‌داری جهانی

ح: سندهای بانک جهانی ویژهٔ «همکاری اقتصادی و توسعه» در خاورمیانه، رویکردهای زیر را طرح می‌کند: افزایش همکاری منطقه‌ای، «اصلاح» سیاستهای اقتصادی کشورهای منطقه (هر کشور به‌طور جداگانه)، فراهم‌کردن شرایط بازگشت سرمایه‌های عربی به کشور و بالاخره هدایت سرمایه‌گذاری خارجی به‌سمت بخش خصوصی.

ادبیّات بانک جهانی به‌موضوع «همکاری منطقه‌ای» یا مسأله «بازار خاورمیانه»، آن اهمیّتی را که ادبیّات اسرائیلی یا اسناد برخی از مراکز آکادمیک امریکایی - که با انجام فعالیّت در این زمینه، کسب شهرت کرده‌اند - می‌دهند، نمی‌دهند.

تلّقی بانک جهانی این است که توسعه اقتصادی در منطقه، تسلّط اقتصاد بازار آزاد را می‌طلبد؛ به‌این اعتبار که این، شرطی است که در ادغام بازارهای منطقه در بازارهای جهان سرمایه‌داری، چاره‌ای از آن نیست؛ لذا، از این رهگذر، پیشنهادهای بانک جهانی، به‌قرار زیر است: سرمایه‌گذاری در بنیادهای اقتصادی منطقه، گسترش نقش بخش خصوصی از کانال به‌وجود آوردن ساختار مناسبی برای رشد آن و کاهش نقش اقتصادی دولت و بالاخره گسترش «همکاری» منطقه‌ای به‌این اعتبار که عامل مساعدی برای جریان ادغام منطقه در بازارهای جهانی است.

ط: اسناد و مدارکی که از مراکز آکادمیک امریکا، در اوایل دههٔ نود منتشر شد، ایجاد یک مجموعهٔ اقتصادی خاورمیانه‌ای را که دربرگیرندهٔ اسرائیل، اردن، فلسطین، مصر، سوریه و لبنان می‌باشد، پیشنهاد می‌کند؛ چنانکه ایجاد یک حوزه برای منطقهٔ تجارت آزاد یا اتّحادیهٔ گمرکی بین اردن و فلسطین و اسرائیل - که جریان کالا و خدمات و سرمایه و تکنولوژی را تسهیل می‌نماید - را پیشنهاد می‌کند. این، اندیشه‌ای است که از همان آغاز، پژوهشهای اسرائیلی، فواید

آن را در خصوص اقتصاد اسرائیل متذکر شده‌اند؛ چنانکه توافق گسترده‌ای بین پیشنهادات این مراکز (بخصوص سندی که دانشگاه هاروارد در ژوئن ۱۹۹۳ منتشر کرد) و دیدگاههای اسرائیل در روابط اقتصادی منطقه، مشاهده می‌شود. سند اخیر، دربردارندهٔ تعدادی از پروژه‌های اسرائیلی ست که صندوق همکاری اقتصادی آرمند همر در خاورمیانه آنها را مطرح ساخته است؛ از جمله: پروژه ایجاد بازار ساحلی در کشورهای ساحلی دریای سرخ، پروژه «بحرین»، بازکردن راهی بین مصر و اردن از طریق اسرائیل، بازکردن راهی که شهر عمان را با بندرهای مدیترانه‌ای اسرائیل مرتبط می‌سازد و بالاخره ایجاد بندر «زمینی» مشترک بین اسرائیل و اردن می‌باشد.

۹- استراتژی اروپا در برابر خاورمیانه جدید

ی: اتحادیهٔ اوپا، در تعیین رابطه‌اش با دنیای عرب، بر این دیدگاه که منافعش در خاورمیانه، بر نزدیکی جغرافیایی و این که دنیای عرب، منطقهٔ فعّال و حیاتی کمک انرژی به‌اروپاست، مبتنی می‌باشد. چنانکه در راستای دیدگاهِ روابطِ آینده با خاورمیانه، از تجربهٔ خاص خود در همکاری اقتصادی در اروپا، تبعیّت می‌کند؛ اروپا، دنیای عرب را به‌سه بخش تقسیم می‌کند: شرق عربی، غرب عربی و منطقه خلیج فارس؛ با هر بخش، ضمن تمرکز خاص بر شرق و غرب عربی، به‌طور خاصّ و مستقل از بخشهای دیگر بخورد می‌کند.

اروپا معتقد است که اهمیّت استراتژیکی و نزدیکی جغرافیایی با خاورمیانه، رابطه‌ای مبتنی بر مسائل زیر را می‌طلبد: گفتگوی سیاسی، پیشرفت به‌سوی نظام تجارت آزاد، تشویق «اصلاح» اقتصادی (به‌معنای اقتصاد لیبرالی)، پشتیبانی از ورود شرق و غرب عربی در روابط همکاری منطقه‌ای و بالاخره ایجاد همکاری ملی اروپایی - عربی.

اروپا، ایجاد رابطهٔ سه‌گانهٔ میان اروپا، شرق عربی و بعد میان آن و اسرائیل را مطرح می‌کند. همچنین تلاش می‌کند که این اقدامات را به‌روابط جدّی‌تر میان اسرائیل و کشورهای شرق عربی، رهبری نماید.

اتحادیهٔ اروپا، از ایجاد منطقهٔ اقتصادی خاورمیانه که مبتنی بر آزادی تبادل کالا و

خدمات، سرمایه و کار باشد، پشتیبانی می‌کند و به‌نحو تدریجی موانع گمرکی، فرا می‌خواند؛ این کار، به‌خاطر زمینه‌سازی ایجاد یک منطقهٔ تجاری آزاد در خاورمیانه، در اوایل قرن بیست‌ویکم می‌باشد؛ و ایجاد منطقهٔ «همکاری و آزادی اقتصادی» راکه شامل روپای غربی و «بخش بزرگ دنیای عرب» هم بشود، طرح می‌کند؛ و همچنین رابطه‌اش با اسرائیل را نیز برپایه مشخصه‌هایی که سطح تحوّل اقتصادی را در نظر دارد، شکل می‌بخشد.

دیدگاه اتحادیه اروپا در مورد صلح عراب ـ اسرئیل به‌پیمان‌های دوجانبه و چندجانبه همکاری اعراب ـ اسرائیل و مؤسسه‌های مشترک اعراب ـ اسرائیل تکیه دارد، اروپا، استراتژی کلی خود در برابر مشرق عربی و اسرائیل را مطابق رویکردهای زیر ترسیم می‌کند:

الف: پشتیبانی از تأسیس منطقه اقتصادی خاورمیانه و نتایج مترتّب برآن، ز قبیل تشویق تجارت و تقسیم کار میان کشورهای شرق عربی و اسرائیل و ترغیب به‌سرمایه گذاری در منطقه و تأمین حمایت از نیروی کار مهاجر میان کشورهای منطقه.

ب: آماده‌سازی تأسیسات زیربنایی مشترک، با توجّه خاص به‌دو زمینهٔ زیر:

(۱) حمل و نقل و رتباطات، که فرصت تر بری بیشترین حجم کالا و افراد را فراهم می‌کند؛ توجّه ویژه‌ای به‌تأسیس شبکه ارتباطی مخصوص میان نظامهای سیاسی شش‌گانه که مستقیماً در درگیری اعراب ـ اسرائیل ذی‌نفع هستند، و همچنین توجه به‌ارتبط شهرهای مهمّ ار طریق اتوبانها شده ست، آن‌چنانکه تحادیه اروپا، اهمیّت ارتباط منطقه با اروپا را از طریق نظام ارتباطات مناسب قبل از سال ۲۰۱۰ یعنی زمان پیشنهادی یجد بازار خاورمیانه، مشخّص می‌سازد

(۲) گسترش تأسیسات زیربنایی انرژی به‌طوری که شامی برق، نفت وگاز بشود؛ دیدگاههای اتحادیه اروپا برای آیندهٔ منطقه، به‌ارتباط شبکه‌های برق کشورهای شرق عربی و سرائیل می‌پردازد، به ین اعتبار که ین رتباط، مقدمه‌ای است برای انواع دیگر «همکار» اقتصادی که بعد از تحقّق «صلح» در منطقه، قابل اجراست؛ چنانکه دیدگاههای مذکور، شامل بازسازی خط تاپلاین و اد مهٔ شبکهٔ گاز در شرق عربی هم در دو مرحله می‌گردد؛ مرحلهٔ نخست،

در انتقال گاز مصر به‌اسرائیل و کرانهٔ عربی و اردن (از طریق عقبه) و لبنان و مرحلهٔ دوم در ارتباط حوزه‌های گاز خلیج به‌دریای مدیترانه، جهت کمک به‌شرق عربی از طریق منابع انرژی جایگزین، به‌اجرا درمی آید.

ج: بهره‌برداری از منابع «مشترک»: پیشنهادهای اروپا به‌حوزه‌های گردشگری و مهارت شغلی و فرهنگ، متمرکز است. این پیشنهادها شامل موارد زیر می‌شود: تشکیل کمیتهٔ مشترک برای گسترش گردشگری در منطقه، تنظیم چهارچوب همکاری میان متخصّصین در زمینه‌های مختلف شغلی (شوراهای شهر، شرکتهای کوچک و متوسط، پژوهشکده‌ها، وسایل تبلیغات و ...)، سازماندهی همکاری در حوزه پژوهش علمی، ایجاد صندوقی برای تشویق همکاریهای متقابل دانشجویی و جوانان میان کشورهای منطقه.

د: بررسی مشکلات مشترک، بویژه در دو زمینهٔ آب و محیط زیست. بارزترین پیشنهادهای اروپا در این خصوص عبارتست از: سازماندهی پژوهشهای مشترک اعراب ـ اسرائیل برای دستیابی به‌فن‌آوری پیشرفتهٔ شیرین‌کردن آب، ایجاد مدیریت مشترک برای حوزهٔ آبی اردن (با مشارکت سوریه، اردن، اسرائیل و فلسطین)، تأسیس شرکت مشترک آب اسرائیل ـ فلسطین سرمایه‌های تجاری و بالاخره تشکیل محدوده‌هایی برای همکاری منطقه‌ای در زمینهٔ محیط زیست.

امّا در ارتباط با مغرب عربی، اتحادیهٔ اروپا، کمک اقتصادی‌اش را با ادامهٔ فرایند «اصلاح» اقتصادی توسط کشورهای شمال افریقا و تکیه بر اقدامات تلفیقی میان آنها، مرتبط می‌سازد؛ جنبهٔ منفی، بخش مؤثری را در استراتژی اتحادیهٔ اروپا، در خاورمیانه به‌طور کلّی و به‌طور خاصّ با کشورهای مغرب عربی، به‌خود اختصاص می‌دهد؛ آشکارترین ملاحظات در خصوص استراتژی اروپا در برابر خاورمیانه ـ مطابق اسناد و مدارک معتبر و رسمی اروپا ـ را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. تجاوز از مفهوم تلفیق اقتصادی، اساساً، بر گسترش روابط تجاری (یعنی گسترش بازار سرمایه‌داری) مبتنی است و این، مفهومی محدود و یک‌جانبه، در عملیّات تلفیق و همکاری

اقتصادی است که از جنبه‌های تولید، غفلت می‌ورزد و اهمیّت کار، مطابق مفهوم فراگیر توسعه فراموش می‌گردد و آن را از طریق ایجاد تعادل دائم میان منابع طبیعی، انسانی، محیطی، ارزشهای عدالت اجتماعی، برابری و ویژگیهای فرهنگی، قابل استمرار می‌سازد.

۲ ـ اتحادیه اروپا، به‌مشخص‌کردن رابطه‌اش با اسرائیل، براساس پاداش بیشتر از آن پیشنهاد با هریک از کشورهای شرق و غرب عربی، گرایش دارد؛ چراکه در رابطهٔ اقتصادی اروپا ـ اسرائیل، تنوّع گسترده‌ای در صادرات و واردات و معافیتهای گمرکی در مبادلهٔ کالاهای صنعتی، وجود دارد؛ این، علاوه بر اعطای عضویت کامل به‌اسرائیل در زمینه‌های پژوهش و تحقیق و آمادگی برای اعطای رابطهٔ اقتصادی ویژه به‌کشورهای عضو اتحادیه، از جانب اتحادیه اروپا می‌باشد.

۳ ـ البته نقاط مشترک فراوانی میان دیدگاههای اروپا و اسرائیل، در شکل و ساختار نظام منطقه‌ای خاورمیانه وجود دارد، امّا میان اهداف درازمدت طرفین، یک تفاوت نیز وجود دارد. اسرائیل، از پروژه منطقه‌ای خود، قصد ابراز وجود و مشروع جلوه‌دادن خود در منطقه را دارد و از طریق روابط «طبیعی»، در همه زمینه‌های مهم و استفاده از عادی‌سازی روابط برای تقویت اقتصادش و گسترش بازارهایش در منطقه، تأکید می‌ورزد؛ امّا بدون این‌که رخنه‌ای در روابط استراتژیکی یا اقتصادی خاص با امریکا و اروپا رخ دهد و بدون این که به‌بازنگری دقیق در مضمون «هویت» و «توسعه» فرهنگی آن منجر شود؛ در حالی که اروپا، به‌منع آنچه که در کمک‌رسانی انرژی، با کمترین هزینه یا جلوگیری از هرچه که ممکن است خطر امنیّتی برای قارهٔ اروپا داشته باشد ـ نه‌تنها در زمینهٔ دستیابی به‌اسلحه‌ای که امنیّت اروپا را تهدید می‌کند (مشخّصاً موشکهای دوربرد) ـ بلکه در زمینهٔ وقوع آشوبهای سیاسی، اقتصادی که به‌مهاجرتهای تازه‌ای به‌اروپا منجر می‌شود، توجّه دارد.

بعد از پیمان اُسلو، ژاپن نیز توجّه زیادی به‌مسائل منطقه پیدا کرده است و به‌مثابه یک گرایش کلّی، ایجاد بازار مشترک خاورمیانه را براساس آنچه که اروپا مطرح می‌کند، تأیید می‌نماید. امّا توجّه اساسی ژاپن، همچنان با همسایگی آسیایی در ارتباط می‌باشد.

۱۰ – واقعیّت اقتصاد اسرائیل و امکانات و گرایشهای آن

ک: عوامل متعدّدی به‌تجارت خارجی در حیات اقتصادی اسرائیل، موقعیّت مهمّی از جمله: انزوای اسرائیل در منطقه به‌واسطهٔ اجرای دقیق تحریم عربی، کوچک‌بودن بازارهایش، فقر منابع طبیعی و بالاخره روابط سیاسی ـ نظامی خصش با غرب؛ همچنین رابطه‌اش با یهودیان ساکن خارج و حجم زیاد کمکهای خارجی که سرائیل از زمان تأسیس خود به‌دریافت آنها عادت کرده است، به‌موارد فوق افزوده می‌شود؛ این عوامل، اسرائیل را به‌رویکرد حجم گستردهٔ تجارت خارجی‌اش با جهان پیشرفتهٔ سرمایه‌داری (اروپای غربی، امریکا، و اخیراً ژاپن و جنوب شرقی آسیا) تشویق نموده است. هیچ نشانه‌ای دالّ بر این که سازش سیاسی در منطقه، موجب تغییر کمّی یا کیفی وضعیّت موجود شود، در دست نیست؛ بلکه از زمان پیمان اُسلو، شاهد تأکید بر عزم قدرت حاکمهٔ اسرائیل و سرمایه‌داری خصوصی اسرائیل بر تحکیم و گسترش روبط اقتصادی اسرائیل با مرکز نظام سرمایه‌داری جهانی و بهره‌برداری‌اش از وضعیّت منطقه‌ای جدید ناشی از سازش سیاسی و پایان‌بخشیدن به‌تحریم اسرائیل توسط عربها با این هدف، هستیم.

از نیمهٔ دههٔ هشتاد، تحوّلات مهمّی در عرصهٔ اقتصاد اسرائیل، هم‌زمان با اوج‌گیری مشکلات آن، رخ داده است؛ ویژگی این تحوّلات، رشد حجم و تنوّع صادرات اسرائیل است، تا دربرگیرندهٔ تولیدات فن‌آوری پیشرفته (با بهای بالا) باشد و بتدریج، جانشین صادرات تولیدات سنّتی مثل مرکّبات و کالاهای صنعتی ساده‌ای چون منسوجات، لوازم و مواد غذایی گردد؛ این بهبود در ساختار صادرات اسرائیل، با بهبود در نسبت صادراتش به‌وارداتش البتّه با استمرار برتری به‌نفع واردات (یعنی ناتوانی در میزان تجارت)، همراه بوده است؛ همچنین، بهبود در ساختار نیروی کار و توزیع شغلی، به‌نفع صنایع فنّ‌آوری پیشرفته و بخشهای خدمات بازرگانی، بانکی و بخش کار رخ داده است؛ در این زمینه، رشد قابل ملاحظه‌ای در سهم فن‌آوران و صنعت‌گران، از مجموع نیروی کارگری مشاهده می‌شود؛ موج مهاجرت اخیر از جمهوریهای شوروی سابق هم در این رشد سهیم بوده است؛ در سه سال اوّل دهه ۱۹۹۰، بیش از $\frac{1}{4}$ نیروی کار اسرائیل، از

فن‌اوران و صنعت‌گران بوده است حال آن که نسبت کارگران در بخش کشاورزی، به‌زیر ۴٪ از مجموع نیروی کار در اسرائیل کاهش یافت (۵).

علی‌رغم تحوّلات مهم و روند نسبتاً عالی توسعه که از آغاز اجرای برنامه‌های «اصلاح اقتصادی» در نیمه دههٔ هشتاد، اقتصاد اسرائیل با آن روبرو شد، امّا در نقش مؤثری که همچنان بخش عمومی و هستدروت [سندیکای کارگری اسرائیل] حفظ کرده است، (با شروع تغییرات قابل ملاحظه در اوضاع هستدروت) و مشخّصاً در بخش کشاورزی و در زمینهٔ صنایع بزرگ و متوسّط، منعکس نشد؛ بخش عمومی اسرائیل، از بخشهای بزرگ در سطح جهان در مقایسه با حجم اقتصاد قومی، به‌حساب می‌آید. چنانکه برنامه‌های خصوصی‌سازی پیش‌بینی شده در برنامه‌های «اصلاح» که همچنان در حال اجراست (هرچند روند آن با توجه به‌برنامه، به‌سبب مقاومتی که از جانب اقشار مختلف در درون اسرائیل صورت می‌گیرد، بسیار کند می‌باشد) چندان از فشار نقش دولت در اقتصاد، رهایی نیافته است، هرچند اقدامات زیادی در زمینهٔ «آزادسازی» تجاری و تشویق به‌رقابت در حوزهٔ تولیدات صنعتی، صورت پذیرفته است.

تحقیق در وضع اقتصاد اسرائیل و امکانات و سیاستهای راهبردی آن، در بافت دیدگاه اسرائیل نسبت به موقعیّت منطقه‌ای‌اش، به‌ملاحظات زیر اشاره دارد:

۱ سلطهٔ ملاحظات و مشکلات داخلی، بر فرایند تعیین استراتژی اقتصادی اسرائیل؛ به‌بیان دیگر، برنامه‌های «اصلاح اقتصادی» اسرائیل که در نیمه دههٔ هشتاد به‌تصویب رسید، به‌بررسی مشکلات بزرگ اقتصادی اسرائیل در آن زمان توجّه داشت نه به‌آماده‌سازی نقش اقتصادی منطقه‌ای آیندهٔ اسرائیل؛ چنانکه برنامه‌های اصلاحی یاد شده، در رویکردهای اساسی‌اش (در بسیاری از بندهای تفصیلی‌اش) با برنامه‌ها و توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به کشورهایی که از مشکلات مشابه و شناخته شدهٔ اقتصادی در بیشتر کشورهای جهان سوم (از قبیل تورم، بیکاری، بدهی بالا و ناتوانی شدید در پرداختها) رنج می‌برند، متفاوت نیست. نکتهٔ قابل توجه این که امریکا برای کشاندن اسرائیل به‌پذیرش برنامه‌های اصلاحی سیاست «چماق و هویج» را در خصوص اسرائیل پیش گرفته است.

اقتصاد اسرائیل، همچنان از مشکلات بنیادین (میانگین بیکاری بالا که در نیمه دهه نود به ۱۰٪ نیروی کار رسید، ناتوانی مزمن در تراز پرداختها و روند رو به افزایش تورم و ...) رنج می‌برد. امّا اینها مشکلاتی است از نوع مشکلاتی که تا حدودی گریبان‌گیر اقتصاد وابستهٔ کشورهایی چون تایوان، سنگاپور، کرهٔ جنوبی و .. شده است؛ اینها، مشکلاتی است که به‌همراه دخالت عوامل متعدد داخلی و خارجی، کم و زیاد می‌شود؛ امّا در نیمه دهه نود (از حیث تأثیر و شدّت)، شبیه مشکلاتی که اقتصاد اسرائیل، در نیمهٔ دههٔ هشتاد از آن رنج می‌برد، نبودند.

۲ـ در ساختار صادرات اسرائیل در خلال دو دههٔ اخیر، تغییر مهمی که عبارتست از افزایش پیاپی سهم صنعت و کاهش سهم کشاورزی و کاهش اندک سهم الماس رخ داده است. در آغاز دهه نود، صادرات موادّ معدنی، ابزارها، صنایع الکترونیک و فرآورده‌های شیمیایی، نصف مجموع صادرات اسرائیل را تشکیل می‌داد، در حالی که صادرات الماس، حدود $\frac{1}{4}$ آن صادرات و فرآورده‌های کشاورزی، مواد خوراکی، منسوجات، لباس و پوست، بقیهٔ آن بوده است. صنعت اسرائیل در اواخر دهه هشتاد، نصف تولیدات خود را صادر می‌کرده است، این میزان در دههٔ شصت تنها $\frac{1}{5}$ یعنی ۲۰٪ بود. همچنین صنایع فن‌آوری پیشرفته، شاهد رشد فزاینده در دهه‌های هفتاد و هشتاد بوده است. زیرا حجم نسبی آن افزایش یافت و سهم آن از منابع صادراتی هم رو به فزونی نهاد. داده‌های مذکور و دیگر داده‌ها، بر دستیابی صنایع فن‌آوری پیشرفته در اسرائیل، به‌توانایی فزایندهٔ رقابت در بازارهای جهانی دلالت دارد؛ چنانکه بر سطح پیشرفت فن‌آوریِ تحقق یافته در دو دههٔ اخیر هم دلالت دارد. این امر، همچنین، به‌میزان بالایی از پشتیبانی دولت از صنایع صادراتی، اشاره دارد.

۳ـ حجم تجارت خارجی، به‌طور گسترده در قیاس با حجم تولید ناخالص محلّی، رشد داشته است. و مثلاً ارزش واردات اسرائیل در سال ۱۹۹۲ معادل ۲۸ میلیارد دلار و ارزش صادرات آن حدود ۲۱ میلیارد دلار، و تولید ناخالص محلّی در همان سال، حدود ۶۰ میلیارد دلار بوده است. علی‌رغم رشد فزایندهٔ صادرات اسرائیل در سالهای اخیر، همزمان، واردات آن هم رو به رشد نهاد و این امر، کسری در ترازنامهٔ تجاری را تا حد نسبتاً زیادی ماندگار نمود

اسرائیل همیشه برای پیشگیری از کسری در ترازنامهٔ تجاری‌اش، به کمکهای خارجی (کمکهایی که با تمام معیارهای متعارف زیاد است) تکیه دارد. ترکیب واردات اسرائیل، بیانگر آن است که بیشتر واردات آن مربوط به کالاهای تولیدی (مواد اوّلیه یا مواد خام) و در مرتبه دوم کارهای سرمایه‌بَر (یعنی ابزار و ادواتی که در خط تولید به کار گرفته می‌شود و به تراکم سرمایه می‌انجامد). می‌باشد. ساختار مذکور، بیانگر تکیه اساسی اسرائیل در تولید صنعتی بر واردکردن مواد اوّلیه و مواد خام (مثل نفت، الماس و ...) و نیاز حیاتی آن به‌صدور برای پوشاندن بخش زیادی از هزینه‌های واردات می‌باشد.

۴ـ متغیّرهای اقلیمی و بین‌المللی و آغاز مذاکرهٔ اعراب ـ اسرائیل و به‌دنبال آن پیمان اُسلو، شرایطی را به‌وجود آورد که بیشترین تناسب را با فعال‌نمودن اقتصاد اسرائیل و تشویق آن به‌توجّه‌نمودن به‌روابطش با منطقه، داشت. لذا می‌توان دریافت که طرح اقتصادی اسرائیل در دورهٔ ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ که برای اوّلین‌بار در تاریخ طرحهای اقتصادی اسرائیل مطرح شد، به‌در نظرگرفتن فراهم‌نمودن شرایط برتر برای آغاز «ادغام» (به‌معنای نسبی و محدود) اقتصادی دولت عبری در منطقه انجامید؛ اینها شرایطی بود که از محدودهٔ تشویق اقتصاد اسرائیل برای توانمندترکردن بر رقابت در بازارهای جهانی، چندان خارج نیست. این کار از طریق به‌کارگیری همه ابزارهای مالی و پولی و حکومتی (کنترل افزایش قیمتها، کاهش کسری در بودجهٔ دولت، کاهش مالیات بر بعضی از فعالیّتها، حفظ میزان پایین نرخ بهره و ...) و از طریق بهره‌برداری از بیشترین سهم هزینه‌های دولتی در مصارف زیربنایی انسانی و مادی و ادامه فرایند خصوصی‌سازی از جمله خصوصی‌سازی بانکها کنترل شدید احتکار، تشویق به‌رقابت در برخی از تولیدات کشاورزی برای کاهش قیمتها، کاهش هزینهٔ جهانگردی اسرائیل و تجدید نظر در ساختار صنایع نظامی و ... صورت‌گرفت. با این‌وجود، برنامهٔ اسرائیل، موجب تغییرات بنیادین در سیاست اقتصادی حکومت نشد، چون از رهگذر برآوردی بود که مبتنی بر فرضیهٔ پیروزی فرایند «صلح» به‌بالابردن روند رشد اقتصادی اسرائیل منجر خواهد شد بود؛ زیرا این کار به‌امور زیر می‌انجامد: افزایش سرمایه گذاری در تأسیسات زیربنایی (ایجاد ارتباط میان تأسیسات زیربنایی اسرائیل و تأسیسات

زیربنایی کشورهای همسایه و شروع پروژه‌های تأسیسات زیربنایی مشترک و ...)، صادرات به‌بازارهای جدید (درمنطقه و خارج از آن‌با توقف‌اقدامات تحریم‌عربی)، سرریزشدن سرمایه‌ها از خارج، تکیه شرکتهای چندملیّتی بر اسرائیل به‌عنوان یک مرکز منطقه‌ای به‌خاطر وجود عامل استقرار سیاسی و مدرنیزه کردن تأسیسات زیربنایی اسرائیل همگام با دیگر کشورهای منطقه.

۵. نیروها، احزاب اصلی سیاسی، نخبگان و محافل فکری و سندیکایی، در اسرائیل، کاملاً دریافته‌اند که سازش در منطقه، نتایج عمیقی در ارتباط با وضع منطقه‌ای اسرائیل و موجودیّت سیاسی و اقتصادی و امنیّتی آن دربر خواهد داشت. هرچند تحوّل در موجودیت روابط سیاسی اسرائیل که ناشی از سازش نزاع اعراب ـ اسرائیل باشد، در اسرائیل، خارج از چهارچوب اقدامات امنیّتی و عادی‌سازی روابط، کمتر بحث می‌شود، امّا توجه به‌بازده اقتصادی صلح، با هر پیمان سیاسی یا فضای باز دیپلماسی رسمی و جدید اسرائیل ـ اعراب، استمرار و گسترش می‌یابد. بزرگ‌نمایی بُعد اقتصادی در محتوای تمامی پیمانهایی که تاکنون میان اسرائیل و کشورهای عربی بسته شد، اقدامات مفصّلی را برای اقدامات اقتصادیِ خارج از روابط اقتصادی رایج میان هر دولتی که روابط دیپلماسی عادی برقرار می‌کنند، آشکار می‌سازد. مثلاً پیمان صلح میان اسرائیل و مصر در سال ۱۹۷۹، پیمان تجاری میان دو کشور در سال ۱۹۸۰ را نیز در پی داشت؛ و حجم زیادی از بندهای ضمیمهٔ «اعلامیه اصول» میان اسرائیل و سازمان آزادیبخش، به‌مسائل روابط و اقدامات اقتصادی، اختصاص یافت؛ این بندها به‌وسیله ضمیمه‌های مفصّل‌تری در پیمان قاهره (می ۱۹۹۴) پیگیری شد، و نیز مسائل اقتصادی، بخش مهمی را در پیمان‌های اسرائیل و اردن که بعد از بیانیهٔ واشنگتن در ژوئیه ۱۹۹۴ بسته شد، اشغال نمود.

بنابراین، نادیده گرفتن اهمیّت و معنای دو بُعد سیاسی و امنیّتی در فرایند سازش اعراب ـ اسرائیل، از خطاهای فاحش است؛ زیرا مبالغه در اهمیّت بُعد اقتصادیِ پیمانهای «صلح» میان اسرائیل و کشورهای عربی، موجب پنهان‌شدن اهداف استراتژیکِ حیاتی در پیمانهای عادی‌سازی سیاسی برای اسرائیل می‌گردد، زیرا این کار، بر اعتراف به‌حق موجودیّت اسرائیل بدون در نظر گرفتن حق مردم فلسطین در تعیین سرنوشتشان و بازگشتشان به‌وطن و تشکیل دولت

مستقل و قبل از حلّ و فصل نهایی موضوع شهرکها و قدس و مسألهٔ آب و مرزها، مبتنی است، و به‌اسرائیل مشروعیت می‌بخشد که عضوی تأثیرگذار و تأیید شده در منطقه و یکی از مؤلفه‌های آن باشد. و همچنین مبتنی است بر زمینهٔ روابط دیپلماسی و سیاسی و اقتصادی با کشورهای عربی، و علاوه بر اینها، به‌طور ضمنی به اسرائیل، حق حفظ برتری نظامی را برای مدت نامحدودی و همچنین حق اقدامات امنیتی نابرابر با کشورهای عربی‌را می‌دهد؛ چنانکه پیمانهای سیاسی با کشورهای عربی، بدون درنظرگرفتن محتوای اقتصادی آن، موجب استحکام موقعیت بین‌المللی اسرائیل می‌گردد که این هم، دربردارندهٔ منافع اقتصادی است.

مبالغه در اهمیّت و مدلول بعد اقتصادیِ حل و فصل سیاسی نزاع اعراب ـ اسرائیل، نشان‌دهندهٔ عدم توجه کافی به‌ساختار اقتصادی اسرائیل و رویکردها و امکانات بالفعل آن و تحوّلاتی که در دههٔ اخیر برآن وارد شده، می‌باشد؛ چنانکه بازدهٔ اقتصادی سازش سیاسی اسرائیل، به‌محدودهٔ روابط آن با منطقه، محدود نمی‌شود، بلکه به‌استحکام و گسترش روابطش با مراکز جهانی اقتصاد (مثل اروپا، امریکا، ژاپن و جنوب شرق آسیا) هم سرایت می‌کند، و شاید این مسأله، همان جنبهٔ مهمّ دیدگاه دولت اسرائیل در مورد آینده‌اش باشد؛ تجارت اسرائیل با کشورهای جنوب شرقی آسیا در خلال سال ۱۹۹۴ از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است (٦).

میان اقتصاددانان اسرائیل و سرمایه‌داران و گروهی از تکنوکراتها، شبه اجماعی مبنی بر این‌که صلح اعراب ـ اسرائیل فایده‌های اقتصادی ملموسی برای اسرائیل خواهد داشت، وجود دارد، امّا دیدگاههای متفاوت و گسترده‌ای در تعیین میزان، طبیعت و منابع آن وجود دارد؛ یک دیدگاه در اسرائیل معتقد است که رفع تحریم کشورهای عربی و عادی‌سازی روابط ناشی از «صلح»، راه روابط اقتصادی میان اسرائیل و جهان عرب را می‌گشاید؛ امّا این روابط، به‌عللی چند، محدود خواهد ماند، از جمله:

(۱) بخشی از کالاهای اسرائیل حتی قبل از جدّی‌شدن پیمانهای «صلح»، به‌بازارهای عربی راه خواهد یافت

(۲) اسرائیل، به‌دلیل نیم‌قرن انزوای رسمی، تنها اندکی از نیازمندیهای بازارهای عربی را تولید خواهد کرد.

(۳) پایین‌بودن کمیّت بازارهای عربی و کیفیّت نیازهای آن به کالاهای وارداتی؛ چون حجم اقتصاد دنیای عرب از کل حجم اقتصاد کانادا (در مقیاس با تولید ناخالص محلّی) تجاوز نمی‌کند و کمتر از حجم اقتصاد اسپانیا می‌باشد.

(۴) ناتوانی کالاهای اسرائیلی در رقابت با دیگر کالاهای موجود در بازارهای عربی و به‌طور مشخص کالاهای اروپایی و ژاپنی؛ مثلاً عاملی برای تشویق ساکنان خلیج در خرید رایانه ساخت اسرائیل به‌جای رایانه‌های ساخت امریکا، ژاپن یا تایوان وجود ندارد، جز این که رایانهٔ اسرائیلی بهتر و یا کم‌هزینه‌تر باشد و ممکن‌شدن این دو امر، حداقل در کوتاه‌مدت، بعید به‌نظر می‌رسد.

(۵) ترس عربها از سلطهٔ اقتصاد اسرائیل، مانع ایجاد بازار مشترک خاورمیانه می‌شود. صاحب‌نظران اسرائیلی معتقدند که شانس این بازار ـ در بهترین شرایط ـ هرگز بهتر از شانس پروژهٔ بازار مشترک عربی که همچنان علی‌رغم گذشت سه دهه از طرح آن، درجا می‌زند، نخواهد بود.

(٦) انتظار بازتاب پایین‌آمدن میانگین تجارت کشورهای عربی با یکدیگر از تجارت این کشورها با اسرائیل.

صاحب‌نظران این دیدگاه، معتقدند که سازش اعراب ـ اسرائیل، به‌دلایل زیر، هرگز به کاهش ملموس هزینه‌ها نظامی در منطقه منجر نخواهد شد: نزاعها و رقابتهای دیگر موجود و قابل پیش‌بینی در منطقه، هزینه‌های تجدید استقرار نیروهای نظامی در پی عقب‌نشینی‌های اسرائیل، و استمرار تأثیر فرهنگ دشمنی اعراب با اسرائیل از طرفی و از طرف دیگر نیاز به‌دورهٔ آزمایشی برای اقدامات امنیتی؛ این، علاوه بر ترس و نگرانی اسرائیل و دیگر کشورها از خطرات انتشار اسلام سیاسی و هزینهٔ نوسازی سازمانهای نظامی می‌باشد؛ برخی هم اشاره دارند به این که اجرای پروژه‌های زیربنایی، زمان زیادی می‌خواهد و در نتیجه، فواید آن مستقیماً بر اقتصاد منطقه در مدت زمان کوتاه منعکس نخواهد شد؛ اینها اشاره می‌کنند که شرکتهای چندملیّتی، هرگز

در اسرائیل، مزایای کافی که سرمایه‌های آنها اقتضا می‌کند، مثل فراوانی نیروی کار ارزان و نیروی کار نیمه‌ماهر و ضعف و نبود سندیکاها، نخواهند یافت. همچنین اینها انتظار ندارند که بهبود زیادی در مسأله گردشگری اسرائیل در اثر صلح، علی‌رغم استقرار سیاسی ناشی از آن، ایجاد شود؛ این هم به‌سبب دور بودن مسافت (از منابع گردشگری در شمال اروپا، امریکا و ژاپن)، بالابودن هزینهٔ کار در اسرائیل، گرانی زمین و محدودیت مناطق ساحلی اسرائیل می‌باشد؛ طرفداران این ارزیابی، برای تأیید دیدگاههایشان، حاشیه‌ای‌بودن و محدودیت روابط اقتصادی ناشی از پیمان صلح مصر ـ اسرائیل را مطرح می‌کنند؛ و آن را نشانه‌ای از محدودیت روابط مورد انتظار اسرائیل با اعراب، در صورت فراگیرشدن صلح در منطقه می‌دانند (۷).

جریان دیگری در اسرائیل معتقد است که هرگاه «صلح» در منطقه فراگیر شود، اسرائیل را قادر می‌سازد تا به‌یک مرکز مالی، تجاری در منطقه تبدیل شود؛ و در توان اسرائیل هست که جای سنگاپور را بگیرد و تنها به‌نقشی شبیه نقش منطقه‌ای لبنان قبل از شروع جنگ داخلی آن، اکتفا نکند؛ و بر تبدیل اسرائیل به‌مرکز ارتباطات در منطقه و محل عبور لوله‌های نفت و گاز و حلقهٔ واسطهٔمیان مراکز شرق عربی در حد خودش، و اسرائیل و اروپا، تأکید می‌کند؛ بعضی از اسرائیلی‌ها چنین ارزیابی می‌کنند که «صلح»، اسرائیل (و دیگر کشورهای منطقه) را قادر می‌سازد که به کاهش بودجهٔ نظامی، کاهش نیروهای نظامی و تبدیل بخشی از آنها به‌نیروی کار غیرنظامی دست زنند؛ اقتصاددانان توقع دارند که اسرائیل، بعد از گذشت مدتی، حدود ٦٪ از تولید ناخالص ملّی را از کانال کاهش هزینه‌های نظامی به‌دست آورد.

برخی از محافل مالی و تجاری اسرائیل، چنین برآورد می‌کنند که نتیجهٔ صلح، جذب سرمایه‌های فراوان از جانب شرکتهای چندملیّتی در اسرائیل و منطقه، بعد از پایان تحریم کشورهای عربی می‌باشد و بسیاری از آن شرکتها به‌اسرائیل به‌عنوان جایی برای سرمایه‌هایشان و موقعیّت منطقه‌ای‌شان، با توجّه به‌مدرن‌شدن تأسیسات زیربنایی و فرایند و اصلاح اقتصاد اسرائیل، روی می‌آورند. این گروهها معتقدند که علاوه بر این مزایا، اسرائیل از وجود بخش خصوصی پویا و گسترده و چهارچوب قانونی نهادینه شده و بازارهای مالی جدید و نظام

دموکراسی، بهره‌مند است؛ اینها همچنین شاره می‌کند که برخی از پژوهشهای اقتصادی، بیانگر آن است که تجارت احتمالی اسرائیل با کشورهای عربی، در صورت عادی‌سازی کامل روابط، به‌میزان ۲۵٪ از مجموع تجارت خارجی اسرائیل خواهد رسید؛ و این، رقمی است که در اعلام آن، تمامی بازارهای عربی و توسعه تجارت ناشی از گشودن بازارها و تجارت خدماتی، مدّنظر قرار نگرفته است که در این صورت حتی ممکن است رقم مزبور دو برابر شود (۸).

برخی هم انتظار دارند که افزیش زیادی در تجارت اسرائیل با جنوب شرق آسیا ـ که عملاً شروع شده است ـ و نیز چین و هند و کشورهای آسیای میانه و توسعهٔ آن با روسیه، رخ دهد. همچنین به‌ویژگیهای تجاری فراهم شده برای اسرائیل در بازارهای امریکا و ویژگیهای جدید و قابل پیش‌بینی در تجارت آن با اتحادیه اروپا که نتیجهٔ پیشرفت روند صلح می‌باشد، شاره می‌کنند. اقتصاددانان اسرائیل پیش‌بینی می‌کنند که بخش خدمات، زمینهٔ گسترده‌تری برای تجارت با کشورهای عربی، مشخّصاً در بخشهای خدمات رایانه‌ای، پیمانکاریها و سامان‌دهی آب، به‌ضافه حوزهٔ به‌کارگیری نیروی کار ماهر اسرائیلی باشد. برعکس ارزیابی محافظه‌کارانه در مورد بازدهی اقتصادی صلح برای اسرائیل، محافل رسمی سرائیل انتظار دارند که آمار گردشگران به سرائیل تا پایان قرن (بیستم) افزایش یابد و معتقدند که گشایش مرزها باکشورهای عربی، به‌رشد سریع گردشگری منطقه ی منجر خواهد شد؛ امری که در گردشگری اسرائیل به‌صورت مثبت منعکس خواهد شد؛ طرفداران نظریه سوددهی صلح برای اسرائیل، شاره دارند به ین که الگوی روابط اقتصادی میان مصر و اسرائیل بعد از پیمان کمپ‌دیوید، معیار مناسبی نیست، زیرا طرح فعلی، صلح فراگیر است که کشورهای عربی همجوار با اسرائیل و دیگر کشورهای عربی، در خلیج و شمال افریقا، در آن مشارکت دارند. در نتیجه دیگر، تأثیر انزوای سیاسی و اقتصادی‌ای که بعد از پیمان کمپ‌دیوید، اعراب بر مصر تحمیل نمودند، وجود نخواهد داشت. اینها همچنین به‌متغیرهای بزرگی اشاره می‌کنند که در عرصهٔ بین‌المللی به‌وجود آمده و همفکری بین‌المللی برای یجاد صلح در منطقه فراهم شده است، برخلاف وضعیّتی که در دههٔ هفتاد، در زمان امضای صلح مصر ـ اسرائیل حاکم بود.

بیشتر اقتصاددانان اسرائیل، بر آثار مثبتی که قطع تحریم عربی، بر اقتصاد اسرائیل به‌جای خواهد نهاد، اتفاق نظر دارند؛ و معتقدند حتی اگر تأثیر لغو تحریم، در تجارت میان اسرائیل و دنیای عرب، چندان زیاد و مشخص نباشد و موجب کاهش هزینه واردات اسرائیل در زمینه انرژی (نفت و گاز) نشود و حتی اگر موجب آمادگی گسترده‌ای برای سرمایه‌گذاری در بازارهای اسرائیل از جانب شرکتهای چندملّیتی گردد (به‌خاطر عوامل استقرار سیاسی و حذف موانعی که قبلاً به‌دلیل تحریم عربی وجود داشت)، برای بهبود فرصتها و پیشرفت روند توسعه اقتصاد اسرائیل، کافی خواهد بود.

۱۱ - محدودکننده‌های موقعیّت اسرائیل در اقتصاد منطقه

ل: پیش‌بینی طبیعت و میزان نقش اقتصادی‌ای که اسرائیل در منطقه در صورت کامل شدن سازش سیاسی، برآن متکی است، آسان نخواهد بود؛ این امر، به‌علل و ملاحظات زیادی برمی‌گردد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ مشکل تعیین ویژگیهای نقش سیاسی اسرائیل در منطقه؛ زیرا فرایند عادی‌سازی روابط، تنها بر تصمیمات سیاسی ی که در سطح رهبران گرفته می‌شود و یا تصمیمهای اداری و امنیّتی که بر این تصمیمها مترتّب است، متوقّف نمی‌شود؛ بلکه عوامل متعددی ممکن است در ساختار ویژگیهای این نقش، دخالت کنند؛ برخی از این عوامل، خاص اسرائیل است که به‌درگیریهای سیاسی داخلی‌اش که شامل مسائل عقب‌نشینی، مرزها و شهرکها، به‌اضافه مسائل ویژه نقش منطقه‌ای آن و هویت یهودی‌اش مربوط می‌شود، و برخی هم از سویی به‌اوضاع داخلی کشورهای عربی خطّ اوّل درگیری با اسرائیل، امکانات تحوّل آن بعد از سازش اعراب ـ اسرائیل، دیدگاه هریک از طرفین نسبت به منافع خود (تعدّد قوا در درون هریک از طرفین که ساختاری را برای آن منافع مطرح می‌نمایند)، و از طرفی دیگر، توانایی، یا علاقهٔ آنها به‌منزلهٔ کشورهای متّحد عربی در وحدت‌بخشی به‌مفهوم منافع مشترک (ملّی)، و قدرت بر حل مشکلات معیشتی ـ اجتماعی بیشتر ساکنان و انواع مرحله‌هایی که در برابر آن مشکلات به‌آنها تکیه می‌شود،

ارتباط دارد، و همچنین ملاحظاتی مربوط به‌نقشهٔ پیمانهای سیاسی‌ای که بعد از سازش در منطقه اجرا می‌شود و موقعیت اسرائیل در آن، و نیز سرنوشت و نقش هیأتهای مشترک کشورهای عربی از دیگر سوی (۹).

۲ـ دیدگاه هریک از طرفین نسبت به سازش و جنبه‌های سیاسی، امنیّتی و اقتصادی آن و تلاش هریک برای تعدیل یا تغییر جنبه‌هایی از سازش که معتقدند در آن اجحاف یا خسارت یا تهدیدی برای منافع آنها وجود دارد، مشکلاتی هم در هنگام اجرای عملی آن پیمانها و پایبندی طرفین به‌آن، آشکار خواهد شد؛ برخی هم معتقدند وضعیّتی که پذیرش بندها و تعهدات مشخصی را واجب می‌کند، به‌خاطر مصلحت آنها تغییر می‌نماید، لذا به‌تعدیل پیمان یا از طریق درخواست اعادهٔ مذاکره، یا تکیه بر سیاست وضع موجود، روی می‌آورند؛ ما، بخشی از این امر را، قبل از گذشت یک سال از پیمان اُسلو، از خلال گریز اسرائیل از اجرای مرحله دوم پیمان (که بازگشت نیروهایش به‌خارج از مناطق مسکونی و اجرای انتخابات مجلس حکومت خودگردان را مطرح می‌کند) و تشدید روند اسکان یهودیان در شهرکها مشاهده کردیم؛ هرچه باشد، خردمندانه نیست که شکلهای تازه‌ای از درگیری، فشار و پیمانها یا سازشهای جدیدی در زمینهٔ پیمانها یا حوادث تازه را نادیده گرفت؛ طبیعی است که این تحوّلات، به‌این شکل یا آن شکل، در مجرای روابط اقتصادی اعراب ـ اسرائیل، یا اعراب با هم، منعکس شود. بدون شک، به‌حال تعلیق درآوردن موضوعات اساسی نزاع فلسطین و اسرائیل (مثل: قدس، شهرکها، پناهندگان، مرزها، آب و ...) امکان شروع درگیری به‌شکلهای تازه و قدیمی را ملموس و چه‌بسا حتمی کند.

۳ـ تعیین دقیق امکانات اقتصادی اسرائیل و توانمندیهای آن، در مقایسه با اقتصاد کشورهای عربی در چهارچوب وضعیت جدید که از عادی‌سازی روابط بین آنها به‌وجود آمده، آسان نیست، شاید همین امر، یکی از عوامل اساس وجود تفاوت شدید میان اقتصاددانان عرب در ارزیابی امکانات اقتصادی اسرائیل در مقایسه با امکانات اقتصادی عربها و بروز اختلافات شدید در این زمینه باشد؛ در رابطه با طبیعت رابطهٔ آینده، که بر ایجاد بازار مشترک خاورمیانه مترتّب است، این اختلاف، به‌حدّ تناقض می‌رسد، یعنی ارزیابی‌ای که سلطهٔ کامل اقتصاد اسرائیل

بر اقتصاد مشرق عربی را پیش‌بینی می‌کند، تا ارزیابی ی که به قتصدی با تو نـاییهای مـحدود در برابر آشکار ساختن تواناییهای زیاد نهفته در اقتصاد کشورهای عربی اعتقاد دارد (۱۰).

تکیه بر معیارهای اقتصادی معمول (مثل تولید ناخالص ملّی) که معیارهایی است با اشکالاتی روش‌دار و در همه شرایط، تقریبی ست، به‌نتیجه‌ای منجر می‌شود که خلاصهٔ آن چنین است:

ظرفیّت اقتصادی اسرائیل در سه سال نـخست دهه نود، برابر است با کلّ ظرفیّت اقتصاد کشورهای عربی همجوار (مصر، سوریه، ردن، لبنان و فلسطین)؛ امّا همان معیارها، در همان زمان، به‌اقتصاد عربستان، ظرفیّتی دو برابر ظرفیّت اقتصاد اسرائیل داده است. چنانکه صادرات عربستان در سال ۱۹۹۳ با توجّه به همیّت اختلاف در طبیعت مواد صادر شده از دو کشور، دو برابر اسرائیل بود؛ چنانکه همان معیارهای اقتصادی، ظرفیّت اقتصاد الجزایر را در اوایل دهه نود (قبل از شروع بحران سیاسی داخلی الجزایر) با ظرفیّت اقتصادی اسرائیل، مـساوی نشان می‌دهد. همان معیارها و در همان زمان، بیان می‌کنند که کلّ ظرفیّت اقتصاد خاورمیانه (دنیای عرب و اسرائیل) کمتر از ظرفیّت اقتصاد یک کشور روپایی نیمه‌پیشرفته با جمعیّتی متوسط مثل اسپانیا بود (۱۱).

امّا ویژگیهای اقتصاد اسرئیل، در مقایسه با ویژگیهای قتصاد بیشتر کشورهای عربی، آن را در بهره‌گیری از فرصتهایی که فضای باز اقتصادی خاورمیانه فراهم می‌کند، چه از نظر استفاده از منابع انرژی با هزینه‌ای کمتر از گذشته و ایجاد راه‌حلهای آسانتر برای مشکلات آبی و لجستیکی، و چه از نظر امکانات صادرات برخی از کالاها و خدمات به‌بازارهای عربی با قیمتها و شرایط رقابتی، و چه ازنظر ایجاد زیرساخت منطقه‌ای شرقی مربوط به‌اسرائیل با حفظ وابستگی اقتصاد آن به‌بازارهای مراکز نظام سرمایه‌داری پیشرفته با نگاهی به‌ساختار آن از سویی و از طرف دیگر، توجّه به‌امتیازات خاصّی که بازارهای اروپایی برای تولیدات سرائیل قائل‌هستند، تواناتر می‌نماید(۱۲)

۴ـ در این زمینه، توجه به‌حقایق زیر مفید خواهد بود.

(۱) بازارهای عربی، همچنان کوچک و مراکز سرمایه‌داری پیشرفته (مثل اتحادیه اروپا، امریکا و ژاپن) بر آن چیره هستند، بدون شک، این مراکز، تلاش خواهند کرد تا این چیرگی را

حفظ نموده و رابطهٔ بازارهای عربی را با بازارهای جهانی، بیشتر کنند.

(۲) فرار سرمایهٔ عربی به‌مراکز سرمایه‌داری، اساساً ناشی از شرایط سیاسی و حقوقی محلّی و منطقه‌ای می‌باشد که قابل تغییرند. این تغییر، عملاً با پذیرش توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و شرایط آنها آغاز گشته است؛ از این مسأله، تعدیل در میزان نیروهای سرمایه‌داری به‌وجود خواهد آمد، بویژه وقتی که وضعیت جدید منطقه‌ای، موجب تشویق آغاز به کار مجموعهٔ اقتصادی عربی و ایجاد نظام منطقه‌ای عربی جدید با هیأتهای سیاسی، فنّی مشترک و کارآمد شود و حوزهٔ دموکراسی سیاسی برای مقابله با پروژهٔ منطقه‌ای اسرائیل، گسترش یابد.

(۳) اقتصاد اسرائیل، قدرت چیرگی عملی بر اقتصاد فلسطین را با آن زیرساخت ویران و با انبوه مشکلات و وابستگی و ضعف تراکم سرمایهٔ محلّی، دارد؛ همچنین، اقتصاد اسرائیل، توانایی چیرگی بر اقتصاد اردن را با امکانات محدود و درآمد سرانه‌ای که میانگین آن کمتر از $\frac{1}{10}$ میانگین درآمد سرانه در اسرائیل می‌باشد، دارد؛ بنابراین حقیقت، ایجاد استراتژی‌ای که در پیشاپیش اولویتهایش، مقاومت در برابر انحصاری‌شدن اسرائیل را نسبت به آن دو اقتصاد قرار می‌دهد، ضروری است؛ آن هم از طریق طرحهای توسعه ی فراگیر از سویی و از سوی دیگر، از طریق تقویت ارتباط آن دو با اقتصاد دیگر کشورهای عربی، امکان‌پذیر است.

مشکل عملی، در توانمندی اقتصاد اسرائیل و جاذبیّت پروژهٔ آن در ایجاد «خاورمیانه جدید» نیست، پروژه‌ای که ترس و نگرانی نیروهای زیادی (اسلامی، ملّی، دموکراتی و سکولار) را بنا به ملاحظات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برمی‌انگیزد؛ که برخی از این ملاحظات، به‌ساختار و هویت نظام جدید طرح شده و وظایف سیاسی آن مربوطند و برخی دیگر به‌عوامل تاریخی و ایدئولوژیک آن. بلکه مشکل حقیقی، در عدم وجود یک پروژه منطقه‌ای عربی مرحله‌ای و تکاملی و با محتوای توسعه‌ای، اجتماعی مستقل و همچنین در وضعیّت منزوی ساختنی که شکل روابط اقتصادی آشفته و عقب‌ماندهٔ اعراب نسبت به اقتصاد جهانی را مشخّص می‌سازد، و نیز در وضعیّت عدم وجود توازن سیاسی در مجموعه کشورهای عربی در ارتباط آنها با مراکز تصمیم‌گیری و تأثیرگذار در نظام موجود بین‌المللی، بویژه بعد از جنگ دوم خلیج نهفته است.

یادداشتها

۱- به‌عنوان مثال بنگرید به‌تأکیدات «یوسی بیلین» (می ۱۹۹۴)، معاون وزیر خارجهٔ اسرائیل مبنی بر این که اسرائیل، در آینده، به‌فکر تشکیل بازار مشترک در خاورمیانه، در دههٔ آینده، بعد از توسعه زیرساخت مشترک در منطقه، خواهد بود. وی اشاره دارد به این که: «ممکن است منطقه در پنج سال آینده، شاهد ایجاد زیرساخت مشترکی برای فلسطین، مصر، اردن، سوریه و لبنان باشد، و ما بعد از اتمام این مرحله، به‌امکان ایجاد بازار مشترک، خواهیم اندیشید». بنگرید:

James Harding, "Israel to Consider Mideast Common Market," The Financial Times, May 14/15, 1994

همچنین به‌ارزیابی‌ای که «بیلین» در کنفرانس مطبوعاتی، بعد از دیدارش از مسقط (برای شرکت در گردهمایی کمیتهٔ آب در مذاکرات چندجانبه) ارائه نمود، بنگرید؛ وی گفت: «از دیدگاه اقتصادی و به‌فرض سودمندیهای فراوان در کشورهای خلیج، ممکن است روابط اقتصادی اسرائیل با کشورهای خلیج، بیش از رابطه با کشورهای همسایهٔ ما باشد که این، به‌سبب شکاف بزرگ اقتصادی موجود میان ما و همسایه‌های ماست و چنین وضعی با کشورهای خلیج نداریم». بنگرید:

Israel Information Service, Gopher, April 21, 1994

۲- تعدادی از محافل حاکم عربی، ایجاد بازار مشترک خاورمیانه یا «نظام خاورمیانه‌ای» در منطقه را تأیید کردند؛ به‌اضافهٔ پیمان اُسلو که الحاقیه‌های اقتصادی آن، بر همکاری اقتصادی خاورمیانه صراحت دارد، و همچنین پیمان اردن ـ اسرائیل. این اندیشه دقیقاً بعد از امضای پیمان «اعلامیه اصول» میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، با استقبال رسمی در مصر، مغرب، عُمان، اردن و تونس و آمادگی ترکیه برای مشارکت، روبه‌رو شد؛ «بیانیهٔ کازابلانکا» که در کنفرانس جهانی اقتصاد در باب توسعه در خاورمیانه و شمال افریقا (۳۰ اکتبر ۱۹۹۴) صادر شد و در آن، همه کشورهای عربی به‌جز عراق، لیبی، سوریه و لبنان شرکت داشتند، نیت حکومتها و بخشهای خصوصی مشخص و نمونه را بیان کرد: «تأسیس اصولِ مجموعه اقتصادی خاورمیانه و شمال افریقا که در مرحله مشخّصی، آزادی سرازیرشدن کالاها، سرمایه و

سروی کار را از طریق منطقه اقتضا می‌کند». (به‌متن بیانیه که در «الحیاة» تاریخ ۱۹۹۴/۱۱/۲ آمده است مراجعه کنید). مثلاً وزیر خارجه مصر بر این باور است که: «بازار مشترک خاورمیانه، بدون شک در آینده ایجاد خواهد شد، چه عربها بخواهند و چه نخواهند». (روزنامه الحیاة، ۱۹۹۳/۱۲/۲۳). همچنین بنگرید به‌استقبال سلطان قابوس از ایجاد نظام خاورمیانه‌ای: «که شامل عربها، اسرائیل، ترکیه و ایران شود و به‌منافع مشترک و تبادل منافع، متکی باشد و موانع موجود را از سر راه بردارد». (الحیاة، ۱۹۹۳/۱۱/۱۹).

۳- به‌عنوان نمونه برای اطلاع از اهمیّت استراتژیکی‌ای که حکومت اسرائیل به‌مسأله آب می‌دهد، به‌مقاله زئیف شیف در روزنامه «هاآرتس»، ۱۹۹۳/۱۰/۸، که در روزنامهٔ «القدس العربی»، ۱۹۹۳/۱۰/۱۲ منتشر شده، مراجعه شود. مقاله، به‌پژوهشی آکادمیک با عنوان «مشکل آب در چهارچوب سازش بین اسرائیل و کشورهای عربی» پرداخته که حکومت اسرائیل، به‌دلیل وجود نقشه‌هایی تفصیلی که حدود عقب‌نشینی‌های اسرائیل را ترسیم نموده، مانع انتشار آن شده است؛ این پژوهش، به‌راهنمایی یهوشع شمارتس (کارشناس معروف اسرائیلی در امور آب) و اهرون زوهر (که در طراحی مطلعه ی پروژه‌های مشترک بین اسرائیل و کشورهای عربی کار می‌کند) صورت گرفته است. خلاصه این پژوهش چنین است: «جدایی اسرائیل از یهودا و سامرة بدون اقدام در تصحیح مرزها و بدون همکاری با فلسطینی‌ها در کرانهٔ باختری، سازش‌یابی سس، خطرناک بر اقتصاد آب در اسرائیل است...». این پژوهش توصیه می‌کند که اسرائیل «سلطه، بر بیشتر منابع آب را به‌قصد منع استفاده از آبهای زیرزمینی در یهودا و سامرة که به‌صرر بهره‌برداری اسرائیل از آب منطقهٔ یرکون (عوجاء - تمامسیح تمام می‌شود)، به‌عهده بگیرد». توصیه دیگر پژوهش، حلّ مشکل آبی نوار غزّه از طریق شیرین‌کردن آب دریا یا انتقال آب از رود نیل می‌باشد؛ پروژهٔ مذکور، می‌خواهد که اسرائیل هر کاری را برای ابقای سرمایهٔ کوبی آبی که در دست دارد، انجام دهد و هیچ امتیازی جز با فراهم آمدن نتیجهٔ سیاسی مطلوب، ندهد.

۴- دوری گلد - یکی از پژوهشگران برجسته مرکز پژوهشهای استراتژیک در دانشگاه تل آویو - در مصاحبه ی با روزنامه «الاهرام» می‌گوید: «هر کشوری در منطقه، ویژگیهای خاص خود را دارد؛ مثلاً مصر از جمعیّت زیاد و منطقهٔ جغرافیایی گسترده بهره‌مند است و سوریه هم، از منطقه جغرافیایی گسترده‌تر و جمعیّتی بیشتر از اسرائیل بهره‌مند است. حفظ توازن نظامی، برای کشور کوچکی چون اسرائیل، از طریق حفظ برتری نظامی امکان‌پذیر است، یعنی دستیابی به‌فن آوری پیشرفته، که کم‌جمعیّتی و مساحت کم جغرافیایی را جبران کند». وی، بر این باور است که اسرائیل به‌عنوان ذخیرهٔ استراتژیک امریکا در صورتی که «سیاست امریکا در برابر ترکیه و کشورهای خلیج و یا برعکس، تغییر کند»، باقی خواهد ماند. نگاه کنید به: روزنامه «الاهرام»، ۱۹۹۳/۱۲/۷، مصاحبه خانم امیرة حسن با دوری گلد.

۵- دربارهٔ ساختار و مشکلات اقتصادی اسرائیل، اساساً به‌منابع زیر تکیه شده است:

- فضل لقیب، «الاقتصاد الاسرائیلی فی إطار المشروع الصهیونی: دراسة تحلیلیة» (بیروت: مؤسسة الدراسات الفلسطینیّة، مارس، ۱۹۹۵).

Ira Sharkuasky, The Political Economy of Israel (Oxford, 1987), chapters 1-3,

Y. Klein, "The Problem of Systematic Reform," in Keith Kyle & Joel Peters, Whither Israel? The Domesitc Challenges (London. 1993), pp. 47 60.

- Pinchas Landau, "The Israeli Economy in the 1990 Breakout or Breakdown?," in Kyle & Peters, Idem, pp. 61-83,

- Yair Aharon The Israel Economy, Dreams and Realities (London, 1991);

Moshe Sanbar (ed.), Economic and Social Policy in Israel. The First Generation (London, 1990), chapters 1, 2, & 3

- Emma Murphy, "Structural Inhibitions to Economic Liberalization in Israel," in Middle East Journal, Vol. 48, No. 1, Winter 1994 pp 65-88,

- Emma Murphy, "Israel," in Tim Niblock and Emma Murphy (eds.) Economic and Political Liberalization in the Middle East (London: British Academic Press, 1993). Bank of Israel, Annual Report (Jerusalem, May 1993),

- Israel, A Country Study, United States Government as represented by the Army Washington D.C., 1990 (Chapter on Economy, pp. 139-176);

- Statistical Abstract of Israel, 1993, No. 44, Jerusalem.

۶ - حجم صادرات اسرائیل به کشورهای جنوب شرق آسیا، به نسبت ½ بین نه ماه اوّل سال ۱۹۹۳ و همین مدت از سال ۱۹۹۴ یعنی از ۱/۸ میلیارد دلار به ۳/۲ میلیارد دلار افزایش یافته است؛ علّت اصلی آن، به پایان تحریم آسیا نسبت به اسرائیل بعد از امضای پیمان اُسلو با سازمان آزادیبخش فلسطین، برمی‌گردد (بنگرید. زحر اُون: «آسیا الکبری و آسیا الصغری»، روزنامه «الحیاة»، ۱۳/۱/۱۹۹۵).

از نکات جالب توجه، آن گرایش روشنی است که حتّی در پژوهشهای جدّی عربی و مداخله‌های مستقیم در باب پروژه اسرائیلی نظام منطقه‌ای جدید می‌بینیم و آن زیاده‌روی در اهمیّت بعد اقتصادی در پروژهٔ منطقه‌ای اسرائیل به ضرر دیگر ابعاد و مشخّصاً بعد سیاسی و امنیّتی است؛ چه‌بسا علّت آن، به حاکمیّت دیدگاه غیردقیق به نیرو و رویکردها و ساختار اقتصادی اسرائیل مربوط باشد. به‌عنوان مثال، بنگرید: محمود عبدالفضیل، «مشاریع الترتیبات الاقتصادیة (الشرق اوسطیة): التصوّرات ـ المحاذیر ـ أشکال المواجهة»، فی «التحدیات (الشرق اوسطیّة) الجدیدة والوطن العربی». (بیروت: مرکز پژوهشهای وحدت عربی، ۱۹۹۴). علی‌رغم این که پژوهشگر، نه به‌رغم اعتماد میزان سود و زیان اقتصادی اشاره نموده و بر وجود میزان «سیاسی و استراتژیکی» سود و خسرت تأکید دارد. امّا اینها، تنها در چهارچوب نظری بوده، این بررسی، به «ایده‌آلیسم» به‌معنای فلسفی گرایش دارد (مثلاً سخن در باب «تثبیت هویّت عربی» و «جمع مواضع پراکندهٔ عربی در سطح حکومتها و نیروهای مردمی» و «پروژهٔ نهضت عربی» بدون تعیین نیروهای اجتماعی ـ سیاسی‌ای که سرپرستی برنامه‌های آن پروژه را برعهده بگیرند و برای موفقیّت آن تلاش کنند و مثال آن الخ). به‌بیان دیگر، گرایش به‌سوی لغو یا مشوّش‌ساختن نقش تناقضات و نزاعهای عربی ـ عربی، و نزاعهای درون تمام جامعه‌های عربی، و مشکلات متعدّد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها، و تعدّد مواضع و ایدئولوژیها و تناقضات داخلی آنها، و وجود گروهها و طبقات و محله‌های اجتماعی، وجود دارد که منافع آنها با «نظام منطقه‌ای جدید»، همچون دیگر مسائل، در تضاد است. این امر، همچنین بر جامعه اسرائیل بدون

عصب ورزیدن از ویژگیهای این جامعه و گسترش مهاجرت به آن، متعلق است. سخن از «هویّت عربی» در برابر «دیگری»، حتی بعد از اعلام پذیرش پروژه منطقه‌ای اسرائیل توسط نیروهای عربی حاکم (و غیرحاکم) نیز مطرح می‌شود. چنانکه بسیاری از نیروهای عربی، حداقل آنهایی که مخالف بودند. استراتژی امریکا با اروپا را در منطقه پذیرفتند و این دو استراتژی، با پروژه منطقه‌ای اسرائیل، هرچند با ملاحظات و حیثیتهای متضاد، هماهنگ هستند.

در مقابل، کسانی را می‌یابیم که به روابط اقتصادی از دیدگاه تکنیکی محض می‌نگرند، یعنی به جدایی آن از روابط زور و سلطه و تضاد و برخورد منافع بنگرید. سعید النجار، مأخذ پیشین، ص ۱۸۴ تا ۲۰۰. و روزنامه «الاهرام»، مقالات پیاپی سعید النجار. (با تاریخ انتشار آن در روزنامه): «المقاطعة العربیة والتعاون الإقلیمی» (۱۹۹۳/۱۱/۱۶)، «التبادل التجاری والاستثمارات» (۱۹۹۳/۱۱/۲۳)؛ «السلام والسوق الشرق اوسطیة» (۱۹۹۳/۱۱/۳۱) همچنین بنگرید به اظهارات دبیرکل اتحادیه عرب ـ عصمت عبدالمجید ـ که معتقد است ایجاد بازار خاورمیانه، نباید کشورهای عربی را دچار هراس کند، چون این امر، در گرو پذیرش عرب‌هاست؛ با این توضیح که: «دستیابی به سازش در بحران خاورمیانه، به معنای اعطای مزایای اقتصادی به اسرائیل نیست»، اما او غافل است از این که اسرائیل، با هریک از کشورهای عربی به طور جداگانه، نه با اتحادیه کشورهای عربی، پیمانهای جداگانه و با شرایط تفصیلی که با مسائل اقتصادی و غیراقتصادی در ارتباط می‌باشد، بسته است (روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۳/۱۴). علی‌رغم صحّت و دقّت در تفکیک بین سازشی که به روابط عادی اقتصادی (میان اسرائیل و کشورهای عربی) کشیده می‌شود و سازشی که به بازار مشترک مبتنی بر تبادل مزایای تفصیلی (یعنی ورود کالاهای طرفین به بازار یکدیگر بدون موانع گمرکی، یا با موانع سادهٔ گمرکی)، می‌انجامد، امّا حقیقتی را نادیده نمی‌انگارد و آن این که دو حالت، در وضعیت ملموس موجود در نیمه اوّل دههٔ نود از قرن بیستم، به اسرائیل اجازه می‌دهد که استفاده‌کنندهٔ بزرگ از حیث اقتصادی، سیاسی و امنیّتی باشد (هرچند که ارزیابی‌ها دربارهٔ حجم فواید اقتصادی، با هم متفاوت باشد). این امر هم، علّت ساده‌ای دارد و آن این که این رابطه، میان دو طرف هم سطح و یا نزدیک به هم در میزان پیشرفت اقتصادی و فن‌آوری، یا نیروی نظامی با پشتیبانی بین‌المللی، برقرار نمی‌شود. همین‌طور پیمانهایی که روابط اقتصادی را ترسیم می‌کنند، توجّهی به اعطای مزایایی به طرف ضعیف‌تر که تحول اقتصادی و فن‌آوری‌اش را سرعت بخشد، ندارند. پیمانهای صلح بین اسرائیل و کشورهای عربی ـ از جمله مصر ـ پیمانهایی است که در سایهٔ معیارهای نیروهای تعالگر و در سایهٔ فشارهایی بر کشورهای عربی و مطابق با استراتژیهای متضاد میان کشورهای عربی درگیر، صورت گرفته است. در تمامی حالات، تمام پیمانهای دوجانبه‌ای که تاکنون (اواخر سال ۱۹۹۴) میان اسرائیل و کشورهای عربی امضاء شده است، شکل روابط اقتصادی را مشخص نموده و روابط امنیّتی، سیاسی حال و آینده را هم شکل بخشیده است (نمونه اجمالی در این زمینه، همان پیمان اُسلو و پیمانهای بعدی قاهره و پیمان صلح بین اسرائیل و اردن است که در اکتبر ۱۹۹۴ به امضا رسیده است). اگر بعضی از آنچه که مشخص شده، مطابق پیمان انجام نگرفته است، به دخالت عواملی که نیروهای امضاکننده یا یکی از طرفین، نمی‌توانند و یا علاقه ندارند آن را کنترل کنند و یا برای جلوگیری از تأثیر آن دخالت نمایند، برمی‌گردد. نمونه آشکار آن، تحریم ملّی کالاهای اسرائیلی در مصر است (امری که در همه حال، به میزان نیروهای اجتماعی داخلی بستگی دارد). چنانکه پروژه اسرائیلی، تلاشهایش را تنها در عادی‌سازی روابط تجاری منحصر نکرده، بلکه پروژه‌های اقتصادی مشترک فراوانی را هم طرح می‌کند (در فصل چهارم به تفصیل به این مطلب خواهیم پرداخت). برخی از

این پروژه‌ها، از جانب امریکا، بانک جهانی و اتحادیه اروپا با اقبال مواجه می‌شود. درست است که آنها تابع پیمانهای دوجانبه یا چندجانبه می‌باشند، اما صحیح‌تر آن است که میزان استفاده از هریک از آنها در صورت توفیق و پذیرش شرایط امنیتی اسرائیل، با تفاوت در قدرت هریک از طرفین در اداره و هدایت آن پروژه‌ها هم متفاوت خواهد بود؛ پروژه‌هایی که به‌اسرائیل اجازه خواهد داد ـ اگر موفق شود ـ حلقهٔ واسطهٔ اساسی منطقه‌ای باشد. چنانکه اسرائیل منتظر است نیروهای «اقتصاد بازار آزاد» وارد عمل شوند تا شاید غلبهٔ سرمایهٔ اسرائیلی، صورت پذیرد. گدعون فیشلسن می‌گوید:

«... دولتهای عربی، باید کاری بیش از اعلان روابطشان با اسرائیل که با رابطه آنها با هیچ دولت دیگر هیچ تفاوتی ندارد و پایبندی به این اعلان، انجام دهند. حتی برای این که ثبات سلوک خود را اظهار نمایند، لازم است که تمام موانع مشخص، مخصوصاً اقدامات تحریم عربی را که اکنون مانع عادی‌سازی روابط اقتصادی با اسرائیل است، از سر راه بردارند. اگر این دولتها، حقیقتاً برای صلح آماده هستند، باید گام دیگری بردارند، به‌طوری که همه کشورهای خاورمیانه به‌یک‌دیگر، جایگاه «مسؤولیت بیشتر دولتی» بخشند. این امر میان اسرائیل و مصر در می ۱۹۸۰ صورت گرفت، اما متأسفانه به‌مرحله اجراء درنیامد». نگرید:

Gideon Fishelson, "Regional Economic Cooperation in the Middle East," in S.L. Spiegel (ed.) The Arab-Israeli Search for Peace (London: Boulder, 1992), p.p. 112-113

۷. کاهش بهبود فرصتها برای اسرائیل در استقبال از سرمایه‌های خارجی با پیشرفت در روند مذاکرات با کشورهای عربی و شتاب در روند عادی‌سازی روابط و پایان‌دادن رسمی به‌نزاع اعراب ـ اسرائیل، خطا به‌شمار می‌رود. هاری همپسون ـ رئیس بخش مربوط به‌سهام در مؤسسه «جی.پی. مورگان» (J.P. Morgan) در لندن ـ برآورد می‌کند که توجه به «بازارهای در حال رشد و نوپا» یا نزدیک به‌نوپا، مثل بازار اسرائیل و جنوب افریقا، زیاد می‌شود «به‌طوری که سرمایه‌های بین‌المللی از حیث حجم با پیشرفت و تحولی که این دو بازار محقق می‌سازند، تناسب ندارد». رون لوباش ـ رئیس دفتر مؤسسهٔ «لیمان برادرز» (Lehman Brothers) در تل‌آویو ـ اشاره دارد به‌این که «سرمایه‌داران، جذب زیرساخت پیشرفته در اسرائیل و اقتصاد آن که به‌سرعت رشد می‌کند، می‌شوند». وی، برآورد می‌کند که «ممکن است صلاحیت اسرائیل برای گرفتن وام، بهبود یابد و این وضعیت، در آیندهٔ نزدیک، از الف به ب یعنی از خوب به‌عالی برسد». نسبت سهام خارجیان در شرکتهای اسرائیل تا تابستان سال ۱۹۹۴ از ۲٪ تجاوز نکرده است، با علم به‌این که بخش زیادی از این سرمایه‌های خارجی، از صندوق اسرائیل که مؤسسه (B.Z.W. Investment Management) آن را اداره می‌کند، آمده است. نگرید: آنطوان شارب: «اسرائیل مرشح جدّی لتلقی الاستثمارات الدولیة» روزنامه «الحیاة»، ۲۳/۹/۱۹۹۴.

۸. یکی از محققان عرب چنین برآورد می‌کند که حذف تحریم اسرائیل توسط اعراب، آثار زیر را در اقتصاد اسرائیل برجای خواهد گذاشت:

الف: سرریزشدن ۳۷٪ از صادرات اسرائیل به‌بازارهای عربی. لیست صادرات احتمالی اسرائیل به‌بازارهای عربی، شامل: تجهیزات کشاورزی، ابزار آبیاری، فراورده‌های شیمیایی، لاستیک ماشین، ورق آهن، حشره‌کش، کود، مواد پلاستیکی، پزشکی، الکترونیکی (تجهیزات تهویه و یخچال)، ماشین حساب الکترونیکی، تجهیزات کنترل و ژنراتورهای برق خواهد بود. محقق مذکور اشاره می‌کند که حدود ۳۱٪ از صادرات فلسطین در سال ۱۹۴۶ به‌دولتهای عربی بوده است و

این علامت آن است که امکان دارد اسرائیل نیز همین مقدار به جهان عرب صادرات داشته باشد.

ب- چنین برآورد می‌شود که ۲۴٪ از واردات اسرائیل ممکن است از جانب کشورهای عربی، در اثر لغو تحریم، صورت گیرد. برآورد می‌شود که اسرائیل حدود ۱۰ تا ۱۱٪ از هزینه‌ی انتقال واردات جایگزین را از بازارهای خارجی فراهم سازد؛ انتظار می‌رود واردات اسرائیل از بازارهای عربی، شامل نفت، پنبه، حبوبات، احشام، پشم، توتون، روغن نباتی، برنج، معدن خام و برخی از انواع میوه و سبزیجات باشد.

ج: محقّق مذکور (که مستشار منطقه‌ای در مسائل توسعه و سیاستهای آن در سازمان ملل متحد می‌باشد) به پژوهشی اشاره دارد که بخش تجارت اسرائیل آن را به‌نخست وزیر اسرائیل - اسحاق رابین - ارائه نموده است. این پژوهش برآورد می‌کند که خسارت ناشی از تحریم اعراب به‌اقتصاد اسرائیل، حدود ۴۴ میلیارد دلار است؛ به‌طوری که تحریم - طبق پژوهش مذکور - مانع تحقّق سرمایه‌گذاری در اسرائیل، حدود ۲۴ میلیارد دلار بوده و خسارت ناشی از محروم‌کردن کالاهای اسرائیلی از رسیدن به‌بازارهای عربی، معادل ۲۰ میلیارد دلار شده است. بنگرید: فؤاد حمدی بسیسو، «التحوّل نحو السلام. آثاره و تحدّیاته، رؤیة اقتصادیة»، «صحراء العرب في الهندسة والإدارة»، پژوهشی که به کنفرانس آفاق آیندهٔ عرب در جهان در حال تغییر، در عمان - اردن ۱۸ تا ۲۰ اکتبر ۱۹۹۳ ارائه شد. ص ۱۶ تا ۲۱.

علی‌رغم تکرار برآوردهای اسرائیل در ایام اخیر مبنی بر این که ضررهای اسرائیل [از زمان تأسیس آن تا ۱۹۹۴] به‌واسطهٔ تحریم عربی، حدود ۴۰ تا ۵۰ میلیارد دلار بوده، اما شایسته است که در تعامل جدّی با ارزیابی‌های مذکور، با احتیاط عمل شود (چون بخش زیادی از آن، فرضی می‌باشد) و این احتیاطی است که پژوهشهای دقیق اسرائیلی نیز، برآمد.

۹- بدون شک، تأثیر سازش رسمی اعراب - اسرائیل و فلسطین - اسرائیل در اوضاع سیاسی داخلی کشورهای عربی، و مشخصاً کشورهای همجوار با اسرائیل، استمرار مشروعانه را در رابطه با تغییراتی که در مبانی و اصول ایدئولوژیکی و فکری، از مفهوم «مشروعیّت» قدرت سلطه و نیروهای مخالف به‌طور مساوی دخالت دارند، طرح می‌نماید. مانند تلاشهای نخستین و شتاب‌زده‌ای که برخی از پرسشها را در این موضوع مطرح می‌کند، بنگرید: آیزهارد کیله، «من السّلام غیرالمتکافیء الی التطبیع غیرالمتکافیء» (دراسة فی ثلاث حلقات)، روزنامه «الحیاة»، ۲ و ۳ و ۱۹۹۴/۸/۴.

۱۰- به‌عنوان مثال مقایسه کنید ارزیابی مروان اسکندر را با ارزیابی یوسف شبل که با تفاوت زیادی همراه است؛ مروان اسکندر معتقد است:

- بعد از صلح، برای اسرائیل، «هیچ امتیازی، جز جلادادن الماس، تولید برخی تجهیزات الکترونیکی در زمینه بهداشتی و مهارت کشاورزی بیابانی» باقی نمی‌ماند. اینها، مجموعه‌ای هستند که اسرائیل، در برابر کشورهای عربی، مخصوصاً بخش بانکها و بیمه، بار اقتصادی زیادی را برعهده ندارد؛ اینها هم در مسائل جدید اقتصادی، خدمات سیاسی به‌شمار می‌آیند که اسرائیل از مشکلات و رسوایی‌هایی در این دو بخش رنج می‌برد و از بین‌بردن آثار آنها در آیندهٔ نزدیک، ممکن نیست». تلقّی او این است که اقتصاد لبنان، از زمینه محکمی در بخش بانک، به آن صورت که در مصر هست و تا حدودی در عربستان از پیشرفت برخوردار است و در اسرائیل، ضعیف، برخوردار می‌باشد.

- توانایی اقتصاد اسرائیل در به‌کارگیری نیروی کار ارزان در زمینه‌های تولید کشاورزی (سبزیجات و میوه) و صنایع بافندگی، حتّی در برابر کشوری چون سوریه که تولیدات زیادی در زمینه سبزیجات و میوه و لباس را همراه با سطح رقابتی،

محقّق ساختن است، غیرفعال است؛ در نظر اقتصاددان لبنانی (مروان اسکندر)، صنایع غذایی اسرائیل، از ویژگیهای کیفیّت یا نسبیِ رقابتی، در مقایسه با تولیدات مشابه آن در لبنان و سوریه و اردن، برخوردار نیست.

- حاکمیت جوّ صلح (به‌نظر مروان اسکندر)، موجب تبدیل از ۱۰٪ تا ۱۵٪ از منابع درآمد ملّی در سوریه، اسرائیل، اردن، لبنان و حتی عربستان، از زمینه‌های نظامی به‌زمینه‌های اجتماعی می‌شود؛ وی معتقد است که اسرائیل، از این تبدیل، بیش از بقیه رنج خواهد برد؛ همچنین او بر این باور است که اسرائیل در درازمدت با تهدیدات زیادی از جانب مسائل زیر مواجه خواهد شد:

* اقتصاد سوریه که از قید و موانع، آزاد است و از شایستگیهای بازرگانان متخصّص سوری، با تجربه‌های بین‌المللی و اقتصاد باز نسبت به تجارت بین‌المللی، بهره‌مند است. نویسنده تأکید دارد که توان اقتصاد سوریه در راه توسعه و کسب موقعیّتی در اقتصاد جهانی، از توانمندی اقتصاد اسرائیل، برتر است.

* اقتصاد عربستان که بر تراکم سرمایه‌های بخش خصوصی و افزایش تولید مبتنی است؛ برداشت نویسنده آن است که تولید سبزیجات و حبوبات و گوشت در عربستان، از تولیدات اسرائیل بیشتر است. چنانکه عربستان، از غنی‌ترین کشورها در زمینه مواد هیدروکربنیک می‌باشد و علی‌رغم جنگ خلیج، از ذخایر سرمایهٔ زیادی، بهره‌مند است.

* اقتصاد لبنان که در زمینه دانش و تجارت، نامزد رقابت با اسرائیل است.

* اقتصاد عراق که از توانمندی بالایی برخوردار است (از نظر منابع و جمعیّت و توانمندی علمی) البته اگر تحریم آن لغو شود.

مروان اسکندر تأکید می‌کند که اسرائیل، در بیشتر زمینه‌های تولید، با سوریه، و گردشگری با لبنان و سوریه، توانایی رقابت ندارد چنانکه حجم اقتصادی آن، کمتر از سعودی است.

نویسنده، در پایان، سخنش را چنین خلاصه می‌کند: «همکاری اقتصادی و فنّی، اگر محقّق شود، مخصوصاً اگر شامل عراق گردد و زمینه برای فلسطینیهای لبنان هم فراهم شود، ممکن است به‌طور کلّی، کفّهٔ رقابت را به‌نفع کشورهای عربی، سنگین کند و در نتیجه، اسرائیل، همچون نقطه‌ای در دریا گردد. جوّ صلح، مؤکّداً به کاهش پشتیبانی امریکا از اسرائیل منجر خواهد شد و موجب حذف توجیهات کمک به‌اسرائیل از جانب کشورهای دیگر از جمله آلمان غربی که میلیاردها مارک برای پوشاندن گناهی که توسط نسلهای کنونی آلمان صورت نگرفته، پرداخته می‌شود، می‌گردد». نگرید: مروان اسکندر، «العالم العربي في مرحلة السّلام» (الحلقة الاولى و الحلقة الثانية)، روزنامهٔ «الحياة»، ۱۴ و ۱۹۹۳/۱۰/۱۵.

امّا دکتر یوسف شبل، به‌بیان شکل و میزان احتمالی رویارویی اقتصادی بین لبنان و اسرائیل می‌پردازد، و با مقایسهٔ دو بخش کشاورزی و صنعت هر دو کشور، بر امور زیر تأکید می‌ورزد:

الف: در سطح بخش کشاورزی اسرائیل: سطح زمین زیر کشت در اسرائیل افزایش یافته است؛ یعنی از ۱,۶۵۰ میلیون دونم [واحد محاسبه مساحت زمین کشاورزی در سوریه و لبنان معادل نیم هکتار] در سال ۱۹۴۹ به ۴/۸ میلیون دونم در سال ۱۹۹۱ رسید. مساحت کشت آبی، از دهه چهل تا نیمه دهه هشتاد، به‌هشت برابر افزایش یافت؛ و مراکز تولید کشاورزی تولیدات پایهٔ کشاورزی از ۱۰۰ مرکز در سال ۱۹۴۹ به ۱۱۱۶ مرکز در سال ۱۹۸۵ رسید؛ امّا علی‌رغم افزایش سطح تولید، نسبت مشارکت بخش کشاورزی در کلّ تولید ملّی، در نتیجهٔ رشد زیاد مشارکت بخش صنعت،

پایین آمد؛ اسرائیل، کشت مرکبات را مدرنیزه کرد، به‌طوری که در یک سال می‌تواند سه بار محصول بگیرد، چنانکه با تولید میوهٔ آووکادو، بازارهای اروپا را فتح کرد؛ در اسرائیل، اقدام به مکانیزه کردن کشاورزی، تا حد زیادی به گسترش افقی و عمودی در سطح تولید منجر شد؛ بخش کشاورزی، در سال ۱۹۸۸ حدود ۱/۲۹۵ میلیارد متر مکعب (معادل دو برابر آن در لبنان) آب مصرف کرد.

دکتر یوسف شبل می‌گوید: در مقابل، بخش کشاورزی در لبنان، بیش از ۱٪ بودجهٔ کشور را به‌خود اختصاص نمی‌دهد و درآمد سالانهٔ یک لبنانی در این بخش (در اوایل دهه نود) از ۵۰۰ دلار فراتر نمی‌رود. بخش کشاورزی، از کهنگی زیرساخت و عدم وجود ابزار لازم برای بازاریابی و عدم پیش خرید محصولات کشاورزی رنج می‌برد؛ نقص بزرگی هم در راهنمایی کشاورزان کوچک وجود دارد؛ افزایش مستمر هزینهٔ عوامل تولید از قبیل: کود، سم و نیروی کار و همچنین افزایش هزینه‌های بازاریابی نیز باید مدّنظر قرار گیرد.

ب: در زمینهٔ بخش صنعت اسرائیل: نویسنده، آن را مهمترین بخش از حیث مشارکت در تولید ملّی، و حجم به‌کارگیری نیروی کار می‌داند که تعداد کارگران صنعتی (در اوایل دهه نود، به‌سیصد هزار نفر رسیده بود؛ اسرائیل، غرامتهای دریافتی از آلمان (حدود ۱۲ میلیارد دلار) را در صنعتی‌کردن به‌کار گرفت، چنانکه منابع زیادی را در این بخش سرمایه‌گذاری نمود؛ اسرائیل، مبلغ زیادی (حدود نیم میلیارد دلار در سال) را برای پژوهش و مدرنیزه‌کردن هزینه می‌کند. با توجّه به «اضطرار اسرائیل در رقابت با بازار مشترک اروپا و امریکای شمالی، بخش صنعتش را تا سطح عالی در تکنیک متحوّل ساخته است».

امّا در لبنان و با توجّه به جنگ داخلی، حجم تولید صنعتی، در سال ۱۹۹۲ از ۴۰٪ حجم آن در سال ۱۹۸۰ تجاوز نکرده است.

نویسنده، چنین خلاصه می‌کند: «اسرائیل، توانایی دارد که بازارهای لبنان را با کالاهای کشاورزی و صنعتی، با قیمتهایی کمتر از هزینه نهایی تولید، اشباع کند، که این، به‌سبب تولید سرشار و نیز پیوستگی جغرافیایی میان منطقه الجلیل الاعلی و منطقه صنعتی حیفا و مرزهای لبنان می‌باشد؛ این، کاری است که ژاپن و کره انجام داده‌اند ... اسرائیل، از این فرصت طلایی و این موقعیّت، بهره خواهد برد [چون اقتصاد لبنان، در پایین‌ترین درجه مصونیّت قرار دارد و مردم لبنان هم در شرایطی سخت زندگی می‌کنند]». بنگرید: یوسف شبل، «المواجهة الاقتصادية المرتقبة بين لبنان و اسرائيل»، مجله «المستقبل العربي»، سال ۱۶، شماره ۱۷۱، می ۱۹۹۳.

ملاحظه می‌شود که دخالتهای عربی که به‌موضوع «عادی‌سازی روابط» و «بازار خاورمیانه» در ادبیات عربی پرداخته‌اند، بیشتر آنها، از گذر فرضیه‌های اقتصادی، سیاسی و گاهی فرهنگی ـ ایدئولوژیکی بوده است (یعنی طرحهایی که به «هویت» ملّی، دینی یا فکری مربوط است)، و در بیشتر اوقات، آمیخته‌ای از این فرضیه‌ها بوده و کاملاً هم یک امر قانونی است؛ امّا در بیشتر اوقات، آنچه پیوستگی را از بین می‌برد، پنهان یا نیمه‌پنهان نگهداشتن این فرضیه‌ها (به‌صورت آگاهانه یا در بیشتر اوقات، ناآگاهانه) یا مسلم و مطلق انگاشتن و در نتیجه غیرقابل بحث دانستن آنها، می‌باشد؛ این مسأله همچنین بحث رایج در داخل اسرائیل، درباره این موضوع می‌باشد، چنانکه برخی از آراء، خالی از تأثیرات انگیزه‌های شخصی و دیدگاه گزینشی، در بررسی واقعیّت، نمی‌باشد (با همه متغیّرها و تناقضها و درگیریهایی که به‌همراه دارد). مثلاً علی‌رغم

مشکلات بزرگی که بورس تل آویو در گذشته داشت و تحوّلات زیاد آن در هر از چندگاه، باز، همچنان در قیاس با بورسهای کشورهای عربی همجوار، قوی باقی مانده است. یعنی حجم سرمایه در بورس اسرائیل، به ۵۰ میلیارد دلار و گردش روزانه آن به ۱۲۰ میلیون دلار رسید، مقایسه شود با گردش روزانه در بورس قاهره، که از ۱/۵ میلیون دلار و سرمایه آن، که از ۱/۵ میلیارد دلار تجاوز نمی‌کند. (بنگرید: غنی ابراهیم، «الشرق الاوسط»، ۱۹۹۴/۴/۳۰، کنفرانس لندن دربارهٔ بازارهای مالی در خاورمیانه). در مقابل، درست نیست که گفته شود بخش صنعت، بزرگترین بخش در اقتصاد اسرائیل می‌باشد. چه، بزرگترین بخش، از نظر حجم مشترک در تولید ناخالص ملّی در اسرائیل یا از نظر حجم به‌کارگیری نیروی کار، همان بخش خدمات (حدود ½ حجم تولید ناخالص در این بخش در هر دو زمینه) می‌باشد. این، طبعاً موجب نادیده گرفتن اهمیّت و حیاتی‌بودن بخش صنعت در اسرائیل، در مقایسه با بخش صنعت در کشورهای عربی نمی‌شود. درست است که اقتصاد اسرائیل، به‌نسبت تقریباً ۱۰٪ از کمکها و مساعدتهای خارجی تغذیه می‌کند، ولی این «تغذیه»، در امور اقتصادی تعدادی از کشورهای عربی نیز بر صادرات مواد اوّلیه، مخصوصاً نفت و گاز طبیعی تکیه کرده‌اند، شکلهای دیگری به‌خود می‌گیرد.

از مثالهای دیگر برای پذیرش فرضیه‌های غیردقیق یا مبالغه در حجم و نشانه‌های ظاهری مشخص ـ در جهت تأیید نظر نویسنده ـ مقوله‌ای است مبنی بر این که حکومت حزب کارگر اسرائیل در سال ۱۹۶۹ با طرحی موافقت کرد که گروهی از محقّقان و کارشناسان اسرائیلی آن را آماده کردند و بر «مشابه‌سازی کرانه غربی با مستعمرهٔ شکوفای انگلیس یعنی هنگ‌کنگ»، مبتنی است و چیزی که موجب حذف این طرح شد، شکست حزب کارگر در انتخابات سال ۱۹۷۷ بوده است، این طرح، اکنون، بعد از بازگشت حزب کارگر به‌قدرت، به‌مرحلهٔ اجرا درمی‌آید، چون کرانهٔ غربی «کانالی به‌سوی جهان عرب با تمام بازارها، ثروت و مزایای جالب توجهش می‌باشد». (بنگرید: محمّد خلیفه، «خطط اسرائیل بشأن الکیان الفلسطینی اکتملت منذ ۲۰ عاماً»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۷/۲۷)، امّا اسرائیل، بعد از کنفرانس مادرید، دیگر، تنها در پی یافتن کانالهای اقتصادی به‌سوی دنیای عرب نمی‌باشد، بلکه عادی‌سازی سیاسی، اقتصادی، دیپلماسی و فرهنگی را چه به‌صورت دوجانبه و چه مستقیم با هر یک از کشورهای همجوار عربی و کشورهای غیرهمجوار عربی، از مغرب تا عمان سرلازم می‌داند. امّا در همه حال، اسرائیل، در کرانه غربی و نوار غزّه، نه‌تنها هنگ‌کنگی شکوفا نساخته است، بلکه با روند فقیرساختن روشمند مردم از یک طرف و اسکان یهودیان و مصادرهٔ زمین، از طرف دیگر، اقدام کرده است. به‌عنوان مثال بنگرید: عادل سمارة، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۵/۶، وی معتقد است هدف از پیمان اقتصادی اسرائیل ـ فلسطین، ساده‌کردن صدور تولیدات اسرائیلی به‌کشورهای عربی از طریق منطقه حکومت خودگردان است. و معتقد است که اقتصاد حکومت خودگردان، فقط ابزار نفوذ و به‌چنگ گرفتن بازارهای عربی توسط اسرائیل است. همچنین، فریبنده‌شدن جنبهٔ اقتصادی، بحذف بخش مهمتری در پیمان فلسطین ـ اسرائیل، یعنی جنبهٔ سیاسی (به‌رسمیت شناختن موجودیت و حقانیت اسرائیل و تغییر پیمان ملّی فلسطین به‌گونه‌ای که با آن سازگار باشد، به‌تعویق افکندن حل مسائل اساسی، که عملاً حکومت خودگردان را سقف طرح سیاسی فلسطین قلمداد می‌کند، تسهیل روند عادی‌سازی روابط با دنیای عرب، تحکیم بخشیدن جایگاه بین‌المللی اسرائیل و ...) کشیده می‌شود. چنانکه این حقیقت هم نادیده گرفته می‌شود که رکن اساسی استراتژی منطقه‌ای اسرائیل، اوّلاً بر روابط دوجانبه (یعنی پیمان با هریک از کشورهای عربی به‌طور جداگانه) و ثانیاً بر روابط چندجانبه مبتنی است. این، بدان معنا نیست که سرمایهٔ اسرائیل، در جهت چیرگی بر بازار فلسطین نخواهد کوشید و یا

مشارکت سرمایهٔ فلسطین را در جهت سوددهی به سطحی برتر از سوددهی ـ که این، هدف سرمایه در همه جا می‌باشد ـ نخواهد پذیرفت، بلکه هدف اسرائیل از پیمان با سازمان آزادی‌بخش، در مرتبهٔ نخست، اقدامی است که کارکردهای استراتژیکی ـ امنیتی دارد از این رو، اسرائیل، اندکی پس از امضای قرارداد با ساف، مواد اقتصادی آن را نادیده گرفت، زیرا متوجه شد که نادیده گرفتن آن، به‌نفع اهداف سیاسی و استراتژیک اسرائیل می‌باشد. چنانکه نخست‌وزیر اسرائیل ـ در واکنش به‌اقدام شهادت‌طلبانه «جهاد اسلامی» در «بیت لید» (ژانویه ۱۹۹۵) ـ اعلام کرد که اسرائیل برای دستیابی به «جدایی کامل» دو ملت، بدون این که «جدایی» به‌معنای عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمین فلسطین، قدس یا جداسازی و یا منع مهاجرت و یا قرار به‌حق ملّت فلسطین در تعیین سرنوشت و ایجاد مؤسسات ملی آزاده‌اش باشد از هر تلاشی، فروگذار نخواهد کرد.

موضوع «نقش احتمالی اقتصادی اسرائیل در نظام جدید منطقه‌ای» تنها یک مسأله اقتصادی نیست، بلکه جنبهٔ اقتصادی (به‌معنای مشخص کلمه «اقتصادی») تا حد زیادی بر مضمون سازش رسمی، که بین اسرائیل و کشورهای عربی، به اجرا در خواهد آمد و شکل روابط اقتصادی را در چهارچوب کلی‌اش (روابط تجاری معمولی، روابط تجاری آزاد، روابط وحدت گمرکی یا روابط وحدت اقتصادی و ...) تعیین خواهد کرد، تکیه دارد. از جمله این روابط، واکنش یا عدم واکنش از جانب سرمایه‌داران دو کشور (رابطهٔ رقابتی یا رابطه شراکتی یا رابطه رقابتی در بخشهایی و شراکتی در بخشهایی دیگر، و یا رابطه خصمانه که معامله با طرف دیگر را رد می‌کند)، می‌باشد. نقش بخشهای تأثیرگذار مردمی و طبیعت سیاسی آنها که تحریم کالاهای اسرائیلی را ادامه می‌دهند، هم مطرح است. (مثل تحریم مردمی در مصر، انتفاضهٔ فلسطینی‌ها و شعار خودکفایی و مقاومت مردمی لبنان در برابر پیمان می ۱۹۸۳، علی‌رغم عادی‌سازی رسمی روابط)، همچنین نقش نیروهای عربی (و اسرائیلی) مخالف پیمان صلح، یا بخشی از آن، و یا رویدادهای تازه‌ای را که ممکن است در روابط عربی ـ عربی دخیل باشد، نمی‌توان نادیده گرفت. مثلاً پیمانهای اقتصادی میان سوریه و لبنان، که چهارچوبی برای بازار مشترک میان دو کشور را شکل بخشید، عامل تازه‌ای را در معادلهٔ قدرت اقتصاد لبنان در پایداری در برابر اقتصاد اسرائیل، وارد ساخت؛ زیرا رویارویی را به‌رویارویی میان اقتصاد اسرائیل و اقتصاد سوریه و لبنان با هم تغییر داده است، نه رودررویی میان اقتصاد اسرائیل و اقتصاد لبنان، چنانکه وضعیّت احتمالی قبل از پیمانهای اخیر بوده است. ظاهراً پیمان اسرائیل ـ فلسطین، از عواملی است که به‌روند تعمیق همکاری اقتصادی لبنان ـ سوریه سرعت بخشید. (بنگرید. مروان اسکندر، «تعمیق التعاون الاقتصادی و توسعه مع سوریه»، «الحیاة»، ۱۹۹۴/۲/۲۴).

چنانکه مقایسهٔ توانایی این یا آن اقتصاد عربی با اقتصاد اسرائیلی، در بسیاری از موقعیتها، سکویی را در سراسر اقتصاد اسرائیل و رهایی از به‌نفع اقتصاد عربی فرض می‌گیرد و این، امری است که به‌دلایل و قراین، نیازمند است. فرض مقایسه همچنین آن است که وضعیّت تازه، بعد از پیمانهای صلح، هرگز در زمینهٔ نقشهٔ پیمانها میان کشورهای منطقه، تحوّلاتی را که طریقهٔ محاسبات نیروها را تغییر دهد، دخالت نمی‌دهد. تأثیر وضعیّت بین‌المللی و جریانات فشار در منطقه هم وجود دارد. علاوه بر همهٔ اینها، بدون تحلیل مفصّل و دقیق از وضعیّت اقتصادی ـ اجتماعی و سیاسی موجود در جوامع عربی، تعیین نیروهای تعیین‌کننده و گرایشهای آنها در کوتاه‌مدت و میان‌مدّت و به‌دنبال آن، تعیین طبیعت رویارویی (یعنی نزاع بین منافع مختلف)، و شکل هویّت (ملّی، دینی ـ فرهنگی، اجتماعی ـ سکولار، متجدّد یا عقب‌مانده و ...) که در این مدت در منطقه مذکور شکل می‌گیرد، مشکل است. از همین رهگذر، اهمیّت بررسی فراگیر (یعنی سیاسی ـ تاریخی، اقتصادی

و فرهنگی ـ مدنی) و پرهیز از انحصار آنها به‌صورت انحصاری، در یک سطح هم دشوار است. (بنگرید به‌عنوان مثال: السید یاسین، «اوراق شرق اوسطیّة»، روزنامه «الاهرام»، ۱۹۹۳/۱۱/۱۵، تلقّی نویسنده آن است که خطرناکترین توهّمات ناشی از پروژهٔ «نظام خاورمیانه»، توهّماتی است که معتقد است «ایدئولوژی جدید، بعد از شکست طرح قومیّت عربی، جانشین ویژگیهای نژادی عرب می‌گردد»، چون به‌نظر نویسنده، هدف از «خاورمیانه»، از بین بردن هویّت عربی است).

همان‌طور که «نظام منطقه‌ای جدید» به‌معنای اسرائیلی آن، امری است حتمی و هیچ گریزی از آن نیست و ترجیحاً تعبیری است از احساس ناتوانی و فقدان توازن سیاسی و قدرتِ تأثیرگذاری بر حوادث. یکی از نویسندگان مسائل سیاسی عرب، معتقد است که «نظام خاورمیانه»، «نتیجه طبیعی اوضاع عرب است که نمی‌تواند سیاستی منظم و هماهنگ را با پایین‌ترین حد منافع قومی عرب اتّخاذ کند. وانگهی، نقشه و طرح این نظام، از سالها پیش، در خارج از منطقه عربی انجام می‌گیرد و هر پیمان صلحی، در حقیقت، تنها تصمیم‌کنندهٔ پایه‌های این نظام است». همین نویسنده معتقد است «مسؤولیت طرفداران صلح در بین اعراب و اسرائیل، آن است که در راستای تعمیق فرهنگ صلح به‌این اعتبار که یکی از ارکان همکاری آینده میان دو ملّت است، تلاش نمایند». این چنین است که تعبیر سازش (نابرابر) به «ایدئولوژی صلح برای صلح» صورت می‌گیرد که از منافع اساسی و ارزشهایی چون عدالت و برابری و حقوق بشر، به‌دور است (بنگرید: صلاح سبوبی، «حول مصطلحات السیاسة العربیة»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۸/۱۳؛ روزنامه «الحیاة» و «للسلام ثقافتُه ایضاً»، ۱۹۹۴/۳/۳). لطفی الحولی نیز با توجه به‌همین دلایل می‌گوید: «هیچ جایگزین ممکن یا دست‌یافتنی در برابر کشورهای خاورمیانه وجود ندارد ... از این که رشد اقتصادی و فن‌آوری آنها را در دنیای بازارهای بزرگ و جدید، تأمین کند، مگر به‌ایجاد بازار خاورمیانه». تلقی وی آن است که بازار خاورمیانه، جایگزین بازار مشترک عربی نمی‌گردد، و ایجاد این بازار، مانع سلطهٔ ایران و ترکیه، به فقط از جانب اسرائیل، بر آن می‌شود. (بنگرید: لطفی الحولی، «من صراع الموت للآخر الی صراع الحیاة مع الآخر»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۳/۱۱/۱۸). همچنین: لطفی الحولی، «عرب؟ نعم، و شرق اوسطیون ایضاً» (قاهره، مرکز الاهرام للترجمة والنشر، ۱۹۹۴)

از دیگر شبهات، به‌حساب آوردن دستگاه وضعیت تازهٔ ناشی از سازش اعراب ـ اسرائیل (در سطح رسمی) به‌عنوان رویارویی صرف اقتصادی، میان اقتصاد کشورهای عربی از یک طرف و اقتصاد اسرائیل از سوی دیگر (یا میان تشکّلهای اقتصادی دارای تشکیلات متفاوت) است؛ از دیگر اشتباهات، همچنین خلاصه‌کردن رویارویی سیاسی میان «نظام منطقه‌ای عربی» و «نظام خاورمیانه» می‌باشد. دلایل کافی، برای ابراز این مطلب که نزاع، چند جانبه و در چند سطح و چه‌بسا با اشکال متفاوت می‌باشد، وجود دارد. چنانکه ساده‌کردن قضیه، در فهم مؤلفه‌های وضعیت بعد از سازش رسمی، چندان دخالتی نخواهد داشت؛ مثلاً وجود برخی شبهها میان نظام منطقه‌ای جدید که اسرائیل در دههٔ نود طرح نموده و میان پروژه‌های پیمان بغداد که در دههٔ پنجاه، امریکا، طرح نموده، به‌این معنا نیست که کارکردها و طبیعت رویارویی‌ها، تقریباً به‌صورت ریشه‌ای تغییر نیافته است؛ نخستین متغیّر، این که اتحاد شوروی که پیمان بغداد، اساساً علیه او شکل گرفته بود، دیگر وجود ندارد. دوم این که وضعیّت جنبش رهایی‌بخش عربی، با پروژه‌های وحدت‌طلبانه که در دههٔ پنجاه داشت، در دههٔ نود، شبیه آن را ندارد. مگر این که جنبش اسلام سیاسی را که وارث جنبش آزادی‌بخش عربی است، به‌حساب آوریم که نوعاً با پروژهٔ قومی لائیک متفاوت است. و تنها «نظام خاورمیانه» که اسرائیل آن را طرح می‌کند و امریکا و اروپا از آن

خدمت می‌نمایند، باقی می‌مانند. نظامی که آمادگی برای آن موجود است، چون پس از سازش (رسمی) اعراب ـ اسرائیل و فلسطین ـ اسرائیل نوبت آن است. نظامی که به‌اسرائیل، جایگاه یک دولت منطقه‌ی تلفیقی (به‌معنای ارتباط تنگاتنگ با زیرساخت منطقه و استقلال از بازارهایش) و تصمیم‌گیرنده در امور سیاسی و امنیتی منطقه را، می‌بخشد. نظامی که ابزار تعمیق و گسترش ارتباط منطقه را به‌مثابهٔ یک کلّ با مراکز نظام سرمایه‌داری، مطابق شرایط اخیر و تضمین ثبات منافع آن، شکل خواهد بخشید. بدون شک ـ در درازمدت ـ عامل قطعی در توانایی وضع جدید، که به‌عقد رسمی صلح در منطقه منجر خواهد شد، بر مبنای زندگی و ثبات، در پرتو نقشهٔ منافعی که این وضعیّت به‌خدمت خواهد گرفت و شکل و برنامه‌های جناح‌بندیها در منطقه، تعیین خواهد شد. تمامی دلایل، اشاره به‌این دارد که «نظام منطقه‌ای جدید»، در سطح مشخصی، متوجه خدمت به‌منافع سرمایه‌داری خاص بومی (عرب و اسرائیل) و بین‌المللی (به‌صورت خاص مالی) می‌باشد و هرگز منافع اکثریت مطلق مردم منطقه را مدّنظر قرار نمی‌دهد. در اسرائیل، هستند کسانی که این مطلب را دریابند. یکی از اساتید رشته علوم سیاسی در دانشگاه عبری می‌نویسد: «با این که همگی از صلح بهره‌مند خواهند شد، امّا تنها اقلیّتی، طبق وضعیّت موجود، بامرد کسب منافع اقتصادی صلح هستند؛ همان اقلیّتی که وقتی فقیران، در خلال دههٔ اخیر فقیرتر می‌شوند، آنها سرمایه‌دارتر می‌شوند؛ یعنی صاحبان منافع مالی و صنعتی که در دیدگاه پرز از خاورمیانهٔ جدید، آمادگی استمرار منافع را دارند.» بنگرید:

Jon Simons, "Peace and Social Justice The Jerusalem Post (International edition), August 14, 1994

یک محقّق مصری معتقد است «تحوّلاتی که مصر از زمان امضای پیمان صلح با اسرائیل شاهد آن بود، به‌شکلهای مختلف، به‌دیگر سرزمینهای عربی هم منتقل خواهد شد؛ این تحوّلات، عدول از اولویت‌بخشی به‌رویارویی نظامی با دشمن خارجی به اولویت‌بخشی رویارویی اقتصادی به‌خاطر مشکلات توسعه و همچنین عدول از شعارها و ارزشهای آزادسازی خاک و حقوق وطن به‌دموکراسی و حقوق بشر و نیز ترک شعارهای جهاد اسلامی علیه دشمن خارجی و پرداختن به‌شعارهایی که نیروهای داخلی و معارض اسلامی، مطرح می‌کنند و در نهایت فراموشی نقش کلیدی نظامیان و سازش و توجّه به‌اقتصاددانان و سرمایه‌داران و بانکها ... می‌باشد». (بنگرید: أسامة الغزالی حرب، «التحوّل فی الأولویات أخطر التحدیات المقبلة الّتی نواجهها»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۳/۱۱/۱۹). امّا، بار دیگر، لازم است از عمومیت‌بخشی مسائل در این سطح از پیچیدگی (دخالت عوامل زیاد در آن)، پرهیز کرد، بویژه اگر به‌تجربه‌های کشورهای زیادی در افریقا و امریکای لاتین در دو دههٔ اخیر بنگریم، درمی‌یابیم بسیاری از نهادهای حاکم در آنها، به ارزشهای دموکراتیک، حقوق بشر و توسعه اقتصادی، علی‌رغم فقدان رویارویی نظامی علیه «دشمن خارجی»، پرداخته‌اند. چه‌بسا عامل نهایی به‌علاوهٔ طبیعت فرهنگ حاکم، به‌نوع نظام سیاسی موجود، توانایی آن بر سازگاری با متغیّرها، عکس‌العمل نشان‌دادن نسبت به نیازهای مردم و ایجاد نهادهای ملّی و بومی که آنها را در تصمیم‌گیری‌ها در برابر مسائل مربوط به‌زندگی و مسائلشان مشارکت می‌دهد، برگردد.

۱۱ـ گزارش اقتصادی کشورهای عربی در سال ۱۹۹۳ بیان می‌کند که تولید ناخالص عربی در سال ۱۹۹۲ با بیش از ۴۸۲ میلیارد دلار، حدود ۱۵٪ کمتر از تولید ناخالص اسپانیا که جمعیّت آن، از ۳۹ میلیون نفر در برابر ۲۳۶ میلیون نفر

در دنیای عرب)، تجاوز نمی‌کند، می‌باشد. به‌اضافه، بیش $\frac{۱}{۵}$ تولید ناخالص عربی، یا حدود ۱۰۲ میلیارد دلار، به‌معنای مرسوم، درآمد محسوب نمی‌شود، بلکه حاصل ثروت نفت و معادن استخراج شده از دل زمین می‌باشد. گزارش مذکور بیان می‌دارد که سهم کشورهای عربی از تولید جهانی، از آغاز دهه هشتاد رو به کاهش نهاد و حتی در سال ۱۹۹۳ تا حدود ۱/۶٪ (در مقایسه با جمعیتی معادل ۵٪) رسید. (بنگرید خلاصهٔ گزارش اقتصادی مذکور در سال ۱۹۹۳ بخش نخست) که در روزنامه «الحیاة»، ۱۱/۴/۱۹۹۴ به‌چاپ رسید). در مقایسه، ارزش تولید ناخالص امریکا در سال ۱۹۹۲ حدود ۶۰۰۰ میلیارد دلار، یا بیش از تولید ناخالص ملّی کشورهای عربی در همان سال (بیش از ۵۰۷ میلیارد دلار) یعنی ۱۲ برابر بوده و ارزش صادرات امریکا در سال ۱۹۹۳ به‌حدود ۶۵۹ میلیارد دلار رسید که سهم دنیای عرب از آن ۱۶/۴ میلیارد دلار و سهم اسرائیل حدود ۴/۴ میلیارد دلار بوده است. ارزش صادرات کالا به کشورهای عربی در سال ۱۹۹۳، حدود ۱۴۲/۳ میلیارد دلار (برابر ۴٪ صادرات جهانی) و واردات کالا ۱۲۶/۷ میلیارد دلار (حدود ۳/۴٪ واردات جهانی) و صادرات زیرسازی به ۱۲/۹ میلیارد دلار، یعنی معادل ۸/۹٪ کل صادرات خارجی دنیای عرب رسیده بود. (بنگرید: «التقریر الاقتصادی العربی الموحد لسنة ۱۹۹۴»). تولید ناخالص ملّی ژاپن در سال ۱۹۹۴، به‌حدود ۵۰۰۰ میلیارد دلار، یعنی حدود ده برابر شبیه آن در دنیای عرب، رسیده بود.

گزارش سالانهٔ امریکا به کنگرهٔ این کشور در اکتبر ۱۹۹۴ تقدیم شد، منطقه خاورمیانه را در گروه «اقتصاد در حال انتقال» تقسیم کرده است؛ همان تقسیم‌بندی‌ای که اقتصاد روسیه و جمهوریهای شوروی سابق، در آن آمده بود. این گزارش اشاره دارد به این که «تجارت و سرمایه‌گذاریهای امریکا، نقش حساسی را در ترویج سیاست خارجی امریکا و حفظ منافع امنیت ملّی امریکا در خاورمیانه، بازی می‌کند». این گزارش تأکید دارد که حکومت امریکا، از این نقش، در زمینه‌های متعدّدی در سال ۱۹۹۵ پشتیبانی خواهد کرد. از جمله این زمینه‌ها، کمیته سه‌گانه امریکا ـ اسرائیل ـ اردن و مجموعهٔ اقدامات ویژهٔ توسعه اقتصادی منطقه، به‌قصد «تضمین نقش مهم شرکتهای امریکایی در فرایند توسعه اقتصادی در خاورمیانه» می‌باشد. این گزارش، همچنین روشن می‌سازد که حکومت امریکا از برنامه‌های انتقال فن آوری به‌منطقه، پشتیبانی خواهد کرد و اقدامات لازم این برنامه‌ها، ایجاد فرصتها برای شرکتهای امریکایی و تشویق بخش خصوصی در کشورهای خاورمیانه می‌باشد. براساس پشتیبانی دولت امریکا از این برنامه، یک مرکز تجاری، در تل‌آویو در سال ۱۹۹۴ برای راهبری شرکتهای فعّال امریکایی، به‌منظور مشارکت شرکتهای اسرائیلی در پروژه‌هایی که به علوم و فن آوری می‌پردازند، ساخته شد. با دولت مصر نیز برای ایجاد مرکزی مشابه در مصر، بحث و بررسی ادامه دارد. (بنگرید: نشی لاون معلوف، «واشنطن تستر نیجیة لتصدیر الأمیرکیة بمعلول التركیز علی الأسواق خارج منطقة الشرق الأوسط»، روزنامه «الحیاة»، ۱۲/۱۰/۱۹۹۴).

۱۲ ـ دلایل این کار، البته نه فقط از حیث حجم تبادل تجاری میان اسرائیل و اتحادیه اروپا و امریکا، بلکه همچنین از نظر تلاش پیگیر اسرائیل برای توسعهٔ روابط اقتصادی‌اش با اروپای غربی به‌طور بنیادین و ژاپن و جنوب شرق آسیا تا میزانی کم‌نظیر قطعی است؛ به‌این عبارت که اسرائیل، از امریکا، امتیازهای تجاری به‌دست می‌آورد که بر دستاورد هر کشور دیگری (حتی کشورهای عضو نفتا) برتری دارد. مثلاً پیمان تجاری میان امریکا و اسرائیل که به‌طور کلّی (از ابتدای ژانویه ۱۹۹۵)، کالاهای اسرائیلی را از مقررات گمرکی معاف می‌کند، و این کار، به‌اسرائیل، منزلت دولتی را که تجارت با آن از

هرگونه قید و بند آزاد است، می‌بخشد. چنانکه تعداد شرکتهای اسرائیلی ثبت شده در بورس امریکا، بیش از پنجاه شرکت می‌باشد و اسرائیل را در مرتبه سوم لیست کشورهای بیگانه، که در سهام شرکتها در بازار بورس امریکا سهیم هستند قرار می‌دهد و این، امری است که به‌اسرائیل، روزنه‌ای به‌سوی بازارهای سرمایه‌داری امریکا، می‌بخشد. شرکتهای اسرائیلی، بیش از ۱۰٪ کل شرکتهای بیگانه و ثبت شده در بورسهای سه‌گانه اصلی امریکا را تشکیل می‌دهند که تعداد آنها (در آغاز سال ۱۹۹۴) به ۴۱۰ شرکت رسیده بود. تنها کانادا با ۲۱۶ شرکتِ ثبت شده در بورسهای سه‌گانه امریکا، و انگلیس با ثبت ۵۰ شرکت، از اسرائیل جلوترند و تعداد شرکتهای اسرائیلی ثبت شده، از تعداد شرکتهای مکزیکی، که خودش عضو «نافتا» است، بیشتر می‌باشد. (بنگرید: بسی لاون معلوف، «عشر الشركات المطروحة للتداول في البورصات الأميركية يخص الحصة الاسرائيلية»، روزنامه «الحياة»، ۱۹۹۴/۱/۱۴). گزارش دیگری از معلوف (روزنامه «الحياة»، ۱۹۹۴/۱/۳۰) اشاره دارد به‌اینکه سهم صندوق «فیرست اسرائیل فند» (First Israel Fund) که در اکتبر ۱۹۹۲ تأسیس شده و در درجهٔ اوّل، در شرکتهای اسرائیلی و نیز شرکتهای اسرائیلی ثبت شده در بورس امریکا سرمایه‌گذاری می‌کند، رو به‌کاهش است امّا همزمان با گسترش مذاکرات اعراب ـ اسرائیل، رو به بهبودی می‌گذارد. (بنگرید: بسی لاون معلوف «أسهم الشركات الاسرائيلية المدرجة في البورصات الأميركية تتبع مؤشرات السلام في منطقة الشرق الاوسط» روزنامه «الحياة»، ۱۹۹۴/۱/۲۱)

تلاشهای اسرائیل برای بهبود وضعیّت بین‌المللی اقتصادی خود در رابطه با اتحادیهٔ اروپا، ژاپن و امریکا، بعد از کنفرانس صلح مادرید در خاورمیانه و پیمان «اعلام اصول» میان اسرائیل و سازمان آزادیبخش، رو به‌گسترش نهاد. این تلاشها منجر به این شد که اسرائیل، به‌عضویّت کامل اتحادیه اروپا در زمینه پژوهش و توسعه، در تابستان سال ۱۹۹۴، درآید (منظور، حوزه مربوط به‌مسائل توسعه علمی و فن‌آوری است) و به امضای پیمان همکاری فن‌آوری میان اسرائیل و امریکا در ژانویه ۱۹۹۴ و اعطای مجوّز دولت امریکا به‌شرکتهای امریکایی در خرید و واردات ابزار و تکنولوژی پایگاههای پرتاب موشک اسرائیل در فوریه ۱۹۹۴ منجر شد.

عودید ایران (رئیس گروه مذاکره‌کنندهٔ اسرائیلی با اتحادیه اروپا) می‌گوید: «ما از کشورهای اروپایی نمی‌خواهیم که در تحقّق استقرار سیاسی ـ اقتصادی در خاورمیانهٔ جدید از طریق اعطای کمک‌ها و وامها با ما همکاری کنند، بلکه می‌خواهیم که این همکاری، از طریق گشودن بازارهای خود در برابر ما باشد. ما از اروپایی‌ها می‌خواهیم که همچون امریکایی‌ها که میزان مخاطرات سیاسی، اقتصادی را که ما به‌خاطر صلح با آن مواجهیم، درک می‌کنند، چنین دیدگاهی داشته باشند و به‌ما اجازه دهند که در مذاکرات آینده و اقدامات اقتصادی‌ای که قصد داریم همراه همسایه‌های عربمان به آن نایل شویم، جسورتر باشیم». امّا اُوری ساویر (مدیر کل وزارت خارجهٔ اسرائیل) مشخّصاً آنچه را که اسرائیل می‌خواهد، بیان می‌کند: «هدف، تنها، دستیابی به‌آزادی صادرات به‌بازار پشت پردهٔ ویژهٔ اقتصادمان و همپیمانان طبیعی‌مان می‌باشد». (بنگرید: روزنامه «الحياة»، ۱۹۹۴/۸/۱۲).

در راستای استدلال بر اولویت توجّه اسرائیل به‌توسعه روابط اقتصادی‌اش با مراکز سرمایه‌داری غرب، می‌توان اظهارات یکی از نویسندگان فلسطینی را طرح کرد که توجّه و تلاشهای اقتصادی روزنامه‌های عبری و نشریه‌های تخصّصی، بویژه روزنامه‌های اقتصادی مثل «غلوبس»، «تلگراف»، یا ضمیمه اقتصادی روزنامه «هاآرتص»، توجّهات و تلاشهای

«یا منطقه‌ای و یا بین المللی ـ عربی» می‌باشد، و خاورمیانه و فلسطینی‌ها، تنها بر بخش اندکی از تحلیلها و اخبار اقتصادی» دست می‌یابند. چنانکه ملاحظه می‌شود، مسائل امنیتی و سیاسی (نه اقتصادی) مسائلی هستند که صفحه‌های اوّل روزنامه‌های عبری را به‌خود اختصاص می‌دهند (بنگرید: مروان بشارة، «طموحات السوق تتجاوز القدرات العربيّة، و اسرائیل هی الطرف المهیمن»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۵/٦).

مسؤولان اسرائیلی، آرمانهای خود را در حفظ و استحکام رابطهٔ گسترده با بازارهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری و بهره‌برداری از موقعیّت اسرائیل در خاورمیانه برای این هدف، پنهان نمی‌کنند. مثلاً ایهودکوفمن ـ مدیر بخش سرمایه‌گذاری وزارت دارایی اسرائیل ـ بر این باور است که اسرائیل، به‌حکم روابط باز تجاری‌اش باکشورهای اروپایی و امریکا و پایگاه صنعتی، مالی‌اش و نیروی کار ماهر فراوان، می‌تواند نقشی را در توسعه منطقه به‌کاملترین وجه، به‌مثابه منبعی برای درخواست مواد میانجی و گسترش در تجارت داخلی منطقه و یا به‌مثابه پایگاه لجستیکی شرکتهای چندملّیتی فعّال برای گسترش در درون اقتصاد منطقه یا داخل اروپای شرقی و غربی، ایفا نماید. (بنگرید: روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۴/۳۰).
سحاس لانداو ـ سردبیر روزنامه اسرائیلی «تلگراف» که به‌مسائل اقتصادی می‌پردازد)، انتظار دارد که پایان تحریم عربی و کاهش امکان درگیری نظامی، به «تغییرات مهمّی در موضع‌گیریها و مشخصاً در اروپا و ژاپن»، از نظر آمادگی شرکتهای چندملّیتی برای سرمایه‌گذاری در اسرائیل، منتهی شود. بنابراین، از اقتصاددانان و بازرگانان اسرائیلی انتظار زیادی می‌رود که برای منافع صلح، اهمیّت بیشتری را نسبت به اسرائیل در «پایان‌دادن به‌موقعیّت مطرود آن، موقعیّتی که مانع روابط تجاری و سرمایه‌گذاری مطمئن‌تری بین اسرائیل و قدرتهای پیشرفته صنعتی می‌شود»، ایفا نماید. بنگرید:

Peter Russel, "Israelis Expect Peace in the Middle East Would Bring Big Dividends," New York Times, September 15, 1993.

وزیر دارایی اسرائیل ـ أبراهام شاحط ـ اعتراف می‌کند که پس از آن که یازده کشور عربی، خارج از پایبندی کامل تحریم اقتصادی اسرائیل قرار گرفتند (شش کشور همکاری خلیج، مصر، اردن، مغرب، تونس و دولت فلسطین)، اسرائیل (در پاییز ۱۹۹۴) نتایج روند صلح را با اشاره به‌این که «شرکتهای چندملّیتی، کمتر از گذشته از تحریمی عربی می‌ترسند»، احساس کرد. دلیل او بر این مطلب نمونهٔ بانک مؤسسه امریکایی «برادران لیمان» و دو مجموعه آلمانی «دیملربنز» و «فولکس واگن» هستند که دفتر نمایندگیشان را در تل‌آویو افتتاح کردند و شرکتهای ژاپنی، بویژه در استخراج منگنزیوم در بحر المیّت، به‌سرمایه‌گذاری پرداختند. (بنگرید: گزارش منتشر شده در «الحیاة»، تحت عنوان «اسرائیل تضع شروطاً لسبك الاستثمارات في الشرق الأوسط»، ۱۹۹۴/۱۰/۳۰).

بعضی هم انتظار دارند که رفع تحریم عربها از اسرائیل، به «رقابت شدید شرکتهای بیگانه (بویژه شرکتهای ژاپنی) برای یافتن و استفاده از طرّاحان برنامه‌های رایانه‌ای در اسرائیل»، منجر شود. اینها پیش‌بینی می‌کنند که اسرائیل می‌تواند «به‌مرکز صنایع پیشرفته فن‌آوری در خاورمیانه، بدل گردد». نویسنده کتاب «اسرائیل جدیدة»، و سردبیر سابق مجلهٔ Harvard Business Review می‌افزاید: «همهٔ اینها، مدیون ورود مرحله جدیدی (در خاورمیانه) یعنی اقتصاد بدون مرز می‌باشد ... و نمونهٔ آن هم، اروپای سال ۱۹۹۳ به سال ۱۸۹۳ می‌باشد؛ یعنی ملّیت جمعی، بازار مشترک، پیوندهای سیاسی فراملّی و ...». بنگرید:

Bernard Avishai, International Herald Tribune, September 30, 1993.

امّا ریزبینی علت میان بازرگانان منطقه و خارج منطقه، آن است که به «صلح»، به‌اعتبار این که شرط ضروری، اما غیرکافی برای «تأمین سرمایه‌گذاریهای فراوان و افزایش ادغام میان مسائل اقتصادی منطقه»، باشد، نگریسته شود. اینها دوست دارند صلاحیت اجرایی زیادی را که در آن، تسریع اجرای برنامه‌های خصوصی‌سازی قرار دارد و اینک با سرعت لاک‌پشت حرکت می‌کند، به‌حدّی که متوقّف می‌شود، همچنین برداشتن موانع از مقابل تبادل تجاری آزاد، به‌همراه لغو تحریم اعراب نسبت به اسرائیل، حذف موانع در واردات، لغو قوانین و سازمانهایی که موجب محدودیت توانایی بیگانگان در تصاحب سهام درکشورهای منطقه، تقویت حقوق مالکیت فکری و تضمین خروج سود و عایدات سهام از منطقه و معافیت مالیاتی بیشتر برای سرمایه‌گذاران و تضمین استفاده از داوریهای بین‌المللی ـ به منطقه‌ای ـ در حد اختلافات و نزاعهای اقتصادی، لمس کنند. به‌بیان دیگر، آنچه که سرمایه را به‌سوی سرمایه‌گذاری در منطقه جذب می‌کند، اساساً فراهم آوردن فرصتها و تضمینها در سطوح بالایی از سودآوری و آزادی سرمایه‌گذاری و انتقال سرمایهٔ خصوصی بدون هیچ قید و شرط و وجود چهارچوب قانونی محافظ این آزادی، می‌باشد. چه‌بسا این، از عوامل محدود ماندن سرمایه‌گذاریهای بیگانگان در منطقه، در مقایسه با دیگر مناطق باشد. با محاسبهٔ مدیر اجرایی شرکت «بیرسگرو» (سر ویلیام رایلی)، فقط مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۳ در خرید سهام در منطقهٔ خاورمیانه از مجموع مبلغ ۶۲ میلیارد دلار سرمایه در خرید سهام در بازارهای نوپا در دنیا، سرمایه‌گذاری شده است؛ یعنی بهرهٔ خاورمیانه از کلّ مبالغ سرمایه‌گذاری شده در خارج از بازارهای ایالات متحده و ژاپن و اتحادیه اروپا از ۳/۰٪ تجاوز نکرده است. رایلی چنین اعتقاد دارد که «صلح، اندکی از فعّالیتی را که‌ما به آن می‌پردازیم، بهبود می‌بخشد، امّا خاورمیانه، همچنان نسبت به فعّالیت ما عقب مانده است». (بنگرید: جولیان اوزان و فرانسیس جیلیز، «مؤتمرالدارالبیضاء کان فرصة للحوار و لیس محطة اخیرة للتنمیة الاقتصادیة»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۱۱/۲.)

فصل دوم

بُعد امنیّتی در بینش اسرائیل و پیوندهای منطقه‌ای آن

۱ - بعد امنیّتی در دیدگاه اسرائیل به‌روابط منطقه‌ای

«ولویت‌بخشیدن به‌بقای قومی، به‌این اعتبار که هدف اصلی هرگونه استراتژی نظامی و دیپلماسی می‌باشد، امری است طبیعی، اگر این دیدگاه را معتبر بدانیم که اسرائیل در حالتی ز (جنگ خاموش) به‌سر می‌برد، حتی وقتی که هیچ فعالیّت خصمانه‌ای هم وجود نداشته باشد» (۱).

اسحاق رابین کسی بود که اصطلاح «جنگ خاموش» را در توصیف رابطهٔ موجود میان سرائیل و منطقه عربی به‌کار برد. امّا تعابیر مشابهی هم در سخنرانیها و نوشته‌های بسیاری از رهبران اسرائیل به‌کار گرفته شد. در دیدگاه حاکمان اسرائیل، تعبیر مذکور و تعبیرهای مشابه (مثل تعبیر «جنگ کم‌شدّت»)، بیانگر عدم وجود مرزهای روشن میان حالت جنگ و حالت صلح در رابطه آن کشور با اطرافیانش می‌باشد. تعبیر «جنگ خاموش» برای هیئت حاکمه اسرائیل، تقریباً مجوزی برای آزادی مطلقِ عمل برای تضعیف یا ویرانی قدرت تهاجمی کشورهای عربی، بدون نیاز به‌تأکید بر وجود نیّتهای هجومی، صادر نموده است.

اما مفهوم مذکور، بیانگر درک جوهر دفاعی، سیاسی و استراتژیکی، برای وضعیّت سرزمین در هر رویارویی نظامی که اسرائیل به‌حمله اقدام می‌ورزد، می‌باشد. به‌بیان یکی از صاحب‌نظران سیاسی اسرائیل:

«عربها می‌توانند برتری‌نظامی و عملیّاتی را به‌پیروزی‌استراتژیکی تبدیل کنند، که به‌پایان‌دادن نزاع از طریق نابودی اسرائیل، میسّر است. امّا در مقابل، اسرائیل نمی‌تواند از نظر نظامی، نزاع را پایان دهد، درنتیجه، برای‌اسرائیل، اهداف‌جنگی کاملاً مشخص وجود ندارد» (۲).

متخصّصان امور استراتژیک اسرائیل معتقدند که برداشت اسرائیلی رایج از امنیّت، بر مقولهٔ «دفاع از اسرائیل، اهداف جنگی آن را تعیین می‌کند»، بنا شده است و تنها در سال ۱۹۸۲ (جنگ لبنان)، مفهوم معتدلی آشکار گشت که به‌کارگیری نیروی نظامی را برای اهدافی که «برای منع و رویارویی با تهدیدات از آن تخطّی می‌شود»، اجازه می‌دهد. اینها اشاره دارند به‌این که رویکرد استراتژیک اسرائیل، در پی حل دو مشکل اساسی، یعنی مشکل توازن قوا و مشکل عمق استراتژیک، آغاز می‌گردد.

بعضی ازکارشناسان اسرائیلی، بر این باورند که معادله «کیفیّت در برابر کمیّت»، معادله‌ای است که همیشه، در بررسی اسرائیل از مشکل توازن قوای منطقه‌ای وجود دارد، به‌طوری‌که طرف عربی، از برتریهایی در مقایسه با اسرائیل، بهره‌مند می‌شود. برتریهایی که به‌منابع (مشخّصاً نیروی انسانی)، مرزها و نزدیکی این مرزها به‌مراکز جمعیّتی اسرائیل، مربوط می‌شود. آنها معتقدند که بررسی دقیق مفهوم «کیفیت» در اندیشهٔ امنیتی اسرائیل، بیانگر آن است که معمولاً به‌معنای به‌کارگیری منابع فراوان به‌صورتی فعّالتر از به‌کارگیری دشمن از منابع خود، می‌باشد. و این، به‌معنای اقدام به‌چندکار به‌منظور «ایجاد برتری نوعی» می‌باشد از جمله اینها می‌توان به‌امور زیر اشاره کرد: بسیج نیروهای انسانی (نظام ذخیرهٔ سربار اسرائیلی)؛ بسیج منابع مالی؛ تضمین برتری تکنیکی (به‌این اعتبار که مهمترین عامل از عوامل برتری کیفی بر کشورهای عربی می‌باشد)، توجه زیاد به‌آموزش حرفه‌ای؛ تضمین فعالیّت پیشرفتهٔ سازماندهی و تکیه بر انعطاف‌پذیری عملیّات در صحنه جنگ (۳). گفته می‌شود عکس‌العمل اسرائیل در برابر مشکل فقدان عمق

استراتژیکی را، بن گوریون ساخته و پرداخته است، کسی که در سال ۱۹۴۸ ایدهٔ «انتقال جنگ به‌سرزمین دشمن» را مطرح کرد. از حیث عملیّاتی، منظور وی، اتّخاذ موضعی هجومی در هر رویارویی با کشورهای عربی بوده است. آنگاه این عکس‌العمل ـ در نیمه دهه پنجاه، زمانی که موشه دایان رئیس ستاد جنگ بود ـ به «ضربهٔ پیشگیرنه»، متحوّل شد. این مفهوم، تا بعد از جنگ ۱۹۶۷ همچنان به‌برنامه‌ریزی نظامی اسرائیل، خط و جهت می‌داد.

بعد از آن، و به‌علت امنیّت تأمین «عمق استراتژیک» اسرائیل حاصل از نتایج جنگ ۱۹۶۷ برای اوّلین‌بار از زمان تأسیس اسرائیل، مفهوم تازه‌ای از آن متبلور شد که به «مرزهای امن» یا «مرزهای قابل دفاع» تعبیر می‌شد. آبای‌بان کسی است که اهمیّت استراتژیک «مرزهای امن» را به‌اعتبار این که «مرزهایی است که دفع از آنها بدون اقدام رقابتی ممکن است»، تعیین نمود. امّا جنگ اکتبر ۱۹۷۳ روشن نمود که بر این مفهوم استراتژیکی، استحقاقهایی مترتّب است و نه فقط دستاوردهایی (۴). این جنگ و نتایج حاصل از آن، در گشایش دوبارهٔ بحث و گفتگو در داخل اسرائیل دربارهٔ نقش آنچه که عامل «منطقه‌ای» در امنیّت ملّی اسرائیل نامیده می‌شود، مشارکت داشت. به‌منزلهٔ نتیجه و حاصل بحث و گفتگو، تعدادی از مفاهیم نوین ظاهر شدند که بارزترین آن، مفهوم «منطقه بی‌طرف خلع سلاح شده یا شبه خلع سلاح» می‌باشد. در واقع، اقدامات جدا سازی نیروهای مصری ـ اسرائیلی در سپتامبر ۱۹۷۵ و همچنین اقدامات پیمان صلح میان مصر و اسرائیل (در سال ۱۹۷۹) براساس این مفهوم تازه، شکل گرفت.

اما مفهوم «منطقهٔ بی‌طرف خلع سلاح شده» جانشین مفهوم «عمق استراتژیک» ـ از دیدگاه امنیّت اسرائیلی ـ تنها قابل تطبیق با اوضاع جبههٔ مصر ـ اسرائیل باقی ماند و برای دیگر جبهه‌ها، مثل دو جبههٔ سوریه و اردن، بدون دخالت اقدامات اضافی، غیرقابل اجراگشت. در برابر موضوع عمق استراتژیک در اسرائیل، دو مکتب ظاهر شدند: مکتب نخست که بر محافل حزب کارگر و چپ صهیونیزم اسرائیلی حاکم است، براین باور است که خلع سلاح کرانه غربی و نوار غزه، در هر سازش سیاسی، امری حیاتی است و میان مفهوم مرزهای سیاسی (مرزهای کشور اسرائیل) و مرزهای امنیّتی (مرزهای حضور نظامی اسرائیل)، تمایز قایل است؛ در حالی که مکتب دوم که

بر محافل حرب لیکود و احزاب دست راستی حاکم است، اصرار دارد که هیچ جایگزینی ندارد و جدایی میان دو مفهوم حاکمیّت و سیطرهٔ نظامی ر رد می‌کند و به‌دنبال آن، به‌الحاق مناطقی که آن را از جنبهٔ استراتژیکی حیاتی می‌داند، فرا می‌خواند. هر دو مکتب، ادامهٔ سیطره اسرائیل بر دمنه‌های کوهستانی کرانه عربی و دشت اردن و در پی آن، استمرار حضور نظامی اسرائیل در این منطقه را لازم می‌دانند. چنانکه مکتب نخست، خلع سلاح کرانه غربی فلسطینی را لازمه استمرار سیطرهٔ اسرائیل بر معابر و راههای ارتباطی میان دو کرانه می‌داند (۵).

یکی ز مشهورترین متخصّصان، در ین زمینه شاره می‌کند که علی‌رغم وجود اختلاف نظر در اسرائیل دربارهٔ وضع سیاسی و قانونی و حجم مناطقی که بقای آنها تحت سلطهٔ اسرائیل، مطلوب است، بسیاری از مسؤولان برنامه‌ریزی استراتژیک اسرائیل، قانع شده‌اند که «حضور نظامی محدود، امّا درازمدّت، در برخی از مناطق شرقی خطوط آتش‌بس در سال ۱۹۴۹ ضروری است. بیشتر سیاست‌بازان اسرائیل موافقند که هر اقدام در کرانه غربی و نوار غزّه باید اهداف دیگر را مدّنظر قرار دهد: «۱ - جلوگیری از استقرار نیروهای مسلّح دشمن یا توپخانه یا موشکهای زمین به‌هوا که ممکن است مانع پرواز هر هواپیمایی در هر نقطهٔ اسرائیل گردد. ۲ - به کلیه نیروهای نظامی اسرائیل، اجازه دهد که مانع پیشرفت هر نیرویی از دشمن در شرق شوند تا فرصت کافی برای بسیج نیروی احتیاط اسرائیل و ایجاد خط دفاعی که سلطه ستراتژیک بر کرانه غربی را حفظ می‌کند، فراهم شود» (۶).

ملاحظات امنیّتی، همچنین عاملی بی‌دین در شکل‌گیری موضع مخالف اسرائیل برای ایجاد دولت فلسطینی را تشکیل می‌دهند؛ این موضع، چنین برداشت می‌کند که وجود «دولت سوم» میان اسرآئیل و اردن، مأموریت خلع سلاح کرانه غربی را دشوارتر خواهد ساخت. این رأی، ناشی از یک مقولهٔ «استراتژیکی» است که معتقد است خلع سلاح منطقه‌ای که بخشی ز یک موجودیّت سیاسی را تشکیل می‌دهد، مری است که بیشتر، قابلیّت تطبیق دارد تا خلع سلاح کامل یک کشور. همچنین بیم دارد که جدایی فسطینیان کرانهٔ غربی از اردن، فلسطینیانِ کرانه شرقی را به «تبعیدیها» تبدیل کند، امری که آنها را در «موقعیّتی که با فلسطینیان ساکن در لبنان تفاوت

ندارد»، قرار می‌دهد و آنها را به «شعله‌ور ساختن احساسات ملّی‌شان» خواهد کشاند. برخی، چنین ارزیابی می‌کنند که پیمان صلح میان مصر ـ اسرائیل که در سال ۱۹۷۹ امضاء شد، کفهٔ توازن موجود میان ملاحظات امنیّتی و ملاحظات سیاسی را به‌نفع اسرائیل، سنگین کرد. آنها چنین تلقّی می‌کنند که تغییر حاصل در وضع سیاسی داخلی اسرائیل در سال ۱۹۷۷ در کاهش اجماع در برابر مفهوم «امنیّت ملّی» سهیم بوده است. چون انتخابات کنیست (مجلس) اسرائیل در آن سال، به ۲۹ سال سلطهٔ حزب واحد (حزب کارگر) پایان داد؛ سطه‌ای که به «پذیرش نخبگان سیاسی، فکری و بوروکرات در اسرائیل به‌عنوان مظاهر اساسی فرهنگ سیاسی حزب کارگر، مبتنی بر پراگماتیسم، یجاد اجماع ز کانال راه‌حلهای میانه، تکیه بر مواضع میانه‌رو در مسائل سیاسی و امنیّتی ...» کشیده شد، در مقابل، دیدگاه سیاسی حزب حیروت (حزب اکثریت در لیکود)، محصول میراث فکری با ویژگی اصولی و ملّی متعصّب، ظاهر شد (۷).

الف: رابطهٔ میان [دو بُعد] «امنیّتی» و «سیاسی»

برخی از کارشناسان اسرائیلی معتقدند که عوامل چند دست‌به‌دست هم داده‌اند تا به عتبارات سیاسی، اهمیّت بیشتری دهند. بارزترین این عوامل، عبارتند ز: تغییر در وضعیّت سیاسی اسرائیل در سال ۱۹۷۷، پیمان صلح با مصر، تکیه فراوان اسرائیل به‌امریکا از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی، کاهش ارزش سیاسی نسبت به پیروزی نظامی و خطر گسترش سلاح هسته ی در خاورمیانه. مطابق این دیدگاه، هرکس که مذاکرات دو یا چندجانبه اعراب ـ سرائیل را آغاز کند و پیمان اسرائیل ـ فلسطین درباره مرحلهٔ انتقالی اجرای آن در نوار غزّه و منطقه أریحا امضاء کند و پیمان صلح اسرائیل ـ اردن و تحوّلات سیاسی در سطح روابط اعراب ـ اسرائیل، ر امضاء کند، بر اهمیّت ملاحظات سیاسی، خواهد افزود. امّا اقدام سیاسی و مواضع رسمی اسرائیل از زمان امضای پیمان اُوسلو، این نظر را تأیید نمی‌کند.

مشخّص نیست که متغیّرها و تحوّلات مذکور، گرایش اسرائیل را در این که «اولویتهای نظامی را اولویت مناسب وضاع می‌داند»، ضعیف کرده باشد؛ چون آن دیدگاه اسرائیل که پیمان

صلح با مصر را امضاء کرد، آن پیمان را پیمانی «ناشی از قدرت نظامی اسرائیل بر شکست هر نوع تلاش عربی برای حل و فصل نزاع از طریق زور» توصیف می‌کند، همواره غالب است و پیوسته اعلام می‌کند (از زبان نخست وزیر اسرائیل، اسحاق رابین) که اسرائیل، در کوتاه‌مدت و درازمدت، آمادگی جنگ را دارد. این دیدگاه، با رأی حاکم در نهاد نظامی ـ امنیّتی اسرائیل، هماهنگ است که می‌گوید صلح اعراب ـ اسرائیل «صلحی مسلّح خواهد بود و آنچه که آن را ممکن خواهد ساخت، موازنهٔ مسلحانه‌ای است که قدرت اسرائیل را، تنها با تکیه بر نیروهای ذاتی‌اش، علیه هرگونه اقدام نظامی عربی، حفظ می‌کند» (۹).

کسانی هم معتقدند که وضع ناشی از جنگ ۱۹۷۳ به‌افزایش اعتماد اسرائیل به کمک‌های خارجی، به‌سبب اضطرارش به‌تخصیص دادن منابعی بیشتر به‌نیازهای امنیّتی‌اش، منجر شد. مشخصهٔ این اعتماد، به‌امریکا افزایش یافت، چون امریکا مهمترین و اساسی‌ترین منبع کمکهای خارجی به‌اسرائیل و تقریباً تنها منبع تأمین سلاح پیشرفته برای اسرائیل، به اضافهٔ اعتماد بر تأیید سیاسی امریکا (به کارگیری وتو برای منع اعمال مجازات علیه اسرائیل، به‌واسطه انزوای بین‌المللی، که در آن زمان بر اسرائیل حاکم بود، می‌باشد. یک آکادمیک اسرائیلی ارزیابی می‌کند که افزایش اعتماد به‌ایالات متحده، به‌تقویت تأثیر امریکا در سیاست اسرائیل، کشیده می‌شود. وی معتقد است که قادر نبودن اسرائیل بر تحقّق پیروزی استراتژیک، یعنی شکست‌دادن کامل طرف عربی، بر اسرائیل، «استراتژی‌ای را با مضمون و مفهوم دفاعی یا پیشگیرانه» واجب می‌کند، حتی وقتی که وضعیّت تهاجمی، جنبهٔ عملیّاتی به‌خود گیرد. بنابراین، «ناتوانی در تحقّق پیروزی استراتژیک، این امر را بر اسرائیل دشوار خواهد ساخت که هرگونه پیروزی نظامی ـ عملیّاتی را به‌سرمایه سیاسی مداوم برای خود تبدیل کند». این، امری است که در نظر آن آکادمیک اسرائیلی، بازده سیاسی اقدام نظامی را کاهش می‌دهد (۱۰). چنانکه به‌نظر وی، جنگ سال ۱۹۸۲ لبنان، به‌خاطر تحقّق اهداف سیاسی‌ای صورت گرفت که هیچ ارتباطی با مفهوم پیشگیری نداشت، اینها اهدافی هستند که در «بازگشت نظم وضع سیاسی در خاورمیانه»، نمایان می‌گردد. بنابراین، به‌نظر او، اینها به‌تضعیف «تنها هدف جنگی که با اقبال مردمی و ملّی مواجه

می‌شود، یعنی متوقف ساختن تهدید علیه وجود دولت اسرائیل»، منجر خواهد شد (۱۱).

شاید تفاوت عمده در معادلهٔ امنیتیِ اسرائیل ـ اعراب، که تحوّلات بعد از پیمان صلح مصر ـ اسرائیل، آن را آشکار کرده، این است که «برقراری صلح با یک کشور عربی یا بیشتر [در رابطه با اسرائیل]، فرصتهای جنگ را نمی‌کاهد، بلکه در واقع، آن را افزایش می‌دهد». پس پیمان صلح، از خلال کاستن خطرهای جدّی جنگ در جبههٔ مصر، به‌اسرائیل اجازه داد تا با «قدرتمندشدن بیش از اندازه، به‌حمله در دیگر جبهه‌ها دست زند ... و به‌تعبیر دیگر ... : هرگاه نیروهای دفاعی اسرائیل قدرت یابند ... فرصتهای اقدام به‌حمله از جانب اسرائیل افزایش می‌یابد» (۱۲).

انتفاضه، تحوّل بارزی بعد از امضای پیمان صلح مصر ـ اسرائیل، در سطح ورود عناصر جدید در رابطه بین [بُعد] «سیاسی» و «امنیّتی» در معادله استراتژیک اسرائیل، به‌شمار می‌رود. چون بزودی روشن گشت که هیچ راه‌حل نظامی، برای انتفاضه وجود ندارد، و این باوری است که نظامیان اسرائیل، ظاهراً قبل از سیاستمداران، به‌آن رسیده‌اند (۱۳). چه‌بسا این امر، یکی از اعتباراتی باشد که اهمیّت استثنایی‌ای را که رهبران اسرائیل مشخّصاً برای مسأله امنیّتی در پیمان با سازمان آزادی‌بخش فلسطین و در برخورد با سلطه فلسطینی قائل هستند، روشن می‌سازد.

ب: «استراتژی» هسته‌ای اسرائیل

یکی از پایه‌های فلسفه «امنیّت ملّی اسرائیل»، بر جدایی تلاشهای توسعهٔ «استراتژی هسته‌ای» اسرائیل، از تلاشهای توسعه توانمندیهای سنّتی نظامی آن، متّکی است. رهبری اسرائیل، این مطلب را با شعار: «اسرائیل، اوّلین کشور واردکنندهٔ سلاحهای هسته‌ای به‌خاورمیانه نخواهد بود»، بیان می‌کند. این شعار، به‌نحو معناداری، در خدمت کسب منافع «استراتژی هسته‌ای»، امّا بدون تحمّل مسائل منفی آن (گسترش امکان دستیابی دیگر کشورها به‌سلاح هسته‌ای)، در آمد. هدف از این کار، ظاهراً هماهنگی میان دو هدف متضاد است: ۱ـ تأخیر در ورود سلاح هسته‌ای به‌منزلهٔ عنصری در نزاع اعراب ـ اسرائیل ۲ـ در عین حال، توسعه توانمندی هسته‌ای اسرائیل، از

آن جهت که ورود سلاح هسته‌ای به‌منطقه، چیزی جز مسأله زمان نیست. طرح چنین معادلهٔ متناقضی در شعار: «اسرائیل هرگز اوّلین و ردکنندهٔ سلاح هسته‌ای به‌منطقه نخواهد بود و مؤکّداً دومین آن هم نمی‌باشد»، که به‌ایگال آلون نسبت داده می‌شود، نمود می‌یابد.

دو گرایش عمده در اسرائیل، در برابر چگونگی برخورد با سلاح هسته‌ای وجود دارد؛ ظاهراً این دو گرایش، شکل وابستگیهای حزبی در کشور را ندارند: گرایش نخست، از اسرائیل می‌خواهد که از اعلان این موضوع که اسرائیل، نخستین واردکنندهٔ سلاح هسته‌ای نخواهد بود، عقب‌نشینی کند؛ توجیه این کار، به‌قرار زیر است:

* کشورهای عربی و اروپایی، اسرائیل را یک کشور هسته‌ای به‌حساب می‌آورند، چه اسرائیل، استراتژی هسته‌ای را بپذیرد و چه نپذیرد.

* نه امکان منع گسترش سلاح هسته‌ای در خاورمیانه هست و نه در توان اسرائیل است که کشورهای عربی را از دستیابی به‌سلاح هسته‌ ای باز دارد.

* اعلام کشور عبری [اسرائیل] مبنی بر انتخاب «استراتژی هسته‌ای»، باعث خواهد شد که در اسرائیل، ترس از خطرات ناشی از هجوم با سلاحهای سنّتی، کاهش یابد، و این، راه عقب‌نشینی از مناطق اشغالی را آسان می‌سازد

* تکیهٔ نظام امنیّتی بنا شده بر «استراتژی هسته‌ای»، به کاهش هزینهٔ بالای اقتصادیِ ناشی از حفظ نیروهای سنّتی اسرائیل، منجر خواهد شد.

* نظام امنیّتی مبتنی بر سلاح هسته‌ای، اعتماد اسرائیل به‌امریکا را کاهش خواهد داد

امّا گرایش دوم، با موضع نهاد نظامیِ مبتنی براساس استمرار تقویت دفاعی اسرائیل با سلاح سنّتی، علیه هرگونه حمله با سلاحهای سنّتی، هماهنگ است؛ بنابراین، «اسرائیل از ورود سلاحهای هسته‌ای به‌خاورمیانه پرهیز می‌کند، حتی اگر قدرت هسته‌ایِ فعّال فراهم آید». این موضوع، به‌ملاحظات زیر استناد می‌نماید:

* صرف وجود افکار عمومی، که قائل به‌هسته‌ای بودن اسرائیل است. آن را هسته‌ای نمی‌کند؛ چون جامعهٔ بین‌المللی، دلایل روشنی دارد که عملاً دراسرائیل، سلاح هسته‌ای وجود دارد.

* هر تصمیمی برپایه‌ریزی دفاع اسرائیل به‌استراتژی هسته‌ای، کار دستیابی به‌سلاح هسته‌ای را برای اعراب آسان می‌کند، و بر اسرائیل، به‌تأخیر افکندن آن از طریق روشهای دیپلماسی یا از طریق هجوم نظامی، دشوار خواهد بود.

* دستیابی اسرائیل به «استراتژی هسته‌ای»، جانشین فعالی برای دفاع سنّتی نخواهد بود، چون وظیفهٔ اسرائیل، آن است که قدرت واکنش خود را در برابر هر هجوم سنّتی محدود، به‌طور مؤثر و البته به‌دور از بحران، حفظ کند.

* تا زمانی که اسرائیل، به‌تعادل در نیروهای سنّتی، پایبند باشد، سلاح هسته‌ای نمی‌تواند از بار اقتصادی آن بکاهد و یا تکیه آن بر امریکا راکاهش دهد.

* شرایط نزاع اعراب ـ اسرائیل به‌ایجاد نظام بازدارندهٔ دوجانبه، به‌علّت شدّت نزاع و عدم وجود کانالهای ارتباطی کافی میان طرفین، مساعدت نمی‌نماید.

* امکان به‌کارگیری احساس اضافی، نسبت به امنیّتِ زیدهٔ دانش از طریق دستیابی به‌سلاح هسته‌ای، برای توجیه استراتژی انضمام مناطق اشغالی یا استراتژی عقب‌نشینی از آنها، وجود دارد (۱۴).

آنچه که مایه وحدت این دو گرایش است، درک این مطلب می‌باشد که اسرائیل، نمی‌تواند مانع گسترش سلاح هسته‌ای در منطقه گردد. بنابراین، برخی چنین نتیجه می‌گیرند که شتاب در سازش میان اعراب ـ اسرائیل و مشخصاً با سوریه؛ قبل از دستیابی کشورهای عربی به‌قدرت هسته‌ای، ضروری است. چنانکه برخی معتقدند که خطر انتشار سلاح هسته‌ای در خاورمیانه، در افزایش اعتبارات سیاسی (چه‌بسا اقتصادی)، در نگرش اسرائیل به‌روابط منطقه‌ای‌اش، سهیم می‌باشد (۱۵). اما کسانی معتقدند در برداشتهای امنیّتی اسرائیل، جمودی وجود دارد که آن را به‌طبیعت فرضهایی برمی‌گردانند که این مفهوم و برداشت، بر آن مبتنی است (۱۶).

ج: فرضیه‌های نظری «امنیّت ملّی» اسرائیل

آریئیل لافیت (از مرکز مطالعات استراتژیک یافی) چنین ارزیابی می‌کند که مفهوم امنیّتی

اسرائیل، بر سه فرض اساسی بنا شده است: ۱ـ به‌طبیعت نزاع عراب ـ اسرائیل متّکی است؛ خلاصه این فرضیه، آن است که «اسرائیل با خطری وجودی مواجه است که ناشی از نیّت اعراب در نابودی وی می‌باشد»؛ ۲ـ بر این که «جهان، موضع بی‌تفاوتی در برابر استمرار حیات اسرائیل در عرصهٔ وجود به‌خود می‌گیرد، بنابراین، بر اسرائیل است که امنیّت خود را به‌صورت تقریباً کامل با تکیه بر توانایی ذاتی ش، بنا نهد»، مبتنی است؛ ۳ـ نمایانگر این مطلب است که اسرائیل بر قطع نزاع اعراب ـ اسرائیل، با ابزار نظامی، توانا نیست، بنابراین، علی‌رغم «تکیه آن، بر قدرت نظامی که در فراهم‌آوردن امنیّت، هیچ گریزی از آن نیست، نهایت آنچه که می‌تواند آن را به‌کار گیرد، همان قدرت بر حفظ وضع موجود می‌باشد، نه برای تغییر آن».

مطابق این نظریه، نتایج چند بر فرضهای مذکور، به‌شرح زیر، مترتّب است. نتیجهٔ نخست، به‌اهمیت زیادی مربوط می‌شود که عکس‌العملهای نظامی «در خطاب قرار دادن تهدیدات و مقتضیات امنیّت اسرائیل» کسب می‌کند. نتیجه دوم، به همّیت استثنایی‌ای که اسرائیل، به‌مسائل «امنیّت و زمین» می‌دهد، اشاره دارد. نتیجه سوم، به «غرور اسرائیل به‌واسطه دستاوردها و اولویتهای کوتاه‌مدتش» مربوط می‌شود (۱۷). و احساس ارزیابان امنیّتِ اسرائیل، در «تنگنای حاشیه‌های امنیّتی کشور»، آنان را واداشت تا در پی هر دستاورد کوتاه‌مدّت، هرچند ارزش آن در درازمدّت مشکوک باشد، حرکت کنند. این موضع اخیر را، این مقوله تغذیه می‌کند که اسرائیل، «نمی‌تواند امتیازاتی بدهد یا اظهار خویشتن‌داری در رفتار با عربها نماید که مبادا آن را نشانه‌هایی بر سردرگمی یا ضعف، تفسیر نمایند...» (۱۸). بر آن فرضها، همچنین، این نتیجه مترتّب است که توسعهٔ هیبت بازدارندهٔ اسرائیل «مجازات» عراب در هر رویارویی نظامی را می‌طلبد، به‌گونه‌ای که «به‌ذلّت کشاندن آنها و مجبور نمودن آنها در پرداخت بهای سنگینی در سطح نظامی ـ استراتژیکی» عملی شود. لافیت، نتیجه می‌گیرد که برداشت امنیّتی رایج در اسرائیل، وی را به‌تکیه کردن بر مواضعی که بنا بر آن، در آینده، بیش از آنچه که به‌دست می‌آورد، تا زمانی که به‌تعهدات امنیّتی الزام‌آور اقدام نماید، زیان خواهد دید، وا می‌دارد.

لافیت، بیان می‌کند که شکّهای اسرائیلی‌ها در نیّتهای غیردوستانه عربها در برابر آنها، از

آشکارترین علل ماندگاری نظریه امنیّت اسرائیل بدون تغییر قابل ذکر در طول سالهای گذشته، حتّی از آشکارترین علل جمود آن، در جنبه‌های مهمّ می‌باشد (۱۹). وی، جنبه‌های دیگری را هم یادآور از جمله: «وضع عینی و ژئو استراتژیکی دشوار اسرائیل»، و مشخصاً عدم وجود عمق استراتژیک، به‌استثنای آنچه بعد از سال ۱۹۶۷ در سینا فراهم شد، «فرهنگ یهودی‌ای که احساس عدم امنیّت بر آن غالب است» از جمله تجربهٔ «هولوکولست» (کوره‌های آدم‌سوزی)، ضعف رهبری سیاسی اسرائیل از نیمه دهه شصت، عدم توافق ملّی در باب سازش با اعراب را یادآور می‌شود. با این همه، لافیت اقرار می‌کند که متغیّرهای عمیقی از سال ۱۹۶۷ وارد فضای استراتژیکی اسرائیل شد. متغیّرهایی که «خطرهای جدیدی را طرح می‌کنند و همچنین فرصتهای جدیدی را فراهم می‌آورند که بررسی از طریق مفهوم تحوّل یافتهٔ امنیّتی را می‌طلبد» (۲۰). از جملهٔ این متغیّرها، آنگونه که وی مشخص نموده، عبارتند از: انتفاضه، سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای «که در افق نمایان است» و موشکهای زمین‌به‌زمین و وضعیّت جدید بین‌المللی اسرائیل. به‌علاوه، قیدهای فزاینده‌ای که بودجهٔ اسرائیل بر سقف هزینه‌های نظامی، بر آن تحمیل می‌نماید.

با این همه، رابطه سیاست با امنیّت، در منظومه مفاهیمی که رفتار سیاسی و اقتصادی اسرائیل را جهت می‌بخشد، ظاهراً رابطه پیچیده و خاصّی است و نیازمند دقّت نظر در بافت شرایط و موقعیّتهای مشخّص آن، می‌باشد. مذاکرات کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید، به‌پیمانها و اقداماتی منجر شد، آشکار ساخت که چیزی، معادل خطوط سرخ امنیّتی اسرائیل وجود دارد و ملاحظات امنیّتی، اهمیّت ویژه‌ای را در دیدگاه اسرائیل نسبت به روابطش با کشورهای عربی و مشخصاً همسایه‌های عرب، دارا می‌باشد. خطوطی که قبل از ورود تعدیلهای مهمّی در موازنهٔ نیروهای منطقه‌ای و تبلور استراتژی عربی که در این زمینه تأثیرگذار باشد، شکستنش آسان نیست.

شاید دقّت در طرحهای امنیّتیِ زئیف شیف (دبیر سرویس نظامی روزنامهٔ «هآرتس» و یکی از مفسران معروف نظامی) و ژوزف آلفیر (مدیر مرکز پژوهشهای استراتژیک یافی

در دانشگاه تل‌آویو، قبل از این که در اواخر سال ۱۹۹۴ نماینده «کمیتهٔ یهودی ـ امریکایی» در قدس گردد)، در روشن ساختن موقعیّتی که بعد «امنیّتی»، در استراتژی منطقه‌ای اسرائیل اشغال می‌کند، کمک نماید.

۲ـ فلسفهٔ امنیّت ناکافی

درکتابی که در سال ۱۹۸۹ تحت عنوان «السلام مع الأمن: متطلّبات اسرائیل الأمنیّة الدنیا فی مفاوضاتها مع الفلسطینیّین»، انتشار یافته، شیف راه‌حلی برای مسألهٔ فلسطین پیشنهاد می‌نماید. در کتاب دیگری از همین نویسنده، که در سال ۱۹۹۳ تحت عنوان «السّلام مع الأمن: متطلبات اسرائیل الأمنیّة فی مفاوضاتها مع سوریة» منتشر شده است، فرمول راه‌حل «صلح» با سوریه را نیز پیشنهاد می‌کند (۲۱). توجّه شیف به‌سازش سیاسی با دو طرف عربی مذکور، بنابر ارزیابی اوست که «صلح با سوریه و سازش با فلسطین، تنها راه ایجاد منطقه‌ای محفوظ از خطرهای ناشی از عراق و ایران می‌باشد. و این، تا حدود اندکی، موجب کاهش دشمنی جهان عرب، علیه اسرائیل می‌گردد» (۲۲).

الف: بُعد «امنیّتی» به‌مثابه عامل تعیین‌کنندهٔ قلمرو (اختیارات) و مرزهای رژیم فلسطین

راه‌حل پایان‌بخشیدن به «نزاع اسرائیل ـ فلسطین، براساس راه‌حل میانه‌ای که موجودیّت یا امنیّت اسرائیل را با خطر مواجه نکند»، توسّط شیف، به‌شرح زیر تعیین شده است:

* تفاهم میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، امری گریزناپذیر است. شیف اظهار می‌دارد که این، همان اصل سیاسی است که اسرائیل، در رفتارش باید به آن استناد کند. او از اسرائیل می‌خواهد (پیشنهاد سال ۱۹۸۹) به «جای این که در پی جانشین سازمان آزادی‌بخش فلسطین باشد، در پی تغییر آن باشد».

* با چار اردن باید بخشی از هر پیمان صلح فراگیر باشد، چون «اردن، از دیدگاه نظامی،

بخش لاینفکّ ائتلافی است که شامل اسرائیل، کرانه غربی و نوار غزّه می‌شود. از نظر امنیّتی، تعامل با اجرای این ائتلاف، به‌طور جداگانه غیرممکن است. مشارکت با کرانه شرقی، در پیمان صلح برای کاهش خطرهای نظامی، لازم است، چون امکان حمله ناگهانی از جبهه شرقی، که اسرائیل پس از عقب‌نشینی از کرانه غربی با آن مواجه خواهد شد، وجود دارد» (۲۳)

* راه‌حل سیاسی، دست یازیدن به «قدامات کنفدراسیونی که شامل اسرائیل، کیان فلسطین و اردن می‌شود» را می‌طلبد. لازم است که این اقدامات، متضمّن خلع سلاح کیان فلسطین و ممانعت آن از ورود در هر پیمان نظامی و . . باشد.

* پایان‌دادن به‌نزاع، اقدام به‌مراحل انتقالی، برای ایجاد «اعتماد بین طرفین» را می‌طلبد. چنان که «بر فلسطینیان، در خلال دورهٔ انتقالی، لازم است دلیل ارائه نمایند که در اندیشه نابودی اسرائیل در چند مرحله نیستند و در مقابل، اسرائیل هم دلیل ارائه کند که از مذاکره درباره تعیین وضع نهایی مناطق اشغالی، شانه خالی نمی‌کند» (۲۴).

* مرحلهٔ انتقالی با سازمان آزادی‌بخش، تا زمانی ادامه دارد که اسرائیل، پیمانهای صلح با کشورهای عربی همسایه را امضاء کند. اگر اردن پیمان صلح با اسرائیل را امضاء کند، کاهش حضور نظامی اسرائیل در کرانه غربی فلسطین و افزایش آن در شمال غربی در رویارویی با سوریه ممکن خواهد بود. اگر سوریه پیمان صلح با اسرائیل را امضاء کند، کاهش حجم نیروهای اسرائیلی در کرانه غربی، تا حدود زیادی ممکن خواهد شد.

* اسرائیل، در خلال مرحلهٔ انتقالی، به‌بازنگری استقرار نیروها و مرکزیّت بخشیدن آنها در دو یا سه موقعیت «دامنه‌های کوههای یهودا و سامرة، که بر صحرای اردن مشرف است، می‌پردازد. امّا در عزّه، در دوران انتقال، روشی کاملاً متفاوت وجود خواهد داشت»، اقدام می‌نماید. این مطلب، باز می‌گردد به‌این که نوار غزّه، مرزهایی با کشوری عربی در حال جنگ با اسرائیل ندارد. چون «ساکنان غزّه، در کارها و آب، به‌اسرائیل تکیه می‌کنند و وضعیّت استراتژیک در غزّه، اختلاف قابل ملاحظه‌ای با وضعیّت، در کرانه غربی دارد» بنابراین «تسلیم نوار عزّه به‌رهبری منتخب فلسطینی که با هماهنگی با سازمان آزادی‌بخش فلسطین کار می‌کند، اگر

صرفین عدم ایجاد دولتی فلسطینی در منطقه را تعهد نمایند، ممکن می‌شود. بر طرفین، تضمین عدم دست یازیدن به‌اعمال تروریستی از جانب غزّه و هماهنگی با اسرائیل علیه تروریسم نیز لازم است» (۲۵).

« سرپرستی مسؤولیت امنیّت داخلی، در دو مرحله برای فلسطینی‌ها ممکن می‌شود. مرحلهٔ انتقالی و مرحله نهایی مرحلهٔ انتقالی منیّت داخلی، ربطی به‌مرحله امنیّت خارجی ندارد؛ «پیشرفت در اینجا، تا حد زیادی، بستگی دارد به‌آمادگی فلسطینی‌ها در همکاری با اسرائیل در جلوگیری از تروریسم». بنابراین، بازداشت کسانی که به قدامات تروریستی مشکوک هستند و بازرسی آنها، و همچنین نظارت بر پلهای رود ردن و فررودگاهها، از وظایف مشترک، تا زمان انتقال کامل مسؤولیت به‌فلسطینی‌ها می‌باشد».

« به کیان فلسطین، اجازه داده می‌شود که «یک نیروی پلیس قدرتمند» در کرانه غربی و نوار غزّه تشکیل دهد.

« بناچار باید به‌تعدیلهای مرزی میان اسرائیل و کیان فلسطینی، اقدام نمود. ملاحظات منیّت و آب، طبیعت و حجم این تعدیلها ر تعیین می‌کند.

شیف می‌خواهد که فسطینی‌ها «از حقشان در بازگشت به‌مناطق اسرائیلی، چشم‌پوشی نمایند»، و به‌حل مشکل پناهندگان به کمک کشورهای خارجی بپردازند. چنانکه مشارکت دو ابرقدرت در امضای پیمان صلح را هم شرط می‌کند.

خلاصه سخن شیف چنین است: «پیمان، یعنی دستیابی فسطینی‌ها به‌استقلال مقیّد و دستیابی اردن به‌حمایت بیشتر علیه «مطالبهٔ بازگشت و آزادی» (irredentism) از جانب فلسطینی‌ه و در مقابل، دستیابی اسرائیل به‌صلح و پذیرش از جانب همسایه‌هایش و بهبودی در امنیّتش» (۲۶).

علی‌رغم تفاوت زمانی، میان انتشار کتاب زئیف شیف درباره مقتضیات امنیّتی اسرائیل در مذاکرت با فسطینی‌ه و امضای پیمان «اعلام اصول» بین دولت اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین، و بین امضای پیمانهای قاهره میان طرفین، اسام گسترده‌ای میان طرح شیف

در سال ۱۹۸۹ و پیمانهایی که میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش در سال ۱۹۹۳ و میان اسرائیل و اردن در سال ۱۹۹۴ بسته شد، می‌یابیم. مشخصات ساسی «امنیّتی» که شیف طرح نمود، به‌صورتهای متفاوت، در پیمانهای مذکور نیز وجود د رد. این مشخّصات، به‌قر ر زیر است:

۱ پذیرش پایان‌دادن به‌نزاع از جانب سازمان آز دی‌بخش فلسطین این، مطلبی است که در پیمان سپتامبر ۱۹۹۳ به‌صورت اعتراف به‌حقّانیّت اسرائیل توسّط سزمان آز دی‌بخش فلسطین (یعنی چشم‌پوشی از استراتژی مراحل) آمده است و در مقابل، اسر ئیل، سازمان آزادی‌بخش را به‌عنوان نمایندهٔ مردم فلسطین، بعد از پایبندی سازمان به‌تغییر میثاق ملّی‌اش، می‌پذیرد. چنانکه تکیه شیوهٔ دو مرحله، در «راه‌حل» با فلسطینی‌ه، نخستین آن، سازمان آزادی‌بخش و همچنین کلیه نظام سیاسی فلسطین را از جهتی تحت نظارت قرار می‌دهد و از طرف دیگر، قضایای اصلی (مرزها، قدس، شهرکها، حاکمیت و ...) را به‌آینده موکول می‌کند.

۲ ـ چشم‌پوشی از حقّ بازگشت فلسطینی‌ها به‌سرزمینشان در داخل «خط سبز»؛ چون شیف، بر ابن باور است که پایبندی فلسطینی‌ها به‌حق بازگشت، یعنی پذیرش اندیشهٔ نابودی اسر ئیل از درون، توسط آنها. بنابراین، وی به‌جذب پناهندگان ز جانب کیان فلسطینی و کشورهای عربی، فرا می‌خواند. پیمان اُوسلو، بر به‌تعویق افکندن تصمیم‌گیری دربارهٔ مسأله پناهندگان فلسطینی به‌مرحلهٔ پایانی مذاکرات، تصریح دارد.

۳ ـ ممکن است موضوع کنفدراسیون متشکل از اسرائیل، اردن و کیان فلسطین، خواسته‌ای اسرائیلی باقی بماند و هرچه از پیمانهای دوجانبه میان طرفهای سه‌گانه (در سال ۱۹۹۴) صورت گرفته ست، زمینه را برای بیش از یک امکان باز می‌گذارد؛ امّا حرکت تدریجی به‌سوی روشن ساختن أشکال متعدد هماهنگی تراکمی سه‌جانبه (تجارت، امنیّت، آب، پروژه‌های مشترک و ...) ر ترجیح می‌دهد. البته طرفهای صاحب نفوذ در رهبری حزب کارگر اسرائیل معتقدند که کنفدراسیون سه‌جانبه یا دوجانبه (اردن ـ فلسطین)، اقدامی در جهت منع تشکیل دولت مستقل فلسطینی می‌باشد.

۴ ـ اعتماد بر اصل خلع سلاح کرانه غربی و نوار غزّه (به‌استثنای اسلحه سبک ویژهٔ پلیس

فسطین)، حفظ حضور فعال نظامی اسرائیل در خلال مرحلهٔ انتقالی، چنانکه سرپرستی اسرائیل ـ در خلال مرحلهٔ انتقالی ـ از وظایف امنیّت خارجی کرانه غربی و نوار غزّه، تثبیت شده است و ،ین، علاوه بر نمایندگی سیاست خارجی ز سوی اسرائیل است.

۵ موکول‌کردن موضوع مرزهای نهایی و شهرکها، به‌مرحلهٔ پایانی مذاکرات (۲۷).

ب: بُعد امنیّتی در دیدگاه اسرائیل برای سازش سیاسی با سوریه

رئیف شیف، بر دو شرطی تأکید می‌کندکه هیچ بی‌نیازی‌ای از آنها نیست و قابل مذاکره در پیمان «صلح» با سوریه نمی‌باشد: شرط نخست، به‌آنچه که اسرائیل آن را امنیّت منابع آبی خود قلمداد می‌کند، اختصاص دارد، بویژه دریاچه طبریه که «در هیچ شرایطی، اسرائیل موافق حضور سوریه در ساحل آن نیست»، چون «تنها منبع آبی اسرائیل به‌شمار می‌آید» (۲۹). همین امر، به «سرچشمه‌های رود اردن نیز مربوط می‌شود که یکی از آنها، رودخانه بانیاس که از بلندیهای جولان سرچشمه می‌گیرد، می‌باشد. شیف، در اینجا پیشنهاد می‌کند که پیمان صلح با سوریه، متضمنِ تشکیل کمیتهٔ مشترکی برای نظارت بر تقسیم آب رودخانه بانیاس باشد. امّا شرط دوم، به‌خلع سلاح جولان، یعنی خلع سلاح آن، از همه سلاحهای هجومی برای یک مدّت طولانی، مربوط می‌شود.

دیگر مقتضیات امنیّتی اسرائیل، شامل ورود لبنان در نظام جدید امنیّتی می‌شود. ارزیابی شیف آن است که «ممکن نیست سوریه و اسرائیل، به‌اقدامات خوشایندی بدون دخالت‌دادن لبنان در اقدامات جدید امنیّتی دست یابند» او تأکید می‌کندکه اسرائیل «هرگز با عقب‌نشینی کلی یا جزئی از جولان، تا زمانی که نیروهای سوری در دشت بقاع هستند، موافق نیست . خطری که این نیروها برای اسرائیل ایجاد می‌کنند، زمانی که اسرائیل از جولان عقب‌نشینی کند، افزایش خواهد یافت». وظیفه اسرائیل و سوریه آن است که نه‌تنها نیروهایشان را از لبنان عقب بکشند، بلکه بر آنان است که آشکارا هرگونه طمعهای منطقه‌ای نسبت به لبنان را نفی و وحدت اراضی آن را تأیید نمایند. در برابر عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان، شرط آن است که دولت لبنان، مسؤولیت «منع

تبدیل لبنان به پایگاهی برای دشمان اسرائیل» را برعهده بگیرد. شیف معتقد است این، یعنی: خلع سلاح شبه‌نظامیان بویژه «حزب‌الله»، ورود ارتش جنوب لبنان و ادغام افسران آنها در ارتش لبنان، موفقت دولت لبنان با اجازه ندادن به‌نیروهای هر رژیمی در حالت بروز جنگ با اسرائیل به‌موضع‌گیری در خاکش و موافقت آن با طرد نیروهای پاسداران انقلاب ایران. علاوه بر این، حمایت دولت لبنان از منابع رودخانه اردن که از لبنان سرچشمه می‌گیرد مثل رودخانه حاصبانی

شیف، اجرای تعدیلهایی در مرزهای سوریه را با استدلال به‌ضرورتهای امنیتی، طرح می‌کند. برخی از این تعدیلها، به‌دریاچه طبریه، جایی که مرزهای بین‌المللی، تنها ده متر از کرانه شمال شرقی دریاچه فاصله دارد، مربوط می‌شود. همچنین «تغییر مرزها تا بعد از دامنه‌های جولان مشرف بر دریاچه» را طرح می‌کند (۳۰)، چنانکه ایجاد تعدیلهای مرزی در سلسله دامنه‌های مشرف بر جلگهٔ حوله، و همچنین تعدیل مرزهای نزدیک شهر الحمة را طرح می‌نماید.

ارزیابی شیف، آن است که از بین بردن شهرکهای یهودی‌نشین جولان و کوچانیدن اسرائیلی‌های ساکن آنجا، از امور بی‌نهایت دشوار خواهد بود، با این یادآوری که اقدام به‌ایجاد شهرکهایی در جولان را حزب کارگر هم‌اکنون نیز در اسرائیل حاکمیّت دارد، انجام داد. برآورد وی، آن است که دستیابی به‌موافقت اکثریت اسرائیلی‌ها و کثریت اعضای کنیست با خالی‌کردن شهرکها و حذف آنها از آن منطقه «تحقّق صلح حقیقی و کامل با سوریه و پایان‌دادن به‌نزاع با آن را»، به‌دنبال دارد. وی، اضافه می‌کند که مصلحت اسرائیل آن است که سوریه به‌توسعهٔ جولان بپردازد، چون این کار «سوریها را به‌توسعه صلح بر خواهد انگیخت» (۳۱).

شیف، حفظ حضور نظامی اسرائیل در برخی از مناطق جولان را برای مدت زمان نسبتاً طولانی تأیید می‌کند، مشروط بر این که این حضور، اساساً صبغهٔ دفاعی و محوری پیرامون مأموریت هشدار زودهنگام به‌خود بگیرد. وی، همزمان، خواستار این می‌شود که تمامی جولان، از جمله مناطق شرقی یعنی مناطقی که اسرائیل از آنجا عقب‌نشینی خواهد نمود، مشمول خلع سلاحهای دارای قدرتهای تهاجمی شود. و می‌خواهد نیروهای مدافع دمشق، از سمت جولان، نیروهای احتیاط باشند، نه تیپهای زرهی. تصوّر وی، این است که مرزهای شرقیِ منطقهٔ خلع سلاح

شده، تا پایگاههای ارتش در قطنه در مسیر دمشق، و در جنوب شرقی، تا نزدیکی درعا برسد. و مطرح می‌نماید که در نوار حائل، در وسط منطقه خلع سلاح شده، نیروهای بین‌المللی، برای جدایی بین نیروهای طرفین از یک سو و از سوی دیگر، برای مراقبت از اقدامات امنیتی، استقرار یابند. در مقابل، اسرائیل، منطقه معروف به «اِصبع الجلیل» یا «الجلیل الاعلی را مشمول اقدامات خلع سلاح، بر سبک «اقداماتی که بین مصر و اسرائیل صورت گرفت که خلع سلاح نوار باریکی از زمینهای اسرائیل در النقب با ملاحظات سمبلیک صورت گرفت» (۳۲)، سازد. شیف، بر ایجاد ایستگاههای هشدار زودهنگام اصرار می‌ورزد، چون دیگر وسایل، از چنین سطح کارآیی بهره‌مند نیستند» و ادامه مدیریت اسرائیل بر ایستگاهش در جبل الشیخ و برخی از تپه‌های آتشفشانی در وسط جولان و جنوب آن را پیشنهاد می‌کند و توصیه می‌نماید که اسرائیل «بر ایجاد ایستگاه هشدار زودهنگام سوریه در کوه حرمون، شبیه ایستگاه ارتش اسرائیل در آنجا»، موافقت نماید.

در چهارچوب کلی، شیف، سازماندهی بنیهٔ نیروی نظامی و کاهش حجم نیروهای مسلّح و اسلحه‌ها و پراکندگی و آموزش آنها را پیشنهاد می‌نماید. و در رابطه با ارتش سوریه، بدون این که محدودیتهای مشابهی برای ارتش اسرائیل ارائه نماید، مطرح می‌کند. و بر آن است که کاهش تعداد تیپها در ارتش سوریه از ۱۱ یا ۱۲ تیپ، به ۷ یا ۸ تیپ، ممکن است (نیروی نظامی، تنها از ۵ تیپ، شکل گیرد و بقیه، به‌حالت احتیاط درآیند)، یعنی به‌صورت ارتش اسرائیل. وی معتقد است که «طرفین، می‌توانند به‌توافقی در زمینهٔ ایجاد تغییرات تدریجی در دیدگاه نظامی دست یابند، به‌گونه‌ای که بیشتر مانورها و آموزشها، با صبغهٔ دفاعی، به‌جای هجومی باشد». همچنین پیشنهاد می‌کند که تغییراتی در مواضع استقرار برخی سیستمهای سلاح، خارج از مناطق خلع سلاح شده، ایجاد شود. این سیستمها، شامل سیستمهای هواپیماهای جنگنده ـ بمب‌افکن، موشکهای زمین‌به‌زمین و تیپهای زرهی می‌شود. هدف از این کار ـ طبق توجیهات شیف ـ «مقیّد نمودن توانمندیهای هجومی طرفین» می‌باشد (۳۳).

دیدگاه اسرائیل، دربردارندهٔ تمرکز یک نیروی بین‌المللی (همانند نیروی بین‌المللی‌ای که اکنون به‌نظارت بر اجرای پیمان جداسازی نیروها می‌پردازد)، در نوار حائل می‌باشد. نقش

امریک، در نظارت بر جرای پیمان و فراهم‌آوردن خدمات تکنیکی ضروری، برای تضمین حس اجرای آن، خلاصه می‌شود، چنانکه در رابطه با پیمان کمپ‌دیوید اتفاق افتاد و این، البته به ضافهٔ پایبندی امریکا، به‌ارائه کمک نظامی به‌اسرائیل، در صورتی که سوریه، به‌شکستن پیمان، به‌نحو گسترده‌ای اقدام کند، می‌باشد. دیدگاه مذکور، بر ضرورت ین که اسرائیل؛ اصرار داشته باشد که امریکا «بسیار علاقمند به‌حفظ برتری کیفی نظامی اسرائیل» باشد، تکیه دارد. و این، امری است که امریکا، همواره و در همه حال، پایبندی به‌آن ر، بدون ضعف تکر ر می‌کند (۳۴).

۳- ملاحظات امنیّتی، به‌مثابه هدف اساسی روابط منطقه‌ای اسرائیل

جوزف ألفیر، در بیان تعیین منافع طرفهای مسؤول در جریان صلحِ خاورمیانه، چنین می‌گوید:

«... فلسطینی‌ها، با مذاکرات صلح، به‌مثابه ابزاری برای ایجاد دولتشان رفتار می‌کنند. سوریه و لبنان هم هریک، به‌بازپس‌گیری زمینهایشان علاقه نشان می‌دهند. سوریه، برای گسترش نفوذ منطقه‌ای‌اش تلاش می‌کند، در حالی که اردن برای تنظیم رابطه حساسش با اسرائیل و فلسطین کوشش می‌نماید. امّا توجّه دنیا در درجهٔ نخست، اقتصادی (یعنی تأمین آرامش و ثبات منطقه‌ای برای تضمین استمرار سیستمهای تولیدکنندهٔ نفت)، استراتژیکی (یعنی تأمین ثبات مسابقه تسلیحاتی و امنیّت در خاورمیانه و همچنین خطوط بازرگانی و پیمانهای اساسی) و دینی (مثلاً قدس) می‌باشد» (۳۵).

ألفیر می‌افزاید: سرائیل، در میان طرفهای مذاکرات دوجانبه و چندجانبه، به‌خاطر توجه انحصاری‌اش به‌مسائل منیّتی، منفرد است. رزیابی وی، در رابطه با اکثریت اسرائیلی‌ها، این است که «برای مدّت زمان طولانی آینده، موضع اسرائیل با همسایگانش را پرداختن به‌امنیّت تعیین می‌کند. و عملاً صلح، در حقیقت، همان امنیّت خواهد بود». ألفیر تأکید می‌کند که منیّت، همان مسأله اوّلیه و بنیادین است که وجهه همت اسرائیل و بیشتر اسرائیلی‌ها می‌باشد، نه مسائل «ادغام اقتصادی و فرهنگی اسرائیل در منطقه، آن گرایشی که خطاب «صلح شکوفا» و ایجاد خاورمیانهٔ

جدید، که در دهه هشتاد در ادبیات «همکاری اقتصادی» تجلّی یافته را پذیرفت، متمایز می‌سازد؛ گرایشی که زمینه فکری و برنامه‌ای پروژه ایجاد «نظام جدید خاورمیانه‌ای» را شکل می‌بخشد.

اُلفیر، اهمیت ویژهٔ بعد امنیّتی در محاسبات اسرائیل را به‌چند ملاحظه که بر ادبیات «استراتژیک» اسرائیل حاکم است، برمی‌گرداند

۱ - «تصویرهای منفی» از جهان عرب، آن‌گونه که در ضمیر «ناخودآگاه جمعی اسرائیل» وجود دارد. اینها، تصاویری هستند که فوراً برای جبب و احضارشان، آماده می‌باشند. طبق این تحلیل، اسرائیلی‌ها چنین برآورد می‌کنند که به‌رسمیّت شناختن اسرائیل از جانب برخی از نیروهای فلسطین و اشاره به‌حق بازگشت فلسطینی‌ها و موضع ایران و مواضع دیگر نیروهای تندروی اسلامی، چیزی جز نمونه‌هایی از به‌رسمیّت شناختن فیزیکی اسرائیل نمی‌باشد (۳۶). و لذا برداشت اُلفیر آن است که به‌رسمیّت شناختن اسرائیل توسط سازمان آزادی‌بخش فلسطین، همان «امتیازی است که نسبت به دیگر امتیازها، اهمیّت بیشتری دارد» که متضمّن اعتراف مشروعیت اسرائیل می‌باشد.

۲ - «واقعی نبودن عمق استراتژیک» و نزدیکی مراکز جمعیّتی اسرائیل به‌خطوط استقرار ارتشهای عرب و تکیه اسرائیل به‌فراخوانی نیروهای احتیاط برای تأمین نیروی جنگنده. این وضع، با نگرش اسرائیل به‌اهداف عربی و ایرانی، به‌عنوان اهدافی خصمانه در درازمدّت، همخوانی دارد. امری که بروز مفاهیمی چون «جنگ پیشگیرانه» و «ضربهٔ اوّل» و «انتقال جنگ به‌منطقه دشمن» را تشویق می‌کند. چنانکه این وضع، به‌پذیرش نظریهٔ نظامیِ متمرکز بر «مفهوم فراگیر بازدارنده» هم تشویق می‌نماید.

۳ - حاکمیّت دیدگاه امنیّتی اسرائیل بر مؤلفه‌های صلح. این دیدگاه، مسائل آب و جمعیّت را به‌مسائل امنیّتی بدل می‌کند. اُلفیر اشاره می‌کند که پیمان بین اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، جدال تاریخی بین صهیونیستهایی که موضوع زمین (سرزمین تاریخی اسرائیل) را بر دیگر مسائل، مثل: دموکراسی، پاکسازی دولت یهودی و صلح ترجیح می‌دهند و بین آنهایی که آمادگی «عدول از سرزمین در برابر صلح و پایان‌دادن حکومت اسرائیل بر ملّت دیگر» را اظهار

می‌کنند، مجدداً زنده می‌کند. این گروه اخیر، حتی بر فراهم‌آمدن حد قل «امنیّت» اصرار می‌ورزند که شامل خلع سلاح سرزمینهای عربی همجوار با اسرائیل، در حدّ گسترده می‌شود ارزیابی الفیر آن است که «پریشانی اسرائیل از تروریسم فلسطین، بالاترین ملاحظه در ورای اندیشه عقب‌نشینی کرانه و نوار غزّه» می‌باشد. با این که تروریسم فلسطینی، تهدیدی واقعی برای موجودیّت اسرائیل نیست، بلکه «تهدید امنیّتی اساسی را شکل می‌بخشد و نیروی انسانی و توانمندی اسرائیل را می‌فرساید، چون مانع عاطفی بزرگی را طرح می‌کند» (۳۷).

۴- ترس از این که یک کشور عربی یا ایران، صاحب سلاح هسته‌ای گردد. برداشت ألفیر آن است که ورود سلاح هسته‌ای به منطقه (به‌دولتی غیر از اسرائیل)، منجر به‌بازتابهای خطرناکی بر سیاست امنیّتی اسرائیل خواهد گشت. بنا به نظر او، اگر چنین اتفاقی بیفتد، به «پیچیدگی متّکی به‌اهمیّت قدرت هسته‌ای اسرائیل منتهی خواهد شد و کشورهای عربی غیرهسته‌ای را به‌بستن پیمان با کشورهای هسته‌ای منطقه خواهد کشاند».

۵- تلاش اسرائیل برای این که پیمانهایش را با کشورهای عربی به «بهبودی امنیّت نظامی‌اش مطابق با وضع کنونی» سوق دهد (۳۸). اسرائیل، آن را با پافشاری بر ایجاد مناطق خلع سلاح شده یا مناطق حائل بین آنها و طرفهای عربی، با نظارت بین‌المللی عملی می‌داند؛ فرایندی که در صحرای سینا، یعنی جایی که تأمین معادل ۲۵۰ کیلومتر از صحرای خلع سلاح شده و حائل بین نیروهای مصری و اسرائیلی صورت گرفت، به‌اجرا در آمد. ألفیر، به‌اقدامات امنیّتی مصر ـ اسرائیل اشاره می‌کند که تمرینی برای خلع سلاح «نامتعادل» یا «نابرابر» بود، چرا که از سمت اسرائیل، مساحت خلع سلاح شده، «به‌دلیل عدم عمق استراتژیک»، تنها سه کیلومتر بوده است.

به‌خاطر تفاوت وضعیت جولان از صحرای سینا (به‌طوری که عرض جولان تقریباً ۱۰٪ عرض صحرای سیناست)، «روند خلع سلاح، لازم‌است از جولان تا اعماق زمین سوریه (با اجازه‌دادن به‌سوریه برای دفاع از دمشق) ادامه یابد، و چه‌بسا خلع سلاح، به‌شکل سمبلیک و ساده (نامتعادل) شامل الجمیل الاعلی در اسرائیل نیز بشود. از آنجا که این اقدام، هرگز منطقه

بی‌طرف را به‌بیش از ۵۰ تا ۶۰ کیلومتر گسترش نخواهد داد، لذا سوریه باید کاهش نیروهایش را در منطقه شرقی منطقه بی‌طرف بپذیرد و با انتقال تعدادی از یگانهای نظامی به‌جبهه‌های دوردست، موافقت نماید» (۳۹). و سرپرستی اجرای این اقدامات و پایبندی به‌آنها باید با نیروهای بین‌المللی یا امریکایی باشد. چنانکه حق هر دو طرف، حفظ ایستگاههای هشداردهندهٔ الکترونیکی، در منطقهٔ طرف دیگر خواهد بود. این، همان اندیشه‌هایی است که زئیف شیف مطرح کرده است. ألفیر، همچون شیف، بر این ضرورت تأکید می‌ورزد که هر عقب‌نشینی (تدریجیِ) اسرائیل از جولان، نباید «در حقوق آبی کوبی» وی، تأثیر بگذارد. او، همچنین بر اهمیّت تأمین «ضمانتهای آهنین» در این باره، تأکید می‌ورزد (۴۰).

این دیدگاه امنیّتی، باقی‌ماندن مناطقی راکه اسرائیل از آنجا در کرانه غربی و جنوب لبنان عقب‌نشینی می‌کند، تنها به‌عنوان مناطق خلع سلاح شده، معرفی نمی‌کند، بلکه عدم استفاده از آن را از جانب نیروهای عرب نیز یادآور می‌شود. همچنین تأکید می‌کند که اردن به «نیروهای بیگانه، مثلاً عراق یا سوریه، اجازه ورود به‌زمینهایش» را ندهد. چنانکه می‌خواهد «سوریه تعهد کند در صورت عدم عقب‌نشینی کامل از لبنان، حداقل نیروهایش را از جنوب، دور نگهدارد». همچنین تأکید می‌کند که نقض این پیمانها «[در رابطه با اسرائیل] بهانه‌ای برای جنگ نباشد».

به‌بیان دیگر، استراتژی اسرائیل، هدفش تغییر عقب‌نشینی از سرزمینهای فلسطینی و عربی اشغال شده، به‌تعادل امنیّتی می‌باشد که «دشمنانش را از شرق تا مسافت ۵۰۰ کیلومتری، یعنی اساساً خارج از مرزهای اردن با سوریه و عراق» باقی می‌گذارد. زیرا اسرائیل نمی‌تواند بدون انجام سازش موازی اسرائیل ـ فلسطین پیمانی را با اردن امضاء کند که متضمّن این بند باشد، چون بنا به‌گفتهٔ ألفیر، «بروز نظام امنیّتی اردن ـ اسرائیل ـ فلسطین» مشخّص می‌شود (۴۱).

۴ـ مؤلفه‌های نظام امنیّتی اسرائیل در منطقه

اگر اسرائیل قصد ایجاد نظام امنیّتی اسرائیل ـ اردن ـ فلسطین را دارد، تکیه اساسی آن در تحقّق این امر، بر «پیروزی فلسطینی‌ها در پذیرش مسؤولیّت امنیّتی» متجلّی می‌شود. ألفیر،

تأکید می‌کند که بر فلسطینی‌ها لازم ست که قدرت امنیّتی ر، (به‌معنای حفظ امنیّت سرائیلی‌ها، قبل از عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی از سرزمینهای اشغالی و اعتراف سرائیل به‌حق ملّت فسطین در تعیین سرنوشت خود در سرزمین خود)، شرط مشارکت اسرائیل در مذاکرات حدّی دربارهٔ وضع نهایی، به‌اثبات رسانند. لذا، وی به‌انتقال تدریجی سلطهٔ امنیتی به‌سوی فلسطینی‌ها، با شروع ار نو ر غزّه و منطقه اُریحا، با حفظ «همکاری تنگاتنگ» میان نیروهای امنیّتی طرفین، فرا می‌خواند. و از فلسطینی‌ها و جامعه بین‌الملل می‌خواهد که حق اسرائیل را «درکُند کردن یا توقّف روند (مذاکره) هنگامی که سازمان آزادی‌بخش ثابت کرد که در حفظ امنیّت ناتوان است»، بپذیرند.

اُلفیر معتقد است: «شکافهای جدّی در مکانیسم تصمیم‌گیری فلسطین، کار رهبری و پایین‌بودن قدرت برنامه‌ریزی که در اجرای مراحل نخستین پیمان اعلام صول آشکار گشت»، ز طرف اسرائیلی، احتیاط و تمرکز بر مسائل منیّتی را می‌طلبد. وی تأکید دارد که آنچه برای کثریّت اسرائیلی‌ها مهم است، پیروزی دولت فلسطین یا شکست آن در تحقّق امنیّت است؛ نه این که دولت فلسطین، دموکراسی و حمایت از حقوق بشر برای ملّت خود را تحقّق خواهد بخشید، یا این که برای ملّت خود، اقداماتی در سطح بهداشت ارائه خواهد کرد؛ چراکه شکست «به‌صورت تقریباً مؤکّد، به‌توقّف این فرایند»، کشیده خواهد شد (۴۲). اُلفیر، آنچه را که شیف سالها قبل (هرچند با جزئیات نسبتاً کمتر) طرح کرده بود، تأکید می‌کند، یعنی طرحی که متضمّن سازش با فلسطینی‌هاست (۴۳):

۱ ـ خلع سلاح ماندن کرانه غربی و نوار غزّه.

۲ ـ «اجری تعدیلها در مرزهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ به‌علل کنونی و استراتژیک»، اگر تجربهٔ خودمختاری موفق باشد و «بیشتر اسرائیلی‌ها، ایجاد دولت فلسطینی» را بپذیرند. تعدیلهای پیشنهادی، «حدود ۷۰٪ از ساکنان کرانهٔ غربی داخل اسرائیل» را دربر می‌گیرد. به ضافهٔ «بُعد جمعیت‌شناسی، این شهروندان، حداقلّ، بُعد (minimal dimension) امنیّت تاکتیکی را نیز می‌افزاید»، یعنی حمایت ز فرودگاه بین‌المللی اسرائیل از هجوم تروریستی از تپه‌های

نزدیک، حمایت از گذرگاه منتهی به‌قدس از ساحل، گسترش «کنارهٔ باریک اسرائیل در منطقهٔ خضیرة ـ ناتانیا که بر منبع اصلی آب ساحلی اسرائیل مسلّط است» (۴۴).

۳ «حضور نظامی اسرائیل» در طول جلگه اردن، به‌علل «نظامی ـ استراتژیک».

۴ سلطه بر منابع آبی موجود در بخش غربی کرانه غربی، به‌علّت اهمیّت امنیّتی آب در منطقه.

۵ـ ایجاد یک گذرگاه توسط اسرائیل میان غزّه و کرانهٔ غربی.

۶ـ به‌شمار آمدن مرحله نخستین پیمان «اعلام اصول» در رابطه با اسرائیل، به‌عنوان مرحلهٔ آزمایشی برای سازمان آزادی‌بخش فلسطین.

ألفیر، اشاره می‌کند که هرگاه سازمان آزادی‌بخش، در بررسی اوضاع میّتی، به‌گونه‌ای که اسرائیل را راضی سازد، شکست بخورد، اسرائیل «مجموعه تازه‌ای از استراتژیها را در سر سر مناطق [فسطینی]» طرح خواهد کرد. تقریباً مسلّم است که اسرائیل، هرگز به شغل نو ر غزّه، باز نخو هد گشت و احتمال زیاد آن است که با نوار غزّه، مثل جنوب لبنان برخورد کند. امّا در خصوص کرانهٔ غربی، بررسی بخشی از اقدامات قابل پیش‌بینی، به‌شرح زیر است: انضمام یک‌طرفه، عقب‌نشینی با تصمیم انفرادی، گفتگو با اردن، حفظ وضع موجود و «تحمیل اجباری» برای حکومت خودگردان ...» (۴۵).

طاهراً دولت اسرائیل، بعد از تعدادی عملیّات چریکی، مشخصاً عملیّات انتحاری در تل‌آویو و بیت لید، تحت عنوان جدایی بین کرانه غربی و اسرائیل، بررسی آن استراتژیها را آغاز کرده است.

۷ـ دامن‌زدن به‌مسأله فلسطینی‌های داخل اسرائیل و مسأله پناهندگان فلسطینی درکشورهای عربی، به‌این اعتبار که بررسی این دو مسأله، در متن «نیازهای فراگیر امنیّتی اسرائیل» قرار دارد. به‌علاوهٔ مسأله آوارگانی که پیمان «اعلام اصول» به‌آن دامن می‌زند و نیز مسأله تبعیدیها.

ألفیر، اقرار می‌کند «فلسطینی‌های اسرائیلی» که حدود ۱۸٪ از مجموع ساکنان اسرائیل را

تشکیل می‌دهند، از سال ۱۹۴۸ به‌عنوان «شهروند ن درجهٔ دو»، با آنها برخورد شده است. چنانکه اعتراف می‌کند که «ارتباط آنها با مسأله فلسطین» یکی از توجیهات اساسی آن برخورد می‌باشد. امّا آنچه که ار آن می‌ترسد، این است که صلح اسر ئیل ـ فلسطین نزد «عربهای اسرائیلی»، «حساسات رهایی‌بخش ملّی (irredentist sentiments) ب درخواست حکومت خودگردان را برانگیزاند. وی، چنین ،رزیابی می‌کند که چنین تحوّلاتی، اسرائیل را در برابر نیز به‌پاسخگویی به‌پرسش: «وصع اقلیّت عیر یهودی در وطن ملّی یهودی چگونه حواهد بود.؟»، قرار حواهد داد و «به‌نحو کاملی، حقوق و تکالیفشان ر همچون شهروندان اسرائیلی، بر ین مبنا که امنیّت، عاملی اساسی نخواهد بود، مساوی قرار دهد» (۴۶). وی، بر این باور است که شکست اسر ئیل در حل ایـن مسأله، موجب مشکلات امنیّتی مهم د خلی می‌گردد

درباره آنچه که به‌جمعیّتهای فلسطینی موجود در خارج از اسرائیل، کرانه عربی، نوار غزّه و قدس، که س کنان آن تقریباً نصف فلسطینی‌ها را تشکیل می‌دهند مربوط می‌شود، ألفیر، چنین مطرح می‌کند که صلح عربی ـ اسرائیلی که تنها شامل فلسطینی‌های اسرائیل، کرانه غربی، نوار غزّه و قدس می‌شود، بستر مرحله جدیدی از «درخواست بازگشت و آزادی» را آماده می‌سازد کـه پناهندگان فلسطینی در کشورهای همسایه عربی، آن را هدایت می‌کنند. بنابراین، وی تأکید می‌کند که «اسر ئیل، برگنجانیدن تدابیر الزامیِ ساماندهی، یا اقامت‌دادن همه پناهندگان فلسطینی در مو دّ پیمانهای صبح با همسایگانش، اصرار بورزد. چون تا وقتی که صدها هزار فسطینی، در آنجا، ادّعای مالکیّت خانه‌های اسرائیلی‌ها را دارند، اسرائیلی‌ها، در حقیقت احساس امنیّت نخواهـند داشت». اینجاست که او اصرار دارد «پیمانهایی که میان اسرائیل، لبنان و سوریه بسته می‌شود، باید این مادّه با صراحت گنجانیده شود که هریک از آنها، حداقل بخشی از مسؤولیت در بر بر مسأله پناهندگان را بپذیرد» (۴۷).

ألفیر، معتقد ست که عملی ساختن اقدامات منیّتی مذکور با کیان فـسطینی، سـهمی در «کاستن از مکن جنگ اسرائیل ـ اعراب، و تقویت تو نایی اسرائیل در دفاع از خود در زمان وقوع چنان جنگی»، خواهد داشت. برداشت وی، این است که هدف ،ردن ز ورود در اقدامات

امنیّتی، در «دستیابی به‌اطمینانهای لازم برای تأمین یکپارچگی و حرمت اراضی آن از سوی همه همسایگانش مثل: اسرائیل، فلسطینی‌ها، سوریه، عراق و عربستان»، متجلّی می‌شود (۴۸).

از دقّت در مفهوم اسرائیلی امنیّت ملّی، آشکار می‌شود که مؤلفه‌های اصلی آن، در امور زیر نمایان می‌گردد:

۱- سلطهٔ نظامی (به‌معنای گسترش، تثبیت و ترسیم آن تا جایی که ممکن است).

۲- گرایش واضح به‌سوی دیدگاه فرایند عادی‌سازی روابط دیپلماتیک - اقتصادی با کشورهای عربی از دیدگاه وظایف امنیّتی‌اش.

۳- به‌کارگیری روابط ویژه با امریکا، به‌عنوان یکی از پشتوانه‌های امنیّت اسرائیل در زمینهٔ این مؤلفه‌ها، این مفهوم، مطابق یک استراتژی که هدفش دستیابی بیشتر به‌ابزار و أشکال سلطه منطقه‌ای، به‌مفهوم فراگیر کلمه باشد، قبض و بسط می‌یابد. این مفهوم، در تکیهٔ اسرائیل به‌نظریهٔ «قیدهای امنیّتی متوازن» برای جبران «نامتوازن»های مختلف (در تراکم جمعیّت و فراوانی منابع طبیعی و جغرافیایی و ...) آشکار می‌گردد. چنانکه در علاقهٔ اسرائیل به‌ادامهٔ برتری نظامی‌اش در زمینهٔ سلاح سنّتی و غیرسنّتی و اصرارش در وضع قیدهای امنیّتی بر طرفهای عربی، به‌عنوان شرط امضای پیمان صلح با آنها، آشکار می‌گردد. این مفهوم، همچنین در ردّ اتّکای اسرائیل بر همین اصل که به‌امنیّت رژیمها و دولتهای عربی‌ای که با اسرائیل، از حیث کمی مساحت جغرافیایی و تراکم جمعیّت شباهت دارند، مثل: منطقه خودگردان فلسطین، اردن و لبنان، نمایان می‌شود (۴۹).

مفهوم «امنیّت نامتعادل»، در بررسی مسائل آب، پناهندگان، آزادی تجارت، ترابری و گردشگری توسط اسرائیل، منعکس می‌شود. همچنین در آن، کمیّت سرسام‌آور قیدهای مختلف و اقدامات مفصّلی که در اعمال حاکمیت منطقهٔ خودگردان فلسطینی، و در استراتژی دو کشور برای حل نزاع فلسطین - اسرائیل به‌خاطر انگیزه‌های امنیّتی و غیره وجود دارد، منعکس می‌شود (۵۰).

این مفهوم، یکی از تعبیرهای خود را در اصرار اسرائیل بر مشارکت اردن در تمامی اقدامات

مربوط به‌فلسطینی‌ها و اقدامات پروژهٔ اسرائیل برای ایجاد «نظام امنیّتی» (security regime) که شامل رژیمهای سه‌گانه سیاسی می‌شود، می‌یابد. چنانکه برداشت اسرائیل از «امنیّت ملّی»اش در دیدگاه نهادهای صاحب نفوذش برای نقش اردن به‌عنوان یک «منطقهٔ اقلیمی بی‌طرف» و «عمق استراتژیک اسرائیل» منعکس می‌شود. ألفیر، به‌عنوان مثال، معتقد است که «ترسیم نقش اردن به‌عنوان عمق استراتژیکی برای اسرائیل»، اردن را راضی خواهد ساخت، «زیرا این تفکر استراتژیکی در اردن، از مدّتها پیش شروع شده است که نقش آن، در موقعیّتی همچون حائل جداکننده بین تمام کشورهای همسایهٔ آن از جمله سوریه و عربستان متجلّی گردد» (۵۱). ألفیر، این مقولات را در چهارچوب نظریه‌ای طرح می‌نماید که اردن «با اسرائیل، در ترس ملّی‌گرایی فلسطینی، شریک است و آمادهٔ مشارکت در ایجاد ابزاری برای مهارکردن آن می‌باشد»، و نیز «هیچ تخاصم استراتژیکی میان اردن و اسرائیل، وجود ندارد و این دو کشور، در بیشتر دیدگاههایشان نسبت به خطرات منطقه ی، اتفاق نظر دارند» (۵۲).

امّا اعتبار امنیّتی محرّک سیاست اسرائیل در برابر اردن، اوّلاً در ماندگاری‌اش خارج از هرگونه پیمانها، یا ارتباطات سیاسی یا نظامی ی که اجازهٔ حضور نیروهای نظامی کشورهای دیگر در سرزمینش ر می‌دهد و ثنیاً در سوق‌دادن اردن به‌مهار یا مقیّدکردن رژیم نوپای فلسطینی، نمایان می‌شود. شاید همین مطلب باعث شد که وی اشاره کند: «بر اردن و سرئیل است که هماهنگی تنگاتنگ در برابر راه‌حل مسأله فلسطین داشته باشند»، و «اردن، تنهاکشوری در منطقه است که به «امنیّت جمعیّتی» در قالب دیدگاه استراتژیکی ش توجه دارد» (۵۳). در برابر این نقش، اسرائیل، برای اردن، ضمانتهای منطقه‌ای امنیّت آن را در چهارچوب پیمان صلح، فراهم می‌کند. طبیعی است که اسرائیل، نظام امنیّتی سه‌گانه راکه رژیم فلسطین و اردن عرضه می‌کند، تحت مدیریت خود درآورد و در به‌کارگیری آن به‌نفع سلطهٔ خود در چهارچوب گسترده (سیاسی ـ اقتصادی ـ امنیّتی) پیشنهادی بین رژیمهای سه‌گانه، عمل کند.

مفهوم «امنیّت نابرابر» که استراتژی اسرائیل را به‌تحرّک وامی‌دارد، در پیشنهاد قدامات منیّتی اسرائیل، به‌عنوان بخشی از پیمانهایش با سوریه و لبنان، متبلور ست. همان‌گونه که

در طرحهای آلفیر و شیف دیدیم، آنچه را که اسرائیل به‌سوریه عرضه می‌دارد، خارج از فراهم سودن شرایط عقب‌نشینی‌اش از جولان نیست، و از حیث محتوای امنیتی ـ استراتژیکی و منطقه‌ای، شبیه شرایط عقب‌نشینی‌اش از صحرای سینا است؛ عقب‌نشینی‌ای که برای اسرائیل، با خلع سلاح صحرای سینا، عمق استراتژیک را فراهم نمود. از همین‌جاست که درخواست اسرائیل در مورد گسترش خلع سلاح از منطقه جولان «تا عمق سرزمین سوریه»، به‌این بهانه که عرض جولان ۱۰٪ عرض شبه‌جزیرهٔ سینا می‌باشد، در برابرِ اقدام اسرائیل، به «عقب‌نشینی رمزی و نابرابر در الجلیل الاعلی» مطرح می‌شود. البته شرایطی که اسرائیل، برای صلح با همسایگان عربش طرح می‌کند، تنها محدود به‌زمینه‌های نظامی نیست، بلکه شامل مرزهای باز و عادی‌سازی روابط سیاسی ـ اقتصادی هم می‌گردد. به‌بیان دیگر، اسرائیل، در برابر عقب‌نشینی از سرزمینهای اشغالی عربی (یا بخشهایی از آن، مثل حالت سرزمینهای شغلی فلسطین از سال ۱۹۶۷)، قدامت امنیتی نابرابری را از یک جهت، و از جهت دیگر، عادی‌سازی کامل روابط دیپلماسی و اقتصادی را مشروط می‌کند. شیف، این مسأله را چنین بیان می‌کند: «اسرائیل، هرگز با عقب‌نشینی از جولان، اگر همزمان مطمئن نشود که در مقابل، صلح تعهدآور همراه با روابط کامل و مرزهای باز و سفارتها، حاصل خواهد شد» موافق نیست (۵۴).

در رابطه با لبنان، اسرائیل، در مقابل عقب‌نشینی‌اش از خاک لبنان، «پشتیبانی از نیروهای امنیتی لبنان را که از جانب سوریه پشتیبانی می‌شوند و قادر بر آرام‌کردن وضع در جنوب لبنان و حذف حزب‌الله از آنجا هستند»، مطرح می‌کند. این اقدام، از اقرار به‌این که سوریه در لبنان نقش دارد، آغاز می‌گردد. بنابراین، اسرائیل، هرگز به‌عقب‌نشینی نیروهای سوری از لبنان در برابر عقب‌نشینی نیروهایش، اصرار نمی‌ورزد. اسرائیل مطرح می‌کند که قصد وی از ورای اقداماتش با لبنان و سوریه، «ایجاد نظام مثلث امنیتی اسرائیل، سوریه و لبنان است که نظام امنیتی اسرائیل، اردن و فلسطین را کامل می‌کند ...» (۵۵).

مفهوم «امنیت نابرابر» در دیدگاه حاکم در مسأله خلع سلاح، آشکار می‌گردد زیرا اسرائیل، خود را از جانب «دشمنان دور، مثل عراق (در حالتی که سازمان ملل، موانع را از سر راه

عراق بردارد) و ایران، تهدید شده می‌بیند ... بنابراین، اسرائیل، به‌حفظ قدرت هسته‌ایش پافشاری می‌کند تا تمامی منطقه، به‌صلح پایدار، گردن نهد ...» (۵۶). به‌بیان دیگر، سیاست اسرائیل در این زمینه، اوّلاً بر حفظ برتری کیفی (در سطح سلاح سنّتی و غیرسنّتی) برای مدت زمان نامحدودی از سویی و ثانیاً بر بقا و ماندگاری خارج از موانع کنترل تسلیحاتی، موانعی که جرای آن را از کشورهای دیگری چون ایران و عراق می‌خواهد، مبتنی است. لذا اسرائیل، امضای پیمان منع انتشار سلاح هسته‌ای را رد می‌کند.

امّا در ارتباط با کنترل سلاح سنّتی، برخی از کارشناسان اسرائیلی، تکیه به‌دو راه‌حل را پیشنهاد می‌کنند که از سویی کاهش حجم نیروهای نظامی اسرائیل را در پی ندارند و از سوی دیگر، به‌تعویق افکندن تصمیم‌گیری دربارهٔ سلاح هسته‌ای را اجازه می‌دهند، اوّلی، بر جدایی دوجانبه میان نیروهای نظامی و به کارگیری سیستمهای هشدار زودهنگام، مبتنی است و دیگری، بر تکیه بر اقدامات ایجاد اعتماد دوجانبه و چندجانبه- این، به‌جای ورود مستقیم (طبق پیشنهاد طرفهای عربی) درموضوع سلاح غیرسنّتی است. اسرائیل معتقد است «همچنین یک ایجاد نظام امنیّتی جزئی منطقه‌ای (نسبت به سلاح سنّتی)، مبنی بر اقدامات دوجانبه برای جدایی نیروها و اقدامات ایجاد اعتماد چندجانبه، آن هم قبل از شروع طرفهای مسؤول به‌بررسی مسائل سلاح غیرسنّتی، ممکن و خوب است» (۵۷). این، همان موضعی است که اسرائیل، در جلسات کمیتهٔ «کنترل تسلیحاتی و امنیّت منطقه‌ای»، جدای از مذاکرات چندجانبه، که از تأیید امریکا هم بهره‌مند است، اتخاذ نموده است (۵۸). برخی، در تفسیر آن، بیم رهبران اسرائیلی را از این که روند کنترل تسلیحاتی، به‌تضعیف اسرائیل کشیده شود، می‌یابند. برخی از آکادمیک‌های اسرائیلی، به‌آنچه که عامل بازدارندهٔ هسته‌ای اسرائیل از جمله «اطمینان‌بخشی به‌اسرائیلی‌ها، در زمانی بسیار تنگ» و آنچه که نمایانگر «هشدار کشورهایی که درفکر نابودی اسرائیل هستند، به‌خاطر برتری آنها در بهره‌مندی از افراد و ساز و برگ جنگی»، اشاره می‌نمایند (۵۹).

سیاست دولت اسرائیل درکنترل تسیحاتی، بر سه مشخصه زیر مبتنی است:

۱ - نگرش به‌اقدامات ایجاد اعتماد و امنیّت و اقدامات کنترل تسلیحاتی، به‌این اعتبار که

اقداماتی مربوط به کل روند سازش سیاسی در منطقه هستند. یعنی «موانع عملی بر توانمندیهای هسته‌ای اسرائیل، در پایان فرایند صلح، یعنی بعد از این که دولتهای منطقه، به‌صورت شفاف، قانونی‌بودن دولت یهودی را پذیرفتند و بعد از امضای پیمانهای رسمی صلح با آن»، و بعد از بهره‌برداری اسرائیل از برتری نظامی‌اش در روند مذاکرات، ایجاد شود.

۲ـ تضمین این مطلب که اقدامات کنترل تسلیحاتی، به کاهش «تهدید نظامی اسرائیل» در دو زمینهٔ سنّتی و غیرسنّتی کشیده شود. لذا استمرار «عدم استقرار» در منطقه، با اقدامات کنترل تسلیحاتی، در تناقض است.

۳ـ گنجاندن شرایطی در پیمانهای کنترل تسلیحاتی در گسترهٔ تفحّص و دقّت‌ورزی و گنجاندن راه‌حلهایی برای مشکلِ شانه خالی‌کردن (breakout) یعنی پایان‌دادن به‌پایبندی به‌پیمانها به‌طور ناگهانی از یک جانب. اسرائیل، هرگونه اقداماتی که روند تفحّص و دقّت‌ورزی را به‌عهدهٔ نهادهای بین‌المللی وا می‌گذارد، رد می‌کند (۶۰).

اسرائیلی‌هایی که بر حفظ سلاح هسته‌ای اسرائیل تأکید می‌کنند، این رأی خود را با این انتظار تقویت می‌کنند که حلّ نزاع اعراب ـ اسرائیل، دیگر نزاعهای خاورمیانه را لغو ننماید. و اشاره می‌کنند که جنگ دوم خلیج، روشن ساخت که آن نزاعها ضرورتاً از حوزه نزاع اعراب ـ اسرائیل، دور نبوده است (۶۱). در محاسبات اسرائیل، این برآورد مدّنظر قرار دارد که دستیابی دیگر کشورهای خاورمیانه به‌قدرت هسته‌ای، تنها مسأله زمان است (۶۲).

مسأله آخری که مربوط به‌بُعد امنیّتی در دیدگاه اسرائیل و رابطه منطقه‌ای آن باقی می‌ماند، رابطه‌اش با امریکاست. در این‌جا، نهادهای تخصّصیِ پژوهشهای استراتژیک، به‌دو ملاحظهٔ زیر توجه زیادی دارند:

۱ـ بر اسرائیل است که در دفاع از امنیّت خود، تنها به‌خود متّکی باشد، با بهره‌گیری از این حقیقت که رابطهٔ استراتژیک با امریکا، بخشی از عامل بازدارندهٔ اسرائیل را تشکیل می‌دهد.

۲ـ به‌صلاح امریکاست که رابطه صمیمانه با اسرائیل را ادامه دهد، از آن رو که این رابطه، در «به‌سر میز مذاکره کشاندن اعراب» نقش بسزایی دارد. بنابراین، پشتیبانی امریکا از جریان

«صلح»، یعنی ادامهٔ پشتیبانی از اسرائیل؛ به‌این اعتبار که این پشتیبانی، بخشی از قدرت بازدارنده نزد اسرائیل ست و به‌دنبال آن، فشار بر اعراب، که هیچ انتخاب نظامی ندارند، به‌علاوه این‌که این پشتیبانی، منشأ اطمینانی برای اسرائیل خواهد بود که می‌تواند «متیازهای منطقه‌ای» را با آن جبران کند (۶۳). چنان‌که امریکا می‌تواند از طریق مقابله با «تهدیداتی که کشورهای سلامی مطرح می‌کنند و یا کشورهایی که تلاش می‌کنند در منطقه، هسته‌ای باشند»، همکاری اعراب ـ اسرائیل ر تقویت نماید.

این، دیدگاهی است که مؤسسه امنیّتی ـ نظامی اسرائیل برای سازش سیاسی در منطقه طرح می‌نماید؛ خلاصه این دیدگاه، توسط برخی از صاحب‌نظران آن، چنین است:

«بیشتر اسرائیلی‌ها، از صلح، چیزی بیشتر از فراهم‌آمدن امنیّت و ایجاد روابط رسمی، هرچند سرد، نمی‌خواهند. (مثل رابطه میان مصر و اسرائیل). این امر، تا حد زیادی به فت انتظاراتشان از عربها باز می‌گردد. سیاری از آنها هم به‌فرهنگ عربی، اعتماد ندارند و یا از آن پرهیز می‌نمایند. فرض اسرائیلی‌ها این است که عربها، به‌همین شیوه دربرابرشان عمل می‌نمایند».

طرفداران این دیدگاه، چیزی را شبیه پیشنهادهای آن نظریه سرائیلی است که به «همکاری» اقتصادی و ایجاد «نظام نوین خاورمیانه» تأکید می‌کند، اضافه می‌نمایند؛ آن مطلب، این است:

«اسرائیلی‌ها معتقدند که قدرت نظامی، همان چیزی ست که اساساً عربها را، علی‌رغم رفتارشان، به‌سرِ میز مذاکره کشاند. بنابراین این، اسرائیلِ قدرتمند و با امنیّت است که قبل از هر چیز، می‌تواند حمایت از صلح را تا سالهای زیاد آینده، تقویت و پشتیبانی نماید. از این رو، شایسته است به‌هر بحثی پیرامون جنبه‌های اقتصادی و فرهنگی صلح، در مقایسه با مسائل امنیّتی، به‌عنوان بحثهای حاشیه‌ای، نظر افکنده شود» (۶۴).

یادداشتها

1 Dan Horowitz, "The Israeli Concept of National Security," in Avner Yaniv (ed.), National Security and Democracy in Israel (Boulder & London, 1993), p. 11.

دان هورویتس، تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۱ به شغلهای آکادمیک زیر در اسرائیل مشغول بود: استاد علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی در دانشگاه عبری و مدیر مؤسسه روابط بین‌المللی لئونارد دیویس در همان دانشگاه.

2 Ibid., p. 12.

3 Ibid., pp. 15-19.

اوری أمیری معتقد است «هرگاه اسرائیلی‌ها در قانع ساختن مردم منطقه در پذیرششان شکست بخورند، امنیت اسرائیل، موقتی خواهد بود». (بنگرید: عماد الشعیبی، «المأزق الوجودی الاسرائیلی»، «شؤون فلسطینیة»، شماره ۱۹۴، می ۱۹۸۹، ص ۶۲).

4 Horowitz, op cit., p. 24

5 Ibid., pp. 25-26.

6 Ibid., p. 27

7. Ibid., p. 30.

8 Ibid., p. 32

9. Ibid., p. 32 (emphasis added).

10 Ibid., p. 40

11 Ibid., p. 41

به کتاب رئیف کلایر (سردبیر)، «سیاسة اسرائیل الامنیة» ترجمة بدر عقیلی. (عمان: دار الجلیل للنشر والدراسات والأبحاث الفلسطینیة، ۱۹۹۰)، همچنین به مقالات زیر مراجعه شود: رئیف کلایر، «مدخل بعنوان: سیاسة حرب الحسان»، ص ۳۰-۵۰؛ أریئیل شارون، «العقیدة الامنیة و حرب سلامة الجلیل»، ص ۸۰-۱۱۵؛ رفائیل إیتان، «حرب سلامة الجلیل،

«عملیة بریة واسعة النطاق»، ص ۱۲۸-۱۴۱.

به‌نظر یورام پری، محقق علوم سیاسی در دانشگاه تل‌آویو، اسرائیل در سال ۱۹۸۲ به‌منزله بخشی از عملیات گسترده سیاسی ـ نظامی، وارد لبنان شد «که هدفش، ایجاد تغییر در نظام منطقه‌ای نیروهای سیاسی، مطابق مفهوم (حل نزاع) بود و شامل تبدیل نظام پادشاهی در اردن به یک دولت فلسطینی هم می‌شد». پری معتقد است که مفهوم سنتی اسرائیل از امنیت، برپایهٔ «همزیستی» مبتنی است، در حالی که هدف مفهومی‌ای که جنگ لبنان برمبنای آن رخ داد، «تحقق سلطهٔ اسرائیل در دایرهٔ تأثیر منطقه‌ای» بوده است. بنگرید

Yoram Peri "Coexistence or Hegemony? Shifts in Israel's Security Concept," in Dan Caspi, Abraham Diskin & Emanuel Gutmann, The Roots of Begin's Success (London: Croom Helm 1984) pp. 191 215.

12. Horowitz, op.cit., p. 43.

13. Avner Yaniv, "A Question of Survival. The Military and Politics Under Siege," in Yaniv, op.cit.

14. Horowitz, op.cit., pp 44-46

15. Ibid., p. 47

16. Ariel Levite, "Israel's Security Conception and its Attitude Toward Arms Control" in Dore Gold (ed.) Arms Control in the Middle East (Tel Aviv: Jaffee Centre for Strategic Studies, Tel Aviv University, Westview Press, 1990).

لافیت، پژوهشگر ارشد (Senior Research Associate) در مرکز پژوهشهای استراتژیک یافی، در دانشگاه تل‌آویو می‌باشد.

17. Ibid., p. 125

18. Ibid., p. 126

19. Ibid., p. 128

20. Ibid., p. 129

21. Ze'ev Schiff, Security for Peace: Israel's Minimal Security Requirement in Negotiations with the Palestinians (The Washington Institute Policy Papers, No 15, 1989); Ze'ev Schiff Security for Peace: Israel's Minimal Security Requirement in Negotiations with Syria (The Washington Institute Policy Papers, No 32, 1993)

22. Schiff, Security Syria, Ibid., p. 87

23. Schiff, Security ... Palestinians, op.cit., p. x

مادهٔ چهارم پیمان صلح اردن ـ اسرائیل که در اکتبر ۱۹۹۴ امضاء شده بر پایبندی طرفین به برگزاری کنفرانس

امنیت و صلح در خاورمیانه» و خودداری از «اجازه دادن به ورود یا ایجاد یا قدام نیروهای نظامی یا نظامیان یا جنگ‌افزارها که به‌طرف سومی در زمینه‌های آن دو، باز می‌گردد در حالی که ممکن است به سلامت صلح طرف دیگر اخلال وارد نماید.» صراحت دارد. (پیش‌نویس پیمان که در روزنامهٔ «الحیاة»، ۱۹۹۴/۱۰/۲۰ به‌چاپ رسید)

24. Schiff, Security ... Palestinians, op.cit, P. xi.

25. Ibid , p xii.

26. Ibid., p. xiv.

27 Ibid , pp. 91-102.

28. Schiff, Security ... Syria, op.cit pp. 87-102.

29. Ibid , p 91

30. Ibid., pp. 94-95.

31. Ibid., p. 96.

32. Ibid., p. 97.

33. Ibid., p. 100

34 Ibid., p. 102

35 Joseph Alpher, "Israel's Security Concerns in the Peace Process." International Affairs Vol. 70, No. 2 April 1994. p. 229

36 Ibid., p. 230.

37. Ibid., p. 232

38. Ibid p 234

39. Ibid.

40 Ibid.

41. Ibid p 235.

42 Ibid p 236.

۴۳ـ این مسأله و تعدادی از مسائل دیگری که در مقاله آلفر آمده، در گزارش منتشر شده در سال ۱۹۸۹ توسط مرکز پژوهشهای استراتژیک یافی تحت عنوان The West Bank and Gaza, Israel's Options for Peace (Tel Aviv University, 1989) آمده است. در گزارش مذکور، برخی از اقدامات امنیتی‌ای که اسرائیل، صرف‌نظر از طبیعت سازش مربوط به آیندهٔ کرانهٔ غربی و نوار غزّه (خودمختاری، دولت، کنفدراسیون اردنی ـ فلسطینی)، باید به آن پایبند باشد، به‌شرح زیر مشخص شده است:

۱ـ خلع سلاح نیروهای محلّی و بیگانه در کرانه غربی و نوار غزّه، همراه با تأسیس نیروی پلیس برای برقراری امنیت داخلی، که تجهیزات آن باید به سلاح سبک، زره‌پوش، هواپیما، هلیکوپتر سبک و ضروری، برای نظم‌دهی، محدود

شود. این بند (مثل دیگر بندها)، در «اعلام اصول»، در سپتامبر ۱۹۹۳ و پیمان قاهره، در می ۱۹۹۴ میان دولت اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، به‌ثبت رسیده است.

۲- اجازه ندادن به‌تشکیل نیروی هوایی به‌رژیم سیاسی‌ای که در کرانه غربی و نوار غزّه تشکیل خواهد شد. عرصهٔ هوایی کرانه غربی و نوار غزّه، تحت سلطه و مسؤولیت اسرائیل، باقی خواهد ماند. کما این که برای این رژیم، هیچ نیروی دریایی هم نخواهد بود. تمام آنچه که این رژیم می‌تواند ایجاد کند، یک گارد ساحلی کوچک در بندری است که در غزّه ایجاد خواهد شد، و وظیفه این گارد، مبارزه با قاچاق و نفوذ در دریاست.

۳- بقای حضور نظامی اسرائیل در مناطق فلسطینی، که طبیعت این حضور (مناطق آن، حجم آن و وظایف آن) بر طبیعت سازش سیاسی‌ای متکی است که روی آن، توافق خواهد شد. بنگرید:

The West Bank and Gaza .., op c.t., pp 161-175

44. Alpher, 'Israel's Secnrity Concerns ...' op cit , p. 237.

بنوینستی معتقد است: اهمیّت اجرای اقدامات ویژه در سرپرستی مستقیم اسرائیل بر شهرکها، در این است که بلوکهای مسکونی‌ای تشکیل دهد که مساحت آنها از ۲۰٪ کل مساحت کرانه غربی، کمتر باشد. او می‌گوید: در این منطقه بزرگ، مناطق مسکونی و صنعتی وسیعی به‌وجود آمدند که به‌بلوکهای مسکونی یهودی‌نشین و متصل با محلّه‌های خارجی محیط بر قدس، تغییر پیدا کرده‌اند. وی تأکید می‌کند که این بلوکهای مسکونی، صدها هزار فلسطینی را که در «کانتون» تنگ و پرت زندگی می‌کنند، به‌حال خود رها کرده است، البته بلوکهای مسکونی کوچکتری نیز در همسایگی «خط سبز» وجود دارند. تصویر تکه‌تکه‌شدن کرانه غربی، به‌واسطه بلوکهای فراوانی از شهرکها، در دشت اردن و دامنه‌های غربی و با شبکه راههای عرضی و طولی، که بلوکهای مسکونی و اسرائیل را به‌هم مربوط سازند، کامل می‌گردد. (بنگرید: میرون بنوینستی، «بکتل الاستیطانیة فی الصفة الغربیة تقطعها الی ثلاث مقاطعات»، «هاآرتس»، ۱۹۹۴/۵/۱۹، ترجمه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۵/۲۰)

45. A.pher, 'Israel's Security .," op cit., p 238

46. Ibid.

47 Ibid. p 239.

48. oseph Alpher "Security Arra.lgements for a Palestinian Settlement," Survival, Vol 34, No 4, Wiiter 1992-1993, pp 49-67

49. Mark A Heller, "Middle East Security and Arms Control," in Steven L. Spiege. (ed.), Arab-Israeli Search for Peace (Boulder & London, 1992), pp. 129-137

اندیشهٔ «امنیّت تعاونی» که مارک هیلر مطرح می‌کند، و اندیشه ایجاد «نظام امنیتی منطقه‌ای» میان اسرائیل و کشورهای همسایه عرب که جوزف آلفیر آن را تشریح می‌نماید، تعبیری در اندیشه دو آکادمیک، یکی اسرائیلی و دیگری فلسطینی می‌باشد که همان اندیشهٔ تشکیل «مجموعه امنیتی اعراب - اسرائیل» (A.1 Arab-Israeli Security Commun.ty) می‌باشد؛ طبق تصوّر طرّاحان این اندیشه، «وظیفه اصلی مجموعه مذکور، تأمین ابزاری است که اسرائیل و همسایه‌های عرب

آن را قادر می‌سازد تا روابط نظامی، سیاسی و استراتژیک خود را بر اساس همکاری، اداره کند»، مجموعه امنیتی پیشنهادی، شامل: «هریک از کشورهای اسرائیل، مصر، اردن، سوریه، لبنان و دولت فلسطینی که قرار است در مناطق اشغالی ایجاد گردد»، می‌شود. صاحبان این نظریه، انتظار دارند که مجموعه پیشنهادی امنیتی اعراب ـ اسرائیل، «به‌دور از فشارها و حمله‌های خارجی کار کند و فضایی برای همکاری در مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی» باشد. جای شگفتی نیست در این که این تشکّل امنیتی، که بالاتر از وضعیت حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، گام بر می‌دارد و از روابط نیروی حاکم در منطقه غافل است، ویژگیهای جادویی بگیرد، به‌طوری که فرصت را برای «ایجاد منطقه تازه‌ای از شکوفایی اقتصادی» بگشاید. بنگرید:

Efraim Karsh & Yezid Sayigh, 'A Cooperative Approach to Arab-Israel Security," Survival, Spring 1994, Vol. 36, No. 1, pp. 114-125

رابین، هنگام دیدارش از امریکا در اواسط نوامبر ۱۹۹۳ اعلام کرد که موضوع خلع سلاح هسته‌ای، باید شامل «همه کشورهای اسلامی‌ای که ممکن است هسته‌ای شوند»، گردد. بیان صریح رابین، به‌ترس اسرائیل از دستیابی کشورهای عربی یا کشورهای اسلامی، به‌توسعهٔ سلاح هسته‌ای در مکانهایی دور از ممکن دخالت اسرائیل، اشاره دارد. (بنگرید: (MEL, December 3, 1993, p. 13

دستیابی ارتش اسرائیلی به‌هواپیمای امریکایی «اف ۱۵ ای»، که می‌تواند حجم زیادی از اسلحه با شعاع ۱۶۶۰ کیلومتر را حمل کند، در چهارچوب ابزار قدرت بازدارندگی اسرائیل، اتفاق می‌افتد. طبق بیان فرماندهٔ نیروی هوایی اسرائیل، این هواپیما، به‌اسرائیل، «قدرت بازدارندهٔ استراتژیکی می‌بخشد که تاکنون از آن، بی‌بهره بوده است». (روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۱/۳۱).

۵۰ـ مراجعه کنید به‌مصاحبهٔ مردخای گور، معاون وزیر دفاع اسرائیل، در «الحیاة»، ۱۹۹۴/۲/۱۷. وی در این مصاحبه می‌گوید: «من مطمئن هستم که دولت کوچک فلسطین، برای احدی سودی ندارد. فلسطینی‌ها، هرگز در آن، راه‌حل تمام مشکلات خود را نخواهند یافت و اردنی‌ها هم، در عذاب خواهند بود، چون این دولت، کانون شکست و موجب مشکلاتی خواهد بود. بنابراین، ایمان دارم که راه‌حل، باید میان اسرائیل و فلسطین و اردن صورت گیرد و نه یک دولت فلسطینی مستقل. و همان‌طور که گفتم، هرچه در توان دارم، برای عدم تشکیل آن، به‌کار خواهم بست».

51. Alpher, "Security Arrangements ...,' op.cit., p. 58

52. Alpher, 'Israel's Security ...," op.cit., p. 236; Urie. Dann, King Hussein's Strategy of Surviva. (Washington D.C.: The Washington Institute for Near East Policy, Policy Papers, No. 29 1992), p. 54.

53. Alpher, Ibid., p. 237

54. Ibid., p. 234; Schiff, Security ... Syria, op.cit., p. 89.

اسرائیل، در برابر عقب‌نشینی مشروط از جولان، از امریکا می‌خواهد که اقدام به‌ایجاد پایگاههای امریکایی و انبار اسلحه و مهمّات در اسرائیل، و همچنین ایجاد پایگاههایی در نزدیکی سواحل اسرائیل برای کشتیهای امداد نیروهای

تخصصی امریکا در منطقه خلیج و بالکان بماند و استفاده از ناوگان ششم را افزایش دهد. این، به‌علاوهٔ ادامهٔ کمک نظامی در سطوح کنونی، یعنی ۱/۸ میلیارد دلار می‌باشد «الحیاة»، ۱۸/۴/۱۹۹۴).

55. Alpher. "Israel's Secuity ...." op.cit., p. 236. See also Schiff. Security .. Syria. op.cit., p. 91.

56. Alpher, Ibid., p. 239.

57. Ibid. p. 240.

58. Joel Peters. Building Bridges The Arab Israeli Multilateral Talks (The Royal Institute of International Affairs, 1994, Section on "The Working Group on Arms Control and Regional Security") pp. 19-23.

59. Gerald M. Steinberg, "Middle East Arms Control and Regional Security," Survival, Vol. 36, No. 1, Spring 1994, pp. 126-141, Asher Arian, Israel and Peace Process Attitudes in 1993 (Jaffee Centre for Strategic Studies, Memorandum No. 39, February 1993 p. 12; Michael Shamir & Asher Arian, 'Competing Values and Policy Choices: Israeli Public Opinion on Foreign and Security Affairs," British Journal of Politieal Science, Vol 24, Part 2, April 1994, pp. 249-27..

60. Steinberg op.cit., pp. 127-128.

61. Alpher, "Israeli Security ..." op.cit., p. 240.

۶۲ - به‌عنوان مثال، بنگرید:

Shlomo Gazit, 'After the Gulf War: The Arab World and the Peace Process," in Spiegel (ed.) op.cit., pp. 17-25.

63. Alpher "Israeli Security ...." op.cit., p. 240.

۶۴ - موشه آرنس، تقریباً به‌همین نتیجه‌گیری می‌رسد، آنگاه که چنین بیان می‌کند: «عامل مهم در تثبیت استقرار در منطقه، در حال حاضر، همان قدرت اسرائیل، یعنی قدرت متکی بر ارتش اسرائیل و مرزهای امنی که اسرائیل، از آن بهره‌مند است، می‌باشد. بنگرید:

Moshe Arens, "Toward a Strategically Stable Middle East," in Gold, op.cit., pp. 132-139.

تلقّی ایهود باراک - رئیس سابق ارتش اسرائیل - این است: عللی که به‌پذیرش مذاکرهٔ سیاسی توسط کشورهای عربی، بدون پیش‌شرط منجر شد، اوّلاً و قبل از هر چیزی، «قدرت ارتش اسرائیل و موفقیتهای آن در جنگ» بوده است. ثانیاً: «افزایش مستمر قدرت ارتش اسرائیل». و در مرتبه سوم، «احساس موجود در آگاهی اعراب نسبت به این که اسرائیل، از سلاح غیرسنّتی برخوردار است». و در مرتبه چهارم، «کمک پیاپی امریکا، یا همان ویژگی بارز روابط اموجود میان اسرائیل) و ادارات مختلف امریکا در نسل اخیر» می‌باشد. بنگرید «مجلة الدراسات الفلسطينية»، شماره ۱۷، زمستان ۱۹۹۴، ص. ۲۵۰ تا ۲۶۳.

همین تفکّر را در اظهارات مکرّر نخست وزیر اسرائیل - اسحاق رابین - هم می‌یابیم. وی، به‌عنوان نمونه، در مصاحبه با شبکه «سی. ان. ان» (CNN) در فوریه ۱۹۹۴ چنین تصریح نمود: «قدرت نظامی اسرائیل، علت اصلی کشاندن رهبران عرب در گذشته، اکنون و آینده، به‌این نتیجه است که باید به‌صلح متوسل شوند».

فصل سوم

«خاورمیانهٔ جدید» تبلور کامل یک طرح اسرائیلی

۱ - مقدّمه

اندیشهٔ روشمند اسرائیل در باب آیندهٔ خاورمیانه، بەدنبال سازش (صلح) عربی ـ اسرائیلی، بەدوران بازدید رئیس جمهور سابق مصر ـ انور سادات ـ از قدس، در نوامبر ۱۹۷۷ برمی‌گردد. درست است که برخی از دیدگاههای کلّی، قبل از این، بەطور پراکنده مطرح می‌شد، امّا این هم درست است که این دیدگاهها، کلّی و بیشتر، نزدیک بەمانورهای سیاسی یا تبلیغاتی موقّت بودند، که بەاوضاع کلّی داخلی یا اوضاع حزبی، یا افکار عمومی خارجی یا گروههای خاص، توجّه داشتند؛ یعنی مضامین و فرمولهایی نبودند که برای امور مهم استراتژیکی، برای مرحلهٔ تاریخی‌ای که رخدادهای تازهٔ محلّی و منطقه‌ای و بین‌المللی تحمیل می‌کنند، طرح می‌شوند.

از این رهگذر، در خلال دههٔ سوم این قرن، بەپروژه‌های صهیونیستی‌ای دست می‌یابیم که بەموضوع ایجاد اتحادیّه‌ها یا کنفدراسیونهای عربی، که دربردارندهٔ تعدادی از کشورهای شرق

عربی و «فلسطین، البته بعد از تضمین اکثریت یهودی در آن» می‌باشد، می‌پردازد. این پروژه‌ها و دقیقاً پروژه‌های مقدماتی قبل از آن، مثل طرح بن گوریون و وایزمن، در پی تبادل تضمین استمرار هجرت یهودیان به‌فلسطین و در نتیجه تبدیل یهود، به‌اکثریت قاطع ساکن در آن، با آمادگی جنبش صهیونیستی برای پشتیبانی از «آرمانهای وحدت‌گرایانه عرب»، بوده است. کما این که در پی کاستن هراس فلسطینی‌ها از تبدیل‌شدن به‌یک اقلیّت، در کشورشان بود که عضویت دولت جدید یهودی هم در اتّحاد عربی، که اساساً شامل کشورهای عرب همسایه می‌گردد، مطرح شد. البته این پروژه‌ها، در تمام حالات، از اتّفاق آراء سازمان یهودی، بهره‌مند نگردید، بلکه برخی با آنها عملاً مخالفت کردند و در قبال آنها، ابراز نگرانی نمودند. به‌هر حال، این پروژه‌ها به‌دلایل زیر، خارج از حوزهٔ بررسی جدّی قرار گرفتند: ۱- به‌دلیل ارتباط آنها با مهاجرت یهودیان به‌فلسطین و ایجاد دولت یهودی (اسرائیل)؛ ۲- به‌دلیل تند دن منطقه در آن زمان به‌استعمار انگلیس و فرانسه که با هم در رقابت بودند. ۳- به‌دلیل واکنش جدّی و سخّتی که این نوع پروژه‌ها در جهان عرب بر خواهد انگیخت. علاوه بر عقب‌نشینی صهیونیستها از پروژهٔ فدرالی بعد از شروع جنگ جهانی دوم.

برخی از متفکّرین عرب، ریشه‌های آنچه را که به‌مسائل «خاورمیانه‌ای» مشهور است، تنها در طرحهای صهیونیستی (مثل آنچه که اشاره شد) جستجو نمی‌کنند، بلکه در طرحهای فکری، عربی وابسته به‌فرهنگ مدیترانه، یا پروژه‌های اروپایی طرح شده در دههٔ پنجاه، برای رویارویی با تنها جنبش قومی‌ای که بعد از تحقّق استقلال سیاسی بسیاری از کشورهای عربی از یک طرف و محاصرهٔ اتّحاد شوروی از طرف دیگر رخ داد هم، جستجو می‌کنند (۱). امّا اوضاعی که این اندیشه‌ها یا پروژه‌ها از آن اوضاع، طرح شده‌اند و کارکردهایی که از آن، منظور شده است، اکنون، اختلاف فاحشی با وضعیت موجود که بعد از پیمان کمپ‌دیوید آشکار شده است، دارد.

پیمان کمپ‌دیوید، عنوانی را برای واردکردن منطقه، به‌مرحلهٔ تاریخی نوین شکل بخشید، که آن هم، به‌دو علّت اساسی برمی‌گردد: ۱- مصر را -به‌منزلهٔ بزرگترین و قویترین کشور عربی- از صحنهٔ نزاع اعراب و اسرائیل خارج ساخت و آن را وارد گردونهٔ سیست سازش با اسرائیل

نمود. ۲ـ ارتباط مصر را ـ در سطح عمیق‌تر و افراگیرتر، از همه زمانهای گذشته ـ با ماشین اقتصادی جهان سرمایه‌داری، از طریق سیاست «درهای باز» و خصوصی‌سازی و پایان‌بخشیدن به رتباط آشکار آن با اتحاد شوروی، به‌نفع روابط با امریکا و آغاز بهره‌گیری از راهنماییها و آموزشهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اعاده نمود.

بنابراین، این پیمان، دولتهای منطقه را وارد فضای امکان «سازش» نمود و به‌تعبیر دقیق‌تر، فراگیر نمودن «سازش» را انتخابی واقع‌گرایانه (که با وجود شرایط خاصی قابل تحقّق ست)، برای سیاست اسرائیل، قلمداد نمود. این مطلب، هرچند جزئی و مقطعی، آغاز پژوهشها و برنامه‌ریزیهای خاص «همکاری اقتصادی» در خاورمیانه را توسط نهادها و انجمنهای اسرائیلی، تفسیر می‌کند. این مکان، همان عاملِ فراهم‌کنندهٔ زمینه‌ای است که بیانِ برخی از رهبران اسرائیل دربارهٔ نقش منطقه‌ای اسرائیل، ز آن نشی شده ست. به‌عنوان مثال، از جمله بیان «آبای‌بان» سال (۱۹۸۷) می‌باشد: «گسترش پیمان صلحِ اسرائیل و مصر، تمام دولتهای منطقه را دربر خواهد گرفت، چرا که بندهای آشکاری را در رابطه با سازش و شروع روابط همکاری، دربر دارد و عامل مهمّی در بزرگ جلوه‌دادن نقش منطقه‌ای سرائیل خواهد بود و این نقش، به‌سبک و شیوهٔ همان نقشی است که ایالات متحده، در امریکای لاتین در دو سطح سیاسی و اقتصادی، ایفا می‌کند» آبای‌بان ـ به‌عنوان وزیر خارجه وقت اسرائیل ـ در مذاکرات ژنو، که به‌دنبال جنگ ۱۹۷۳ تشکیل شد، ایجاد شبکه‌ای از رروابط اقتصادی اسرائیل ـ اعراب، شبیه آنچه که در اروپای بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد شد، را به‌این اعتبار که این طرح، ضمنت جرایی صلح را دربر د رد، مطرح کرد (۲).

۲ـ تحوّلات زمینه‌ساز برای پیدایش طرح منطقه‌ای اسرائیل

علل، حوادث و متغیّرات متعدّدی، درمرحله کامل زمانی، دست‌به‌دست هم دادند تـ در درون اسرائیل، گرایشهای سیسی مستعدّی برای برخورد با موضوع «سازش»، خارج از گفتگو، برنامه‌ها و تدابیر متکّی بر روابط نیروی نظامی، به‌وجود آید.

بارزترین این عوامل، حوادث و متغیّرات، عبارتند از: جنگ ۱۹۷۳ و پیامدهای مستقیم آن (قطع درگیری مصر ـ اسرائیل و درگیری سوریه ـ اسرائیل در سال ۱۹۷۴ و سپس جداسازی نیروهای مصر ـ سرائیل در سال ۱۹۷۵)؛ پیامدهای سیاسی قبل از آن، در جنگ ۱۹۶۷ (تصمیمهای سرن عرب در خارطوم، جنگ فرسایشی و ...)؛ سیاست «پلهای باز»، که اسرائیل، بعد از جنگ ۱۹۶۷ بهمرحلهٔ اجرا درآورد؛ پذیرش برنامههای سیاسی مرحلهای و مقطعی، توسّط سازمان آزادیبخش فلسطین (م. ت. ف.)، که ز شعار ایجاد دولت سکولار ـ دموکرات، بر تمام سرزمین فلسطین، بهنفع ایجاد دولت فلسطینی در بخشی از خاک فلسطین، دست برداشت؛ شکست «اتحادیه جمهوریهای عربی» (مصر، لیبی، سوریه و سودان) که در سال ۱۹۷۱ اعلام شد؛ شعلهور شدن جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ و ورود نیروهای سوری بهلبنان در سال ۱۹۷۶؛ دیدار سادات از قدس اشغالی در سال ۱۹۷۷؛ امضای پیمان کمپدیوید در سال ۱۹۷۸ و پیمان صلح مصر ـ اسرائیل در سال ۱۹۷۹ و سرنگونی نظام شاهنشاهی در ایران در سال ۱۹۷۹.

این متغیّرها، هرچند بتدریج و بهروشهای پیچیده و در بسیاری از اوقات، غیرمستقیم، آن جریان را در درون نظام سیاسی اسرائیل تشویق میکرد، اعتقاد داشت که تنها تکیه بر برتری نیروی نظامی، اهداف اسرائیل را در تبدیلشدن بهنیرویی منطقهای، که نقش و حضور قانونی در منطقه داشته باشد، برآورده نمیسازد. این جریان، کمکم بهاین نتیجه رسید که اسرائیل، باید خود را برای اوضاع و شرایطی آماده سازد که زمینه را برای امضای پیمانهای «صلح»، با دولتهای وابسته عربی، آماده کند، بهطوری که برتری نظامی آن، کاهش نیابد و «ادغام آن» را در منطقه، طبق شرایطی که پیشرفت اقتصادیاش را موجب میشود، پیشرفتی مبتنی بر برتری تکنیکی و علمی و روابط آشکار با غرب، تضمین کند. تحوّلاتی که بهدنبال امضای پیمان کمپدیوید رخ داد، زمینه را برای استمرار رشد این جریان در درون جامعه سیاسی اسرائیل، آماده نمود.

مهمترین آن تحوّلات عبارتند از: نابودی تأسیسات هستهای عراق توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۱؛ ادامهٔ حملات نظامی اسرائیل بهاردوگاههای فلسطینی و مواضع نیروهای مقاومت لبنان با حملهٔ نظامی اسرائیل بهلبنان و محاصرهٔ بیروت و درهمکوبیدن آن در سال ۱۹۸۲ بدون هیچگونه

عکس‌العمل مؤثر از جانب اعراب؛ تأثیرات حمله به‌لبنان (از جمله کشتار صبرا و شتیلا و هزینهٔ نسبتاً بالای مادی و انسانی حمله) در درون اسرائیل؛ خروج سازمان آزادی‌بخش فلسطین از لبنان و پراکندگی نیروهای آن و رشد فزایندهٔ تضعیف آن و ایجاد جایگزینهایی برای آن از یک سو و تشدید بحران ساختاری و سیاسی ساف از سوی دیگر؛ ناتوانی «جبههٔ پایداری» عرب ـ که برای محدودکردن پیمان کمپ‌دیوید و نتایج آن تشکیل شد ـ از اتخاذ همزمان یک موضع استراتژیکی مقابله‌کنندهٔ کارساز و جدّی و متعاقباً متلاشی‌شدن آن؛ شکست پیمان وحدت سوریه ـ عراق در تحقّق هریک از اهداف طرح شده؛ صدور بیانیه‌های کنفرانس سران عرب در فاس در سال ۱۹۸۲ و اعتراف ضمنی آن به‌وجود کشوری به‌نام اسرائیل و رهاکردن استراتژی نظامی به‌منزله ابزاری برای آزادی سرزمینهای عربی و فلسطین اشغالی از سال ۱۹۶۷؛ انحلال پیمان ۱۷/می سال ۱۹۸۳ در لبنان، زیرگامهای نیروهای مقاومت و مخالف در دو سطح گستردهٔ داخلی و عربی؛ عدول از «همبستگی» رسمی عربی درباره مسأله فلسطین در شکل و محتوا؛ آغاز سلسله جنگهایی علیه اردوگاههای فلسطینی در لبنان (سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۶) بعد از درگیریهای داخلی، به‌دنبال شکاف در جنبش فتح (۱۹۸۳) که درآمدی بود برای ایجاد شکاف مهمی در درون سازمان آزادی‌بخش فلسطین، که تا تشکیل مجلس ملّی فلسطین در سال ۱۹۸۷ ادامه یافت؛ حملهٔ اسرائیل به‌پایگاههای سازمان آزادی‌بخش فلسطین در پایتخت تونس در سال ۱۹۸۵ و حمله امریکا به‌پایتخت لیبی در سال ۱۹۸۶؛ کاهش نقش مؤسساتِ اتحادیّه کشورهای عربی و قرارگرفتن آنها تحت تأثیر سلطه و نفوذ پایتختهای عربی‌ای که بیشتر زیر فشارهای امریکا بودند؛ افزایش شکاف در توزیع ثروت و درآمد در داخل کشورهای عربی؛ ناتوانی آشکار نظام منطقه‌ای عربی در گام برداشتن به‌سوی پیشرفت اقتصادی، و به‌طور کلّی شکست آن در توسعهٔ نیروی انسانی و مخصوصاً توانمندیهای علمی، تکنیکی، فرهنگی و سازماندهی؛ ادامه ضعف و کاهش نقش نیروهای دموکراتیک و سکولاری که حاصل پروژه اجتماعی‌ای هستند که به‌بررسی مشکلات جامعه می‌پردازند و منافع آن را تأمین می‌کنند و مشارکت جمعی، در رأس امور آنهاست؛ ادامه جنگ عراق با ایران در یک دهه، که نتیجهٔ آن، به‌هدر رفتن امکانات، توانمندیها و

منابع مادی و انسانی فراوان بوده است؛ بازگشت تدریجی مصر به‌ایفای نقش سیاسی در میان کشورهای عربی بعد از لغو اقدامات منزوی‌کنندهٔ عربی؛ شکست «شورای همکاری عرب» که در سال ۱۹۸۹ تأسیس شد و پیوستن مصر، عراق، اردن و یمن به آن؛ و شکست بسیاری از تلاشها برای دموکراتیکی کردن نظامهای سیاسی عرب.

این رخدادها و تحوّلات ـ از جمله تغییری که در ساختار جوامع عربی و روابط بین آنها در دوران موسوم به «دوران نفت»، به‌اضافهٔ تحوّلات گسترده‌ای که بر ساختار اقتصاد و جامعهٔ اسرائیل عارض شد، به‌وجود آمد ـ با اوجگیری بیانیهٔ رسمی اسرائیل مبنی بر پذیرفتن تز، «فایده‌های صلح، قابل شمارش نیست و تنها صلح می‌تواند قدرت اسرائیل را گسترش دهد و آن را قادر به کسب و موقعیت سیاسی و اقتصادی و حتی استراتژیک سازد»، همراه بود. که این، به‌عللی بستگی دارد، از جمله: برتری تکنولوژیک اسرائیل، عقب‌ماندگی دنیای عرب و برخوردار نبودنش از یک اقتصاد حقیقی و برخورداری دنیای عرب از معادن و منابع طبیعی و مواد خامی که اسرائیل، به‌آنها نیازمند است». این، یکی از تزهای عزر وایزمن (زمانی که در دهه هشتاد، وزیر بوده است)، می‌باشد که با تز ایگال هوروویتس (همچنین وزیر سابق)، که معتقد است: «هدف اسرائیل، امنیّت اقتصادی از ورای صلح با اعراب است ... و در معادله همکاری، کفهٔ اسرائیل، با توجه به‌برتری آن، سودمند خواهدبود»، تلاقی دارد. با این تأکید که اسرائیل، «در دوران اخیر، به‌آماده‌سازی نقشه‌هایی برای صلح اقتصادی پرداخته و با مؤسسات اقتصادی وچند طرف دیگر، در پرتو تجربه با مصر، مشارکت جسته است» (۳).

امّا برتری موازنهٔ نسبی نیروها به‌نفع نیروهای سیاسی، اجتماعی اسرائیل، که آماده گفتگو با کشورهای عربی می‌باشند، براساس نزدیکی با اصل «زمین در برابر صلح»، و دو بیانیهٔ شورای امنیّت ملّی به‌شمار ۲۴۲ و ۳۳۸ در برابر هموارسازی روابط اعراب با اسرائیل می‌باشد. این برتری، منتظر تحوّلات دراماتیکی است که جبههٔ نبرد فلسطین ـ اسرائیل و اعراب ـ اسرائیل و جبههٔ نزاع روسیه ـ امریکا، در طول سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ شاهد آن بوده است. این دوران، شاهد شعله‌ورشدن آتش انتفاضه فلسطینیان، در دسامبر ۱۹۸۷ با تمام انعکاسهای آن، در درون

جامعه اسرائیل از جمله گسترش آگاهی در محافل رهبری و کادر مرکزی احزاب اسرائیلی، از مسأله محدودیت تأثیر به کارگیری برتری نظامی، در فرونشاندن یک جنبش خودجوش مردمی)، بوده است. این، به‌علاوه واکنشهای سیاسی‌ای که دو بخش عربی و بین‌المللی را فراگرفت، بود. مثل: قطع ارتباط اردن باکرانه غربی؛ بازگشت نسبی جایگاه و نقش دیپلماتیک و سیاسی سازمان آزادی‌بخش فلسطین؛ صدور بیانیه‌های دور نوزدهم مجلس ملّی فلسطین در نوامبر ۱۹۸۸، دوره‌ای که عملاً پروژه «دو دولت برای دو ملّت» را پذیرفت؛ اعادهٔ اعتبارِ مسأله مردم فلسطین، به‌مثابهٔ یک مسأله آزادی‌بخش ملّی.

این دوره، شاهد فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، با تمام بازتابهای آن در منطقه، به‌همراه ایجاد موج جدیدی از مهاجرت یهودیان به‌اسرائیل و مناطق فلسطین اشغالی، بوده است. چنانکه شاهد به‌پایان رسیدن مرحلهٔ جنگ سرد و آغاز واکنشها و اقداماتی تازه در اوضاع بین‌المللی، که بارزترین آن، تلاشهایی در راه‌حل نزاعهای منطقه‌ای، طبق اصولی که دیدگاه و منافع امریکا و همپیمانان اصلی‌اش تعیین می‌کنند، بوده است. در همین راستا، و بعد از پایان یافتن جنگ ایران و عراق، بحران و جنگ دوم خلیج رخ داد که امریکا، رهبری متحدان غربی را (با مشارکت تعدادی از کشورهای عربی ـ اسلامی) علیه عراق به‌دنبال حملهٔ این کشور به کویت، در تابستان ۱۹۹۰، به‌عهده گرفت. حوادث و نتایج آن جنگ، از یک طرف اختلال تازه‌ای در موازنهٔ نیروهای منطقه به‌نفع اسرائیل ایجاد کرد و از طرفی، اشاره به‌آنچه که انتفاضهٔ مردم فلسطین، عملاً و در عرصهٔ واقعیّت آشکار کرد، دارد، یعنی سستی مبنایی که بر تئوری امنیّت مبتنی بر حفظ عمق استراتژی جغرافیایی، تکیه دارد و از سوی دیگر، به گسترش نفوذ سیاسی امریکا در منطقه، اشاره دارد. در زمینهٔ این متغیّرات، می‌توان به‌تحرّکات سریع امریکا در پایان جنگ خلیج برای تشکیل کنفرانس صلحِ در خاورمیانه و توانایی (در فصلهٔ زمانیِ کمتر از چند ماه) تشکیل جلسه افتتاحیهٔ کنفرانس مادرید در اواخر اکتبر ۱۹۹۱ و امضای توافقنامه‌ای میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین دربارهٔ حکومت خودگردان در مرحلهٔ انتقالی و به‌رسمیت شناختن متقابل یکدیگر در سپتامبر ۱۹۹۳ و امضای توافقنامهٔ صلح میان

اسرائیل و اردن در اکتبر ۱۹۹۴، نظر افکند.

مذاکرات مادرید با دولت اسرائیل، به‌رهبری ائتلاف لیکود آغاز شد که ایدئولوژی و برنامهٔ اولویّت گسترش منطقه‌ای را (تحت شعار «سرزمین تاریخی اسرائیل»)، با تکیه بر قدرت نظامی اسرائیل، طراحی کرده است این مسأله، در موضع‌گیریهای عملی‌ای که دولت ائتلاف لیکود، برای تهی‌نمودن مذاکرات دوجانبه و به‌بن‌بست کشاندن آن اتخاذ کرد، منعکس شد. همان‌گونه که نخست وزیر وقت اسرائیل ـ اسحاق شامیر ـ بلافاصله پس از شکست حذبش در انتخابات کیست (مجلس سرائیل) در ۱۹۹۲ بیان نمود. پیروزی حزب کارگر در انتخابات قانونگذاری اسرائیل، در واقع، اشاره دارد به‌این که در موازنهٔ نیروها، یک نوع اختلال نسبی به‌نفع جریانی اتفاق افتاد که معتقد است صلح با کشورهای عربی، مقدمه‌ای است برای عکس‌العمل در بر بر متغیّرهای منطقه‌ای و بین‌المللی و بهره‌جویی ار آن، به‌نفع تثبیت و تقویت اسرائیل به‌عنوان یک نیروی منطقه‌ای در عرصهٔ نظامی، اقتصادی و سیاسی زکانال مشارکت آن در اقدامات و روابط متنوّع باکشورهای عربی و خاورمیانه. لذا با به‌دست گرفتن زمام امور توسّط حزب کارگر، مذاکرات دوجانبه، روند تازه‌ای به‌خود گرفت؛ یعنی حزبی که رهبری سیاسی آن ـ یا جریانهای صاحب نفوذ در آن ـ دیدگاه مفصّل و فراگیری را برای پروژهٔ ایالتی، آشکار ساختند. در همین راستا، پروژهٔ همه‌حانبهٔ سازش، که در اختیار رهبری سیاسی حاکم بر اسرائیل قرار داشت، «در بندهای اساسی‌اش) علاوه بر صبغه سیاسی، پروژه‌ها و اقدامات اقتصادی، مبتنی و بعد ایدئولوژیکی را هم شامل می‌شود؛ همان پروژه‌ای که شیمون پرز ـ وزیر خارجهٔ اسرئیل در دولت سحاق رابین ـ در کتاب «حاورمیانه جدید» که بعد از امضای «اعلام اصول» با سازمان آزادیبخش فلسطین در سپتامبر ۱۹۹۳ منتشر شد، به‌شرح جنبه‌های مختنف آن، پرداخته است.

پروژه شیمون پرز، در بیشتر شرح و تفصیلهایش (اگر در همه نباشد) به‌خلاصهٔ مجموعهٔ پژوهشها، طرحها و پروژه‌هایی تکیه دارد که تکنوکراتهای (نزدیک به‌حزب کارگر و احزاب «چپ‌گرای» صهیونیست)، از آغاز دههٔ هشتاد، شروع به‌طراحی و آماده‌سازی آنها کردند و اساساً (پروژه مذکور) به‌مسأله «همکاری» اسرائیل با اعراب، در سطح اقتصادی، بازرگانی تکنولوژیک

و زیست‌محیطی می‌پردازد. مشارکت پرز، تنها در تبدیل آنها به‌یک پروژه استراتژیکی، از حیث تکامل عوامل و عناصر رویکردهای سیاسی، اقتصادی و امنیّتی و بازاریابی بین‌المللی (و تا حدودی منطقه‌ای) آن، به‌منزله یک پروژهٔ منطقه‌ای بوده است که تنها به‌مسائل نزاع اعراب ـ اسرائیل نمی‌پردازد، بلکه به‌مشکلات اقتصادی، زیست‌محیطی و توسعه‌ای منطقه هم می‌پردازد.

این، بدان معنی نیست که اینها، رویکردهایی است که شامل تیرگیها و تضادهایی بین عناصر اصلی آن و مشخّصاً بین عناصری که بر مسائل امنیّتی و عناصری که بر مسأله ادغام اقتصادی اسرائیل در منطقه متمرکز است، و میان علاقه به‌هویت صهیونیستی، با مضمون کنار نهادن منفی طرف عربی و میان بند‌پروازیهای مسالمت‌آمیزی که به‌واکنش مثبت در طرف دیگر علاقه دارد و میان گرایش به‌حفظ ویژگی و فرهنگ اسرائیل ـ اروپایی و روابط مشخّص آن، با اروپا و امریکا (از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) و میان موقعیّت جغرافیایی خاورمیانه‌ای آن و ادعای وابستگی تمدّنی به‌منطقه، نمی‌گردد. چنانکه اختلاف نظر در باب برخی رویکردهای اساسی پروژه را، به‌طور خاص، در درون حزب کارگر و به‌طور عام، در درون «چپ‌گرایان» صهیونیست نیز می‌یابیم. طبیعی است که میزان این اختلافات، به‌موازات تحوّلات روند مذاکرات اعرب ـ اسرائیل و فرمولهای پیمانهایی که روی آنها توافق خواهد شد و شکلها و مشکلات و تناقضات اجرای آن، در واقعیّت، دچار شدّت و ضعف گردد.

گروهی، ریشه‌های موضع اسرائیل راکه معتقد است: «صلح»، ضعف یا حرفه می‌باشد، در رشد جریان بوروکراسی و تکنوکراسی (دیوان‌سالاری و فن‌مداری) در درون حزب کارگر می‌یابند؛ همان جریانی که در درون حزب، علیه جریان سوسیالیستی ـ «همیاری»، در خلال دوران طولانی حاکمیّت حزب، رشد یافت. طرفداران این نظریه، رابین و پرز را از مهمترین نمایندگان جریان تکنوکراسی به‌شمار می‌آورند. جریانی که در خلال دههٔ هفتاد، جهت تثبیت، گامهایی برای سوق‌دادن اقتصاد اسرائیل به‌سوی خصوصی‌سازی و «لیبرالیسم»، که شامل «سرمایه‌داری» فراگیر برای بخشهای خصوصی مهمّ آن اقتصاد می‌شود، برداشت. از آغاز نیمهٔ دههٔ هشتاد، حزب،

همچنین با رهبری آن دو، در ترسیم خلاصهٔ اقدامات قانونی، مالی و اندکی مالیاتی، تحت شعار معروف سیاست «اقتصاد آزاد» (liberalization)، مشارکت جست آن اقدامات، شامل برخی از صنایع و فعالیتهای اقتصادی، از جمله صنایع نظامی می‌شد که هستدروت و دولت، بر آن مسلّط بودند

طبق این مقوله، نسل جدید تکنوکراتها، در حزب کارگر (و عموماً جنبش «هم‌اکنون صلح»)، از نسل رابین ـ پرز، در پذیرش سیاستهای اقتصادی جدید مربوط به اقتصاد «بازار آزاد» و از میان‌برداشتن بخش دولتی و شتاب در تحقّق «صلح» با طرفهای عرب، پرشورترند. گروه جدید «تکنوکرات» یا «اینتلجنت سرویسها»، صلح با فلسطینی‌ها و عراب را برای از بین بردن موانع باقیمانده در برابر توسعهٔ رابطه اسرائیل با اروپا و دولتهای حوزه اقیانوس آرام، که موجب پیدایش بازارهای جدید سرمایه‌داری اسرائیل می‌گردد، فرا می‌خوانند (۴).

۳- طرح پرز برای نظام منطقه‌ای جدید در خاورمیانه

کتاب «خاورمیانهٔ جدید»، نخستین فرصتی نیست که در آن، پرز دیدگاههایی را دربارهٔ آیندهٔ منطقه و موقعیّت اسرائیل در آن طرح می‌کند؛ وی در گذشته نیز، ساختارهای اوّلیه‌ای را برای دیدگاههایی از این دست، در مناسبتهای مختلف مطرح نمود، امّا ـ حداقل، در حوزه افکار عمومی ـ همچنان افکارش بسیار کوتاه و بسته باقی ماند و به‌فرا گیری دیدگاه و محدود نکردن اصول نظام منطقه‌ای مطلوب، نیازمند است (۵). چنانکه آن دیدگاهها، بدون شفاف ساختن ابعاد و شرایط «هموارسازی» ورودشان به‌منطقه، بیشتر به‌حوزه توسعه داخلی و مشکلات آن در اسرائیل برخلاف بخش عمدهٔ کتاب جدیدش، باقی ماند (۶).

همان‌طور که در گذشته اشاره کردیم، بیشترین افتخار در فراهم نمودن اصول کتاب مذکور، به‌فعالیّت پژوهشی‌گسترده و چندجانبهٔ (نظری و عملی) برمی‌گردد، که‌در دانشگاهها و آموزشکده‌های اسرائیل، اندکی بعد از پیمان کمپ‌دیوید، آغاز گشت. مثلاً در سال ۱۹۸۳ سه تن از اعضای فرهنگستان اسرائیل، پژوهشی را تحت عنوان «مسائل اقتصادی صلح» منتشر کرده

بودند که از زاویه مسائل اقتصادی و با استناد به‌واقعیت روابط اسرائیل با مصر (دقیقاً پیمان تجاری امضا شده میان مصر و اسرائیل در مه ۱۹۸۰) و به کارگیری «ابزار اقتصادی، سیاستهای اقتصادی و معاملات اقتصادی، برای حمایت و تثبیت صلح»، به آن نگریسته‌اند. پژوهش مذکور، اینچنین خلاصه شده: «از دیدگاه اسرائیل، معاملات اقتصادی، مثل تجارت و سرمایه گذاری و فعالیّت انسان و کالا و خدمات، محتوای ملموس صلح را تشکیل می‌دهد ... چون بدون آن فعالیّتها و جنب‌وجوشها، صلحی ضعیف و ناپایدار، که به‌آرامی در هم می‌شکند، باقی می‌ماند». در آن خلاصه، به‌این مقوله استناد شد که «صلح» ـ در سایه وضع موجود در منطقه ـ از کانال انتقال از «شیوهٔ تهدید» به «شیوهٔ همکاری»، یا از شیوهٔ «توازن وحشت» به «توازن رشد»، شکل می‌یابد. با این که پژوهش مزبور، به‌برتری نظم اخیر، به‌مثابه بیانی از صلح مطلوب اقرار دارد، و تلقّی چنین است که اجرای آن در منطقه، به‌خاطر این که «بستگی به‌وجود درجه بالایی از اعتماد بین طرفهای دیگر و تأسیس بسیاری از نهادهای قابل قبول از سوی آنان و توانمندی در تدوین قوانین و تعیین قیمتها و حلّ اختلافات به‌نحو پسندیده دارد، دشوار ست». لذا، این پژوهش، نظم نخستین را انتخاب می‌کند؛ یعنی مفهوم صلح به‌مثابه فرایندی برای برقراری «روش همکاری»، به‌جای «شیوهٔ تهدید»، می‌باشد (۷). امّا کتاب پرز، که بعد از ده سال از انتشار پژوهش مذکور نتشار یافت، بدون تردید چنانکه خواهیم دید، مفهومی از صلح در منطقه را می‌پذیرد که بیانگر تنقال از حالت «توازن وحشت»، به‌حالت «توازن رشد» می‌باشد.

بعد از پژوهش «مسائل اقتصادی صلح»، مجموعهٔ متنوّعی از پژوهشها، در دو کتاب جداگانه در سال ۱۹۸۹ منتشر شد و بعد ز این دو کتاب، مجموعه‌ای از پژوهشها و تحقیقات، به‌زمینه‌های مختلف «همکاری اقتصادی» میان اسرائیل و دولتهای عربی، و مشخصاً زمینه‌های تأسیسات زیربنایی، آب، جهانگردی و پروژه‌های دوجانبه، پرداخته‌اند. بیشتر این پژوهشها و تحقیقات، ز سوی «صندوق همکاری اقتصادی خاورمیانهٔ آرمند همر»، که مؤسسه‌ای است وابسته به‌دانشگاه تل‌آویو و بعد از پیمان کمپ‌دیوید تأسیس شده است، منتشر شد.

پرز، هدف از پروژه منطقه‌ای خود را چنین خلاصه می‌کند: «... ایجاد مجموعه‌ای

منطقه‌ای از ملّتها که بازار مشترک و هیأتهای مرکزی منتخب دارند، و مطابق نمونهٔ مجموعهٔ روپایی، تشکیل می‌شوند» (۸). وی، نیاز به‌تأسیس حوزهٔ جدید منطقه‌ای ر با ملاحظه چهار تلقّی ساسی، به‌شرح زیر، جایز می‌داند:

الف: ثبات سیاسی

در نظر پرز، بنیادگرایی، خطر جدّی و تهدیدکنندهٔ صلح منطقه و ثبات تمام کشورهای منطقه ست؛ و به «عکس‌العمل سازمان یافته در برابر این خطر، به‌خاطر حفظ آزادی و صلح و استقرار سیاسی»، فرا می‌خواند، پیداست که آنچه پرز در پی آن است، «ساختار محلّی سازمان یافته» (a systematised regional structure) می‌باشد، که «چهارچوب جدیدی بر ی منطقه فراهم می‌آورد، چنانکه موجب امکان توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌گردد و به‌خاموش‌کردن آتش تعصّب دینی و آرام‌کردن طوفان تند انقلاب»، می‌پردازد (۹). بخش نه اندکی از این کتاب، به‌حمله به‌بنیادگرایی اسلامی و نیز هراس از خطرات و تهدیدات آن، اختصاص یافته است که به‌نظر او، از خطر سابق «کمونیسم» در منطقه، برتر است. وی، همچون بیشتر کسانی که در این باره، مطالب سطحی نوشته‌اند، از کنار ظهور اسلام سیاسی معاصر و شرایط و اسبابی که آن را به‌وجود آورد و نفوذ آن ر گسترش داد، که از حمله این عوامل، اقدامات اسرائیل در فلسطین و ظلم تاریخی روا داشته شده بر مردم فسطین می‌باشد، بی‌اعتنا رد می‌شود. پرز، تلاش خود، برای جایگزینی «خطر کمونیسم»، بعد از فروپاشی‌اش را به «خطر بنیادگرایی» اسلامی، پنهان نمی‌کند. البتّه این طرح، وظیفه‌ای دوگانه دارد: بازاریابی نیاز استراتژیکی، به‌نقش اسرائیل در حمایت از منافع تهدید شده غربیان از جانب «بنیادگرایان»، (از سویی) و زمینه‌سازی ائتلاف با رژیمهای عربی‌ای که از شورشهای گستردهٔ مردمی بیم دارند، (از دیگر سوی) می‌باشد.

چه‌بسا همین تلاش دوجانبه موجب شد که پرز، در کتاب خود، به‌پدیدهٔ بنیادگرایی یهود (صهیونیسم یکی از اشکال بنیادگرایی است) در اسرائیل، و خطرات و تهدیداتی که بر مردم فلسطین و جهان عرب تحمیل می‌کند، اشاره نکند. بویژه بعد از این که بنیادگرایی صهیونیسم،

صبغهٔ «هزاره» گرفت و در آغاز دههٔ نود، رأی ده تا پانزده درصد از رأی‌دهندگان اسرائیل را به‌سوی خود، جذب کرد. کشتار در حرم ابراهیمی (ع) در ۲۵ فوریه ۱۹۹۴ که قربانیان فلسطینی آن به‌دهها نفر می‌رسیده دلیل خونین بر نماد اندیشه و قدام این بنیادگرایی است.

ب: اقتصاد

پرز، در کتاب «خاورمیانهٔ جدید» می‌گوید، بالابردن سطح زندگی، شرط نخستین کاهش تشنجات، بین کشورهای عربی است و در توضیح مطلب می‌گوید: «امروزه، هیچ اقتصاد پیشرفته‌ای وجود ندارد که بتواند بدون کمک خارجی، یا قرار نگرفتن در نظام فراگیر منطقه‌ای، رشد کند». و بر این باور است که: «تنها راه مقابله با بنیادگرایی، ایجاد سازمان همکاری منطقه‌ای، برای بررسی مسائل فوق قومی است»، و اضافه می‌کند: «تنها، وجود یک سازمان جامع، برای یجاد یک سیستم آبیاری مشترک ـ مبتنی بر پایهٔ تکنولوژی پیشرفته ـ برای بیابان‌زدایی و توانمند کردن دولتها در تولید غذای کافی و ایجاد فرصتهای شغلی برای شهروندان، توانا می‌باشد. چنانکه «تنها تکیه بر یک رویکرد عملی با ویژگی منطقه‌ای، امکان بهره‌برداری از امکانات جهانگردی و ارتباطات همگانی، در این منطقه ثروتمند از جهان، می‌تواند موجب رونق و شکوفایی منطقه گردد» (۱۰).

ج: امنیّت ملّی

پرز، بر این باور است که جنگ ایران و عراق و جنگ خلیج، کهنگی مفاهیم سنّتی استراتژیک را به‌اثبات رساند، و تعبیر «عمق استراتژیکی»، با نزدیک‌شدن قرن بیست‌ویکم، بی‌معنا می‌گردد، «چون موشکهای دوربُرد بالستیک و سلاحهای کشتار جمعی، جبهه داخلی را به‌خط مرزی، تبدیل کرده است» (۱۱). از این سخنان، چنین برآورد می‌شود که عصر موشکهای زمین‌به‌زمین و امکانات هسته‌ای، ایجاد «نظام منطقه‌ای نظارت و کنترل، به‌عنوان تنها وسیله تضمین سطحی معقول از امنیّت ملّی» را ضروری کرده‌است (۱۲). وی، همچنین اشاره می‌کند که «همکاری»،

تنها وسیله ممکن برای کنترل و کاهش تسلیحات می‌گردد و برقراری همبستگی منطقه‌ای، می‌تواند حدود قدرت هسته‌ای را مشخص کند (۱۳). امّا پرز، در این موضع، ثابت قدم نیست، و هنگامی که احساس می‌کند برتری نظامی اسرائیل، با تهدید مواجه می‌شود، به‌سرعت، عقب‌نشینی می‌کند. بنابراین، خودش در نقض سخنانش، دچار تردید نمی‌شود؛ از ین رو، می‌بینیم که او، در هنگام بررسی پروژهٔ کنفدراسیون اردن فلسطین، با تأکید بر ضرورت خلع سلاح کرانه غربی برای «تضمین عمق استراتژیک اسرائیل» (۱۴)، شتاب می‌ورزد. چنانکه می‌بینیم در خلال مذاکرات اسرائیل ـ فلسطین برای اجرای مرحلهٔ دوم پیمان اُوسلو (یعنی عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از مناطق مسکونی کرانهٔ غربی)، بر اولویّت «مسألهٔ امنیّت» در رابطه با اسرائیل و ضرورت ابقای «کنترل مرزها و نقاط عبور و مرور بین نوار غزّه و مصر از یک سو و بین کرانه غربی و اردن از طرف دیگر، در حوزهٔ مسؤولیّت اسرائیل»، پافشاری می‌ورزد. مشهور است که پرز، از طرفداران جریانی است که امضای پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای توسط سرائیل را رد می‌کند (۱۵).

د: دموکراتیزه کردن

شیمون پرز می‌گوید: «نیاز خاورمیانه به‌دموکراسی، همچون نیاز انسان به‌اکسیژن است. دموکراتیزه کردن، تنها ضامن آزادی فردی و مدنی نیست، بلکه همچنین حافظ صلحی است‌که به‌خاطر از بین بردن عوامل تشکیل‌دهندهٔ آشوب بنیادگرایی، در جریان است» (۱٦). وی، اضافه می‌کند: «دموکراسی منطقه‌ای، یعنی تحوّل ابزار ارتباطی». تلقّی وی، این است که پیروزی دموکراتیزه کردن، بهترین وسیله تضمین صلح است، چون «دولتهای دموکراتیک، با هم نمی‌جنگند» (۱۷). دموکراسی، موجب «رشد و توسعه اقتصادی درازمدت و مایهٔ امنیّت فردی و جمعی، با هم» می‌باشد. پرز، با روشی که از تکبر و انتقام، خالی نیست، بیان می‌دارد که فرایند دموکراتیزه کردن، اقدامی بری تغییر حکومت هم می‌باشد، چون نیاز به‌دموکراسی در خاورمیانه، به‌دلیل این که «حاکمان مستبد، در خاورمیانه، بیشتر ز جاهای دیگر عالم است» (۱۸)، روشن می‌باشد. و تأکید می‌کند که ین وضع، به‌اضافهٔ وجود جنبش بنیادگرا «به‌عنوان جنبش مخالف

دموکراسی، حتی وقتی که شعار دموکراسی سر می‌دهد»، ورود دموکراسی به‌منطقه را دچار مشکل می‌کند؛ پس، راه‌حل، به‌نظر او، ـ شاه‌بیت قصیده ـ در ایجاد «چهارچوب منطقه‌ای، که حداقل می‌تواند تنشهای نظامی را کاهش دهد و در تثبیت روند دموکراسی مساعدت نماید»، نهفته است (۱۹). وبی ما، بار دیگر، جدایی میان حرف و عمل را، چه در رابطه با برخورد اسرائیل با اقلیّت فلسطینی و چه در رابطه با رفتار او با آزادیهای سیاسی و مدنی فلسطینی‌ها در کرانه غربی و نوار غزّه و چه در رابطه با اعتراضش به‌مشارکت نیروهای مخالف پیمان اُوسلو در انتخابات عمومی شورای خودگردان فلسطینی و یا در سهل‌انگاری و امروز و فرداکردن عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از سرزمینهای اشغالی، می‌بینیم.

۱ـ انتقال درگیری از صحنهٔ نظامی به‌صحنهٔ اقتصادی

پروژهٔ منطقه‌ای پرز ـ اگر در ایدئولوژی لیبرالیستی جدیدش و بافت تاریخی منطقه‌ای و جهنی‌ای که در آن طرح می‌شود، دقت‌کنیم ـ ادّعای در دست داشتن نه‌تنهاکلید صلح در منطقه، که کلید حل مشکلات دنیای عرب (حداقل کشورهای پیرامون اسرائیل) را هم در دست دارد؛ مشکلاتی که بسیاری، در بزرگی و پیچیدگی آن، اختلاف ندارند، هرچندکه در باب علل و روشهای حل آن، اختلاف دارند. این پروژه، چنین وانمود می‌کندکه راه‌حل، ازکانال ایجاد نظام منطقه ی نوین،که برپایهٔ ترکیب جدید نظام منطقه‌ای عربی تأسیس می‌شود، می‌گذرد، به‌طوری که این نظام، به‌مثابه واقعیّت یا پروژه، نقش فعّالی ندارد، بلکه به‌نظامی بدل می‌شودکه اسرائیل، هرچند به‌صورت تدریجی و مرحله‌ای، در آن، نقش محوری را اشغال می‌کند. چنانکه از بحران نظام عربی ـ همان‌طور که در نیمه اوّل دهه نود متجلی شد ـ و اوضاعی که وضعیت بین‌المللی، بعد از فروپاشی شوروی، شاهد آن است، برای انتقال نزاع به‌صحنه‌ای که بیشتر با اسرائیل تناسب داشته باشد، بهره می‌برد.

این، پروژه‌ای است که در بخشهایی از آن، برای تکرار تجربهٔ دههٔ پنجاه، تلاش می‌کند، آن‌گاه که اسرائیل، به‌ساختن سلاح هسته‌ای، برای انتقال نزاع (به‌طور تدریجی) از عرصه سلاح

سنّتی ـ به‌طوری که تضمینی برای برتری درازمدّت و قطعی اسرائیل وجود نداشت ـ به‌عرصه تازه‌ای که اسرائیل، در آن، به‌برتری کیفی و درازمدّت نسبی دست می‌یابد، شروع کرد. شاید از سر تصادف نباشد که پرز ـ که افتخار می‌کند از مهندسان تبدیل اسرائیل به‌نیروی هسته‌ای است ـ همان کسی است که اکنون نیز سردمدار طرح پروژهٔ «خاورمیانه جدید» برای تحقّق همین وظیفهٔ استراتژیک می‌باشد، یعنی انتقال مرکز ثقل درگیری، به‌صحنه‌ای که اسرائیل، در آن، از برتری «کیفی»، برخوردار است، یعنی صحنه اقتصادی، چراکه اسرائیل در این زمینه، از برتری تکنیکی و ساختاری زیربنایی (ارتباطات و خدمات مالی) بهره‌مند است. بنابراین، پروژهٔ اسرائیلی، پروژه‌ای نیست که به «بازار خاورمیانه» به‌معنای اقتصادی آن، محدود شود، بلکه اساساً پروژه‌ای برای نظام جدید منطقه‌ای است؛ یعنی پروژه‌ای استراتژیک با اصول و ابعادی سیاسی، اقتصادی، امنیّتی و ایدئولوژیک است. درستی این مطلب، در بررسی دقیق طرحهای پرز آشکار می‌شود، طرحهایی که نباید آن را کوچک تلقّی نمود؛ نه به‌این دلیل که از ویژگیهای فکری و برنامه‌ای عمیق برخوردار است ـ که در واقع، از اشکالات زیادی که بعداً آشکار خواهد شد، رنج می‌برد ـ بل از آن رو که به‌منزله رویکردهای عام، از پشتیبانی بین‌المللی و منطقه‌ای گسترده (حداقل از برخی مراکز منطقه‌ای)، برخوردار است. همزمان، نباید از آن ترسید و یا آن را طرحی آمادهٔ اجرا و یا این که هیچ قدرتی، توان رویارویی با آن یا مخالفت با آن را ندارد، دانست؛ بلکه اجرا یا عدم اجرای آن، و نیز انتخابهای میانه، همه اینها به‌طور کلی، به‌موضع طرفهای عربی (رسمی یا مردمی) که اساساً طرحهای منطقه‌ای اسرائیل متوجه آنهاست، بستگی دارد؛ پس، بدون موافقت طرحهای عربی و همکاری آنها، در دو سطح رسمی و مردمی، و در سطح هر کشوری به‌صورت مستقل و نیز در سطح تمام کشورهای عربی، به‌منزله یک مجموعه متحد عربی، طرحهای اسرائیل، خارج از فضای اجرای جدی، قرار می‌گیرند.

۲- مراحل پروژهٔ منطقه‌ای اسرائیل

پرز، اجرای طرحش را در دو مرحله مرتبط به‌هم مطرح می‌کند. بر مرحله نخست

(انتقالی)، موضوع امنیّت ـ به‌معنای «منع بروز جنگ و ایجاد یک نظام اَمن دوگانه»، سلطه دارد. «حطوط جغرافیایی»، اعتبارات امنیّتی را علاوه بر اعتبارات جمعیّت‌شناسی، تاریخی، اقتصادی و سیاسی، منعکس می‌کند. پرز، این مطلب را از این جهت که نظمی بر پیمانهای با مصر و سوریه در نیمه دههٔ هفتاد حاکم است، توجیه می‌کند. و تلقّی او این است که «مسألهٔ امنیّت، همچنین بر طرح خودمختاری فلسطینی‌ها، که بر زمین مشخصی مبتنی نیست، بلکه بر جدولی زمانی مبتنی است»، منطبق است (۲۰). به‌بیان دیگر، پیمان اُوسلو، شامل مکانیزم اجرا، به‌اندازه‌ای که متضمّن مکانیزم مذاکرات است، مذاکراتی که طرف قویتر در ادارهٔ آن حاکمیّت داشته باشد، نمی‌شود. هدف اصلی مرحله نخستین روند صلح به «کاهش درگیری، تصفیهٔ منابع دشمنی از طریق بنای اعتماد متقابل و آمادگی برای مدّنظر قراردادن آینده»، تعیین می‌شود. به‌عقیده پرز، بین این مرحله و روند مذاکرات دوجانبه‌ای که کنفرانس صلح مادرید در خاورمیانه پایه‌گذاری کرد، رتباط وجود دارد.

مرحلهٔ دوم، به‌روند مذاکرات «چندجانبه» و موازی با مذاکرات «دوجانبه»، مربوط می‌شود، که هدفش، «تأسیس نظامی پایه ر از روابط حس همجواری» می‌باشد که به «توسعه و رفاه و آسایش افراد و ملّتها و کل منطقه» کشیده می‌شود. یعنی مرحله نهایی، با «عادی‌سازی روابط، برقراری روابط اقتصادی، فرهنگی و تعیین مرزهای نهایی و ...» تحقّق می‌یابد (۲۱).

۴ - مؤلفه‌های مفهومی «نظام جدید منطقه‌ای»

پروژهٔ نظام خاورمیانه، بر چند مفهوم امنیّتی، سیاسی، اقتصادی و نهادی مبتنی است که بارزترین آنها به‌شرح زیر است:

الف: مفهوم امنیّت منطقه‌ای

ین مفهوم، پیرامون محور ایجاد نظام امنیّت منطقه‌ای، که وظیفهٔ «کمک به‌برقراری صلح» را برعهده دارد، می‌چرخد. در چهارچوب این محور، تعدادی از مقدمات، اقدامات، تدابیر و

وظایف، به‌شرح زیر مندرج است (۲۲):

ـ ایجاد نظامی برای جمع‌آوری اطلاعات از فعالیتهای نظامی و ارائه گزارشهایی دربارهٔ آنها همهٔ طرفها.

ـ به‌کارگیری ماهواره، با همکاری قدرتهای بزرگ.

ـ بعد از تحقق صلح، نظام امنیت منطقه‌ای، به‌مشکلاتی می‌پردازد که به «عدم استقرار خودِ نظام منطقه‌ای، تخریب سیاسی و بازگشت به‌سوی شبکه‌های ضد دینی، میانی، اقتصادی و ...»، مربوط است.

ـ نظام امنیت منطقه‌ای، به‌وظیفهٔ «تثبیت نظام سیاسی نوین»، از کانال تضمین عدم شعله‌ور شدن جنگ، به‌خاطر اختلال در ارتباط و نیز کانال محکم‌نمودن سلطه بر نزاعهای مذکور، می‌پردازد.

ـ ایجاد هیأتهای مستقل نظارتی که عملاً صاحب سلطه و قدرت در هنگام ضرورت باشند.

ـ سازماندهی عملیّات تحقیق و شناسایی مرتّب، و ارائه گزارشهای منظم درباره نتایج آن عملیّات، به‌قدرتهای بزرگ «دوست».

ـ شروع عملیّات درازمدّت و تدریجیِ خلع سلاح.

صاحب این پروژه ـ پرز ـ معتقد است که تدابیر مشخص شده بالا، «سلطهٔ نظام منطقه‌ای را تقویت خواهد کرد». نکته قابل توجه، شیوهٔ تکنوکراتی ـ اداری است که پرز، به‌واسطه آن، مسأله امنیّت را بررسی می‌کند. او، از یک سو، از بعد سیاسی، به‌نفع اقدامات فنی ـ تکنیکی و اداری، عقب‌نشینی می‌کند و از سوی دیگر، به‌انگیزهٔ تبلیغی، روان‌شناختی و تئوریک، توجه دارد. بنابراین، روش او در بررسی، از مشخصات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی مسائل نزاع اعراب ـ اسرائیل و توابع آن، یعنی پایان‌دادن به‌اشغال، مشکلات مهاجرت، پناهندگان، قدس و ... به‌دور است، حتی موقعی که پرز به‌تحقیق دربارهٔ مفاهیم سنّتی مخصوص امنیّت، مثل مفهوم «عمق استراتژیک» فرو می‌خواند، این کار را با ملاحظاتی که متعلّق به‌تحوّلات تکنولوژی مدرن است، انجام می‌دهد. او، به‌همین گرایش، وقتی که قضیهٔ فلسطین را به‌مثابه یک قضیهٔ اصلی لغو می‌کند، توجه دارد، و بر این باور است که مشکل منطقه در «آمیختگی مرگبار بین نیروی هسته‌ای و

سیادگرایی» متحلّی می‌شود. وی معتقد است که هیچ جانشینی برای مقابله با این خطر، از «ایجاد پیمان سیاسی منطقه‌ایِ با سلطهٔ نافذ»، وجود ندارد. و پیشنهاد می‌کند که دستیابی به پیمان دفاع استر تژیک منطقه‌ای، به‌صورت تدریجی، با شروع اقداماتی بین مجموعه کشورهای ساحلی دریای سرخ (مثل اسرائیل، اردن، عربستان، یمن، مصر، سودان، اریتره و اتیوپی) کامل شود (۲۳).

ب: مفهوم اقتصاد منطقه‌ای

تجربه وحدت اروپا، نمونه‌ای اصولی و عمده ست که مبلّغان «نظام منطقه‌ای نوین»، از آن الگو می‌گیرند. توجه اینها به‌این مطلب جلب شد که کشورهای اروپای غربی، بعد از جنگ دوم جهانی، ز حالت خصمانه، به‌حالت همکاری و ایجاد بازار مشترک در آمدند. پرز، کار در این زمینه را در سه مرحله یا «سه طبقه هرمی» پیشنهاد می‌کند، چون «ملّی‌گرایی، به‌خاورمیانه دیر رسید» و در نتیجه، ممکن است ایجاد «مجموعه منطقه‌ایِ» خاورمیانه را با مشکل مواجه سازد (۲۴). مراحل سه گانهٔ پیشنهادی، به‌قرار زیر است:

ـ در مرحله نخست، ایجاد پروژه‌های همکاری دوجانبه و چندجانبه، مثل مؤسسه پژوهشهای مشترک، که به‌بیابان‌زایی و یا کارخانه‌های تعاونی بری شیرین‌کردن آب، می‌پردازد. و تلقّی پرز آن است که همکاری موجود بین اسرائیل و مصر در زمینهٔ کشاورزی، الگوی مناسبی است (۲۵).

ـ در مرحله دوم، مشارکت گروههای مابی بین‌المللی در اجرای پروژه‌هایی که سرمایه‌گذاریهای کلانی می‌طلبد. این کار، نحست، با نظارت دولتهای ذی‌نفع و دولتهایی که به‌این امور توجه دارند، صورت می‌گیرد. از پروژه‌های قابل طرح، می‌توان به: پروژه کانال دریای سرخ ـ بحر المیّت، تأسیس بندر مشترک اسرائیلی ـ اردنی ـ سعودی، توسعه انرژی برقابی برای تولید برق و شیرین‌کردن آب، و توسعه سریع صنایع بحر المیّت، اشاره نمود.

ـ در مرحله سوم، وضع سیاست اقتصادی واحد برای مجموعه منطقه‌ای، با ایجاد تدریجی نهادهای رسمی، به‌شکلی که در اروپای غربی، صورت گرفته و می‌گیرد. نویسنده کتاب «الشرق الأوسط الجدید» می‌گوید: با توجه به‌تفاوت اوضاع منطقه ز حیث سطح اقتصادی ـ اجتماعی

و سطح زندگی و میانگین درآمد سرانه، «بر ماست که به‌خاطر پیچیدگی آن، در چهار راه اقتصادی ـ سیاسی» به‌آن بنگریم:

* راه خلع سلاح. ارزیابی پرز این است که خاورمیانه، حدود ۶۰ میلیارد دلار در سال، برای اسلحه هزینه می‌کند، و اگر این مبلغ، به‌نصف کاهش یابد، مبالغ هنگفتی برای توسعه اقتصادی، بدون این که به‌امنیّت ملّی هیچ کشوری در منطقه لطمه وارد کند، آزاد خواهد شد

* راه آب، تکنولوژی بیوتکنولوژی و جنگ علیه بیابان‌زایی. هدف این کار، «سرسبز نمودن خاورمیانه» جهت تأمین غذای جمعیّت فراوان آن است.

* راه ارتباطات. هدف از این راه‌حل، توسعه ارتباطات در منطقه خواهد بود تا دستاوردهای مترتّب بر نزدیکی جغرافیایی، وهمی و خیالی نباشد.

* راه گردشگری. پرز ـ همچون بسیاری از طرفداران «همکاری اقتصادی» ـ به‌جنبهٔ سیاسی گردشگری، علاوه بر جنبهٔ اقتصادی آن اعتقاد دارد، چون جهانگردی، نیازمند و نشان‌دهندهٔ نوعی استقرار است. افزودن بر این، او باور دارد که رشد گردشگری، در پی‌ریزی استقرار امنیّتی نیز مفید است.

راههای چهارگانه مذکور، در واقع، چیزی جز مفهوم توسعه‌ای، که پروژه منطقه‌ای پرز به‌آن استناد می‌کند، نیست، همان مفهومی که صبغه تکنوکراتی، از دو زاویه، بر آن چیره است: ۱ ـ تعدّد و تنوّع کمیته‌ها و هیأتهای مشترک و منطقه‌ای موظف در پروژه، و دادن نفوذ گسترده، به‌این کمیته‌ها و هیأتها در تصمیم‌گیری پیرامون زمینه‌های مختلف. ۲ ـ تمرکز زیادی بر تکنولوژی، برای فراهم‌نمودن راه‌حلهایی برای مشکلاتی که صبغهٔ اجتماعی یا سیاسی دارند و یا به‌ارزشهای انسانی و فرهنگی، مربوطند.

۱ ـ محدود کردن سلاح: از «اقتصاد رویارویی» به «اقتصاد صلح»

پروژهٔ «خاورمیانهٔ جدید»، با این ملاحظه آغاز می‌گردد که بسیاری از گرفتاریهای منطقه، ناشی از مسابقه تسلیحاتی‌ای که به‌هدر رفتن منابع گستردهٔ مالی در خرید اسلحه و جنگ‌افزارهای

جنگی و نوسازی آنها منجر می‌شود، می‌باشد. پرز معتقد است مسابقه تسلیحاتی، علّت افزایش میانگین بدهیهای خارجی کشورهای منطقه است (۲۶). وی، برای حمایت از پروژهٔ منطقه‌ای‌اش، که به کاهش هزینه‌های تسلیحاتی منجر خواهد شد، اطّلاعاتی آماری ارائه می‌کند:

- میانگین آنچه که کشورهای منطقه، برای دفاع هزینه می‌کنند، حدود ۱۷٪ از کل درآمد ملّی آنهاست، و در سوریه - مطابق منابع پرز - به ۵۰٪ و در اسرائیل، به ۲۶٪ می‌رسد. امّا منابع دقیق‌تر دیگری، اسرائیل را در ردهٔ نخست کشورهای منطقه، از حیث درصد هزینه‌های نظامی، از تولید ناخالص ملّی، قرار می‌دهد.

- جنگ لبنان (حمله اسرائیل در سال ۱۹۸۲)، چهار میلیارد دلار به‌اسرائیل تحمیل کرد.

- هزینه جنگ دوم خلیج به‌حدود ۶۷۶ میلیارد دلار رسید که این، جدای از ویرانی و نابودی‌ای است که بر عراق و کویت، تحمیل شد.

- هر روز جنگ برای اسرائیل، حدود یک میلیارد دلار هزینه دربر دارد، و این، بدون محاسبه ویرانی تأسیسات زیربنایی می‌باشد.

- علاوه بر خسارتهای مستقیم، نزاع اعراب - اسرائیل، خسارتهای غیرمستقیم کلانی را دربر دارد، مثل آنچه که در نتیجهٔ حذف تجارت میان کشورهای همسایه، نصیب اقتصاد می‌شود و نیز خسارت در روزهای کاری ناشی از فراخوانی سربازان ذخیره یا محافظت از ارتشهای بزرگ، و همچنین کاهش سطح بهره‌برداری ناشی از تأمین بودجه تسلیحاتی. پرز، این وضعیت را علّت اصلی تشدید فقر در کشورهای منطقه می‌داند، به‌طوری که میانگین درآمد سالیانه هر فرد، معادل ۱۰٪ میانگین درآمد، در اروپای غربی است.

با این همه، پرز، در این کتاب افتخار می‌کند که یکی از مهندسان طرح «عامل بازدارندهٔ هسته‌ای» اسرائیل می‌باشد (۲۷).

۲- *«صلح» به‌مثابه ایدئولوژی کاربردی*

«صلح» در طرحهای پرز و دیگران، تنها کلید حل مشکلات منطقه می‌باشد. چه، این صلح

است که فرصتهای زیادی «که از جانب منابع محلّی و بیگانه، علاوه بر پشتیبانی محلّی و بین‌المللی، پشتیبانی می‌شود»، فراهم می‌سازد. «صلح» ـ در ادبیت «جناح طرفدار صلح» اسرائیلی ـ تنها محدود به پایان‌بخشیدن به جنگ و کاهش هزینهٔ تسلیحاتی به‌نفع جهت‌دهی بیشتر سرمایه‌ها و تولید ناخالص ملّی به‌سوی توسعه اقتصادی نمی‌شود، بلکه قبل ز هر چیز، شامل تلاش برای ایجاد نظامی منطقه‌ای که اسرائیل در مرکزیّت و قلب آن جای دارد، می‌گردد. از این روست که اسرائیل، به‌ایجاد صندوق یا بانکی برای توسعهٔ خاورمیانه که، ز منابع اروپایی، امریکایی، ژاپنی و درآمدهای نفتی و مبالغی که کاهش تسلیحاتی در پی دارد، تأمین بودجه می‌شود، فرا می‌خواند (۲۸)؛ و این، همان فراخوانی‌ای است که کنفرانس جهانی اقتصاد، آن را برای توسعه خاورمیانه و شمال افریقا (اکتبر ۱۹۹۴) پذیرفته است و پیمان اُوسلو، بر آن تصریح دارد. مطابق تصوّر پرز، از خدماتی که این صندوق فراهم می‌کند، تنها کشورهایی بهره می‌برند که مرزهایی باز برای تجارت آزاد دارند؛ یعنی از وظایف صندوق توسعه پیشنهادی، اِعمال فشار برای از بین بردن اشکال مختلف تحریم اسرائیل از سوی اعراب و اَشکال مختلف درنگ و تعلّل در تعامل قتصادی با آن است، و بلکه از وظایف آن، تضمین گشودن بازارهای عربی به‌صورت آزاد، بر روی کالاها، خدمات و سرمایه‌های اسرائیل هم می‌باشد.

«صلح» یعنی ایجاد نظام اقتصادی منطقه‌ای هماهنگ با «منطق عصر»، آن‌گونه که بعد از جنگ دوم جهانی رخ داد، به‌طوری که توجّه به‌ایجاد بلوکهای اقتصادی، سرعت یافت و بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، عمق یافت؛ و اتحادیه اروپا، دریافت که باید بازارهایش را بر روی کشورهای شرقی، بگشاید. امریکا، کانادا و مکزیک نیز بعد از ایجاد منطقه آزاد تجاری، تلاش می‌کنند که فعالیتهایشان را به‌سوی امریکای مرکزی و امریکای جنوبی، گسترش دهند. تایلند، سنگاپور، سریلانکا، اندونزی، تایوان، ویتنام و کرهٔ جنوبی هم به‌ایجاد بازار مشترک پرداختند. علاوه بر این که چین و هند هرکدام، مستقلاً خود، بازار گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند. پرز، از این مطلب نتیجه می‌گیرد که خاورمیانه، نمی‌تواند از وضعیت جدید بین‌المللی، به‌دور باشد، چرا که در دنیای امروز، بر روابط بین‌المللی، «اقتصاد، و نه درگیریهای نظامی و سیاسی»،

حاكم است (۲۹).

از اينجا مشخص مى‌شود كه كاركرد اصلى پروژه «نظام منطقه‌اىِ» خاورميانه، آماده‌سازى شرايط ادغام فراگير و گسترده منطقه در نظام سرمايه‌دارى جهانى و سازگارى با لوازم تراكم آن و مشاركت در كاهش بحرانهاى آن، مى‌باشد.

پرز، هم، كاركردهاى پروژۀ خود را در اين زمينه، پنهان نمى‌كند؛ وى، به‌فوايد ادغام در نظام سرمايه‌دارى جهانى اشاره مى‌كند و مى‌گويد: «امروزه، شركتهاى چند مليّتى، به‌موازات بازارهاى مشترك منطقه‌اى، در مناطق آزاد تجارى، به‌خاطر تضمين سهيم‌بودن همه طرفها در آيندۀ دنياى جديد، كار مى‌كنند». و اضافه مى‌كند: «انتخاب كالا در دموكراسى اقتصادى، مثل انتخاب رهبر و دموكراسى سياسى است؛ توليد برتر است كه درآمد دارد» (۳۰).

پرز، در بيان درك كاملش از كاركردهاى پروژه منطقه‌اى‌اش در زمينۀ تحقيق ادغام خاورميانه در نظام سرمايه‌دارى جديد، مطرح مى‌كند كه سازماندهى مجدد جهان، به‌سمت نظام اقتصادى دو طبقه‌اى مى‌باشد: طبقۀ قاعده، از مجموعه‌هاى منطقه‌اى تشكيل مى‌شود و شركتهاى چندمليّتى و سازمانهاى بين‌المللى، طبقه بالاتر را تشكيل مى‌دهند. بنابراين، حاكميّت دولت، با قانون بين‌المللى مقيّد مى‌گردد و جهان، تشكيلات فرامنطقه‌اى (مثل سازمان ملل متحد، اتحاديه اروپا و ...) را به‌عنوان نظامهاى سياسى، مى‌پذيرد.

امّا ادغام مطرح شده در پروژۀ پرز، در سطح ارتباط با واسطه اقتصاد بازار و مكانيزم آن، نه با واسطه گسترش ابزار توليد و توسعه انسانى، باقى مى‌ماند؛ چون اين فرايند ارتباط، از مقولۀ «رقابت بازاريابى از قدرت توليد مهمتر است»، آغاز مى‌گردد؛ يعنى ادغامى كه پروژه اسرائيلى، مژده مى‌دهد، از چهارچوب گسترش وابستگى موجود، خارج نمى‌شود.

اگر تفاوت موجود در سطح تحوّل ابزار توليد و تكنولوژى و شكاف عميق موجود را سرعت در قدرت توليد و سطح معيشت، ميان بزرگترين كشورهاى منطقه و مراكز نظام سرمايه‌دارى، گسترش مى‌يابد، در نظر بگيريم، گسترش «ادغام» تجارى و مالى، نتايجى بهتر از عمليّات «ادغام» اجبارى، كه در مراحل پيشين صورت گرفت، دربر نخواهدداشت؛ عمليّاتى كه

گامی طولانی، در یجاد وابستگی و تمامی مظاهر نردیک به‌عقب‌ماندگی اقتصادی، برداشت. اما سخن درباره دموکراسی و ارتباط آن با ظهور گروههای منطقه ی، مثل سخن درباره «مساوات» و برابری، در سایهٔ کارنامهٔ اقدامات فراوان و طولانی اسرائیل (کارنامهٔ حزب کارگر) در برابر ملّت فلسطینی می‌باشد، یعنی خطایی است برای مصرف روپایی و امریکایی و یا شاید، تلاشی عجولانه برای بازنویسی تاریخ‌روابط اعراب ـ اسرائیل و روابط فلسطین ـ اسرائیل و قبل از آن، روابط اعراب ـ صهیونیسم، که خالی ز مسائل عملی نزاع دربارهٔ سلطه بر زمین به‌واسطه زور، آوارگی، اسکان استعماری، و محرومیّت مردم فلسطین از حق تعیین سرنوشت و استقلال سیاسی و آزادی و بازگشت به‌وطن، باشد. در چنین حالتی، جای شگفتی نیست که خودِ پرز، از بارزترین شخصیتهای اسرائیلی است که اقدام فلسطینی‌ها در کرانه غربی و نوار غزّه را که برای حقوق دموکراتیک‌شان، مبارزه می‌کنند، رد می‌کند (۳۱). همچنین، جای شگفتی نیست که در کارنامهٔ حزب کارگر در مناطق اشغالی فلسطینی و عربی از سال ۱۹۶۷ یا در کارنامه همین حزب در إعمال تبعیض نژادی، علیه اقلیّت فلسطینی در اسرائیل، یا در إعمال سیاست تبعیض نژادی، برای اسکان مهاجران در قدس، یا در پذیرش «استراتژی اردن»، در سرکوب هویت ملّی فلسطین، این اقدامات را ببینیم.

بنابراین، «صلح» و «همکاری اقتصادی»، دو پایهٔ ایدئولوژی‌ای را تشکیل می‌دهند که هدفش، اجازه‌دادن انتقال منطقه، به‌نظام نوین منطقه‌ای، که اسرائیل در آن، عضو فعال است و ایدئولوژی‌ای که اجازه گسترش ارتباط خاورمیانه با بازارهای نظام سرمایه‌داری را در وضع کنونی‌اش می‌دهد، می‌باشد. امّا «صلح» همزمان با اهداف خاص خود، بزار «تکنوکراسی»، برای وحدت بخشی به کشورهای خاورمیانه، در یک بازار مشترک می‌باشد، زیرا به گمان پرز، «بازار، بیش از دولتهای فردی، اهمیّت دارد، و سرعت، از کمیّت مهمتر است و فضای رقابتی، از مرزهای قدیمی، مهمتر» می‌باشد (۳۲). این، اقدامی است که نظام سرمایه‌داری جهانی در وضع کنونی‌اش، آن را از مناطق «جهان سوم» یا مناطق «جنوب» و نیز مناطقی که شوروی سابق را تشکیل می‌دادند و یا تحت نفوذ او بودند، می‌طلبد.

اسرائیل، خود را مالک چیزی مطرح می‌کند که به‌او صلاحیت می‌بخشد تا نقش خاصّی را در برابر گسترش «ادغام» منطقه در نظام سرمایه‌داری جهانی در شکل تازه ش، ایفا کند، و این، بعد از دست‌دادن نقش سنّتی‌اش به‌مثابه سر نیزه‌ای در مقابله با «خطر کمونیسم» شوروی و رویکردهای آزادی‌بخش متحد عربی، (بدون این که این، به‌معنای از دست‌دادن نقش هم‌پیمان نخست امریکا و با ثبات‌تر در منطقه باشد)، می‌باشد. از اینجاست که اسرائیل، خود را به‌مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی، به‌اعتبار این که «موتور» یا محرّک منطقه‌ای عملیّات «ادغام» مطلوب می‌باشد، عرضه می‌دارد. از ین دیدگاه، تعیین کارکردهای پیام «بازار»، «رقابت»، «مرزهای باز»، «سرعت»، «تجارت آزاد» و «دموکراسی» (به‌مفهوم لیبرلیسم اقتصادی، که ادغام فراگیر در نظام سرمایه‌داری جهانی، آن را می‌طلبد) مشخص می‌شود، به‌اعتبار این که پیامی است که قابلیّت اسرائیل و آمادگی آن را برای برعهده گرفتن نقش «موتور» محرّک گسترش «ادغام» منطقه در بازار سرمایه‌داری جهانی از یک سو و حفظ روابط متمایز (اسرائیل) با مراکز سرمایه‌داری جهانی و گسترش این روابط از سوی دیگر، مطرح می‌کند.

از آنجا که پروژهٔ «خاورمیانه جدید»، پروژه‌ای نیست که وظیفه‌اش، تنها در تبلیغات یا زمینه‌سازی سیاسی برای نظام نوین منطقه‌ای باشد، سلسله ی طولانی از پروژه‌ها و ساختارهای سازمانی و نهادهای منطقه‌ای را، ارائه می‌کند. طرح این پروژه‌ها و ساختارها، بنابر: «ایجد خاورمیانه جدید، تنه برمبنای سیاسی، ممکن نیست»، مطرح می‌شود، چون علّت آشوبها در منطقه، به‌عوامل اقتصدی و اجتماعی، برمی‌گردد، البته بنا به تعبیر پرز که به‌کشورهای عربی ایراد می‌گیرد که درسی راکه اسرائیل از مسأله اهمیّتِ «قدرت اقتصادیِ همگام با قدرت نظامی و سیاسی»، فراگرفته، فرانگرفته ند، و بر ملّت فلسطین، خشم می‌گیرد که «حنبه قتصادی زندگیشان» را فراموش کرده‌اند (گویی اسرائیل و جنبش صهیونیسم، در مصیبتهای ین ملّت، نقشی ندارند). و اکثر قریب به‌اتفاق رهبران عرب را «چون خطا کردند که پنداشتند شرف، ممکن است جای غذا را بگیرد»، سرزنش می‌کند (۳۳). پرز، معتقد است علّت مسائل اقتصادی خاورمیانه، در دو پایه، متجلّی می‌شود: «هزینه بالای دفاعی (نظامی)، و مرزهای بسته». و معتقد است که «صلح»

ین دو فرضیه را تغییر خواهد داد و بار دیگر، پرز، به «صلح»، مؤلّفه‌های جادویی می‌بخشد.

«صلح»، تنها راه رویارویی با دو خطری است که ـ به گمان پرز ـ نفت را تهدید می‌کنند، به‌این اعتبار که نفت «خون حیاتی اقتصاد نوین» می‌باشد. آن دو خطر، «سلاح هسته‌ای و بنیادگرایی دینی» است. همه اینها، بار دیگر، نگرش به‌منطقه را به‌عنوان «نظام اقتصادی منطقه‌ای»، و شروع در سازماندهی آن، به‌عنوان یک «وحدت اقتصادی» و ایجاد «تغییر اساسی در مسائل اقتصادی آن»، با همه آنچه را که بر آن مترتّب است از ایجاد پروژه‌های مشترک، تأسیس ایستگاههای انرژی، شیرین‌کردن آب، تأسیسات زیربنایی ارتباطات، توسعه و مدرنیزه کردن کشاورزی و صنعت و گردشگری، گشودن مرزها و تشویق به‌رقابت، می‌طلبد (۳۴).

۳- منابع تأمین بودجهٔ نظام نوین منطقه‌ای

پرز، سه‌منبع اصلی را برای تأمین بودجه عملیّات تغییر ساختار اقتصادی منطقه، مطرح می‌کند:

الف: منبعی که به‌خاطر کاهش هزینه‌های تسلیحاتی در منطقه، فراهم خواهد شد، و معتقد است کاهش هزینه‌های تسلیحاتی به $\frac{1}{2}$ یا نصف، موجب آزادشدن ۲۰ میلیارد دلار سرمایه برای برقراری «صلح منطقه‌ای» می‌گردد. امّا چیزی این فرضیه را که، «صلح» خودبه‌خود، به کاهش هزینه‌های نظامی، حداقل در کوتاه‌مدّت و یا درازمدّت منجر خواهد شد، تأیید نمی‌کند بلکه حتّی کسانی، چنین ارزیابی می‌کنند که مراحل نخستین، «صلح»، هزینه نظامی بالایی را دربر خواهد داشت.

ب: منابعی را که کشورهای نفتی برای توسعه اقتصادی منطقه تقدیم خواهند کرد (پیشنهاد وی، چیزی حدود ۱۰٪ از درآمدهای نفتی است).

ج: کمکهایی که اروپا و ژاپن و تا حدودی امریکا خواهند نمود.

نویسنده کتاب «الشرق الاوسط الجدید»، انتظار دارد از آنجا که اروپا بزرگترین بازار در جهان است و ۳۵٪ تولید جهانی و ۴۵٪ تجارت بین‌المللی را داراست، بار مسؤولیت بیشتری

را در تأمین هزینهٔ پروژه منطقه‌ای، برعهده بگیرد. پرز، پیشنهاد اروپا برای ایجاد بازار شرقی، به‌موازات بازارهای منطقه غرب عربی (مغرب، الجزایر و تونس) را که کشورهایی چون مصر، سوریه، اردن، لبنان، اسرائیل و فلسطین در آن شرکت خواهند کرد، مدّنظر قرار می‌دهد. و به‌نقش «شرکتهای بزرگ بین‌المللی، که از طریق سرمایه‌گذاری در منطقه، ممکن است رؤیای ما را به‌حقیقت تبدیل کنند»، اشاره می‌کند (۳۵). چنانکه از ارتباطاتی که با طرفهای بین‌المللی (فرانسه، آلمان، کمپانیهای اروپایی و دولت امریکا) به‌خاطر جلب مشارکت آنها در تأمین بودجه تأسیسات زیربنایی اقتصاد خاورمیانهٔ جدید و قولهای گسترده‌ای که از آنها دریافت کرده است، پرده برمی‌دارد. پرز، این امر را از این خاستگاه تفسیر می‌کند که: «ایجاد خاورمیانه جدید، پیشرفته از نظر اقتصادی و استقرار یافته از حیث اجتماعی و سیاسی، جهان را تا حد زیادی، کمتر به‌وقوع رویارویی خشن سیاسی، که ممکن است دولتهای دیگری در آن دخالت کنند، وامی‌دارد» (۳۶). و امّا وعده‌ها، چیزی و اجرای آنها اساساً، چیز دیگری است، مثل تجربهٔ حکومت خودگردان فلسطینی، با بانک جهانی و دولتهای کمک‌کننده. چنانکه سرمایه‌گذاریهای اروپا را مغرب عربی (به‌خاطر ملاحظات امنیّتی، در درجه اوّل، که در فصل پنجم توضیح خواهیم داد) و دولتهای اروپای شرقی تقسیم می‌کنند.

پرز، پیشنهاد می‌کند که سرمایه‌گذاریهای اختصاص داده شده به‌توسعه خاورمیانه، در بانکی مخصوص همین هدف، ذخیره گردد. تلقّی وی، آن است که تأسیس این بانک، مردم منطقه را به‌نگرش محدودهٔ منطقه‌ای به‌عنوان «وحدتی قائم به‌ذاتش»، تشویق خواهد نمود (۳۷). امّا بسیاری از مسؤولان منطقه، معتقدند که پروژهٔ بانک، تلاشی از جانب اسرائیل، برای دستیابی به‌منابع تأمین مالی، جهت پروژه‌های خود، با شرایط سهل و آسان می‌باشد.

۴ «نظام نوین منطقه‌ای و مسائل بیابان‌زایی و آب

پرز، برای رویارویی با بیابان‌زایی، استفاده بهینه از آب و دانش را مطرح می‌نماید (۳۸). وی، بحران بیابان‌زایی را به‌استفاده نامناسب از آب در آبیاری، جمعیّت زیاد، شهرنشینی و

مدرنیسم موجود در منطقه، نسبت می‌دهد. بنابراین، وی، بازسازی چرخش آب یا تصفیهٔ آب را از یک سو، و از سوی دیگر، تولید آب اضافی از طریق به کارگیری وسایل شیرین‌سازی و نیز تولید انواع تازه‌ای ز غذاهایی که نیازمند حجم کمتری از آب می‌باشند، را پیشنهاد می‌کند. وی، راه‌حل را در به کارگیری فن‌آوری نوین (استفاده از کامپیوتر برای تولید غذا به‌واسطه فزایش دهنده‌ها ...) می‌داند و به‌وعده‌هایی که دانش بیوتکنولوژی (biotechnology) در تهیه غذا با حجم فراوان، به‌اضافه امکاناتی که دانش جانوران آبی ارائه می‌کند، فرا می‌خواند. وی، آشکارا به‌ویژگیهایی که اسرائیل، از آنها در زمینه‌های پژوهش کشاورزی و پژوهشهای ویژهٔ بیابان‌زدایی برخوردار است، اشاره می‌کند؛ به‌طوری که افزایش تولید کشاورزی اسرائیل، در بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۷۵ بدون هیچ‌گونه افزایش قابل توجهی در مساحت زمینهای کشاورزی به‌دوازده برابر رسید. که ۹۵٪ این افزایش، به کارگیری دانش، فن‌آوری و برنامه‌ریزی، مربوط می‌شود. و اعلام می‌کند که اسرائیل، آمادگی دارد که در این زمینه تجربه‌اش را حتی قبل از «صلح» رسمی، در اختیار کشورهای منطقه قرار دهد، و تأکید می‌کند که چنین همکاری فن‌آوری، بین اسرائیل و مصر، و اسرائیل و مغرب، علی‌رغم عدم وجود روابط رسمی، تاکنون (اواخر سال ۱۹۹۳)، وجود دارد. همچنین، به‌وجود همکاری باکشورهای دیگر منطقه اشاره می‌کند، امّا از ذکر نام آنها امتناع می‌ورزد.

پرز، ایجاد سه مرکز پژوهشهای زراعی و بیابان‌زدایی و مدیریّت آنها را براساس چندجانبه‌بودن، پیشنهاد می‌کند: یکی در اسرائیل، دیگری در امریکا و سومی در یک‌کشور عربی.

این پروژه‌ها، تابع هماهنگی، از طریق هیأت جامعی که شامل کشورهای مختلف حوزهٔ مدیترانه، که از مشکلات کشاورزی مناطق خشک (مثل مغرب، تونس، مصر، اسرائیل، سوریه، ترکیه، قبرس و اسپانیا)، رنج می‌برند، می‌باشد. پرز می‌گوید: پیشنهاد اخیر، مورد تأیید فرانسه، امریکا و نمایندگان رسمی مصر، تونس، مغرب، قبرس، ترکیه، ژاپن، سازمان ملل و بانک جهانی قرار گرفت. بنابراین، بیابان‌زدایی، نیازمند استفادهٔ نیکو از فن‌آوری و علوم جدید و استفاده از تجربه زراعی اسرائیل می‌باشد؛ و شرط تحقق همه اینها، ایجاد نظام نوین منطقه‌ای است.

کتاب «الشرق الأوسط الجدید»، چهار عامل کمبود آب در منطقه را چنین برمی‌شمرد: کمبود منابع طبیعی آب، رشد سریع جمعیّت، بهره‌برداری غیرمسؤولانه از طبیعت و سیاست گمراه کننده. امّا مسؤولیت صلی را به گردن بالابودن میانگین رشد جمعیّت می‌اند زد؛ میانگینی که از میانگین تولید غذا در منطقه، بالاتر است و مری است که شدّت فقر و گسترش آن را تشدید می‌کند او انتظار دارد که تعداد جمعیّت در مصر، در پایان قرن حاضر، (قرن بیستم) به ۷۰ میلیون نفر و در سوریه به ۱۸ میلیون و در عراق به ۲۶ میبیون نفر برسد. در این میان، حلقه مفقوده‌ای را می‌بیند: شدّت فقر، بالابودن میانگین رشد جمعیّت را در پی د رد و این هم، مشکل فقر را بیشتر می‌سازد و ین دور، همچنان ادامه دارد.

در اینجا، دقّت تشخیص مذکور، ری ما مهم نیست که مسائل را به‌شکل مکانیکی ساده و «مالتوسی» حدید، مطرح می‌کند؛ چون میانگین رشد بالای جمعیّت، پدیده‌ای است که تنها به‌منطقه خاورمیانه، اختصاص ندارد، بلکه شامل بیشتر کشورهای «جهان سوم» هم می‌شود. در نتیجه، پدیده‌ای است که به‌ویژگیهای توسعه نظام سرمایه‌داری جهانی و ویژگیهای تقسیم کار کنونی جهانی (رابطه میان تولید، توزیع، منابع و مصرف) و طبیعت سازمانهای موجود در بیشتر کشورهای مذکور، مربوط می‌شود. بحث و مناقشه درباره میانگین‌های افزایش جمعیّت، به‌دور از محیط اقتصادی، احتماعی و فرهنگی آن و به‌دور از مسائل توسعه محلّی و موانع سر راه آن، بر دیدگاه روشن و دقّت علمی، نمی‌افزاید. وی، از این مطلب که شیوهٔ اجبار، ترس یا روشهای اداری، می‌تواند مسائل مربوط به‌میانگین زاد و ولد را حل و فصل کند و یا آنچه را که تا حد زیادی به‌رفتار بشری، مربوط است، با دخالت ملاحظات قتصادی، معیشتی، سنّتها، نظامهای اجتماعی و باورهای دینی، همان‌طور که تجربه‌های دو دههٔ اخیر در کشورهی جهان سوم نشان می‌دهد، سخنی نگفت. اینها، مسائلی است که برنامه‌های توسعه‌ای فراگیر (اقتصادی، انسانی، محیطی) در زمینه ملموسی از دموکراسی اجتماعی، و مشخصاً در زمینهٔ فراهم‌آمدن سطح پیشرفته‌ای از تأمین اجتماعی برای فرد (کار، آموزش، پزشکی و ...) و دادن فرصتها و تأمین جایگاه مناسب زن در جامعه، به‌آنها می‌پردازد.

امّا راه‌حلی که پرز، در رابطه با مشکل آب در منطقه پیشنهاد می‌کند، در «تغییر ارزشهای فرهنگی و ایجاد زیرساخت قتصادی»، خلاصه می‌شود تغییری که ـ به‌نظر او ـ ار طریق «مدرنیته و دموکراسی» سریع (۳۹)، و اعتماد به‌الگوی رقابتی سرمایه‌داری، رخ می‌دهد. و آن، الگویی است که شعار «ابتدا توسعه» را به‌آرمان جدیدی ار توسعه می‌کشاند که بقای بشریّت، حفظ محیط و برقراری عدالت اجتماعی را در مرتبهٔ پایین‌تری ز تأمین نیاز دائمی سرمایه به‌سود، ارزشهای رقابتی کشنده و روح فردی شبه مطلق، قرار می‌دهد.

ـ چنانکه «مدرنیته و دموکراسی» هم، صرف‌نظر از معنایی که به‌آن دو داده می‌شود (که نزد پرز معنای اقتصادی لیبرالیستی «استشراقی» دارد)، معنای تصمیم داری، یا «غرب‌زدگی» اجباری، نمی‌دهد. اگر نیاز منطقه به‌معنای فراگیر و متعادل (مادی، انسانی و محیطی) به‌توسعه، یک نیاز ضروری و جدّی است، این نیاز، در ملحوظ کردن معیارهای واحد، در داوری امور هم وجود دارد؛ به‌عنوان مثال، با تکیه بر سیاستهایی، درخواست کاهش میانگین رشد جمعیّت، در کشورهای عربی، جایز نیست در حالی که اسرائیل، با ابزار کافی، به‌سیاست تشویق مهاجرت یهودیان به‌آنجا، ادامه می‌دهد.

پرز مثل دیگر مسؤولان اسرائیلی، همیّت خاصی به‌مسأله آب می‌دهد. خلاصهٔ دیدگاه او دربارهٔ این موضوع، چنین است (۴۰): آبهای خاورمیانه، از آنِ منطقه و کشورهای آن است. کمبود آب، بیش از هر چیز دیگر، نیاز واقعی به‌ایجاد نظام منطقه‌ای و هیأت تعاونی منطقه‌ای در مسائل آبی را، که در آن، همه کشورهای ذی‌نفع مشارکت داشته باشند تا «برنامه‌ریزی و توزیع عادلانه» را تضمین کنند و امکان درگیریهایی را که ممکن ست میان کشورها، به‌خاطر آب رخ دهد، به‌حداقل کاهش دهند، ثابت می‌کند. وی، اجرای توافقهای دوجانبه و چندجانبه (بدون انتظار برقراری نظام منطقه‌ای) را براساس اجرای سلسله اقداماتی در زمینهٔ انتقال آب از مناطق پر آب به‌مناطق نیازمند و یجاد ایستگاههای آب شیرین‌کن، پیشنهاد می‌کند. از آنجا که «بیشتر کشورهای منطقه، از آب فراوان بهره‌مند نیستند، و بیشتر منابع آبی، همیشه، خارج از مرزهای کشورهایی قرار دارند که بیشتر به‌آن نیاز دارند»، پس بهترین راه‌حل ـ به‌نظر پرز ـ کشیدن

لوله‌های بین‌المللی، برای انتقال آب از کشوری به کشور دیگر است. لذا وی «کشیدن لوله‌های انتقال آب، نفت و گاز را برمبنای اقتصادی (تجاری)، نه براساس دغدغه‌های استراتژیکی (میتّی) قدیم»، پیشنهاد می‌نماید.

پرز اعتراف می‌کند که این، فکر تازه‌ای نیست؛ چون ترکیه، در سال ۱۹۸۷ کشیدن خط لوله انتقال آب از مناطق پر آب، خود، به کشورهای خاورمیانه از جمله اسرائیل را پیشنهاد کرد؛ این پروژه، از همان زمان، به‌پروژه «لوله‌های صلح» مشهور گشت. امّا کشورهای عربی، در آن زمان، اسرائیل را از این که جزو طرح باشد، رد کردند، امری که ترکیه را و داشت تا طرحش را به‌پروژه شرقی (که از سوریه و اردن می‌گذرد و سپس به‌عربستان و کشورهای خلیج می‌رسد)، محدود کند و طرح خط غربی را (که آب را برای سوریه و اسرائیل و کرانه غربی و سپس اردن و عربستان فراهم می‌کند)، از دستور کار، خارج کند. پرز معتقد است: پیشرفت در روند صلح، امکان برداشتن گامهایی عملی در این پروژهٔ آبی را در صورت اثبات فایده اقتصادی آن، (یعنی اگر آب، به‌قیمت کمتری از آب حاصل از شیرین‌کردن آب دریا فراهم شود)، فراهم خواهد ساخت. از آنجا که اتمام پروژه، به‌بیش از ده سال وقت نیاز دارد، لذا، پرز، تا زمان اجرای آن، انتقال آب از ترکیه به‌وسیله تانکرهای بزرگ یا به‌واسطهٔ شبکه پیشرفته‌ای از راه‌آهن یا کشتیها را پیشنهاد می‌کند. همچنین، امکان مشارکت همزمان دو وسیله را هم مطرح می‌کند: یعنی انتقال آب به‌وسیله کشتیهای بزرگ از جنوب ترکیه، به‌بندری که مخصوص این کار در غزّه ساخته می‌شود، صورت گیرد و سپس، از آنجا، به‌وسیله لوله‌هایی به‌اردن، عربستان و صحرای نقب در اسرائیل، منتقل شود.

سود و فایده‌های واقعی اقتصادی، در پروژه‌ها و پیشنهادهای خاص آب و کشاورزی، در منطقه‌ای که پرز بررسی می‌کند (قبل از او دیگران هم، چنین کرده‌اند)، هرچه باشد، مهمترین سؤال را در اینجا، دربارهٔ میزان نیاز عملی اقتصادی ـ از دیدگاه دنیای عرب ـ به‌مشارکت‌دادن اسرائیل در آن پروژه‌ها و سرنوشت آبهای عربی (مثل حوض اردن، آبهای کرانه غربی و ...) که اسرائیل، با قدرت نظامی بر آن سلطه دارد را، مطرح می‌کند. چه، بسیاری از پروژه‌های طرح شده

توسط اسرائیل، ایجاد آن یا ایجاد جانشینهای آن، بدون نیاز به‌مشارکت اسرائیل نیز ممکن است. لذا دخالت مستقیم اسرائیل در این پروژه‌ها (یا از کانال مؤسسه‌های بین‌المللی که آموزشها و سفارشهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را پی می‌گیرند)، دارای ابعاد سیاسی و استراتژیکی است. بنابراین، به‌همین علّت، اساساً در کتاب پرز، هیچ اشاره‌ای به‌اقدامات الحاقی و نژادپرستانهٔ آبی اسرائیل (که در فصل چهارم، به‌آن خواهیم پرداخت)، نشده است، چنانکه در کتاب او، همچنین خبری از برخورد انتقادی، در برابر اقدامات اسرائیل علیه فلسطینی‌ها و نقش بازدارندهٔ آن در پیشرفت منطقه، نیست.

مشکلاتی راکه پرز و تعداد زیادی از کارشناسان و متخصّصان اسرائیلی مطرح می‌کنند، مثل کمبود آب، تراکم جمعیّت، کاهش حجم زمینهای قابل کشت، مشکلاتی هستند که صبغهٔ طبیعی و بین‌المللی پیدا کرده‌اند، چنانکه به‌شکل مکرّر، گزارشهای مؤسسات بین‌المللی، مثل سازمان فائو (FAO)، برای آن تأکید دارند، و «ادغام» اسرائیل در منطقه، راه‌حلهایی را برای آن، صرف‌نظر از شرایط و اعتبارات آن «ادغام»، فراهم نمی‌سازد؛ چون اینها، مشکلاتی هستند که به‌حکم حجم و وسعت آنها، به‌سیاستهایی در سطح بین‌المللی، علاوه بر دو سطح منطقه‌ای و محلّی، نیاز دارند (۴۱).

۵- «نظام نوین منطقه‌ای» و مؤسسات زیربنایی ترابری و ارتباطات

در زمینه مؤسسات زیربنایی منطقه‌ای جهت ترابری و ارتباطات، کتاب «الشرق الاوسط الجدید»، پیشنهادهای زیر را مطرح می‌نماید (۴۲):

الف: شروع در زیرساخت‌مادی منطقه، قبل‌از اتمام روند سازش، و هدف آن، سرعت‌بخشیدن به‌روند صلح است (بار دیگر، به‌برداشت تکنوکراتی از سازش سیاسی توجه کنید). پرز، در اینجا، به‌تجربه مصر، قبل از امضای پیمان کمپ‌دیوید و بعد از آن (بازسازی و سکونت در شهرای ساحل کانال سوئز، بعد از جنگ ۱۹۷۳، ایجاد پلها و اتوبانها در قاهره و اسکندریه در روزگار حسنی مبارک)، استشهاد می‌کند، به‌این دلیل که بازسازی تأسیسات

زیربنایی، مشخصاً نشانهٔ علاقه به‌صلح است و ایجاد ارتباط و انسجام اقتصادی، تجاری بین کشورهای منطقه را آسان می‌کند.

ب: همکاری بین‌المللی در پروژه‌های بزرگ، که سه سطح دارد: در سطح نخست، تناقضات در نیازها و منافع میان کشورهای همسایه، حلّ می‌شود (مثل عدم اجرای مانورهای نظامی، نزدیک مکانهای سیاحتی همسایه‌ها). و در سطح دوم، مناقشهٔ ابزار تطبیق‌سازی مؤسسات زیربنایی، با معیارهای مهندسی و تکنیکی مشخّص، که با شرایط اقتصادی دولتهای شرکت‌کننده و همسایه صورت می‌گیرد، حل می‌شود. هدف این دو سطح، تأمین روابط حسن همجواری است. امّا در سطح سوم، تنظیم همکاری، در اجرای پروژه‌های مشترک (مثلاً تأسیس کانال دریای سرخ و بحر المیّت به‌مثابه پروژهٔ مشترک اسرائیل ـ اردن)، صورت می‌گیرد. راه رسیدن به‌این سطح هم، ایجاد هیأتهای منطقه‌ای دارای صلاحیّت می‌باشد (علاقهٔ مفرط به‌تشکیل هیأتها، کمیته‌های فنّی و اداری را بنگرید). پرز، برای این هیأتهای منطقه‌ای، مسؤولیت برنامه‌ریزی و نظارت بر اجرای پروژه‌های مشترک را تعیین می‌کند. و معتقد است که صرف ایجاد این هیأتها، ثبات و سرمایه‌های بیگانه را به‌سوی منطقه، جلب خواهد کرد و رشد مداوم را تشویق خواهد نمود و (در اینجا هم، به‌خوش‌بینی بی‌اساس تکنوکراتی توجه کنید).

ج: تأیید مرزهای باز و آزادی حرکت و راه‌اندازی سیستمهای مدرن ارتباطات، به‌این اعتبار که نقش منطقه به‌منزله حلقه اتصال میان شرق و غرب و شمال و جنوب را بدان باز خواهد گرداند.

د: تأسیس بندرها، فرودگاهها، راه‌آهن و اتوبانهای بین‌المللی، که میان کشورهای منطقه، رابطه برقرار می‌کند، چنانکه منطقه را با افریقا و اروپا هم مرتبط می‌سازد. پرز معتقد است چنین شبکه‌ای از ارتباطات، کاهش زمان نقل و انتقال و هزینه‌های آن را ممکن خواهد ساخت. چنانکه در ایجاد «بازارهای پیشرفته» هم، سهیم خواهد بود. در این زمینه، توجّه خاص به‌شرکت‌دادن اسرائیل در شبکه ارتباطات منطقه‌ای، و علاقه به‌ارتباط این شبکه با اروپا، به‌منزله مرکز بازار سرمایه‌داری جهانی، آشکار می‌گردد.

هـ: ایجاد شبکه راه‌آهن نوین، برای خدمت به‌گردشگری، تجارت و حمل و نقل.

در اینجا، پرز، بازسازی و راه‌اندازی راه‌آهن حجاز که مدینه، دمشق و حیفا را به‌هم متصل سازد، را پیشنهاد می‌کند. همچنین، ایجاد یک خط موازی در مدیترانه را هم پیشنهاد می‌کند (اصرار بر ربط اسرائیل با مؤسسات زیربنایی منطقه را ملاحظه کنید).

و: تأمین بودجه ملی خطهای سه‌گانه، برای ایجاد اتوبانها. جاده نخست، از شمال افریقا به اروپا (از طریق مصر، اسرائیل، لبنان، سوریه و ترکیه)، کشیده خواهد شد و جادهٔ دوم، از شمال افریقا به‌عراق و منطقه خلیج. این دو جاده، اجازه عبور به‌ماشینهای مخصوص اروپا به‌خاورمیانه و رسیدن به‌شمال افریقا و بالعکس را می‌دهند. اما جاده سوم، به‌ایجاد شبکه راههایی میان غزّه و الخلیل و بین قدس و عمان، و میان حیفا و مفرق (در شمال اردن)، اختصاص دارد. پرز، پیشنهاد می‌کند بودجه این پروژه‌ها، از جانب کشورهای مسؤول از یک طرف، از طرف دیگر، از جانب شرکتهای چندملیتی، که به‌آنها اجازه دریافت تعرفهٔ گمرکی از این جاده‌ها را می‌دهد، تأمین شود.

ز: تضمین آزادی دستیابی همه کشورهای منطقه به‌بندرهای اصلی در مدیترانه و دریای سرخ و ایجاد مناطق آزاد تجاری، در نزدیکی بندرهای لاذقیه، بیروت، حیفا (یا أشدود)، غزّه، اسکندریه یا پورت سعید و جدّه، ساحل دریای سرخ. پرز، از ایجاد بندری واحد برای ایلات ـ عقبه، استقبال می‌کند. مناطق آزاد تجاری، شامل صنایع سبک، مراکز تجاری و رفاهی، به‌علاوهٔ خدمات اداری و بازاریابی می‌باشد. وی، پیشنهاد می‌کند که در آینده، به‌این مناطق، جایگاه منطقه‌ای داده شود، به‌طوری که مستقیماً از جانب هیأتهای منطقه‌ای، اداره شوند. این پروژه، متضمّن ایجاد بندری جدید در غزّه می‌باشد که از طریق آن، کالاها و محموله‌ها، به‌اسرائیل، فلسطین، اردن، عربستان و عراق حمل می‌شوند. اما در رابطه با بندر واحد ایلات ـ عقبه، پیشنهاد پرز آن است که ادارهٔ آن، توسط هیأت مشترک اسرائیلی ـ اردنی باشد. چنانکه ایجاد فرودگاه اصلی و بین‌المللی را در «خلیج ایلات» (محل تلاقی اسرائیل، اردن و به‌اضافه عربستان، به‌دلیل نزدیکی به‌آن) به‌خاطر «موقعیّت مناسب آن»، پیشنهاد می‌کند.

ح: احداث کانالی بین دریای سرخ و بحر المیّت، تا چند وظیفه را انجام دهد. از جمله

انتقال آب از دریای سرخ به بحر المیّت، برای جبران کمبود آب بحر المیّت، به کارگیری آب این کانال، برای پژوهش و توسعهٔ صنایع پرورش ماهی، حمایت از خدمات گردشگری در اسرائیل و اردن، تأسیس مؤسسات زیربنایی برای توسعه فعالیت اقتصادی در پایین‌دست جمگه عربة و به کارگیری سقوط آب از بلندیهای کوهستانی به بحر المیّت، برای تولید برق و ارتباط‌دادن آن به‌ایستگاه آب شیرین کن.

ط. تبدیل بحر المیّت به‌منبع درآمدی برای اسرائیل، اردن و فسطین. پرز، تبدیل دریای سرخ، به‌دریای «صلح فراگیر» را با به اهمیّت استراتژیک آن، از طریق همکاری میان کشورهای همجوار آن (مصر، اردن، عربستان، یمن، اریتره و اسرائیل)، پیشنهاد می‌کند.

۶- «خاورمیانه جدید» و گردشگری

تلقّی پرز این است که از امکانات فراوان گردشگری (طبیعی، دینی و تاریخی) در منطقه، همچنان به‌نحو کافی استفاده نمی‌شود و بهره‌برداری از آن، می‌تواند موجب فراهم‌آمدن درآمد میلیونها خانواده باشد. وی، معتقد است پدیدهٔ «حشونت»، علّت کاهش سطح گردشگری، در منطقه شده است؛ جنگ و خطر شعله‌ورشدن آن و خشونت در انواع و اقسامش، موجب رویگردانی گردشگران، از منطقه می‌شوند. بنابراین، باید «آرامش و صلح»، حاکمیت یابند، تا توسعه و تشویق گردشگری و جذب سرمایه‌ها، شکل گیرد. وی معتقد است‌که گردشگری، نقش خود را در پایه گذاری، استقرار و ایجاد منافع برای حفظ صلح در منطقه، یفا خواهد کرد. او، بر این باور است که عادی‌سازی روابط اعراب ـ اسرائیل، گردشگری را در منطقه، تشویق خواهد کرد، به‌این جهت که مرزهای باز، تأسیسات زیربنایی پیشرفتهٔ ارتباطات، بازاریابی مشترک گروههای گردشگری جمعی و منظم، اسس و پایهٔ صنعت گردشگری پیشرفته را به‌وجود می‌آورد. پرز، ایجاد شرکت بین‌المللی گردشگری (مشخصات تفصیلی مطرح شده برای ارتباط‌دادن منافع منطقه به‌اقتصاد جهانی را بنگرید)، برای ترویج سفر گروههای جمعی و منظم گردشگری از امریکای شمالی، اروپا و خاور دور به‌منطقه را مطرح می‌کند، به‌طوری که شامل سازماندهی بازدیدها برای

چندین محلّ سیاحتی در کشورهای خاورمیانه شود (۴۳).

۵- شرایط سیاسی برای ایجاد «خاورمیانه جدید»

چنانکه دیدیم، پرز، برای اقتصاد، اهمیّتی فوق‌العاده قائل می‌شود. تلقّی او این است که نقش اقتصاد، در آینده، از نقش سیاست، در تأثیرگذاری بر روابط بین‌المللی، بیشتر خواهد بود (۴۴). و در پرتو این فرضیه، مبانی حلّ نزاع اعراب ـ اسرائیل را به‌طور کلی و نزاع فلسطین ـ اسرائیل را به‌طور خاص، مورد مناقشه قرار می‌دهد. او درک می‌کند که «بدون پیشرفت در حلّ مشکل فلسطین، نزاع اعراب ـ اسرائیل، راه‌حل ندارد» و معتقد است: «تا زمانی که این سازش انجام نگیرد، جدا مشکل خواهد بود ـ اگر محال نباشد ـ که خاورمیانه جدید، شکل گیرد». بنابراین، بررسی «مؤلفه‌های اساسی مشکل فلسطین» را پیشنهاد می‌کند و آن را در مرزها، سازماندهی (یا ساختار سیاسی) و دولت، تعیین می‌کند. او سپس آن «مؤلفه‌ها» را به‌شرح زیر، مورد بررسی قرار می‌دهد:

الف: مرزها

پرز، بر این باور است که مرزهای آینده (یعنی مرزهای اسرائیل)، مشکل‌ترین جنبه‌های سازش سیاسی می‌باشد. او خود را از معتقدان به‌این اصل می‌داند که ممکن نیست «ملّتی، بر ملّتی دیگر، برخلاف اراده‌اش، حکومت کند». امّا این امر، این مسؤول اسرائیلی را از موضع‌گیری مبتنی براساس تصویر مرزها، طبق پراکندگی کنونی جمعیّت (در تابستان سال ۱۹۹۳) یعنی پذیرش موضعی که ملّت فلسطین را به‌پذیرش سیاست اسکان اسرائیلی، فرا می‌خوانند، منع نمی‌کند. بنابراین، وی، به‌توجه استراتژیک اسرائیل به‌خط «دفاعی» مقابلش «که بهتر است از رود اردن آغاز شود»، تأکید می‌کند، و این، تا هنگام پایین آمدن ترسهای اسرائیل در برابر هر «تجاوز احتمالی، علیه کمربند تنگ کشور»، باقی خواهد ماند (۴۶) وی، به‌مقدس‌بودن قدس برای ادیان سه‌گانه اشاره می‌کند و به‌مدّنظر قراردادن این تصور سیاسی، که بیشتر ساکنان اردن، از فلسطینی‌ها

هستند، ضمن رد این شعار که «اردن، همان فلسطین است»، چون این، شعاری است که «مشکل فلسطین را به‌مثابه یک مشکل ملّی» به‌رسمیّت نمی‌شناسد، فرا می‌خواند. او، اضافه می‌کند: «ترسیم مرزها، قبل از پیمان مسبوق بر تعیین کیفیّت آن مرزها، ممکن نیست (۴۷) مرزهایی که پرز می‌خواهد، «مرزهای راحت» (soft borders) می‌باشند که به‌تعبیر او، مرزهای «راحت»، یعنی همان مرزهای باز برای اجازه حرکت که به «اشخاص، کالاها و افکار، آزادی عبور و مرور و انتقال» می‌دهد، چنانکه به «حل مشکل آب و توسعه گردشگری، در سطحی گسترده»، به‌اضافه توسعه کشاورزی و صنعت، که رقابت در بازارهای جهانی را ممکن می‌سازد هم، و اجازه فعالیت می‌دهد. وی، از «مرزهای راحت» دفاع می‌کند، به‌این اعتبار که ازمنظر دینی، حائز اهمیت‌می‌باشد؛ زیر، در زمانی‌که اسرائیل، بریقای قدس، فقط تحت سلطه خودش پافشاری می‌نماید، کاملاً اهمیّت این شهر را برای مسیحیان و مسلمانان، به‌اضافه یهودیان، می‌فهمد». چنانکه ار تفسیر پرز ز مرزهای «راحت» برمی‌آید، این مرزها، دارای ابعادی استراتژیک می‌بشند، از آن جهت که مناطق عربی گسترده‌ای را به‌صورت عاری از سلاح می‌خواهد. همچنان که در پیمان کمپ‌دیوید، که به‌خلع سلاح صحرای سینا انجامید، رخ داد. بنابراین، دعوت او، به‌خلع سلاح‌کرانه‌غربی و نوار غزّه (به‌استثنای مناطق امن اسرائیل)، به‌مثابه یکی از شرطهای ضروری صلح اسرائیل می‌باشد.

ب: ساختار سیاسی

پرز، اصرار دارد که مرزهای «رحت»، توافقی نه فقط بر سر مسائل امنیّتی، بلکه بر سر ساختار سیاسی‌ای را می‌طلبد که در مناطق فلسطینی، اقامه خو هد شد. وی، مشخص می‌سازد که کونفدراسیون اردن ـ فلسطین، همان ساختار سیاسی‌ای است که با آن ماطق، بیشترین تناسب را دارد. روشن است که هدف کونفدر سیون طرح شده در اینجا، قطع راهِ یجاد دولت فسطینی است، نه یجاد کونفدراسیونی بیں دو دولت مستقل. تلقّی پرز آن است که ساختار بسیار مناسب از دید اقتصادی، همان ساختار «بنیلوکس» (اتحادیه گمرکی) اردن ـ فلسطین ـ اسرائیل می‌بشد.

بنابراین، «مثلث اقتصادی، سقف این ساختار است و چهارچوب دوجانبه، زمینه و قاعده آن». از خلال این اقدام، کرانه عربی، خلع سلاح باقی می‌ماند و ارتش کونفدراتیو، در شرق رود اردن که «عمق استراتژیک» اسرائیل را تأمین می‌کند، موضع می‌گیرد (۴۸). برای توجیه این موضع، پرز، بر این فرض است که دولت مستقل فلسطینی در آینده، از جانب اردنیها، با نگرانی، پذیرفته خواهد شد و با رویارویی شدید از جانب اسرائیلی‌ها مواجه خواهد شد. بنا به رأی او، شک و تردیدهایی هم در باب توانایی دولت فلسطینی ـ که بر زمینی کوچک و دارای مشکل، ایجاد خواهد شد ـ در ماندگاری و توسعه، وجود دارد.

ج. نظام حکومت

فرض پرز، بر وجود رابطه داخلی میان کونفدراسیون و دموکراسی است، از آن جهت که اوّلی، بر بی‌مرکز بودن، بنا شده است. و معتقد است تحوّلات اخیر دموکراسی در اردن، این کشور را برای کونفدراسیونیه، آماده کرده است. تلقّی وی این است که بهترین روش رویارویی با جنبش «حماس»، همان انتخابات است، «چون نبود دموکراسی، در تغذیه رشد بنیادگرایی که ستقرار رژیمهای موجود در دنیای عرب را تهدید می‌کند، سهیم است». (امّا این موضع اسرائیل، بعد از آن که عقب‌نشینی اسرائیل از مناطق مسکونی فلسطین، به‌عنوان پیش‌شرط و مقدمه اجرای انتخابات، مطرح شد و در پیمان اُوسلو هم آمد، تغییر کرد). وی، معتقد است دموکراسی می‌تواند ایجاد روابط حسن همجواری را میان «دولتهایی که در هویت قومی و فرهنگیشان اختلاف دارند»، تضمین نماید (۴۹).

کتاب «الشرق الاوسط الجدید»، توجّه ویژه‌ای به‌حلّ نزاع فلسطین ـ اسرائیل دارد، به‌این اعتبار که شرط ایجاد نظام منطقه‌ای می‌باشد. اما اصولی که برای سازش تعیین می‌کند، ویژگیهای قبلی سیاست حزب کارگر اسرائیل را از زمان طرح پروژه ایگال آلون ـ وزیر خارجه اسرائیل در آن زمان (۱۹۶۷) ـ تا امضای پیمان «اعلام اصول» در سپتامبر ۱۹۹۳ با خود دارد (۱۵۰). این اصول، تشکیل دولت مستقل فلسطینی را استثنا می‌کند و بر بقای سیطره اسرائیل بر قدس و

شهرکها، پافشاری می‌کند و حق ملّت فلسطین در بازگشت به‌وطن را رد می‌نماید.

به‌رسمیّت شناختن دولت کارگری رابین سازمان آزادی‌بخش فسطین را به‌عنوان نمایندهٔ ملّت فلسطین، تحت تأثیر واکنش و تلاقی عواملی چند در زمینهٔ ادامهٔ مذاکرات دوجانبه و چندجانبهٔ اسرائیل ـ اعراب بوده است. مهمترین این عوامل، عبارتند از: انتفاضه، تشدید نفوذ «حماس» در کرانه غربی و نوار غزّه، بحران ساختاری، سیاسی و مالی ی که در درون سازمان آزادی‌بخش رخ داد و شکست تلاشهای اسرائیل (و امریکا) در ایجاد رهبری محلّی جانشین (از کرانه غربی و نوار غزّه) به‌جای سازمان آزادی‌بخش، علاوه بر برنامه‌هایی که حزب کارگر، براساس آن، وارد عرصهٔ انتخابات کنیست در سال ۱۹۹۲ شد. همچنین، به‌رسمیّت شناخته‌شدن سازمان آزادی‌بخش، از جانب اسرائیل نه شامل اعتراف به‌حقِ ملّت فلسطین در تعیین سرنوشت سو نه شامل اعتراف به‌حق او، در تشکیل دولت مستقل فلسطینی گردید.

بنابراین، پروژه «همکاری» اقتصادی و امنیتی و ایجاد «خاورمیانه جدید»، متضمّن عدم توجه سیاسی به‌مبانی همتایی و همسانی و یک‌سو نگری است که از نیاز اسرائیل به‌ادغام منطقه‌ای در نظام نوین خاورمیانه ناشی می‌شود، بدون آن که این واقعیّت مدّنظر قرار گیرد که جهان عرب نیز دارای نیازهایی با اولویتهای مختلف، می‌باشد. مثلاً دعوت به‌خلع سلاح و توقف مسابقه تسلیحاتی درمنطقه، با توجه به‌یکّه‌تاز بودن اسرائیل در سلاح هسته‌ای و پافشاری‌اش بر برتری کیفی، چندان قانع‌کننده نیست. فرایند «صلح» نیز، با توجه به‌پافشاری اسرائیل بر حاکمیّت «واحد» بر قدس و رد دولت مستقل فلسطینی و در سایهٔ سیاست متکّی بر ادامه و گسترش شهرک‌سازی در کرانه غربی و نوار غزّه، همچنان بی‌محتوا و مبهم باقی خواهد ماند (۵۱).

٦ – پروژه پرز: نظامی منطقه‌ای، نه یک بازار مشترک

کتاب «الشرق الاوسط الجدید» از بعد منطقه‌ایِ پیمان «اعلام اصول» فلسطین ـ اسرائیل، پرده برمی‌دارد و تا حد زیادی، استراتژی نیروهای جمعی را که حزب کارگر اسرائیل و نیروهای سیاسی هم‌پیمان با آن، به‌گونه‌ای نماینده آنها هستند، منعکس می‌کند. و فراخوانیِ تشکیل نظام

نوین منطقه‌ای را، که هرچند به‌شکلهای مختلف، از جانب بیش از یک شخصیت سیاسی اسرائیل مطرح شد، می‌پذیرد (۵۲). فرمولهای پروژهٔ منطقه‌ای پرز، به‌اعتبار این که سیاسی و رسمی هستند، همچنان طرح می‌شوند. شاید بارزترین این فرمولها، فرمولی است که یوسی بیلین، به‌عنوان معاون وزیر خارجه اسرائیل و رئیس هیئت اسرائیلی در کمیتهٔ مذاکرات چندجانبه، مطرح نموده، که خلاصه آن چنین است: «اینها، رؤیای ما برای خاورمیانه هستند: مرزهای ساز، همکاری اقتصادی که به‌رشد قتصادی منجر می‌شود و آزادی حرکت بری اشخاص و تولیدات و خدمات، از طریق مرزها» (۵۳).

بیلین توضیح می‌دهد که اسرائیل، به «رشد شبکه‌ای از ارتباطات منطقه‌ای، که با تأسیسات زیربنایی آغاز گشته است، چشم دوخته است: اتوبانها، راههای هوایی و دریایی، لوله‌های آب و شبکه‌های برق، که شکل شبکه‌ای گسترده از شرق به‌غرب و از شمال به‌جنوب را به‌خود می‌گیرد» (۵۴). و اضافه می‌کند: «مرکزیّت همکاری قتصادی منطقه‌ای در رابطه با طرح خاورمیانه جدید، در موارد زیر متجلّی می‌شود: ایجاد فضای تازه و تشویقی برای مقاطعه‌کاران (private entrepeneurs) و برای شغلهای سرمایه‌گذاری، به‌منظور توجّه به‌توسعه اقتصاد خاورمیانه. ما به‌تشکیل پروژه‌های مشترکی چشم دوخته‌ایم که بتواند از منابع طبیعی و علم، برای گسترش تبادل تجاری میان کشورهای منطقه، کمک بگیرد. پروژهایی که بتوانند از این منطقه، به‌اقتصاد صنعتی در امریکای شمالی و اروپا و همچنین در آسیا و افریقا و مریکای لاتین، گسترش یابند» (۵۵).

شاید تحوّلات عمده‌ای که اوضاع محلّی و منطقه‌ای و متغیّرهای بین‌المللی شاهد آن بودند مشوّق بزرگ اقدام پرز، در آشکارساختن پروژه‌اش بوده است. چنانکه دیدیم، این پروژه، بر دیدگاه مشخّص ساختار و افقهای تحوّل وضعیّت اقتصادی ـ سیاسی در اسرائیل و منطقه، مبتنی است. و به‌سبب بستری که این پروژه در آن طرح گشت و تیرگیهای موجود میان برخی از عناصر اصلی آن، بعید نیست که تعدیلهایی (که گاه موقت هستند، هرگاه حاشیه‌ای و گاه ریشه‌ای و فراگیر)، در پروژهٔ استراتژیک مذکور رخ دهد، آن‌گاه که متغیّرهایی بر عوامل و دیدگاههایی که

به آن استناد می‌شود و یا آن‌گاه که تناقضات و نزاعهای موجود در دنیای خارج (محلّی و منطقه ی، به‌صورت خاص)، تحوّلاتی که آن را می‌طلبند، به‌بار آورند، دخالت کنند.

بنابراین، استنتاج برخی در این که پرز، تنها چند ماه پس از اعلام پروژه، به‌تغییر مهمّی در پروژه‌اش دست یازیده است، استنتاجی است که از دیدگاه روشی صرف، هیچ ابهامی ندارد، امّا از حیث قرائت آن از دیدگاههای تغییر، در آن خطا وجود دارد (۵۶). این، قرائتی است که اساس آن، اظهارات پرز در بستری مشخّص (بعد از چهار ماه از انتشار کتاب «الشرق الاوسط الجدید»)، می‌باشد. بارزترین این اظهارات، در پی پیچیده‌شدن مذاکرات دربارهٔ اجرای مرحله نخست پیمان اُوسلو میان دولت رابین و رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین در بهار ۱۹۹۴ و در پی کُند شدن روند مذاکرات در عرصه‌های دیگر (مشخصاً در عرصهٔ اسرائیل ـ سوریه)، از یک طرف و از طرف دیگر، موضع‌گیری استقلالی‌تر جمهوری روسیه از موضع امریکا، در برابر مذاکرات اعراب ـ اسرائیل (مثل اقدام مسکو به‌طرح ایدهٔ «مادرید ۲» برای تصحیح اصولی که «مادرید ۱» بر آن متّکی بود، اعلان از سرگیری فروش سلاح به‌سوریه، دعوت پیشین از رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین (یاسر عرفات) برای دیدار از مسکو در آوریل ۱۹۹۴)، بوده است. اینها، اظهاراتی بوده است که در بستر واکنشها در قبال کشتار حرم ابراهیمی (فوریه ۱۹۹۴) و عملیّات انتحاری جنبش حماس (آوریل ۱۹۹۴)، از طرف دیگر، رخ داده است. شاید مهمترین سخنی که استنتاج مذکور بر آن متمرکز است، اظهارات وزیر خارجه اسرائیل ـ شیمون پرز ـ در خلال دیدار رسمی‌اش از ترکیه (در هفته دوم آوریل ۱۹۹۴)، زمانی که ترکیه را به‌تشکیل هیأت خاورمیانه‌ای، به‌سبک «کنفرانس امنیّت و تعاون در اروپا»، فرا خوانده بود، بوده است.

ملاحظه در مسأله استناد پرز در کتابش «الشرق الاوسط الجدید»، مشخص می‌سازد که او در طرح اندیشهٔ «نظام نوین منطقه‌ای»، به‌نمونهٔ مجموعه اروپایی متّکی است، نه به‌نمونهٔ گروه امریکای شمالی در تجارت آزاد. چون قصد پرز از این پروژه، تنها گشودن مرزها در برابر تبادل تجاری و انتقال کالا و افراد نبوده است، بلکه ـ علاوه بر این، چنانکه بیان تفصیلی پروژه‌اش آن را

توضیح داده است ـ هدفش، پیشرفت تدریجی به‌سوی شکلی از اشکال فدرالی است که متضمّن تشکیل نهادهای خاورمیانه‌ای، جهت شکل‌دادن سیاستها و رویکردهای واحد در چند زمینه حیاتی (مثل اقتصاد، آب، امنیّت، سیاست خارجی و ...)، می‌باشد. به‌بیان دیگر، آنچه را که پرز در کتاب اخیرش مطرح می‌کند، همان پروژهٔ چندبُعدی «ادعامی» است، نه پروژه‌ای که حدودش در ایجاد «منطقه تبادل آزاد تجاری»، یا تشکیل «بازار مشترک»، منحصر می‌شود. بنابراین، برخی، طرح اندیشهٔ «ایجاد سیستمی در خاورمیانه، به‌سبک کنفرانس امنیّت و تعاون در اروپا» توسط پرز را نشانهٔ چشم‌پوشی او از منطق همکاری منطقه‌ای، طبق نمونه «مجموعه اروپایی» به‌نفع «منطق» همکاری، طبق نمونه «کنفرانس امنیّت و تعاون در اروپا»، تلقّی می‌کنند؛ نمونه نخست، حالت دولتهایی را ارائه می‌کند که «می‌خواهند برای ساختن آینده‌ای مشترک، از جنگ خارج شوند که در بستر آن، کنارگذاشتن حاکمیتهای ملّی قرار دارد، امّا حالت دوم، در اصل، فرمولی است برای برخورد با جنگ سرد و نتایج آن و حدود ناشی از آن» (۵۷).

خلاصه این‌که اگر تغییری در پروژه پرز رخ دهد و دارای فایده باشد، از زاویهٔ یادآوری این حقیقت است که رهبری سیاسی اسرائیل، مثل هر رهبری سیاسی دیگر به‌جمهور انتخابی، توجّه دارد، که پروژه‌ها و استراتژیهایش را برطبق دیدگاه خودش، برای منافعی که مدّنظر دارد (از جمله دیدگاه آن نسبت به منافع عمومی) و فشارهایی که متوجه آن می‌شود و علاقه آن در بارنگری در حکومت، دچار تغییر و تعدیل می‌کند؛ این نتیجه‌گیری، به‌جهت‌دهی توجّه به‌حقیقتی که بیشترین مفهوم را دارد و آن اظهارات، در بافتی که مطرح شده به‌آن اشاره دارد، کمکی نمی‌کند؛ حقیقتی که به‌روند همکاری میان اسرائیل و ترکیه (عضو در پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو») از زمان امضای پیمان «اعلام اصول»، و بروز نشانه‌های زیادی از علاقه ترکیه به‌ایفای نقش منطقه‌ای، با هماهنگی مستقیم و منظم با اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه بارزترین آنها مصر و شاید عربستان، سرعت می‌بخشد. این رأی را، روند بالای دیدارهای رسمی‌میان دو کشور و اظهاراتی‌که از برقراری پیمان امنیّتی «اسرائیل ـ ترکیه ـ مصر» استقبال می‌کند، تأیید می‌نماید (۵۸). امّا همه اینها، در واقع، در متن پروژه پرز، در مورد تشکیل «نظام نوین منطقه‌ای»

در خاورمیانه، مطرح است. اینجاست که تأکید پرز بر ضرورتی که شامل همکاری منطقه‌ای در زمینه‌های گردشگری، آبیاری، توسعه راههای جدید، خطوط انرژی، ارتباطات تلفنی و هوایی (بی‌سیم)، راههای لوله‌های نفت و ...» می‌شود، تکرار می‌گردد (۵۹).

کما این که ضهارات پرز، بعد از پایان دیدار رسمی‌اش از ترکیه، در هر حال به‌ایجاد تعدیلهای مهمّی در پروژه اصلی‌اش اشاره نداشت؛ دربارهٔ رابطه مطلوب با کشورهای عربی همسایه، پرز در مصاحبه‌ای با روزنامه «دافار» چنین می‌گوید:

«... برماست که شبکه‌ای از ارتباطات تازه ایجاد کنیم، برماست که نظامی برای دفاع منطقه‌ای برقرار کنیم، برماست که در رابطه با سوریه، بر دو شرط اصرار بورزیم: اوّل، این که مذاکرات، فراگیر باشد، به‌صوری که حالت جنگ با تمام کشورهای عربی، جز سه کشور عراق، ایران و لیبی، پایان یابد. و شرط دیگر، این که تأسیس ساختار استراتژی نوین را آغاز کنیم تا عکس‌العملی در برابر خطر موشکی، سلاح اتمی، شبکه هشدار زودهنگام و ... باشد، همچنین، ایجاد یک شبکهٔ نوین اقتصادی و جب است، چون کسی که می‌پندارد بدون آن زندگی در منطقه امکان دارد، اشتباه بزرگی مرتکب می‌شود» (۶۰).

همچنین «پروژه» اسرائیلی را، پروژه‌ای «پیچیده» دانستن، خطاست، هرچند که گاهی ساده می‌نماید و گاهی، با «قهرمن‌بازی» تبلیغاتی همراه است. آن، پروژه‌ای است که دارای استراتژی روشن و باگرایشها و ابزار است. این که استراتژی مزبور، طی آنچه که از زبان مسؤولان و مذاکره‌کنندگان اسرائیلی طرح می‌شود، دارای اقدامات اقتصادی و امنیّتی مفصّلی است که در بیانهای مسموس آن، همیشه با بخشی هماهنگ به‌نظر نمی‌رسد، ضرورتاً آن را مبهم نمی‌کند، به اندازه‌ای که به‌استناد آن اقدامات، به اصولی غیرمتوازن از یک سو و از سوی دیگر، به‌آشفتگی‌هایی در استراتژی برخی از کشورهای عربی اشاره دارد، و از طرفی هم، به‌عدم وجود مرزهای نزدیک هماهنگ میان آنها، اشاره دارد. امّا واقع‌گرایانه است اگر آدمی انتظار داشته باشد که بر سازش سیاسی (به‌حکم طبیعت نامتوازن و ناهماهنگ آن) و پیامدهای وضعیّت واقعی (اعراب ـ اسرائیل)، نتایجی مترتّب گردد که پیش‌نویس پروژه پرز و تأییدکنندگان آن، آن را

پیش‌بینی نکرده‌اند؛ نتایجی که تغییرات مهمّی را بر بخشی از جنبه‌های پروژه، تحمیل می‌کند (٦١).

شاید از حیث روش برخورد با پروژه، یا با استراتژی «نظام نوین منطقه‌ای»، اگر با ملاحظات زیر برخورد صورت گیرد، سودمندترین برخورد باشد:

اوّلاً، چهارچوب «ایدئولوژیکی» (چون مفاهیم و رویکردهایی را به کار می‌گیرد که مکتب اقتصادی لیبرلیسم جدید که در دهۀ هشتاد به‌وجود آمد، به کار گرفت)، که از سطوح و زمینه‌های مختلف روابط اقتصادی و سیاسی استقبال می‌کند. (یعنی پروژه‌های مشترک ساده و محدود و نیز بزرگ و گسترده و همچنین سازمانهای مختلف تجاری را دربر گیرد).

ثانیاً: پروژه‌ای است که آیندۀ منطقه را از خلال ایجاد روابط دوجانبه اسرائیل با کشورهای عربی و کشورهای همسایه، می‌بیند و علی‌رغم ادّعاهای آن، پروژه‌ای نیست که راه‌حلهای منطقه‌ای را برای مشکلات منطقه با ویژگیهایش، امکاناتش، تاریخش و روابط داخلی و خارجی آن، مطرح نماید.

ثالثاً: چهارچوبی است پایه‌ریزی شده بر اندیشه مرحله‌ای، چنانکه طرفداران اسرائیلی یا بین‌المللی پروژه (متشکل از امریکاییها و اروپاییهای غربی و اخیراً ژاپنی‌ها و عربها) نیز توضیح می‌دهند. یعنی پروژه، طرحی نیست برای اجرای دفعی و آنی و یا به‌شیوۀ واحد با همه طرفهای مسؤول. (یعنی ممکن است با طرفی، با سرعت حرکت کند و با طرف دیگر، بسیار کند، و حداقل برای مدّتی، با طرف سوم، رابطه درحدود دیپلماسی باقی بماند)، و در تمام سطوح، با یک سرعت نباشد. (لذا به‌عنوان مثال، اقدامات امنیّتی، در بسیاری از مواقع از اقدامات اقتصادی، پیشی می‌گیرد).

رابعاً: چهارچوبی است که محور اصلی آن، در ساختار سیاسی، اقتصادی، امنیّتی روابط اسرائیل، فلسطین، اردن متجلّی می‌شود، جایی که توجه کنونی و میان‌مدّت اسرائیل و دنیا (امریکا ـ اروپا) به‌آن متمرکز است. شکی نیست که تکیه فراوان به‌جنبه‌های محض اقتصادی (از جمله امکانات اقتصادی اسرائیل)، علی‌رغم اهمیّت مؤکّد این جنبه، موجب غفلت، یا نادیده گرفتن جنبه‌های استراتژیک (سیاسی ـ امنیّتی) می‌شود، که چه‌بسا در همین مدّت مورد نظر، برای اسرائیل، از اهمیّت بیشتری برخوردار است.

یادداشتها

1. A. M. Gomaa, The Foundation of the League of Arab States (London & New York: Longman, 1977), pp. 11-16; Y. Porath, In Search of Arab Unity 1930-45 (London: Frank Cass, 1986), pp. 58-148.

همچنین بنگرید: محمود عبدالفضیل، «السیاسة والفکر العربی بین الواقعیّة و الوقوعیّة»، المستقبل العربی، شماره ۱۵۸، آوریل ۱۹۹۲. مراد وهبه، «ثقافة شرق اوسطیّة»، «الحیاة»، ۱۹۹۳/۸/۱ رعید الصلح، «المشاریع الاسرائیلیة، شهادات المنشأ فرشة»، «الحیاة»، ۱۹۹۳/۷/۲۶. عبد المنعم سعید (إعداد)، «الشرق الاوسط بعد السّلام»، «السیاسة الدولیة»، شماره ۱۱۵ ژانویه ۱۹۹۴. عبدالمنعم سعید، «التحدیات (الشرق اوسطیّة) الجدیدة والوطن العربی»، (بیروت، مرکز دراسات الوحدة العربیه، ۱۹۹۴).

۲- به‌نقل از: حلمی عبدالکریم الزعبی، «کیف یخطّط الکیان الاسرائیلی للسیطرة علی المنطقة العربیة اقتصادیاً»، مجلة «دراسات»، شماره ۴، ۱۹۸۷، ص ۳۳. همچنین بنگرید:

Abba Eban, "Community for Mideast Neighbors," International Herald Tribune, September 29, 1993.

آبای‌بان، از سالها پیش، برقراری رابطه بین اسرائیل و همسایگان عربش را به‌سبک رابطه موجود میان امریکا و کشورهای امریکای جنوبی، مطرح کرد. بنگرید.

Abba Eban, Voice of Israel (New York: Horizon Press, 1957).

۳- الزعبی، همان مأخذ، ص ۳۷. برای آگاهی از بعضی از اندیشه‌های نخستین اسرائیل در باب همکاری منطقه‌ای، بنگرید: صبیر جبور، «مخطّطات اسرائیل الاقتصادیة»، (بیروت: مؤسسه الدراسات الفلسطینیة، ۱۹۸۰)

از نوشته‌هایی که اهمیّتی خاصّ به‌اضافهٔ فلسطین از یک سو و از سوی دیگر، نقش امریکا در اسرائیل (بعد از جنگ خلیج) برای گشودن راهی به کنفرانس صلح مادرید در خاورمیانه می‌دهد، کتاب زیر است

John King, Handshake in Washington: The Beginning of Middle East Peace? (London: Ithaca Press, 1994).

۴- بنگرید: روجر اُوین، «اسرائیل و اقتصاد السّلام»، روزنامه الحیاة، ۱۹۹۴/۳/۴. اُوین، پروفسور ایتان شبیشکی را نمونه‌ای از تکنوکراتهای پرشور نسبت به اصلاحات ساختاری در اسرائیل و صلح با سازمان آزادیبخش فلسطین، معرفی می‌کند. شبیشکی، اقتصاددانی در دانشگاه عبری و یکی از بنیانگذاران حرکت «صلح اکنون»، و رئیس شورای اداره صنایع کور - یکی از بزرگترین مجتمع‌های صنعتی در اسرائیل - ، می‌باشد که تا همین نزدیکیها، تحت سلطه هستدروت بوده است. شبیشکی، از طرفداران جدّی خصوصی‌سازی، نه تنها به‌عنوان چهارچوبی برای تغییر مالکیت، بلکه همچنین تغییر نظامی که دولت، در اقتصاد حاکمیّت دارد، می‌باشد (که در اسرائیل، از قیمتها آغاز، و به احتکار، ختم می‌شود)، و شبیشکی، به اصلاح صندوق حمایت پزشکی و بازنشستگی توسط دولت که این مؤسسات، هم‌اکنون هستند، فرامی‌خواند. او، از اقدام‌کنندگان به آماده‌سازی شرکت کور برای استفادهٔ مستقیم از روند صلح است، مشخصاً به این دلیل که شرکت کور، بسیاری از کالاهای مورد نیاز را که در آغاز توسعه اقتصادی فلسطین، درخواست بالایی خواهند داشت، (مثل سیمان، لوله‌های فلزی آب و ...)، فراهم می‌کند. از این جهت است که شرکت کور، در ایجاد شرکت سرمایه‌گذاری در کرانه غربی و نوار غزه با سرمایه‌ای حدود ۱۰۰ میلیون دلار، اعلام آمادگی کرده است، شرکتی که کشورهای فلسطینی، مغرب و اسپانیا، در آن شریک خواهند بود. شبیشکی معتقد است که صلح، برای اسرائیل دارای فایده‌های اقتصادی، در دو جهت زیر است: ۱- از بین بردن یا کاهش تحریم اسرائیل از جانب شرکتهای بیگانه و گشودن افقهایی برای گسترش تبادل تجاری و سرمایه‌گذاری با کشورهایی مثل ژاپن، که تا امضای پیمان با سازمان آزادیبخش فلسطین در سپتامبر ۱۹۹۳ احتیاط زیادی در رفتار تجاری با اسرائیل به‌خرج می‌داد. همچنان که صلح، تصوّر وجود خطر، در نتیجهٔ سرمایه‌گذاری در اسرائیل را می‌زداید؛ ۲- فراهم‌کردن فرصتهایی برای برخی از شرکتهای اسرائیلی برای گسترش حوزهٔ فعالیتشان.

۵- به‌عنوان مثال بنگرید: شیمون پرز، «اقتصاد بلاحدود»، «الملف»، ج ۶، شماره ۶۴، ۴، ۱۹۸۹؛ شیمون پرز، «من سفره المستقبل و رؤیة المولود» در: نخبة من السیاسیین والباحث الاسرائیلیین، الکیان الصهیونی عام ۲۰۰۰، (نیکوزیا: آژانس مطبوعاتی و انتشاراتی محدود بیسان، ۱۹۸۶).

Shimon Peres, "The Middle East in a New Era," Mediterranean Quarterly, Vol. 2, No. 4, Fall 1991.

6. Shimon Peres, The New Middle East (Dorset: Element Books, 1993).

7. Ruth Arad, Seev Hirsch & Alfred Tovias, The Economics of Peacemaking (London: Macmillan Press, 1983), p. 36; pp. 4-5.

نویسندگان این کتاب، سه مفهوم را در تعیین محتوای «صلح» به کار می‌برند: ۱- «نظام تهدید»: نظامی که بر حساب خسارت ناشی از عدم برآورده کردن خواسته‌های طرف دیگر، مبتنی است. و ترس از ضرر، محرّک اصلی رفتار در این نظام است. ۲- «نظام تبادل»: تبادل در اینجا، به‌معنای اقتصادی - تجاری، در زمینه‌های مختلف (افراد، شرکتها، تجارت بین‌المللی و ...) می‌باشد. ۳- «نظام ادغام»: که میان افراد (یا مجموعه‌ها یا دولتها)، برقرار است که به‌یکدیگر، به‌مثابه جزئی از مجموعهٔ واحد (خانواده، باشگاه، حزب، گروه یا طایفه دینی، رابطه فدرالی یا کونفدرالی و ...) می‌نگرند. این سه نویسندهٔ اسرائیلی معتقدند که صلح، در انتقال از «نظام تهدید»، به «نظام تبادل»، متجلّی می‌شود.

گاهی، بحث متفکران اسرائیلی درباره مفاهیم ایدئولوژی روند صلح ـ در واقع ـ تعبیری از یک بحران فکری است؛ بحرانی ناشی از واقعیت ایجاد دولت اسرائیلی و نتایج مترتّب بر ملّت دیگر و بحرانی شدن روابطش تا درجهٔ دشمنی پایدار با همسایه‌ها، از یک طرف و تلاشش برای خروج از این بحران، به‌واسطه روابط «تبادل» با این همسایه‌ها و در عین حال، حفظ موقعیّت قدرت خود (در نظام «تهدید») و روابط منحصرش با مراکز دنیای عرب، از طرف دیگر. لذا، نویسندگان کتاب، عیبی در این سخن که: اهمیت «پیمان مستحکم میان اسرائیل و مصر، و ویژهٔ فروش نفت، حداقل در این مطلب نهفته است که مصر را واداشته است تا با دشمن سابق، هم‌پیمان شود»، نمی‌بینند (ص ۱۳۷). با این همه، سایر تجربهٔ عادی‌سازی روابط میان اسرائیل و مصر، این سه اقتصاددان اسرائیلی، اقرار می‌کنند که: «اجبار یک طرف به خرید یا فروش بیش از آنچه که می‌خواهد، دشوار است»؛ بنابراین، «این مصریها هستند که حداکثر سقف حجم مبادله اقتصادی با اسرائیل را تعیین کرده‌اند» (ص ۱۳۷)

8. Peres, The New Middle East, op.cit., p. 62 (emphasis addded).

۹ - Ibid. می‌بینیم که لحن رسمی امریکا هم، همین زبان را به کار برده است؛ مثلاً رئیس جمهور امریکا ـ کلینتون ـ در سخنرانی‌اش در کنیست (مجلس) اسرائیل در اکتبر ۱۹۹۴ چنین می‌گوید: «ما با تروریسم افراطی اسلامی، که دشمن صلح، دولت اسرائیل و یهود است، مواجه هستیم، این تروریسم، تنها کشور ما را تهدید نمی‌کند، بلکه حکومتهای میانه‌رو عربی و کشور شما و تمام جهان را تهدید می‌کند ... این تروریسم، حد و مرزی نمی‌شناسد و چه بسا برای انتشار مرگ، از دریاها و اقیانوسها هم بگذرد» («الحیاة»، ۱۹۹۴/۱۰/۲۹).

10. Peres, The New ..., op.cit., p. 63.

11. Ibid.

12. Ibid.

13. Ibid., p. 64.

14. Ibid., p. 175

۱۵ - به اظهارات شیمون پرز در ژانویه ۱۹۹۴ («الحیاة»، ۱۹۹۴/۱/۱۴) و توجیهات وی در رد امضای پیمان منع گسترش سلاح هسته‌ای توسط اسرائیل («الحیاة»، ۱۹۹۵/۱/۱۲)، مراجعه شود.

16. Peres, The New ..., op.cit., p. 64.

17. Ibid.

18. Ibid., p. 65.

19. Ibid.

20. Ibid., p. 66

21. Ibid. (emphasis added)

22. Ibid., pp. 67-69.

23. Ibid., pp. 75-85

24. Ibid., pp. 72-74

25. Ibid., p. 73

۲۶- Ibid., pp. 88-89. برای به‌دست آوردن تصویر آماری دقیق‌تر و مطمئن‌تر از ارقام ارائه شده توسط پرز دربارهٔ بدهیهای خارجی کشورهای منطقه و هزینه‌های نظامی آن، بنگرید:

Ishac Diwan and Nick Papandreou, "The Peace Process and Economic Reforms in the Middle East," in Stanley Fischer, Dani Rodrick and Elias Tuma, The Economics of Middle East Peace (The MIT Press, 1993), pp. 227-255

طبق داده‌های این مأخذ (Table 9.6, p. 242)، میانگین سهم هزینهٔ نظامی از تولید ناخالص ملّی دولتهای منطقه در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۸۶ بەشرح زیر است: مصر ۱۲٪ در سال ۱۹۸۶)، اسرائیل (۲۹٪)، اردن (۱۴٪)، سوریه (۱۶٪)، عراق (۲۵٪)، عُمان (۲۲٪)، ایران (۱۲٪)، عربستان سعودی (۱۹٪).

نتیجه یکی از پژوهشها در باب «ارتش و دولت» در خاورمیانه چنین است: «در خاورمیانه، رابطه‌ای متناسب (correlation)، میان هزینه‌های دفاعی به‌عنوان درصدی از تولید ناخالص ملّی از سویی و میانگین توسعه، از دیگر سوی، وجود ندارد. بلکه بالاتر از این، هزینه‌های بالا، در حالتهایی چند، با میانگین توسعه نسبتاً بالا، همخوانی دارد، اما انسان، نمی‌تواند از آن، چنین نتیجه بگیرد که هزینه‌های دفاعی، بیشتر از سرمایه‌های عمومی یا خصوصی مستقیم در رشد اقتصادی، سهیم هستند». این، به‌رابطهٔ میان توسعه اقتصادی (یا عدم آن) و هزینهٔ نظامی برمی‌گردد که رابطه‌ای سخت پیچیده دارد و این هم، به‌علّت دخالت عوامل و ملاحظات فراوان و متنوّع می‌باشد که برخی سیاسی‌اند (ملاحظاتی که به‌رمور و مقتضیات حاکمیّت ملّی، عوامل بازدارنده و دفاع ملّی مشروع، مربوط است)، و برخی مبتنی (عامل بازدارندهٔ خارجی یا داخلی و یا هر دو به هم) و برخی هم اقتصادی - اجتماعی می‌باشند. (مثل حجم هزینه‌های نظامی، در مقایسه با سرمایه‌گذاری در آموزشی، بهداشت، پژوهش علمی و ...)، و برخی، فن‌آوری (میزان دخالت هزینه نظامی در مدرنیزه‌کردن تکنولوژی قابل انتقال و به‌کارگیری آن در زمینه‌های غیرنظامی)، بنگرید:

Alan Richard & John Waterbury, A Political Economy of the Middle East (Westview Press, 1990), p. 362, Table 13.1 & pp. 360-61

۲۷- Peres, The New ..., op.cit., p. 94. همچنین بنگرید، روزنامه «دافار»، ۱۹۹۴/۱/۳۱. روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۱/۳۱، اقتصاددانان، کل هزینه‌های حمله اسرائیل به‌لبنان (از سال ۱۹۸۲ تا سال ۱۹۸۵) را حدود ۵ میلیارد دلار برآورد می‌کنند، نه ۴ میلیارد که پرز برآورد کرده بود. بعضی هم، نسبت هزینه‌های عملی نظامی را، از بودجهٔ سالانه حکومت اسرائیل، بیشتر می‌دانند. بنگرید:

Paul Rivlin, The Israeli Economy (Oxford: Westview Press, 1992), pp. 35-41.

۲۸- Peres, The New ..., op.cit., p. 94. پرز، بار دیگر، موضوع تأسیس بانک توسعه خاورمیانه را در آستانه برگزاری کنفرانس جهانی اقتصاد برای توسعه خاورمیانه و شمال آفریقا، مطرح کرد. (کازابلانکا، اکتبر ۱۹۹۴) اسرائیل، پیشنهاد می‌کند (نگاه کنید به «الحیاة»، ۱۹۹۴/۹/۲۳) که سرمایهٔ این بانک، در آغاز، به‌حدود ده میلیارد دلار برسد، که حدود ۴۰٪ از خاورمیانه باشد و ۶۰٪ از خارج منطقه. و پیشنهاد دیگر، این که بانک، به‌سبک بانک بازسازی اروپا، تأسیس شود و مقرّ آن، در یکی از کشورهای عربی باشد. پرز، اهمیّت خاصی به‌کنفرانس مذکور، از دیدگاه روند عادی‌سازی

روابط می‌دهد؛ چراکه «قبلاً اتفاق نیفتاده است که مقاطعه‌کاران یهودی اسرائیلی، با وزرای عرب، نشست داشته باشند»، و همچنین اهمیّت این کنفرانس در دیدگاه پرز، در نقش آن، در «سازماندهی مجدّد خاورمیانه در چهارچوب صلح» می‌باشد. پرز، همچنین در مصاحبه با مطبوعات اظهار داشت که اسرائیل به کنفرانس، پیشنهاد خواهد کرد که دولتهای منطقه، ضمانت شرکتهایی راکه در منطقه سرمایه‌گذاری می‌کنند، به‌عهده گیرند. او، زمینه‌های سرمایه‌گذاری را: ا...، تأسیسات زیربنایی و گردشگری برمی‌شمرد. پرز، ارزیابی می‌کند که دنیای عرب، بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار، در طی دهه اخیر، در اروپا سرمایه‌گذاری کرده است، در حالی که سرمایه اروپا در خاورمیانه، از ۲۰ میلیارد دلار تجاوز نکرده است. تلقّی وی، ...ن است که اکنون، زمان اصلاح این موازنه، فرارسیده است. کنفرانس کازابلانکا، به‌صورت ابتدایی، اندیشه تأسیس بانک توسعه را پذیرفت و بررسی آن را به یک کمیته بین‌المللی از کارشناسان واگذار کرد. امریکا هم این پروژه را تأیید کرد. بنگرید:

David Horowitz, The Financial Times, September 23, 1994.

اندیشهٔ تأسیس بانک توسعه در خاورمیانه را وزیر خارجه سابق امریکا ـ جیمز بیکر ـ در آغاز سال ۱۹۹۱ طرح نمود (The Washington Post and New York Times, February). و برخی از پژوهشگران امریکایی معتقدند که بیشترین استفاده‌کننده از چنین بانکی، اسرائیل خواهد بود، چون زیر بار سنگینی بدهی خارجی بالا رنج می‌برد، در حالی که از کاهش سرمایهٔ به‌دست آمده از سود قسطهای بازار، رنج نمی‌برد. اینها، همچنین، به‌وجود سرمایهٔ اردن و فلسطین، در خارج از کشور، اشاره می‌کنند که اگر شرایط فراهم گردد، بازگشت اینها به‌وطن، ممکن خواهد بود. امّا در رابطه با کرانه غربی و نوار غزّه، سودمند بودن چنین بانکی، به‌وجود یک سلطهٔ قادر بر تأمین ضمانتهای بدهی، در ارتباط است. امّا پژوهش مذکور، ایجاد «بنلوکس»، یا حداقل منطقه آزاد تجاری میان اقتصادهای سه‌گانه را تأیید می‌کند، هرچندکه در آن، فایده‌های زیادی ناشی از گسترش تجارت بین آنها نمی‌بیند. بنگرید:

Patrick Clawson & Howard Rosen, The Economic Consequences of Peace For Israel Palestinians and Jordan (Washington DC: The Washington Institue for Near East Policy, Policy Paper No 25 1991)

29 Peres, The New ., op.cit., p. 96

30. Ibid

31 David MacDowall, "Dilemmas of the Jewish State," in A. Hourani, Philip S. Khaoury & Mary C. Wilson (eds.), The Modern Middle East (London & New York: I.B Tauris 1993), p. 655.

گزارشهای ناظران سازمان ملل متحد و گزارشهای گروه حقوق بشر اسرائیلی بتسیلم، گزارشهای سازمان عفو بین‌الملل و گزارشهای مؤسسه‌های فلسطینی را تأیید می‌کند که عملیات کشتار، شکنجه، مصادرهٔ زمین و اماکن (یهودیان) در کرانه شمالی غربی و نوار غزّه، بعد از امضای «اعلام اصول» میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دولت اسرائیل، ادامه یافت. حتی اواخر ژانویه ۱۹۹۵، همچنان در زندانهای اسرائیل، چیزی بیش از ۵ هزار فلسطینی، زندانی بودند. و اسرائیل، از برنامه‌ها...، جهت ایجاد حدود ۳۰ هزار واحد به‌دست نیروهای اسرائیلی، به‌قتل رسیدند. و مابین سپتامبر و بررسی و

تحقیق اسرائیل درباره کشتار حرم ابراهیمی، فرماندهی نظامی اسرائیل به شهرک‌نشینهای یهودی آزادی کامل در به‌کارگیری سلاح علیه شهروندان فلسطینی را بخشید. (مراجعه کنید به گزارشها و مقالات وارده در Middle East International خلال ماههای دسامبر ۱۹۹۴ و ژانویه ۱۹۹۵).

32. Peres, The New ..., op.cit. p. 99

33. Ibid. pp. 101-102.

34. Ibid., pp. 102-103

35. Ibid., p. 111.

36. Ibid., p. 113.

37. Ibid., p. 111.

38. Ibid., pp. 115-122.

39. Ibid., P. 125.

40. Ibid., pp. 128-132.

۴۱. به فصل چهارم همین بحث مراجعه شود. بیانیه صادره از سازمان تغذیه و کشاورزی «فائو» (FAO) در نوامبر ۱۹۹۴ در رم، نگرانی این سازمان را از کمبود فزاینده مواد غذایی در جهان و استفاده نادرست از آبهای شیرین و نیز بیم آن را، همچنین سازمان از افزایش نزاع برای سلطه بر آب در آینده، اعلام نمود و این که افزایش جمعیت و توسعه اقتصادی، به تشدید رقابت درباره آب منجر خواهد شد. («القدس العربی»، ۱۹۹۵/۲/۳).

42. Peres, The New ..., op.cit., pp. 133-147.

43. Ibid., pp. 149-153

44. Ibid., p. 156

45. Ibid., p. 169.

46. Ibid., p. 170

47. Ibid., p. 171 (emphasis added)

۴۸. Ibid., pp. 172-174. پرز این اندیشه را در یک مصاحبه مطبوعاتی (در تاریخ ۱۹۹۳/۱۰/۶)، مطرح کرد. وی گفت: آرزوی دستیابی به پیمان قریب‌الوقوع صلح با اردن را دارد، که مثلث اقتصادی اسرائیل، اردن و فلسطین به شیوه «تکامل اقتصادی میان بلژیک، هلند و لوکزامبورگ» را در پی داشته باشد؛ مثلثی که به تشکیل بازار مشترک خاورمیانه می‌انجامد. این بازار، بر چهار اصل مبتنی است: «الف: رهایی از زایده‌های مهمی، مثل ارتش بزرگ، مسابقه تسلیحاتی و نظامهای دیکتاتوری در منطقه، ب: مشارکت در استفاده از منابع آبی و فن‌آوری، برای بیابان‌زدایی، ج. توسعه گردشگری، برای جلوگیری از بیکاری، حمایت از روابط فرهنگی و حمایت از صلح، د: ایجاد مؤسسات زیربنایی حمل و نقل و ارتباطات». («الحیاة»، ۱۹۹۳/۱۰/۷) از مبانی‌ای که پرز برمی‌شمرد، روشن است که این پروژه، نه یک بازار مشترک است، بلکه یک نظام کامل منطقه‌ای است.

49. Peres The New ..., op.cit., p. 179

۵۰- بنگرید: منیر الهور و طارق الموسی، «مشاریع التسویة للقضیة الفلسطینیة ۱۹۴۷-۱۹۸۵»، (عمان، منشورات الجلیل للنشر، ۱۹۸۶)، ص ۸۰-۸۱.

۵۱- برای نمونه، بنگرید:

Haim Baram "Peres the European," The Middle East International, Issue No. 468 February 4, 1994

همچنین اظهارات شیمون پرز در مطبوعات اسرائیلی (۱۹۹۴/۱۱/۱۲). آنجا که تأکید داشت «قدس، از حیث سیاسی، بسته و از حیث دینی، باز است. منظورم (شیمون پرز) این است که این شهر، اوّلاً: مثل امروز، یکپارچه باقی می‌ماند و ثانیاً: تنها پایتخت اسرائیل است و دو پایتخت نیست و ثالثاً: تحت حاکمیّت اسرائیل خواهد بود». («الحیاة»، ۱۹۹۴/۷/۱۳).

۵۲- بنگرید: Eban, 'Community ...," op.cit، که به‌ایجاد «مجموعه خاورمیانه‌ای به‌سبک مجموعه اروپایی» فرا می‌خواند. آبا ابن می‌گوید: اتفاق آرایی در داخل اسرائیل در باب تشکیل مجموعه دولتهای خاورمیانه‌ای به‌سبک مجموعه دولتهای اروپایی، به‌طوری که «توازن صحیح بین حاکمیّت ملّی و ادغام منطقه‌ای» فراهم آید، وجود ندارد. وی معتقد است که حزب لیکود، در زمان ریاست بنیامین نتانیاهو، راه‌حلی جز استمرار حکومت نظامی را با تقویت قانون مجازات اعدام و تخفیف موانع قانونی بر أعمال نیروهای امنیتی اسرائیل، مطرح نکرده است.

اُوری اُفیری، بعد از امضای «اعلام اصول» بین دولت اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین، در سپتامبر ۱۹۹۳، رؤیای خویش را برای قرن بیست و یکم، چنین خلاصه نموده است: «اسرائیل، به‌عنوان یک کشور علمی، فن‌آور و باز، در قلب یک محیط پیشرفته، مرزهایش باز خواهد بود، محیطی که از جنبهٔ اقتصادی و سیاسی، یگانه است و عربها، در این محیط، در تل آویو و حیفا، تجارت می‌کنند و ما، در دمشق و کازابلانکا (مراکش)، برای اروپای عربی، که نسل اخیر آن بعد از صدها سال جنگ، متحد شد، امکان این که نمونهٔ جدیدی برای ما باشد، وجود دارد». («القدس العربی»، ۱۹۹۴/۹/۲۰، به‌نقل از روزنامهٔ «معاریف»، ۱۹۹۳/۹/۱۹).

نیز مراجعه شود به‌سخنان معاون وزیر خارجه اسرائیل - یوسی بیلین - در انجمن ملّی مطبوعات در واشنگتن در تاریخ ۱۹۹۴/۲/۷ که اهمیت زیادی برای روابط اقتصادی میان اسرائیل و دیگر دولتهای منطقه، قائل شد. همچنین بنگرید: یسرح طال، «القدس العربی»، ۱۹۹۳/۱۲/۷، به‌نقل از «هاآرتس»، ۱۹۹۳/۱۲/۲.

53. Yossi Beilin, "A Vision of the Middle East. The State of Israel," Tokyo, December 15, 1993.

بیلین، در این جزوه (ص ۵)، خطاب به‌طرفهای شرکت‌کننده در مذاکرات چندجانبه در خصوص دیدگاه اسرائیل دربارهٔ آیندهٔ منطقه، چنین می‌گوید: «ما شکوفایی شبکه‌ای از روابط منطقه‌ای را در نظر داریم؛ این ارتباط، با این مؤسسات زیربنایی، آغاز می‌گردد: اتوبانهای چندباندە، راههای هوایی و دریایی، لوله‌های آب، نیروگاههای برقی که ما را در یک شبکه، از شرق به‌غرب و شمال به‌جنوب، متحد می‌سازد. این اقدامات، از کانال ایجاد مکانیزمهایی برای مشورت و

برنامه‌ریزیِ پروژه‌های توسعه، ادامه می‌یابد ... با این اقدامات، برای ساکنان منطقه، امکان رفت و آمد، تجارت و انجام پروژه‌های مشترک، وجود خواهد داشت. چنانکه بهره‌گیری مشترک از توانمندیهای منطقه هم، جریان خواهد یافت». وی، اضافه می‌کند «توسعه مشترک، به‌رشد انقلابی در گردشگری خاورمیانه و رشد تجارت بین دولتهای منطقه و گسترش تجارت با بقیّه دنیا، منحصر خواهد شد».

54. Ibid., p. 5

۵۵ـ Ibid. p. 6. اُوری سافیر ـ مدیر وزارت خارجه اسرائیل ـ می‌گوید: «وظیفه ماست که به‌طور مساوی، به‌خاطر منافع مشترک برای تمامی خاورمیانه، به‌عمل بپردازیم. چون در دنیا، چند مجموعه که منافع اقتصادی مشترک دارند، موجود می‌باشد. در خصوص مجموعه اروپایی و دولتهای سرهای هفتگانه در آسیا و همکاری اقتصادی موجود بین امریکا، کانادا، مکزیک و ... وظیفه ماست که فضای جدیدی را برای جلب سرمایه‌های خاص از امریکا، اروپا، ژاپن، اعراب و اسرائیل ایجاد کنیم، در آن هنگام است که اقتصاد این منطقه، رشد می‌کند». (در مصاحبه‌ای که دکتر سیل کوکالی، با این مسؤول اسرائیلی، در روزنامه «الشرق الاوسط» در تاریخ ۱۹۹۳/۱۰/۷ انجام داده است). سافیر، در سخنرانی‌ای در مؤسسه امریکایی The Washington Institute's Policy Forum در ماه می ۱۹۹۴ می‌گوید: «ایجاد ساختار منطقه‌ای، به‌سبک بانک منطقه‌ای و سلطهٔ آبی مشترک و ساختار مبتنی متخصص، برای ارتقاء رژیمهای عربی متزلزل به‌مؤسسه‌های دائمی و برای پایداری روابط اعراب ـ اسرائیل، امری ضروری است». بنگرید:

Israel Information Service, Gopher, May 6, 1994 (emphasis added).

۵۶ـ جوزیف سماحة، «الحفرا بیریز»، «الحیاة»، ۱۹۹۴/۴/۱۵.

۵۷ـ همان مأخذ.

۵۸ـ معاون وزیر خارجه ترکیه ـ اُزرم سانبیرک ـ رابطهٔ کشورش با اسرائیل را «بسیار خوب» توصیف کرد. وی گفت: آنکارا خوشحال می‌شود از این که پیشنهادی برای «ایجاد پیمانی با مصر و اسرائیل علیه تروریسم» بشنود. این مقام ترک، در کنفرانسی که مرکز پژوهشهای استراتژیک و بین‌المللی در واشنگتن ترتیب داده بود، سخن می‌گفت. («الحیاة»، ۱۹۹۴/٦/۸).

۵۹ـ ملاحظه کنید اظهارات وزیر خارجه ترکیه ـ حکمت چتین ـ را که می‌گوید ترکیه و اسرائیل، در ایجاد سیستمی در خاورمیانه، به‌سبک کنفرانس امنیت و تعاون اروپا، به‌توافق رسیدند. («الحیاة»، ۱۹۹۴/۴/۱۳). صنعتگران اسرائیلی، از این باور سخن می‌گویند که «با مساعدت مناسب دولتی، می‌توان تبادل تجاری (بین اسرائیل و ترکیه) را ظرف پنج سال، از ۲۰۰ میلیون دلار کنونی، به ۱/۵ میلیارد دلار، افزایش داد». (به‌نقل از مقاله یورم لیعی؛ چاپ شده در روزنامه اسرائیلی «داوار»، ۱۹۹۴/۱/۳۱ تحت عنوان: «اصبحت العلاقات الامنیة علنیة بین اسرائیل و ترکیا»، ترجمه شده در روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۲/۱).

دیدار مبارک از پایتخت ترکیه (فوریه ۱۹۹۴)، و دیدار وزیر کشور ترکیه از سوریه (آوریل ۱۹۹۴)، تلاشهای ترکیه را برای توسعه روابطش با کشورهای منطقه، جهت حمایت از نقش منطقه‌ای، آشکار ساخت. دیدار پرز از آنکارا در آوریل ۱۹۹۴، سپس دیدار نخست‌وزیر ترکیه ـ تانسو چیلر ـ از اسرائیل (منطقه‌خودگردان)، در نوامبر ۱۹۹۴ از رشد

سریع روابط اسرائیل ـ ترکیه، پرده برداشت. چنانکه آغاز به کار برخی از مراکز آکادمیک مریکایی، برای ترویج فکر مشارکت ترکیه و اسرائیل در اقدامات منطقه‌ای خاورمیانه، هرچند (در خصوص ترکیه) در مرحلهٔ بعدی، با معنا می‌باشد. (به روزنامه «الأهرام الدولی»، ۱۹۹۴/۴/۱۲ مراجعه کنید).

۶۰ـ مصاحبه‌ای که امیر بویمان و دانیل بن سیمون با شمعون پرز انجام دادند و در روزنامه اسرائیلی «داوار»، ۱۹۹۴/۴/۱۳ به چاپ رسید. (و ترجمه آن، در «القدس العربی»، ۱۶ـ۱۹۹۴/۴/۱۷ منتشر شد).

۶۱ـ بنگرید. جوزیف سماحه، «سوریة والحلقة المفقودة»، «الحیاة»، ۱۹۹۴/۴/۱۴.

فصل چهارم

طرحهای منطقه‌ای و شبه‌منطقه‌ای اسرائیل، عرصه‌ها و نشانه‌ها

۱ - مقدّمه

در مقدمهٔ جزوه‌ای که صندوق آرمند همر، درنیمهٔ اوّل دههٔ هشتاد فراهم نموده است، طرحهای «همکاری» اقتصادیِ منطقه‌ای را به‌طور خلاصه بیان می‌کند و وظیفهٔ این طرحها را چنین اعلام می‌دارد: «همزمان با از سرگیری روند صلح (پس از کمپ‌دیوید)، لازم است که به‌مسائل اقتصادی، اولویت داده شود .. زیرا روابط اقتصادی، محتوای صلح را تأمین نموده و پایداریِ آن را تضمین می‌کند.» و طرحهای مشترک اقتصادی، تشویق به «صلح» می‌نماید، زیرا:

الف) به‌خودی‌خود، وسیله‌ای مؤثر و زمینه‌سازِ گفتگو، در جهت «صلح» است، بویژه با دولتهایی که با دولت اسرائیل، موافقتنامه‌ای ندارند. (که در آن هنگام، همهٔ دولتهای عربی، به‌جز مصر بوده‌اند)؛

ب) موجب تعمیق ریشه‌های «صلح» و حمایت از آن می‌گردد.

و مقدمهٔ مذکور چنین می‌افزاید: «وظیفهٔ صندوق آرمند همر ـ برای همکاری اقتصادی در خاورمیانه و وابسته به‌دانشگاه تل‌آویو ـ معرفی فرصتهای همکاری اقتصادی در پرتو صلح و در برابر فعالیتها و طرحهای گسترده ی است که می‌تواند میان اسرائیل و دولتهای همجوار، به‌وجود آید» (۱).

این مؤسسه، مجموع ویژگیهای پژوهشهای به‌عمل آمده آن زمان را (اواسط دههٔ هشتاد) در موارد زیر تعیین می‌کند:

۱ آینده‌نگری و برنامه‌ریزی بلندمدّت، با فرض حذف بسیاری از موانع سیاسی، بر سر راه همکاری اقتصادی میان اسرائیل وکشورهای منطقه.

۲ـ تکیه بر اعتماد دوجانبه (interdependence) ازگذر واردات (inputs) از اسرائیل و شریک عربی. و اعلام این که هدف، بالابردن توان رقابت طرفین در بازار جهانی است و این که اینها طرحهایی هستند که «وابستگی یکجانبه را چه از لحاظ ظرفیّت و چه به‌لحاظ استراتژیک»، علی‌رغم آن‌که توقف همکاری، زیانهایی را به‌هر دو طرف وارد خواهد ساخت، در پی نخواهند داشت.

۳ـ درج این طرحها در فهرست هزینه‌های داخلی و تلاش همزمان در مشارکت در هزینه‌ها و منافع

۴ـ تأکید بر زمینه‌هایی‌که منافع عملی «صلح» را نشان داده، تعمیق آن را موجب می‌گردد. این کار باید از طریق اعلام آنها به‌عنوان اولویتهای ملّی طرفها و نقش آن، در بالابردن درآمد خالص آنها انجام بگیرد.

۵ـ تلاش در جهتِ یافتن فرصتهایی برای شریک‌نمودن طرف سوم، به گونه‌ای، جاذبه‌های اقتصادی آن را، از طریق فراهم‌نمودن زمینه‌های از دست رفته یا نادر افزایش دهد و از عوامل افراط و تندروی، البته از دیدگاه طرفهای شرکت‌کننده، بکاهد (۲).

طرح اسرائیل برای پروژه‌های اقتصادی‌مشترک (اسرائیلی ـعربی)، نخست در چارچوب مؤسسات و در مرحلهٔ دوم، در ساختار اعتقادیِ «همکاری اقتصدی» ادامه یافت، به‌طوری که

«صلح» را در منطقه تقریباً در کارِ راه‌اندازی طرحهای مشترک اقتصادی (اسرائیلی ـ عربی) محدود کرد. به‌تعبیری دیگر: اهداف، «اقتصاد صلح»، فعّال گردید و «صلح»، از مضمون سیاسی خود تهی گشت. و در زمینهٔ فراهم آمده توسط این تفکّر، کارِ نفوذ دادن اقتصادی اسرائیل در منطقه و «آمیختن» آن با اقتصاد منطقه، آغاز شد و همچنان به‌راه خود ادامه می‌دهد

این فصل، متولّی عرضهٔ بارزترین طرحهای اقتصادی منطقه‌ای است که سازمانهای اسرائیلی، در طول دههٔ هشتاد و سه سال نخست دههٔ نود، مجری آن بودند و هدفِ همهٔ آنها کشف شکل و طبیعت روابطی است که این طرحها، موجب آن گردیده، یا سعی در ایجاد آن میان اسرائیل و همسایگانش را دارد. طرحهای مورد اشاره، زمینه‌های ذیل را پوشش می‌دهد:

- طرحها و برنامه‌های منطقه‌ای آب
- طرح کشیدن لولهٔ گاز طبیعی بین مصر و اسرائیل
- طرحهای زیربنایی حمل و نقل و ارتباطات
- طرح اسرائیل و مصر برای تولید پارچه و لباس
- طرحهای زیربنایی، ویژهٔ کرانه غربی و نوار غزّه
- طرحهای بلندیهای جولان
- تجارت عربی ـ اسرائیلی
- طرح تولید برق و شیرین‌سازی آب
- طرح کشیدن لولهٔ نفت از خلیج تا غزّه
- طرح گردشگری آزاد در «ریوییرا»ی دریای سرخ
- طرح مرکز پزشکی منطقهٔ خاورمیانه
- طرحهای مشترک بین اسرائیل و اردن
- طرحهای بین اسرائیل و سوریه
- رابطهٔ اسرائیل با جنوب لبنان

بنابراین، اگر مشاهده می‌شود که بخشی بزرگ و حیاتی از طرحهای منطقه‌ای اسرائیل،

در زمینهٔ «امور زیربنایی» تمرکز می‌یابد، از آن جهت است که تنها این عرصه قادر است شکلی ملموس، به «عادی‌سازی» بدهد؛ همان چیزی که اسرائیل برای تحقق آن، در روابط خود با کشورهای عربی، می‌کوشد، و اسرائیل را به‌سطحی از نفوذ و سیطره می‌رساند که می‌تواند فرمولها و شرایط ادغام و پذیرش آن را در منطقه فراهم کند، دلایل این ادّعا، در نکات زیر به‌چشم می‌خورد:

۱ـ نیاز بخش بزرگی از زیرساختهای منطقه (راههای ارتباطی، آبها، انرژی و ...) به‌انعقاد قراردادهایی بزرگ میان کشورهای عربی بهره‌مند از این طرحها، که بی‌شک، هماهنگی‌های فنّی ـ سیاسیِ درازمدّتی را در پی داشته، شکل‌گیری هیأتهای مشترک را ایجاب می‌کند.

۲ـ دستیابی آسان طرحهای زیربناییِ دارای‌بعد منطقه‌ای و با شروط سهل، به‌سرمایه‌گذاریهای بین‌المللی، برخلاف طرحهای نوپدی داخلی یا محدود.

۳ـ تسهیل رشد و روند سرمایه‌گذاری از طریق ایجاد زیرساختهای جدید و در سطح وسیع که اصطلاحاً اقتصاد بازار آزاد خوانده می‌شود، در سطوح داخلی، منطقه‌ای و اقلیمی.

۴ـ وجود «زیرساختهای جدید و پیشرفته به‌عنوان‌شرط لازم ایجاد «بازار مشترک خاورمیانه».

گفتنی است که این دلایل، مغایر یا به‌دور از اندیشه رسمی اسرائیل نیز نیست. یوسی بیلین ـ قائم مقام وزیر خارجه اسرائیل ـ در گفتگویی با سرمایه‌داران انگلیسی (می ۱۹۹۴) می‌گوید:

«احتمالاً در پنج سال آینده، شاهد استحکام یافتن زیرساختهای مشترک، در خاورمیانه خواهیم بود که (علاوه بر اسرائیل)، فلسطین، مصر، اردن، سوریه و لبنان را دربر خواهد گرفت. در این صورت، ما امکان (ایجاد) بازار مشترک در سالهای دههٔ آینده را مطالعه خواهیم کرد.» بیلین، همچنین به‌هماهنگی در زمینه‌های انرژی، حمل و نقل، شبکه‌های ارتباطی و آبها به‌عنوان شرط ضروریِ «وارد شدن در ترکیب منطقه» تأکید نمود و افزود: «ورود در ترکیب اقتصادی خاورمیانه، برای هیچ کشوری هرگز کار آسانی نیست، اگرچه این کار، به‌سود همه است» (۳).

۲- طرحهای آبی اسرائیل برای منطقه

مقدمه کتاب (گزارش) انتشار یافته از سوی صندوق آرمند هُمر در سال ۱۹۹۳؛ ذیل عنوان: «آب و صلح»، بر این نکته تصریح دارد که: «عوامل سیاسی و جغرافیایی [در خاورمیانه]، این ضرورت را دیکته می‌کند که هر معاهدهٔ صلحی، ماده یا بندی در خصوص مشکل آب داشته باشد. و ـ اگر آن پیمان، بخواهد افقهایی برای اجرا و دوام در درازمدّت داشته باشد، ـ در بند مزبور، باید ترتیباتی معقول در خصوص منابع آبی منطقه و استفاده از آنها، گنجانیده شود. همین مقدمه می‌افزاید: «وفور آب در برخی مناطق [خاورمیانه]؛ توأمان با خشکی در دیگر مناطق بوده که راه‌حلّ منطقه‌ای و مشترک را می‌طلبد. و شایسته است که این راه‌حلها، به‌بازگشت به‌نظامی در توزیع منابع آبی بیانجامد که برابر آن توافق (پیمان)، به‌انتقال آب به‌مناطقی که به‌طور طبیعی آن را در اختیار ندارد، منتهی شود.

در خصوص فلسفهٔ توزیع مجدّد آب و در ادامه، طرحهای اسرائیلی مرتبط با آن، که کتاب یاد شده، بدان توصیه می‌کند، گفتنی است که اصل «عدالت» در توزیع منابع طبیعی، محور این توصیه‌هاست. همچنین سطح قابل پیش‌بینی برای گسترش دامنه این اصل، از نظر دیگر منابع طبیعی، نظیر: نفت و گسترهٔ جغرافیایی آن، در پرده ی از ابهام قرار دارد و روشن نیست که محدودهٔ آن، محدوده‌ی منطقه‌ای است یا قارّه‌ای و یا جهانی؟. در هر حال، پایه‌های «اعتماد متقابل»، «همکاری اقتصادی» آزاد و ... که خود صندوق آرمند همر به‌عنوان خط‌دهنده و راهنمای «همکاری» اقتصادی اعراب ـ اسرائیل، آنها را مطرح کرده بود، دیگر وجود خارجی ندارد. نویسندگان اسرائیلی کتاب می‌گویند: «منابع آبی منطقه، گرفتار تقسیم‌بندیهای کور جغرافیایی است و همین مشکل، سؤالاتی را در مالکیت و قانونی‌بودن استفادهٔ آب در محلّی خاص، برمی‌انگیزاند» (۴). به‌بیانی دیگر تنها مصلحت اسرائیل است که در هر عرصه‌ای از عرصه‌های تعامل با محیط (منابع طبیعی)، تعیین‌کنندهٔ حدود و تعریفهاست.

چکیده و محتوای اصلی مطالعات اسرائیلی در موضوع آب، به‌این نکته اشاره دارد که تنها فرصتِ پیشِ روی منطقه، به‌تعویق انداختن بحران آب، به‌زمانی دور، در آینده است؛ یعنی

همزیستی با بحران تا فراهم‌آمدن فن‌آوری و انتخابهای اقتصادیِ جدید و سودمند و سازگار، که این خود، به‌اعتقاد اسرائیلی‌ها، متضمّن مفهوم همکاری منطقه‌ای است (۵).

الف) دیدگاه اسرائیل نسبت به‌مشکل آب

پژوهشهای سرائیلی، مشکلات آبی کشورهای عربی پیرامون آن و خود اسرائیل را به‌صورت زیر، مورد بحث قرار می‌دهد:

۱ ـ مصر: این کشور، تقریباً همهٔ آب نیل را مورد ستفاده قرار می‌دهد. آب سدّ اسوان نیز به‌شکل قابل ملاحظه‌ای، تکیه روزافزون مصر به‌واردات مواد غذایی را تغییر نهاده است. مطالعات اسرائیلی پیشنهاد می‌کند تغییراتی بنیادین در فن‌آوری کشاورزی و سیستمهای آبرسانی د ده شود تا از میران فعلی آب، بهره‌وری بیشتری صورت پذیرد. نتیجهٔ این پژوهشها بر آن است که حل مشکل «عدم توانایی مصر برای صدور محصولات کشاورزی، به‌کارگیری شیوه‌های سودمندتر آبیاری را ممکن می‌سازد و نیازی به‌دست یافتن به‌میزان آب بیشتری نخواهد بود» (٦).

۲ ـ اردن: مشکلات آب این کشور، در این امور خلاصه می‌شود: الف) کمبود منابع آب و ناکافی‌بودن آن برای برآوردن نیازهای آتی ب) عقب‌ماندگی در متحوّل‌کردن منابع آب ـ از جمله عدم اتمام طرح کانالِ الغور ـ که شکاف بزرگی میان منابع آب و سطح نیازِ فعلی، به‌وجود آورده است. این مشکل، ناتوانیِ مزمنی را در دو عرصهٔ مصرف شهری و کشاورزی، موجب شده است. چکیدهٔ پژوهش اسرائیلی برای حل بحران آبی اردن، ذخیره‌سازی مازاد آب رود یرموک در طول فصل زمستان، در دریاچهٔ طبریاست، زیرا بخش عظیمی از این آب، به‌بحر المیت ریخته و از بین می‌رود. به‌عنوان جایگزین این طرح نیز اسرائیل پیشنهاد می‌کند در بالادست رود یرموک، سدّی برای ذخیره‌سازی آب (خلال فصل زمستان) احداث شود؛ همان پژوهش اسرائیلی، ذخیره‌سازی آب در دریاچه طبریا را انتخابی می‌د ند که هزینه‌ای کمتر خواهد داشت همچنین پیش‌بینی می‌شود منابع بعدی آب، (نظیر شاخهٔ رود ردن جنوبی یرموک و منابع زیرزمینی (acquifer) که تغذیه‌کننده بسیاری از چشمه‌های یرموک است)، نخواهد توانست نیاز

س کنان اردن را برآورد و در تأکید این واقعیّت، به‌اندیشهٔ حکومت اردن در واردات آب از عراق (از طریق لوله‌ای به‌طول ۶۵۰ کیلومتر از رود فرات)، با هزینهٔ حداقل یک میلیارد دلار (با نرخهای دههٔ هشتاد) اشاره می‌کند (۷).

۳ـ لبنان: مشکلات آبی این کشور، از نظرگاه اسرائیل، اکتفاکردن طرحهای توسعهٔ آب لبنان به‌پروژه‌های جمع‌آوری آبهای سطحی (که مهمترین آنها پروژه رود لیطانی است) و نادیده گرفتن امکاناتی که منابع زیرزمینیِ آب فراهم می‌آورد، می‌باشد. تحقیقی اسرائیلی، به‌طور مشخص، به‌این موضوع اشاره دارد که مشکل لبنان، به‌روند توسعهٔ ملّی مربوط می‌شود (یعنی انتخاب راه استفاده از آب برای تولید برق یا آبیاری کشاورزی)، این تحقیق نشان می‌دهد که لبنان، از کمبود منابع آبی، رنج نمی‌برد. داده‌های آماری اسرائیل نیز حکایت از آن دارد که: «می‌توان در لبنان، آبی بیش از نیاز محلّی و چند دههٔ آتی، به‌دست آورد. آنچه مورد نظر است، این است که مازاد آب کشور، بویژه آنچه به‌حوزه لیطانی مربوط می‌شود، جزو هدفهای اصلی صدور آب جنوب لبنان، به‌اسرائیل است (۸).

۴ـ اسرائیل: پژوهش ارائه شده از سوی اِلیشع کالی (رئیس پیشین برنامه‌ریزی اقتصاد آب در درازمدّت در شرکت ملّی آب اسرائیل، تاهل) و جدعون ویشلزون (هماهنگ‌کنندهٔ علمی صندوق آرمند همر) که در کتابی در سال ۱۹۹۳ منتشر شد، اشاره می‌کند که اسرائیل، چند سالی است همهٔ منابع طبیعی آب خود برابر با ۱/۸ میلیارد متر مکعب در سال را مورد استفاده قرار داده است، که از این میزان، ۱/۳ میلیارد متر مکعب، در کشاورزی مصرف شده است. همین تحقیق، اساسی‌ترین مشکلات آب اسرائیل را در چهار محور برمی‌شمرد:

الف) محدودبودن توسعه کشاورزی، به میزان آب فعلی، که میزانی کمتر از آب مورد نیاز است.

ب) بالارفتن هزینهٔ آب.

ج) افزایش مشکل کیفیت آب مصرفی، به‌دلیل فزونی بهره‌برداری از آبهای سطحی و منابع حاشیه‌ای دیگر.

د) تکیه بر آب باران، به‌دلیل کمبود وسایل ذخیره‌سازی بارشهای سالانه، برای درازمدّت.

تحقیق یاد شده اشاره می‌کند که «مرزهای شمالی کنونی بلندیهای جولان، تقریباً با مرزهای هیدرولوژیکی [ویژه آبهای زیرسطحی]، از حوزه دریای جلیل [دریاچه طبریا]، منطبق است.» بنابراین، معتقد است: «تغییر حاکمیت در آن منطقه [بلندیهای جولان] و بازگشت آن به‌سوریه، سؤالاتی را در خصوص نیاز به‌تضمین حق استفاده از منابع آن، به‌صورت فعلی، برمی‌انگیزاند، که منابعی مبتنی بر سرازیر شدن آب از بلندیهای جولان به‌دریای جلیل اسرائیل و رود یرموک در اردن است.» همین تحقیق، به‌شکل ضمنی، به‌وجود «قضایای دیگری در خصوص آب. میان اسرائیل و سوریه، که به‌عنوان دو شریک کوچک در منبع آبی رود یرموک مطرح‌اند.»، اشاره دارد (۹).

۵ . کرانه غربی و نوار غزّه: تحقیق یاد شده اسرائیلی، بر آن است که «با فرض یکپارچگی اقلیمی و مستقل کرانه غربی و غزّه و جدایی آنها از اسرائیل»، آنچه این دو منطقه را متمایز می‌سازد، کاهش شدید منابع آبی است که اساساً به‌منابع زیرسطحی بازمی‌گردد؛ به‌عبارتی، آبهای کرانه غربی، در «لایه‌های گچی و میانی اسرائیل، ذخیره شده است»، و تحقیق، حکایت از آن دارد که حدود نیم میلیارد متر مکعب از آبهای مربوط به کرانه غربی، وارد این سفره زیرسطحی گچی شده و از سمت غرب (یعنی به‌داخل اسرائیل)، جابه‌جا می‌شود و تنها حدود ۲۰٪ از آبهای سفرهٔ یاد شده، به‌طرف مشرق (داخل کرانه غربی)، جریان می‌یابد، و همین میزان نیز، هنوز به‌صورت کامل، مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرد. به‌عبارتی، سفره‌های آبی کرانه غربی، در مسیر خود از گذرگاههای آبی اسرائیل، فرو می‌نشیند. امّا ذخایر آبی ـ شنی ساحل نوار غزّه نیز، بیش از حد، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، به‌گونه‌ای که میزان آب، به‌دلیل برداشت زیاد، سیری نزولی را طی می‌کند. چنانکه برداشت زیاد (آب) از مدتها قبل، از مرحلهٔ بحران نیز فراتر رفته است، و همین امر، موجب سرازیر شدن آبهای دریا به‌سفره‌های زیرزمینی و بالارفتن میزان نمک آن، شده است.

پژوهش انجام شده اسرائیلی تأکید می‌کند که «این شرایط، ممکن است اسرائیل را

به‌استفاده بیشتر از منابع آبی سفره‌های گچی (جای گرفته در یهودا)، سامره [منظور ساحل غربی است] و دشت ساحلی)، وادارد و این کار، ناگزیر خود، به‌ایجاد بحران سیاسی و اختلاف میان طرفهای ذینفع، خواهد انجامید» (۱۰). و این خود، اشاره‌ای است غیرآشکار، به‌وضعی که سیطرهٔ اسرائیل بر منابع آبی کرانه غربی فلسطینی و استفادهٔ از آن، به‌شکلی غیرقابل پذیرش، به‌وجود آورده است و ما در ادامه، به‌شرح آن، خواهیم پرداخت.

راه‌حل اسرائیل برای مشکلات آب کرانه غربی و نوار غزّه، در «واردات آب از منابع خارجی، نظیر: یرموک، نیل یا لیطانی ... خلاصه می‌شود، بدین اعتبار که وارد نمودن آب از منابع یاد شده، از جنبه فنّی، ممکن است و از لحاظ اقتصادی، هزینهٔ زیادی نمی‌برد». و حسب منابع اسرائیلی، کرانه غربی، «حدود ۱۲۰ میلیون متر مکعب (آب) در سال، مورد استفاده قرار می‌دهد که بیشتر آن، در بخش کشاورزی، مصرف می‌شود، و افزایش این میزان، مگر به‌اندازه محدود از دهها میلیون متر مکعب از منابع محلّی، غیرممکن است.» از سویی، نوار غزّه، به‌وارد نمودن آب، نیازمند است تا این برداشت زیاد را به‌نصفِ آنچه که در حال حاضر است، کاهش داده، نیازهای فعلی و آینده را پاسخ گوید. همین منابع انتظار دارند نیاز نوار غزّه به‌آب، به‌سالانه ۲۰۰ میلیون متر مکعب، در آغاز قرن بیست‌ویکم برسد (۱۱).

ب) راه‌حلهای اسرائیل برای بحران آب

طرح منطقه‌ای آبِ اسرائیل (چنانکه از دیگر طرحهای اسرائیل نیز برمی‌آید)، از این نگاه برمی‌خیزد که صلح اعراب و اسرائیل، اجازهٔ اجرا دو نوع از این طرحها را در موضوع آب می‌دهد: طرحهای ضروری و طرحهای ممکن. و هر دو نوع، انعقاد پیمانهایی دوجانبه، میان اسرائیل و هریک از همسایگانش را ایجاب می‌کند، ضمن آن‌که برخی از این طرحها، مستلزم عقد قراردادهایی میان بیش از دو کشور است (۱۲):

۱- *اسرائیل ـ مصر*: طرح اسرائیل، از این ضرورت سرچشمه می‌گیرد که همکاری میان اسرائیل و مصر، دوجانبه است و برمبنای بهره‌وری از منابع مصر ـ اعم از زمین و آب ـ در مناطق

اقلیمی مصر و انتقال آب نیل به‌اسرائیل، استوار می‌باشد. اسرائیل، در وهله نخست، چنین مطرح می‌کند که: «کنار یکدیگر آوردن آب، زمین و نیروی کار مصر از سویی و دانش فنّی و مدیریت حرفه‌ای اسرائیل، از دیگر سوی، یک امر اجتناب‌ناپذیر است.» به‌عبارتی دیگر، این «همکاری» پیشنهادی، مستلزم اعزام کارشناسان کشاورزی اسرائیل به‌مصر، با هدف متحول ساختن فن‌آوری آبیاری‌است. امّا طرح‌مهمتر ـ برابرِ همان‌پیشنهاد اسرائیل ـ درفروش آب‌نیل و انتقال آن‌به‌شمال‌شرق، یعنی به «غزّه»، اسرائیل، کرانه عربی و یا اردن، از طریق اسرائیل است.» به‌موجب این طرح اسرائیلی، «حجم آب انتقالی، از ۱٪ آبهای مصرفی، که فعلاً میزان مصرف نشده می‌باشد، تجاوز نخواهد کرد که می‌توان آن را در قالب قراردادی اقتصادی، به‌نوار غزّه و صحرای نقب اسرائیل منتقل کرد، همچنین ـ برابر شروطی خاص ـ می‌توان آن را به کرانه غربی و اردن بُرد.» این طرح همچنین پیشنهاد می‌کند که مبادلهٔ آب اینگونه باشد: «به‌صورتی که صحرای نقبِ اسرائیل، از رود نیل بهره برده و در مقابل، کرانه غربی، از آب دریای جلیل برخوردار شود. و چه‌بسا بهتر آن باشد که آب دریای جلیل به‌اردن [طرح کانال الغور] انتقال یابد و در برابر، آب نیل، به‌نقب [در اسرائیل] منتقل شود، و این مبادله، از جنبهٔ اقتصادی، پر سودتر خواهد بود» (۱۳).

۲- *اسرائیل ـ اردن:* گمانه‌زنیهای اسرائیل در خصوص آب، بر این اصل استوار است که «همکاری» اسرائیل و اردن، یک «همکاری همه‌جانبه» در مدیریت حوزه‌های آبی مشترک (رودهای اردن و یرموک) و به‌طور خاص، ذخیره‌سازی مازاد آب یرموک در دریاچه طبریا باشد. این به‌علاوهٔ طرح مشترک بحرین (دو دریا) (یعنی انتقال آب از دریای سرخ یا مدیترانه به‌بحر میت) می‌باشد. همان گمانها، اشاره می‌کند به‌این که شرایط طبیعی برای همکاری دوجانبه در زمینهٔ آب، (به‌دلیل وجود یک مرکز هیدرولوژیک در محدوده مرزهای دو کشور و مشارکت دو کشور در برخی آبهای زیرزمینی)، فراهم شده است.

براساس ضرورت جبران کاهش روزافزون آب در بحر میت نیز، اسرائیل پروژه متصل نمودن دریای سرخ به‌بحر میت را مطرح می‌سازد. این کاهش، از یک سو، نتیجهٔ استفاده از آبهایی است که درگذشته وارد آن می‌شده و از دیگر سو، تولید برق و بالاخره، توسعه پرورش ماهی و

دست آخر، گسترش امکانات گردشگری در اطراف آن (بحر میت) است. ضمن آن که شیمون پرز، به‌صورت غیرصریح، به‌این نکته اشاره می‌کند که اجرای این طرح می‌تواند در اسکان‌دادن فلسطینی‌ها، مورد استفاده قرار گیرد، زیرا به‌موجب آن، زمینهای کشاورزی، افزایش خواهد یافت. از سویی، اسرائیل، این طرح را به‌جای طرحهای قدیم خود در خصوص مرتبط کردن دریای مدیترانه به‌بحر میت و به‌جای طرح اردن در خصوص متصل نمودن دریای سرخ به‌بحر میت، مطرح می‌سازد (۱۴).

از دیگر طرحهای آبی مشترک میان اسرائیل و اردن، طرح انتقال آب از مصر است، این طرح ـ چنانکه گفته آمد ـ مستلزم انتقال آب از دریاچه طبریا به کانال الغور، یا انتقال آب از لبنان به کانال یاد شده است. اسرائیل، اجرای طرح اخیر را از طریق انتقال بخشی از آب رود لیطانی به‌حوزه رود اردن و از آنجا به‌دریاچه طبریا، ممکن می‌داند. از دیگر طرحها نیز، طرح باران مصنوعی، بر فراز حوزه رود یرموک و تحویل مازاد کانال الغور به «مشتریان تازه در غرب رود اردن» می‌باشد (در اینجا، مقصود از واژه «مشتریان»، ترجیحاً شهرکهای اسرائیلی است) (۱۵).

۳- *اسرائیل ـ لبنان:* اسرائیل، پیشنهاد می‌کند که پیمانی میان اسرائیل و لبنان منعقد شود که براساس آن، طرحهای مشترک برای استفاده از آب رود حاصبانی به‌اجرا درآید، این طرحها، می‌تواند از یک سو تولید برق، و از سوی دیگر، انتقال آب حوزه لیطانی برای تولید انرژی و کشیدن آن به‌دریاچه طبریا را که به‌نفع بهره‌وران این دریاچه است، در پی داشته باشد. بنا به این طرح اسرائیلی، تولید برق می‌تواند از طریق استفاده از آبهای «سرازیر شده به‌اسرائیل» (در چارچوب سهم مشخص شده در طرح جان ستون، به‌اضافه آنچه که عملاً افزوده خواهد شد) ممکن شود. چنانکه همین طرح، انتقال آب از لبنان به‌اسرائیل را «با هدفی دوگانه، یعنی تولید برق و تأمین آب مشتریانی را مطرح می‌سازد که می‌توانند از اسرائیل، اردن یا کرانهٔ غربی»، مطرح می‌سازد. همچنین، اشاره می‌کند که «بردن آب لیطانی [برای تولید برق] به‌دریای جلیل، مؤثرتر از وانهادن آن است تا به‌دریای مدیترانه بریزد، زیرا سطح دریای جلیل حدود ۲۰۰ متر، از سطح دریا کمتر است» (۱۶).

۴- *اسرائیل ـ کرانه غربی نوار غزّه:* طرح آبی اسرائیل (که در اواخر دهه هشتاد طراحی شد)، انتظار دارد که پیمانهای صلح اعراب و اسرائیل، به کرانه غربی و نوار غزّه، از آبهای منبع خارج یاری رساند. به‌همین دلیل، برقراری «صلح» منطقه‌ای، یا ایجاد «نوعی حکومت خودمختار» را در این دو منطقه شرط می‌کند. زیر برابر پیش‌بینی‌های اسرائیل، «تأمین هزینه‌های بالای ساکنان مناطق یاد شده از طریق کشاورزی، به‌دلیل محدود بودن زمین [قابل کشت] و آب، غیرممکن است». و به‌همین دلیل، حسب برنامه‌های اسرائیل، ساکنان منطقه را باید از طریق صنعت و خدمات (گردشگری از میان دیگر زمینه‌های فعلیت)، تأمین کرد. از آنجاکه، کشاورزی، تنها حرفهٔ سنّتی ساکنان مناطق «حکومت خودمختار فلسطینی» است، طرح یاد شده، پیشنهاد می‌کند که اضافه محصول ناشی از واردات آب، صرف توسعه اراضی کشاورزی شود تا بتواند نیاز داخلی به‌میوه و سبزی را برآورده سازد و وارد صحنه صادرات به کشورهای خلیج و اروپا شود. این طرح می‌افزاید که عواملی «مادّی و سیاسی»، می‌تواند رود نیل را بهترین منبع خارجی، برای کمک آبی به‌نوار غزّه قرار دهد. امّا، هرچند نیل «نسبت به کرانهٔ غربی، منبعی غیرآشکار و دشوار می‌نماید، امّا ناگزیر از امدادرسانی به‌نوار غزّه، از طریق دو رود یرموك و لیطانی از گذر دریای جلیل»، می‌باشیم. این طرح، میزان زمینهای کشاورزی قابل آبیاری در کرانه غربی را حدود ۵۳ هزار هکتار (به‌جز زمینهای مصادره شده و تحت نفوذ در آمده از سوی ارتش اسرائیل و اراضی قدس عربی) و در نوار غزّه را حدود ۲۰ هزار هکتار تخمین می‌زند. و این، در مقایسه با زمینهای فعلی دارای آب کافی است که سطح آن، ۱۰ هزار هکتار در کرانه غربی و ۱۵ هزار هکتار در نوار غزّه است (۱۷).

این طرح، همچنین اشاره می‌کند که برخی پروژه‌های آبی، یکدیگر را کامل می‌کنند. به‌عنوان مثال، می‌توان از مازاد پروژه اسرائیلی ـ اردنی، ویژه بهره‌برداری از آب یرموك، زمینهای بخش «حکومت خودمختار فلسطین» را آبرسانی کرد. همچنین اجرا و واقعیت برخی از طرحها، تغییراتی را در مسیر اجرای خود پذیرفته یا طرحهایی دیگر جایگزین آن شود را انتظار داشت. به‌عنوان نمونه، مشابهتهایی میان کارکرد طرح انتقال آب از نیل به‌اسرائیل و کارکرد طرح

انتقال آب از لبنان به‌اسرائیل، دیده می‌شود. این، بدان معنی است که اگر اجرای یکی از دو طرح، به‌دلیلی با مشکل روبه‌رو شد، انگیزهٔ اجرا و انتظار از کارکرد طرح دوم، بیشتر خواهد شد.

پژوهشی اسرائیلی، اهتمام ویژه اسرائیل به‌دست یازیدن و رسیدن به‌پیمانهای آبی دوجانبه یا منطقه‌ای را خلاصه‌وار، مانند آنچه در ادامه می‌آید، نشان می‌دهد.

«در هنگامی که ابعاد همکاری اقتصادی، بی‌هیچ پیوندی اساسی با زیرساختها، حسب قواعد حاکم بر بازار آزاد، مشخص می‌شود، همکاری در قضایای مربوط به‌منابع آب، ضرورتاً و در چارچوب پیمانهای خاص بین‌المللی، مورد تکیه و تأکید قرار می‌گیرد. به‌بیانی دیگر: شایسته است همکاری دراین زمینه، درمعاهدات صلح، دیده شود. ضرورت این شرط (که بر شاخه‌هایی دیگر برای طرحهای زیربنایی نظیر انرژی و حمل و نقل نیز قابل تطبیق است)، به‌این اصل بازمی‌گردد که مالکیت آب، مربوط به‌ملّتها و نه افراد بوده و بسته به‌این است که طرحهای آبی، طرحهایی پرهزینه‌اند» (۱۸).

ج) داده‌های طرحهای آبی اسرائیل

طرحها و تلاشهای اسرائیل در زمینهٔ آب، نمونه ی پیراسته را برای به‌کارگیری پوشش «همکاری» منطقه‌ای، «اقتصاد صلح»، «اعتماد متقابل» و «تقویت منافع مشترک»، با هدف رفع نیازهای فعلی و آینده اسرائیل به‌آب، عرضه می‌دارد. و همه اینها، در کنار نادیده گرفتن اصول برابری و تبادل منافع و به‌رسمیت شناختن حقوق مصالح «صرف مقابل» است. همزمان با طرح‌ریزی اسرائیل برای تأمین منابع جدید آب و انرژی برای خود (از گذر بهره‌برداری از آب نیل، لیطانی، یرموک و ...) و دستیابی به‌وامهای بین‌المللی، با شرایطی آسان، از طریق طرحهای همکاری منطقه‌ای، برای طرفهای عربی ذی‌نفع، هیچ توجیهی وجود ندارد که بتواند با تکیه بر آن، به‌این طرحها اعتماد کند. این واقعیت، به‌شکلی آشکار در لبنان قابل دریافت است که دربارهٔ موضوع حجم آب آن، اختلاف نظر وجود دارد (۱۹). چنانکه در مورد مصر نیز صادرات آب، که در صورت صدور آبش به‌اسرائیل، تناسبی با مابه‌ازای آن وجود ندارد (چه‌بسا ارزش پولی

میزان آبِ صادراتی مصر به‌اسرائیل ـ بنا به گزارش برنامه‌ریزان اسرائیلی آن ـ از ده میلیون دلار در سال، تجاوز نکند). طرحهای اسرائیل در برابر سوریه نیز، با هدفِ چیره‌شدن اسرائیل بر آبهای حوزه جبل الشیخ (حرمون) و منابع رود علیای اردن (که آبریز این حوزه، در نیمه دوم دهـهٔ هشتاد، حدود ۴۰۰ میلیون متر مکعب در سال بوده است)، که اسرائیل، این موفقیت را با حاکمیت نظامی بر بلندیهای جولان کسب کرد، دنبال می‌شود (۲۰).

امّا در مورد کرانه غربی و نوار غزّه، طرح اسرائیل برای حل مشکل آب هر دو ناحیه، وارد نمودن آب از کشورهای عربی (لبنان و مصر) را پیشنهاد می‌کند، به‌علاوه، مطرح می‌سازد که طرح کانال یرموک ـ غور غربی نیز، با هدف مشروع جلوه‌دادن غارت آب اراضی فلسطینی، به‌موقع اجراگذاشته شود. این تلاشها، برمبنای تحویل بخش بزرگی از آن منابع به‌نفع اسرائیل، از یک سو، و هدایت بخشی دیگر از آن، به‌نفع اردوگاهها و شهرکهای یهودی‌شین، از دیگر سو می‌باشد.

تأیید و حمایت اسرائیل از طرح معروف ترکیه، به‌نام «لوله‌های صلح» نیز، این شاخص عامّ طرحهای آب اسرائیل در منطقه را اثبات نمی‌کند؛ چراکه اسرائیل در این طرح، طرف مستقیم، اصلی یا تصمیم‌گیر هم نیست (۲۱).

اما بُعد اقتصادی و سودآور (و خودمحور) این طرح، بُعدی یک‌جانبه ـ هرچند بسیار مهم ـ به‌طرحهای آبی «منطقه‌ای» اسرائیل می‌دهد. چراکه همه این طرحها (همچون دیگر طرحهای اسرائیل در زمینه امور زیرساختی ـ منطقه‌ای)، دارای بُعدی سیاسی، ناشی از درگیری شدید اسرائیل و هریک از کشورهای عربی می‌باشد، نزاعی که اسرائیل را مرکز همه درگیریها در تعامل با محیط در منطقه قرار می‌دهد، و در همه این روابط غیرمتوازن باکشورهای عربی، تأثیرگذارتر است، به‌تعبیری دیگر: پیشنهادها و طرحهای اسرائیل، حداقل در زمینه طرحهای زیربنایی، به «ادغام» اسرائیل در ترکیب منطقه، منتهی می‌شود، «ادغامی» نابرابر که ویژگیهای مهم و خاصی به‌او می‌دهد. همچنین مقدمات و اصول مورد استناد در این ترکیب نابرابر، با سنجش طرحهای ارائه شده از سوی اسرائیل در زمینه‌های مختلف، آشکار می‌گردد.

بازخوانی طرحهای آبی اسرائیل، با توجه به‌نکات زیر، مفید خواهد بود:

۱ - مبالغه در بیان جنبه‌های فنی مشکلات آب که رویاروی بیشتر کشورهای منطقه است، با هدفِ نتیجه‌گیری خاص، یعنی این که تنها «همکاری» منطقه‌ای و فنّی محض، راه‌حلّ این مشکلات است. امّا راه‌حلهای «فنی» مطرح شده، متضمّن ابزاری است که یا روابط «نابرابر» و یا روابطی منتهی به‌عمیق شدن شکاف موجود در توزیع ثروت آب در منطقه به‌نفع اسرائیل را رقم می‌زند.

به‌عنوان مثال برای آن، دو اقتباس را ذکر می‌کنیم: نخستین اقتباس از جزوه متعلق به‌بیلین بوده که چارچوب کلی موضع اسرائیل نسبت به امور زمان‌بندی شده در جدول گفتگوهای چندجانبه را عرضه می‌کند، آنجا که می‌گوید:

«ما تصور می‌کنیم همکاری به‌خاطر ایجاد حجم مطلوب و ادارهٔ منطقه‌ای آب، موجب به‌کارگیری حداکثر منابع آبی موجود، در جهت برآوردن نیاز همه خواهد بود. همچنین این میزان، با استفاده از فن‌آوریهای پیشرفته، فزونی خواهد یافت تا آب کافی را برای رفع نیاز ساکنان منطقه، تأمین کند. هدف ما، به‌دست آوردن توان برای تأمین آب، حسب نیاز و به‌شکلی اقتصادی است. ما در نخستین گام، توان ذخیره‌سازی را افزایش داده و منابع موجود آب را زیر نظر می‌گیریم کشورهای منطقه نیز با تصفیه آبهای سطحی، آن را به‌آبی قابل شُرب تبدیل می‌کنند؛ لوله‌ها و کانالهای آب، بازسازی شده و مطالعات علمی، پیرامون منابع احتمالی آب، توسعه می‌یابد. در مرحلهٔ بعد، قادر خواهیم بود حجم زیادی از آب را شیرین کرده، به‌دیگر مناطق منتقل کنیم و این [کارها]، خود، انقلابی در خاورمیانه خواهد بود» (۲۲).

اقتباس دیگر، از سند منتشر شده از سوی وزارت امور خارجه اسرائیل است که هیأت اعزامی اسرائیل به‌بازار مشترک اروپا در بروکسل (اواخر ژوئن ۱۹۹۴) آن را منتشر کرد. این سند نیز هدفِ تبیین موضع اسرائیل نسبت به مسائل طرح شده در گفتگوهای چندجانبه را بر عهده داشت:

«مشکل کمبود آب، مشکلی زیربنایی در همهٔ خاورمیانه است. بنابراین، بسیاری از

کشورها، باید به‌شکلی گسترده در استفاده از منابع موجود، با یکدیگر سهیم شوند، زیرا مرزهای سیاسی، اعتبار خود را در آنچه که به‌بهره‌برداری مشترک از منابع موجود مربوط است، از دست می‌دهد. بدین ترتیب، این امکان نیز فراهم می‌آید که آب، عاملی یاریگر در ایجاد همکاری و همبستگی، با هدف محقق ساختن صلح در منطقه و متحول ساختن چهرهٔ آن باشد، به‌جای آن که عاملی برای درگیریها، بحرانها و تیرگی روابط، تلقی شود» (۲۳).

اقتباس (برداشت) اول، رسانندهٔ این پیام است که کلید حل مشکل آب در منطقه، تصاحب مجموعه‌ای از فن‌آوریها و به کارگیری آنها می‌باشد و تنها اسرائیل است که می‌تواند این فن‌آوریها را تأمین نموده و اداره آن را بر عهده گیرد. اقتباس (برداشت) دوم نیز، چنین مطرح می‌کند که همکاری در امور آب (بدون توجه به‌مرزهای سیاسی)، عاملی پر اهمیت، در حل بحران آب خواهد بود. مشارکت یاد شده، خاص مشارکت اسرائیل، در تقسیم آبهای کشورهای عربیِ مجاور است.

۲ ـ علی‌رغم کاستی اطلاعات (که البته بی‌ارتباط با مسائل سیاسی نیست) در زمینه منابع آبیِ کرانه فلسطین و نوار غزّه و وجوه مختلف به کارگیری این آبها، در این ادبیات جدید، چنین اجماعی وجود دارد که اسرائیل، حتی پیش از اِشغال، میلیونها متر مکعب از آبهای زیرسطحیِ دو بخش شمالی و غربی کرانه غربی، برداشت نموده است. ضمن آن که با تأکیدی کمتر، منبع حجم زیادی از آبهای استفاده شده در طول سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰ و ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶، از آبهای رود اردن، که به‌شبکه آبی اسرائیل، پمپاژ شده، بوده است.

و در هر دو حالت، اسرائیل بر این گفته پای می‌فشارد که در چارچوب «حقوق خود»، دست به‌چنین تصرفاتی زده است. لیشع کالی در خصوص اختلاف موجود میان فلسطینی‌ها و اسرائیل در خصوص آب، معتقد است: «کمبود آب در این مناطق (کرانه غربی و نوار غزّه)، مشکلی خطرناک و دارای ابعاد سیاسی است». او همچنین تأکید می‌کند: «به‌طور قطع، با آغاز قرن جدید، آب کافی، حتی برای مصرف خانگی و صنعتی، چه رسد به کشاورزی، در نوار غزّه وجود نخواهد داشت» او بر آن است که: «مشکل دیگر، در کرانه غربی است اگرچه این مشکل، نسبت به

همانند خود در نوار غزّه، از شدّت کمتری برخوردار است». و در پایان، چنین نتیجه گیری می‌کند که «هریک از این دو، راه‌حلی مشخص را می‌طلبد. اگرچه وجه مشترکی میان آن دو وجود دارد که همان دستیابی به‌صلحی منطقه‌ای است ... و این، بر عهدهٔ مصر است که مشکل آب غزّه را حل کند. زیرا مصر، سرگرم برنامه‌ریزی برای آبرسانی به‌منطقه ساحلی سیناست که سالانه به‌یک میلیارد متر مکعب آب نیاز دارد. ۱۰٪ از آن میزان، برای حل همه مشکلات آبی نوار غزّه، کافی است ...».

در مورد کرانه عربی، کابی، به «جداسازی دو موضوع» فرا می‌خواند: موضوع اوّل، به‌مشکلات ناشی از محدودیتهای برمی‌گردد که به‌دستگاههای اسرائیلی، برای استفاده از آب، نظیر حفر چاه تحمیل می‌شود و مشکل بعدی، مربوط به‌مسائل درازمدّت و ناشی از وضع هیدرولوژیکی منطقه و قوانین بین‌المللی، در خصوص استفاده از آب است ...». او، در پاسخ به‌درخواست فلسطینی‌ها برای یافتن حق حاکمیت بر منابع آبی زیرسطحی با نام «یرکون [العوجا] ـ تنبنیم» که در زیر کرانه (قسمت بیشتر آن) و اسرائیل قرار دارد و آب آن از بارانهای فصلی تپه‌های کرانه غربی تأمین می‌شود، می‌گوید: «قوانین بین‌المللی، مؤید خواسته‌های ایشان نیست. زیرا این گفته که آب باران، سفره‌های زیرزمینی را در مناطق ایشان تأمین می‌کند، ارزش قانونی ندارد ... و قوانین بین‌المللی، اولویت حق استفاده را به‌استفاده کنندگان فعلی، نسبت به‌کسانی که در آینده مدّعی آن شوند، می‌دهد. و استفاده اسرائیل از این منبع آبی از دههٔ پنجاه، به‌او حق ادامهٔ استفاده از آن را نیز خواهد داد». رئیس «حرکت حفظ آبهای اسرائیل»، ـ کارشناس ایتمار مارکوس ـ در توضیح می‌گوید

«اسرائیل ۴۰٪ از آبهای کشاورزی و حدود ۵۰٪ از آب آشامیدنی خود را از این منبع زیرزمینی آب، به‌خاطر خوبی آبش تأمین می‌کند [که در اسرائیل معروف به «یرکون ـ تنینیم» می‌باشد] ... و خوشبختانه، ضرورتی ندارد که اسرائیل، همهٔ یهودا و سامره (ساحل عربی رود اردن) را برای حفظ حاکمیّت بر بخش اعظم این آب، حفظ کند ... زیرا سه منطقه در ساحل غربی، (یهودا و سامره)، کار پمپاژ آب را به‌چاههای اسرائیل انجام دهند. این مناطق، تنها ۲۰٪ از کل

مساحت این منطقه را فراگرفته و درکنار خطر سبز در شمال و غرب ساحل عربی (سامره) و دربرگیرنده تپه‌های قدس به‌طرف جنوب است ... و بری پیشگیری از زیانهای نابودکننده‌اش نسبت به این آب، بر اسرائیل فرض است که حاکمیّت خود را به‌طور کامل بر مناطق یاد شده، در طول مدّت خودمختاری حفظ نموده و به‌عنوان بخشی از موافقتنامهٔ دائم، به‌اسرائیل ضمیمه سازد» (۲۴).

بدین ترتیب، چگونگی استفاده از زورکه ز طریق آن، حاکمیّت بر آبهای فلسطین عملی گردید، نادیده گرفته می‌شود. همچنین است نادیده انگاشتن کامل یک ملاحظهٔ دیگر که در قوانین بین‌المللی نیز آمده است یعنی «تقسیم عادلانه» یا «مساوی» منابع آبی. اوج همهٔ این تلاشها، دعوت به‌ضمیمه نمودن کامل بخشهای وسیع کرانهٔ غربی، با هدف بازداشتن این آبها از فلسطینیان است.

و بار دیگر، برای مشکل آب کرانهٔ غربی (که علّت آن، غارت اسرائیل است) راه‌حلّی رخ می‌نماید و آن، از «احیای طرح گذشتهٔ اردن جهت احداث مسیری انحرافی در غرب کانال یرموک ـ غور، که موجب بهره‌برداری بیشتر از رود یرموک و ارائه کمک به‌اسرائیل از طریق ذخیره‌سازی آبهای زمستانی این رودخانه در دریای جلیل و در نتیجه، بی‌نیاز شدن از ساختن چند سد است»، فراتر نمی‌رود. این، «راه‌حلّی» است که توان آبی اسرائیل و حاکمیّت و بر منابعی جدید ر تقویت می‌کند. و با انجام آن، بار مشکل آب زمینهای فلسطین از اسرائیل، به‌دولتهای عربی، منتقل می‌گردد و مثلاً حلّ مشکل غزّه، بر عهدهٔ مصر و حل مشکل کرانهٔ غربی، بر عهدهٔ اردن نهاده خواهد شد. و اسرائیل، حق خواهد داشت استفاده از آبهای کرانهٔ غربی را به‌اعتبار استفاده‌اش از آن در مدتی طولانی درگذشته، ادامه دهد؛ صرف‌نظر از چگونگی شرایطی که این (سوء) استفاده در آن تحمیل گردیده و برمبنای آن، استوار شده است. چنانکه دیدیم، طرح اسرائیل برای حلّ مشکل آب اردن، اسرائیل را به‌و سطه‌ای برای انتقال آب لبنان، با همهٔ پیامدهای آن، نظیر حاکمیّت یافتن بر منابعی جدیدی از آب، تبدیل می‌کند (۲۵).

همزمان، اسرائیل خود ر به‌عنوان واسطه‌ای بری تنظیم مسیر آبهای کشورهای همجوار، از طریق «چند رود و دریای خود»، پیشنهاد می‌کند. و این، کاری است که زیرساختهای حیات این

کشورها را، عملاً تحت حاکمیّت اسرائیل در می‌آورد.

۳ـ مثیر بن مثیر (مدیر سابق سازمان آب اسرائیل) و دیگران، تأکید می‌کنند که اسرائیل، از حدود ۹۵% آبهای «واقع در حدفاصل رود اردن و دریای مدیترانه»، استفاده می‌کند، که این امر، به‌حاکمیّت نظامی اسرائیل پس از جنگ ۱۹۶۷ بر رود اردن و بخشهایی از جنوب لبنان (متعاقب اشغالش توسط اسرائیل در سال ۱۹۷۸) برمی‌گردد. همچنان‌که به‌قیود سختی که مقامات اشغالگر اسرائیلی در استفادهٔ از این آبها از سوی فلسطینین در کرانه غربی و نوار غزّه بر آنان تحمیل نموده‌اند، برمی‌گردد. در سال ۱۹۸۰ بن مثیر رسماً اعتراف نمود که: «یک‌سوم آبهایی که به‌شهرکها و مزارع اسرائیلی می‌رسد، از کرانهٔ غربی است». به‌همین دلیل ـ در چارچوب گفتگوهای مربوط به‌خودمختاری فلسطینیان که در پیمان کمپ‌دیوید بدان تصریح شده بود ـ بر «لزوم استفادهٔ انحصاری اسرائیل از آبهای کرانهٔ غربی»، فرا خواند. او، همچنین درخواست کرد که اسرائیل، در بازگشت فلسطینیان به کرانهٔ غربی، با فرض «برقراری حکومت خودمختار»، دارای نقش باشد. بنا به گفتهٔ او، اسرائیل می‌بایست با توجّه به‌نیاز شهری‌اش به‌این آبها، (میزان مصرف این آبها، بین ۵۵۰ تا ۷۰۰ میلیون متر مکعب در سال تخمین زده می‌شود)، علاوه بر نیاز ساکنان شهرکهای یهودی‌نشین، حاکمیّت خود را بر آبهای کرانه غربی ادامه دهد (۲۶).

در سال ۱۹۹۰ نیز رافائل ایتان ـ وزیر کشاورزی اسرائیل ـ نظیر دیدگاههای بن مثیر را ابراز داشت (۲۷).

اسرائیل، در برابر خود برای محدود کردن منابع آبی‌اش، جز برخی انتخابها (که ممکن است همانگونه که اکنون تا حدودی در واقع بین آنها ادغام، یا امتزاج است) که مانع او از حاکمیّت بر منابع آبهای خارجی می‌گردد، نمی‌بیند که بارزترین آنها عبارت است از:

الف) کم‌کردن از میزان مصرف آبهای مورد استفاده در کشاورزی به‌نفع بهره‌برداریهای خانگی (مصرف شهری) و این، انتخابی است که با مشکلات سیاسی ـ اقتصادی و حتی عقیدتی بسیاری روبه‌روست، زیرا به‌اسطوره «شکوفا نمودن بیابان»، نزدیک شده، همانگونه که با سیاست «پر کندن جمعیت»، در تعارض است؛ سیاستی که در اسرائیل، به‌شدّت از آن پیروی می‌شود (یعنی

پایین آوردن فشار جمعیت در مناطق ساحلی شهرکها به‌نفع «یهودی‌سازی» مناطق خالی از سکنه یا کم‌جمعیّت)، که با مقاومت «لابی» (گروه فشار) کشاورزی نیز، روبه‌روست. با این وجود، بخشی از آبهای کشاورزی، به‌خاطر مصلحت به‌طرف خانه‌ها سرازیر شد. و کاهش سطح زیر کشت آبی، یک عنصر محوری در طرح آبی اسرائیل برای دههٔ نود گردید. همچنان که از کشت محصولاتی نظیر پنبه و مرکّبات، که به‌آب زیادی نیاز دارند، فاصله گرفته شد. عواملی نیز در تغییر سیاستهای آبی اسرائیل تأثیر گذاشت، که برخی از آنها عبارت است از: حدود دوسوم از آبهای اسرائیل (در سال ۱۹۹۰) برای کشاورزی مصرف گردید، در حالی که علی‌رغم تحوّل گسترده در کیفیت محصولات و برآوردن نیاز داخلی، سهم کشاورزی، از ۷/۶٪ از تولید ناخالص ملّی، در اواخر دههٔ هشتاد، تجاوز نکرد و سهم آن، از مجموع نیروی کار، بیش از ۵٪ در همان زمان نبود. و در آغاز تحوّل در سیاست آبی، کاهش فراوانی که اسرائیل در آغاز دههٔ نود شاهد آن بود، بویژه به‌دنبال دورهٔ خشکسالی در اواخر دههٔ هشتاد که با موج جدیدی از مهاجرت به‌اسرائیل همراه بود، حکومت را وادار نمود تا سهم کشاورزان از آب را در تابستان سال ۱۹۹۱ به‌نصف کاهش دهد (۲۸).

ب) تکیه بر تجهیزات فنّی (تکنیکی) برای بالابردن میزان آبهای موجود از یک سو و کاستن از هرز رفتن آبها از سویی دیگر. (بویژه امکانات شیرین‌سازی آب، تصفیه پس‌آبها، به‌کارگرفتن گستردهٔ تکنولوژی در اختیار، برای آبیاری قطره‌ای و ...). امّا انتظار نمی‌رود که این وسایل بتوانند ـ پیش از پایان قرن حاضر (بیستم)، در زمان کوتاه ـ آب مورد نیاز را (با بهای اقتصادی) و مقرون به‌صرفه، برای رفع نیازهای فعلی و آینده اسرائیل تأمین کنند. در حال حاضر، اسرائیل، استفاده از منابع آبی غیراصلی [حاشیه‌ای] (سیلها، فاضلاب، آبهای شور ...) و وسایل آب شیرین‌کن را آغاز نموده است، که البته استفادهٔ از آنها، به‌دلیل هزینه‌های بسیار، محدود است. همچنان که، اسرائیل، از سال ۱۹۷۶ استفاده از تکنولوژی باران‌زایی مصنوعی را در منطقه دریاچه طبریا آغاز نموده است. تخمین زده می‌شود که اسرائیل توانسته است از طریق باران‌زایی مصنوعی (باروری ابرها) حدود ۱۰٪ به‌معدل سالانه بارش باران بیفزاید ولی کارشناسان

بین‌المللی، از نتایج این فعالیتها، از دو زاویه ابراز نگرانی می‌کنند: نخست، بیم از آن که باران‌زایی مصنوعی در شمال اسرائیل، مانع بارش در کرانهٔ غربی شود. دوم، بیم ناشی از آثار جنبی مواد شیمیایی به کار گرفته شده در این فعالیتها.

ج) انتخاب برتر از نظر اسرائیل، از سویی استفاده از آبهایی است که در خارج محدودهٔ حاکمیت فعلی او قرار دارد؛ و از سوی دیگر، پیش‌بینی برنامه‌ها و اقدامات ضروری، برای پیشگیری از هر نوع تغییری در منابع آبی فعلی تحت سیطره‌اش، اعمّ از منابع آبی فلسطینی، اردنی (و برخی منابع آبی لبنانی و سوری) در چارچوب تسویه‌حسابهای جاری سیاسی یا تسویه‌حسابهایی که در منطقه، امکان جریان یافتنشان) وجود دارد.

دیدیم که چگونه بیشتر طرحهای آبی اسرائیل، بر تأمین حداکثر ممکن کمیت آب، با به کارگیری منابع خارج از مرزهای خود تأکید دارد. و انتظار می‌رود اسرائیل، بر استفاده از آبهای رود لیکانی در لبنان نیز پافشاری کند، چون می‌داند که پیشروهای مخالف دولت در مصر، با فروش مقداری از آب نیل به‌اسرائیل، مخالف هستند. علاوه بر اینها، سؤالاتی از جانب برخی کارشناسان اسرائیلی در خصوص نوع آب نیل و هزینهٔ تصفیهٔ آن، مطرح است. نشانه‌هایی نیز وجود دارد که اسرائیل، در پی جایگزینهایی است، از جملهٔ این نشانه‌ها: راه‌اندازی طرح مشترک آب شیرین‌کنی و تولید برق در مرزهای مصر و اسرائیل است. و این، در حالی ست که استفادهٔ انحصاری اسرائیل از آبهای اردن و آبهای سرریز یرموک، بویژه پس از طرحهای کشاورزی اجرا شده توسط سوریه در دههٔ هفتاد و هشتاد، برای بهره‌برداری از آبهای یرموک، برای راه‌اندازی هر طرح آبیاری جدیدی در سمت اردنی یا فلسطینی رود اردن، کافی نبود. ضمن آن که بهره‌برداری از «لوله‌ها صلح» به‌سالهای درازی نیاز دارد؛ در حالی که طرح ترکیه، با موافقت دولتهای منطقه روبه‌رو گردیده و در شرایطی قرار دارد که تأمین بودجهٔ آن، ضروری می‌نماید. به این دلیل، بدیهی است که اسرائیل، ترجیحاً اصلی‌ترین منبع خارجی آب خود را، لیطانی، که آب بیشتر و هزینهٔ کمتری دارد، بداند. اعتقاد عمیقی هم وجود دارد که اسرائیل، از مدّتها پیش، آبهای زیرزمینی لبنان را پمپاژ می‌کند و با استفاده از تلمبه‌های سطحی، آبهای رود حاصبانی را

نیر مورد استفاده قرار می‌دهد (۳۰).

۴ـ تلاشهای آبی اسرائیل در کرانه غربی و نوار غزّه، نمونه‌ای کامل از «فشار» و غرت سازمان‌یافته است. در واقع، می‌توان‌مناطق مختلف فلسطین اشغالی از سال ۱۹۶۷ را آزمایشگاهی بری آزمایش نظریه‌ها و طرحهای اسرائیلی، در زمینه «همکاری اقتصادی» منطقه‌ای دانست. اکنون، آثار عقب‌ماندگی اقتصادی در کرانه غربی و نوار غزّه، حتی برای مؤسساتی نظیر بانک جهانی، بسیار آشکار شده است. این روند، بر پیشگیری از توسعهٔ کشاورزی، صنعت، امور زیربنایی و انسانی این‌دو منطقه استوار بوده، آن را به‌بازاری برای کالاهی اسرائیلی و منبعی برای کار ارزان یدی، درآورده است. همچنین اصل حاکمیت اسرائیل بر منابع طبیعی فلسطین (بویژه منابع آبی)، از عوامل زیرساخت آن می‌باشد. و سیاست اسرائیلی، نوعی دوگانگی وحشتناک از معیارها و تلاشها را موجب گشته است، آنچه در ادامه می‌آید، نمونه‌هایی از آن است:

الف) میزان آبدهی سالانه منابع آب زیرزمینی کرانه غربی (صرف‌نظر از سهم اختصاصی آن از آبهای اردن یا از دریاچه‌ای که در زیر رود اردن قرار دارد و همچنین بدون لحاظ آبهای بازیافتی و سطحی)، حدود ۶۰۰ میلیون متر مکعب، تخمین زده می‌شود. از این مقدار (از طریق کانال برکون ـ تنینیم) ۳۳۵ میلیون متر مکعب به‌دشت ساحلی اسرائیل سرازیر می‌شود. و تنها ۱۱۰ میلیون متر مکعب از آن، برای فلسطینی‌ها در کرانه غربی باقی می‌ماند. به‌عبارتی، اسرائیل، هرگز به‌ساکنان کرانه غربی اجازه نمی‌دهد که بیش از ۱۸٪ از منابع آبی خود را، مورد استفاده قرار دهند. اسرائیل، همچنین منابع آب موجود در غرب و شمال کرانهٔ غربی را به‌شبکهٔ آبی خود، متصل نموده است.

و پیوسته، دستگاههای (سازمانهای) آبی اسرائیل، معادل ۹۴٪ از مخازن سالیانه آب را در غرب کرانه و ۸۵٪ از ذخیره سالیانه منابع را در شمال کرانه، به‌کار می‌گیرد و سالانه شهرک‌نشینان اسرائیلی، حدود ۳۰ میلیون متر مکعب از منابع زیرزمینی شرقی را برای کرانهٔ غربی، به مصرف می‌رسانند، [و نکته جالب توجه این‌که] و اسرائیل، این منابع را به شبکه آب خود، متّصل نموده است (۳۱).

ب) اسرائیل (حسب دستور نظامی شماره ۱۵۸، صادر شده در اکتبر ۱۹۶۷)، موانع سختی را بر سر راه حفر چاههای عمیق جدید، از سوی فلسطینی‌ها، ایجاد نموده است و اجازهٔ حفر حتّی یک چاه جدید را برای آبیاری زمینهای کشاورزی نمی‌دهد، امری که به کاهش نسبت مساحت زمینهای کشاورزی غیر دیم از مجموع زمینهای کشاورزی، در کرانه غربی در آغاز دهه نود، تنها بین ۳/۵ تا ۶٪ به‌ترتیب بوده است. همزمان با این امر که مقامات سرائیلی، سیاست منع را در برابر فلسطینی‌ها اجرا می‌کردند، به‌شهروندان اسرائیلی اجازه می‌دهند که برای استفاده کشاورزی و شرب خود، به‌حفر چاه دست زنند. استخراج آبهای زیرزمینی توسط اسرائیل، به‌پایین آمدن سطح این آبها در مناطق وسیعی از روستاهای این منطقه منجر گردید. چنانکه آثار آلودگی، در آبهای زیرزمینی یرکون - تنینیم در منطقه قَلْقیلیّة و کَفَر سابا آشکار شده است که علت آن، پسابهای شهروندان اسرائیلی در این منطقه است.

بازرس رسمی دولت اسرائیل، به‌همین دلیل، توبیخ شدیدی ر متوجه شرکت آب «مکوروت»، به‌دلیل پمپاژ زیاد آب از منابع یاد شده در طول این بیست‌وپنج سال نمود. سال ۱۹۸۵ نشان می‌دهد که شهروندان اسرائیلی، حدود ۳۵/۵٪ بیش از میزان تعیین شده، آب کشیده‌اند، در حالی که محدودیت حفر چاه از سوی آنان، مگر در آعاز دههٔ نود، اِعمال نشده است.

چه‌بسا وضع دشوار آب در نوار غزّه، سرائیل را از متّصل ساختن این منطقه به‌شبکهٔ آبی خود، منصرف نموده است. و تأمین آب شهروندان نوار غزّه، از طریق لوله‌هایی است که حدوداً از سال ۱۹۴۸ کشیده شده است. با این همه، منابع هیدرولوژی فلسطینی، تأکید دارند که شهرکهای ساخته شده در نوار غزّه سالانه حدود ۲۰ میلیون متر مکعب از آبهای آن را مورد استفاده قرار می‌دهند. آنچنان که تأکید می‌کنند که اسرائیل، جلو آبهای جگه غزّه را در پشت مرزهای خود، گرفته است. میزان ورود آب به‌نوار غزّه، سالانه ۱۳۰ میلیون متر مکعب تخمین زده می‌شود که اساساً از آبهای زیرزمینی و ساحلی، تأمین می‌شود. واردات قطعی منابع یاد شده، به‌حدود ۶۵ میلیون متر مکعب می‌رسد، امّا پمپاژ زیاد، موجب کاهش مقدار معتنابهی از آبهای یاد شده

گردیده و میزان نمک و آلودگی آن، بشدّت افزایش یافته است. وضع موجود، خطرهای فراوانی را متوجه بهداشت و کشاورزی، در غزّه نموده است (۳۲).

ج) منابع اسرائیلی، متوسط مصرف آب سالانه یک خانواده را در کرانه غربی، در اواخر دههٔ هشتاد، حدود ۱۵ متر مکعب، در برابر ۸۰ متر مکعب در اسرائیل تعیین نمودند. یعنی متوسط مصرف یک خانواده اسرائیلی، پنج برابر یک خانواده فلسطینی است. این وضع، نتیجه حاکمیت طرف اسرائیلی، بر منابع آب طرف دیگر، یعنی فلسطینی‌هاست. برابر داده‌های اطلاعاتی میرون بوینیستی، طرح اسرائیلی برای مصرف آب در کرانهٔ غربی، در سال ۱۹۹۰، معادل ۱۳۷ میلیون متر مکعب را برای ساکنان این منطقه، که حدود یک میلیون نفر هستند، تعیین نموده است و معادل ۱۰۰ میلیون متر مکعب برای ساکنان فلسطینی (خارج قدس)، که در آن هنگام، تعدادشان به حدود یکصد هزار نفر می‌رسید، تعیین کرده است و از آنجا که شهروندان، نمی‌توانستند بیش از این سهم (برابر اطلاعات ناظر رسمی دولت اسرائیل)، یعنی حدود ۳۵/۵٪ بهره ببرند، در مصرف آب فلسطینی‌ها و ساکنان کرانهٔ غربی، تقریباً به یک همگرایی می‌رسیم و این، بدان معنی است که سهم یک اسرائیلی، عملاً ده برابر سهم یک شهروند فلسطینی است.

موضوع، در این حدّ متوقف ننموده، نرخ‌گذاری آب را نیز شامل می‌شود. آب، به فلسطینی‌ها، بین سه تا چهار برابر بهایی که در اختیار شهروندان اسرائیلی قرار می‌گیرد، فروخته می‌شود و این، ناشی از حمایت و کمکهای وسیعی است که سازمان جهانی صهیونیست به اسرائیلی‌ها می‌نماید (۳۳).

دلایل بسیاری وجود دارد که حاکی از فشار بیشتر اسرائیل در آینده برای دست‌یافتن به شکلهایی نو در حاکمیت بیشتر بر منابع عربی آب و قراردادن آنها، زیر چتر قدرت نظامی اسرائیل است، این امر، در موافقتنامه‌هایی که با دولتهای عربیِ همجوار در حال انعقاد است و مراحل نهایی خود را می‌گذراند، صورت می‌پذیرد. و شامل این موارد است: منابع اصلی زیرزمینی و سه گانهٔ آب در کرانهٔ غربی، صحرای اردن علی (از طریق اعمال سلطهٔ نظامی بر جولان)، و منابع اردن اعلی (از طریق سیطره بر جنوب لبنان). به همین دلیل، انتظار می‌رود که

سرائیل ـ در هر قرارداد آبی باکشورهای مجاور عربی ـ بر حفظ حد قل متوسط مصرف فعلی که معادل (به‌عنوان متوسط مصرف سرانه و برابر ارقام موجود) پنج برابر مصرف در دولتهای عربی محاور است، اصرار ورزد (۳۴).

در این خصوص، قابل ملاحظه است که حتی در امضای موافقتنامهٔ اُسلو، نام طرف فلسطینی، به‌عنوان یکی از طرفهای هر طرح مربوط به‌آب، که به‌حوزه رود اردن و بحر میّت مربوط می‌شود، نیامده ست. و هنوز، موضع طرف فلسطینی در ترتیبات آبی، کاملاً نامشخص ست و مشروط به‌شروط اسرائیل است و شاید یکی از عوامل آن، به‌این مسأله بازگردد که سر ئیل، هنوز به کرانهٔ غربی، به‌عنوان یک منبع حیاتیِ آب می‌نگرد، همچنان که به‌همکاریهای آبی خود با اردن، اولویت می‌دهد. بیانیه مشترکی که پس از گفتگوهای ردن و اسرائیل، در صحرای عربه در ژوئیه ۱۹۹۴ منتشر شد، به‌این نکته اشاره می‌کند که در «حقوق مشترک دو کشور در آبهای دو رود اردن و یرموک»، هیچ سهم و یادی از طرف فلسطینی، وجود ندارد (۳۵)

در نگاه برخی، موضوع آب درمنطقه، مناسبات‌سیاسی و استراتژیک‌مربوط به‌تسویه‌حسابهای فیما بین را تحت‌الشعاع قرار داده است (۳۶). این دیدگاه، نتیجهٔ مطالعات شبه‌رسمی امریکا در خصوص مشکلات آب منطقه خاورمیانه را نیز نشان می‌دهد (۳۷). این مطالعات، اساساً، اندیشهٔ اسرائیلی‌ها دربارهٔ محوریت‌اسرائیل درهر طرح آبی ـ منطقه‌ای در آینده را نیز پی‌ریزی کرد، بی آن که به نیازهای عملی منطقه، به عنوان یک مجموعه و ضرورتهای توزیع و بهره‌برداری عادلانه نسبت به این منبع حیاتی، توجه داشته باشد؛ منبعی که برخی، آن را موجب انفجار جنگهایی در منطقه، برمی‌شمارند (۳۸).

۳- طرحهای منطقه‌ای اسرائیل در زمینهٔ انرژی

سرائیل، چند پروژه، در خصوص انرژی مطرح نموده است. برخی از این پروژه‌ها، به‌صورت تفصیلی (از نقطه نظر فایدهٔ اقتصادی و جنبه فنّی)، فراهم آمده و تعدادی دیگر، هنوز در دست تهیه یا مرحلهٔ فکر عموم است. از مهمترین پروژه‌های فراهم آمده و مفصّل پروژه تولید

برق و شیرین‌سازی در آبهای مرزی مصر و اسرائیل، پروژه احداث خط لوله گاز طبیعی میان مصر و اسرائیل و طرح احداث خط لوله نفت، از خلیج به‌غزّه است.

یک کتابچه از همکاریهای منطقه‌اي اقتصادی اسرائیل می‌گوید:

«اسرائیل و چهار دولت عربی مجاور آن، خارج یا در کنار کمربند نفتی‌ای قرا دارند که از ایران تا عراق و از آنجا تا خلیج فارس، امتداد می‌یابد. در حالی که در اسرائیل، لبنان و اردن، نفتی وجود ندارد. مصر نیز تنها به‌اندازه‌ای نفت دارد که نیازهای داخلی خود را برآورد و تنها در درازمدّت، می‌تواند به‌جرگه صادرکنندگان آن بپیوندد، امّا نفت مصر، به‌اندازه‌ای نیست که آن ر در ردیف دولتهای نفتی منطقه قرار دهد. سوریه نیز، تا اندازه‌ای دارای نفت است ولی میزان آن، برای صادرات حتی برای لحظه‌ای در درازمدّت، کافی نیست». این کتابچه می‌افزاید: «این دولتهای پنج‌گانه، بزودی، از همکاری در استفاده از منابع مربوط به‌انرژی، بهره‌مند خواهند شد و این موضوع، برای دولتهایی که فاقد نفت یا دیگر منابع مهم انرژی هستند، روشن و در مورد مصر نیز، صادق است. به گونه‌ای که با این بهره‌برداری، علاوه بر تأمین نیازهای داخلی، توفیق صادرات را نیز خواهند یافت. در میان دیگر پروژه‌ها، این عرصه، برجستگی خاصی دارد، زیرا منافع اقتصادی طرح سراسری‌نمودن شبکه برق میان اسرائیل، مصر، اردن و لبنان، قابل توجه است». طرح سراسری نمودن شبکه یاد شده برق، سالانه ۷۰۰ میلیون دلار برای اسرائیل، سود دارد (۳۹).

آنچه در ادامه می‌آید، شاخصترین پروژه‌های اسرائیل در زمینه انرژی، که دارای بُعد منطقه‌ای است، می‌باشد:

الف) اتصال شبکه برق مصر و اسرائیل به‌یکدیگر

فراهم نمودن شرایط برای اتصاد دو شبکهٔ برق اسرائیل و مصر، از جمله زمینه‌های همکاری میان دو کشور، شمرده می‌شود، زیرا «مبادلهٔ انرژی برق و کاستن از خسارتهای ناشی از قطع جریان برق را ممکن می‌سازد و نیز از خسارتهای ناشی از فعال نمودن مولّدهای ذخیره با

هزینهٔ بالا در هنگام قطع برق یا اوج مصرف، جلوگیری می‌کند». این طرح، همچنین، وجود «مازاد در انرژی الکتریکی در مصر، در طول تابستان، به‌هنگام شب و تعطیلات پایان هفته و دیگر تعطیلات، که مصرف برق در آنها به‌حدّاقل می‌رسد را موجب می‌گردد. و از آنجاکه در اسرائیل، شنبه، و در مصر، جمعه روزِ تعطیل است، و دیگر تعطیلات نیز با یکدیگر متفاوت است، سطح همکاری میان این دو کشور، افزایش می‌یابد» (۴۰).

ب) اتصال شبکه برق لبنان و اسرائیل به یکدیگر

در اینجا نیز، همان ملاکها و ملاحظاتی به‌چشم می‌خورد که در ارتباط با شبکهٔ برق میان مصر و اسرائیل، وجود داشت. تحقیقات اسرائیل در این خصوص، نشان می‌دهد که: «حجم ممکن برای تبادل انرژی الکتریکی را طرفی (شریکی) تعیین می‌کند که قدرت بیشتر و مصرف و درخواستی کمتر دارد. به‌همین دلیل و از آنجاکه شبکهٔ برق لبنان، به‌اسرائیل نزدیکتر از شبکهٔ برق مصر است، بهره‌برداری مورد درخواست، بسیارکمتر از [میزان مورد انتظار در طرح همکاری با مصر ۲، خواهد بود]». در زمینه تولید برق آبی، دستگاههای اسرائیلی، دو طرح را پیشنهاد می‌کنند: یکی از آنها با استفاده از رود حاصبانی است‌که‌این‌رود، از لبنان‌سرچشمه می‌گیرد، ولی «آب آن، به‌اسرائیل می‌ریزد و اسرائیل آن را مخصوص خود می‌کند». پروژه دیگر، که بزرگتر نیز هست، بر اساس استفاده از آب رود لیطانی اُدنی است. مقتضای اجرای این طرح، آن است که «لبنان با فروش آب لیطانی به‌اردن یاکرانه غربی، موافقت نماید». همین منابع اسرائیلی می‌گویند: «منافع اقتصادی حاصل از سرازیر شدن آبهای لبنان به‌حوزه رود اردن، بیش از منافع ناشی از استفاده آنها در داخل لبنان است» (۴۱).

ج) اتصال شبکه برق اردن و اسرائیل به‌یکدیگر

برنامه‌ریزان اسرائیلی معتقدند: «به‌طور کلی طرح ارتباط برقی اردن و اسرائیل، عموماً همانند طرح مشابه میان لبنان و اسرائیل است». امّا آنها، استفاده از جزر بحر میت را (۴۰۰ متر

پایین‌تر از سطح دریا) برای تولید انرژی برق آبی نیز مطرح می‌کنند. این امر، از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که «هریک از دو دولت [اردن و اسرائیل]، برای استفاده از این تفاوت اختلافِ سطح و توان تبخیری بحر میت، برای تولید یک میلیارد کیلو وات برق در سال، برنامه‌ریزیهایی نموده‌اند و هریک از دو پروژه، بر استفاده کامل از توان تبخیری بحر میت. تأکید دارد (عاملی که میزان آبهای ورودی به آن و در نتیجه تولید برق آن را محدود می‌سازد)»، تا از این مقوله که «اجرای یکی از این دو پروژه، باعث دورشدن دیگری از صحنه می‌شود»، رهایی یابد. به‌همین دلیل، اسرائیل، در سال ۱۹۸۵ پروژه خود را متوقف کرد (پس از آن که گامهایی را در جهت اجرای آن برداشته بود، که اساس آن، حفر کانالی بود برای متصل نمودن دریای مدیترانه به‌بحر میت) در سالهای اخیر نیز، پروژه کشیدن دریای سرخ به‌بحر میت را شروع کرد، (این، همان طرحی است که اردن، برای انجام آن، برنامه‌ریزی کرده بود) پس از آن که تعدیلهایی را در مسیر کانال میان دو دریا انجام داده بود تا بخشی از آن، از داخل خاک اسرائیل و بخشی دیگر، از اراضی اردن عبور کند (۴۲).

د) پروژه انتقال گاز طبیعی از مصر به‌اسرائیل

این طرح اسرائیلی، متضمّن انتقال گاز طبیعی، از طریق خط لوله‌ای است که از منطقه دلتای نیل در شمال شرق مصر آغاز و تا منطقه بئرلسبع در اسرائیل، کشیده می‌شود. این طرح، همچنین پیشنهاد می‌کند که گازی معادل دو میلیون تن از سوختهای نفتی، یا معادل ۲۵٪ از مصرف انرژی سالانه اسرائیل، منتقل شود. خبرهای روزنامه‌ها، به‌این نکته اشاره دارد که این طرح، از پاییز سال ۱۹۹۴، مراحل اجرایی خود را آغاز نموده است.

منشأ ارائه این طرح از سوی اسرائیل، به‌این امر باز می‌گردد که «روابط پنهان و رو به توسعه‌ای، میان مصر و اسرائیل، در خصوص فروش گاز طبیعی، وجود دارد. زیرا مصر، میزان قابل توجهی گاز طبیعی زاید دارد، و اسرائیل واردکنندهٔ بزرگی برای انرژی سبک تشکیل یافته از نفت خام و زغال سنگ تقریباً تاکنون بوده است، و به‌همین دلیل، پروژه احداث خط لوله گاز

طبیعی میان مصر و اسرائیل، موجب تأمین منافع متقابل می‌شود». همچنین، اسرائیل بر آن است که این طرح، توجهات خاصّی را در دو کشور، نسبت به مصالح سیاسی و تبادل انرژی میان طرفین برمی‌انگیزاند. چه این که فروش گاز به‌اسرائیل از سوی مصر، سابقه نداشته است، مصر، طی سالیانی دراز، تنها نفت به‌اسرائیل صادر می‌کرد. و سیاست کنونی مصر در مورد انرژی بر استفاده از گاز طبیعی در بازار داخلی مصر، با هدفِ یافتن امکان بیشتر برای صادرات نفت و ممنوعیت صدور گاز، تا رسیدن به‌سطح مشخصی از تولید، متکی است. و اینکه، تولید گاز، به‌آن سطح مورد نظر رسیده است (۴۳).

همچنین پیش‌نویس این طرح می‌افزاید که اروپا، نزدیک‌ترین بازار به‌مصر، پس از اسرائیل است، امّا صدور گاز طبیعی به‌آنجا، دارای هزینهٔ بالای انتقال و تصفیه و تبدیل به‌مایع است. و از این امر نیز، پرده برمی‌دارد که دلیل اصلی اسرائیل برای وارد نمودن گاز طبیعی از مصر، تنوع بخشیدن به‌منابع انرژی اسرائیل است. با این همه، خطر «متوقف شدن ارسال گاز طبیعی [به‌اسرائیل] در هر لحظه و تحت تأثیر عوامل سیاسی» را نیز گوشزد می‌کند. و دور بودن اسرائیل از هر نوع وابستگی احتمالی، از طریق حفظ توان تغییر سریع مصرف از گاز به‌نفت را توصیه می‌نماید (۴۴).

هـ) طرح مرزی اسرائیل ـ مصر برای شیرین‌سازی آب و تولید برق

اسرائیل، چنین طرحی را در سال ۱۹۶۹ (دو سال پس از جنگ ۱۹۶۷)، پیشنهاد کرده بود که در آن هنگام، به‌دلایل سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیکی، مورد پذیرش قرار نگرفت. این طرح، در سال ۱۹۹۲ مجدداً مطرح شد. طراحان اسرائیلی پروژه جدید، معتقد هستند که شرایط، تغییر یافته و فضای گذشته، دیگر وجود ندارد یا چندان دارای اهمیت نیست. همچنین بنابر پژوهشهای اسرائیلی، ضرورت ایجاد یک منبع جدید آبی از اواخر دهه شصت، رو به فزونی گذاشته و تکنولوژی، پیشرفت چشمگیری یافته است، امروز، هزینه‌های انتقال، بسیار کمتر از گذشته است ضمن آن که «تردیدهای مانع در برابر همکاری، با هدف تحقیق منافع مشترک و همزیستی

مسالمت‌آمیز، بشدّت کاهش یافته است» (۴۵).

این تحقیق، پیشنهاد می‌کند که این طرح، در مرزهای مصر ـ اسرائیل، راه‌اندازی شود تا تسهیلات توزیع را فراهم آورد، و به‌سبب ارزش استراتژیکی‌اش، «به‌عنوان حلقه‌ای پیشرو از حلقه‌های شبکهٔ برق و سازمانهای آب، در همهٔ خاورمیانه و به‌عنوان یک مجموعه واحد»، تلقی شود. این طرح، «استفاده از فواید (حجم) (economies of scale) بالای این تجارت و تولید میزان قابل توجهی برق و بازیافت آب، برای رفع نیازهای نوار غزّه و جنوب کرانهٔ باختری و شمال صحرای سینا و منطقهٔ نقب غربی در اسرائیل» را نیز مطرح می‌سازد (۴۶). این طرح، پیش‌بینی می‌کند که اجرای پروژه بتواند ۶۰۰ تا ۸۰۰ مگاوات برق و معادل ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون متر مکعب آب را در سال تولید کند. حسب ادعای این طرّاحان، بزرگترین پروژه از این نوع، (یعنی پروژهٔ تولید همزمان برق و شیرین‌کردن آب) در خاورمیانه، در خلیج وجود دارد که بالاترین میزان تولید آب شیرین آن، از ۰/۲ میلیون متر مکعب در سال، تجاوز نمی‌کند. آنها انتظار دارند که در مرحلهٔ اول طرح، سالانه ۶۰ میلیون متر مکعب آب شیرین تولید شود، ضمن آن‌که امکان افزودن واحدهای جدید به‌پروژه، حسب نیاز، وجود خواهد داشت. هزینهٔ این طرح، حدود نیم میلیارد دلار و زمان اجرا، تقریباً پنج سال خواهد بود.

و) پروژهٔ احداث خط لولهٔ نفت، از خلیج به‌غزّه و اسرائیل

عوامل و جنبه‌های این طرح اسرائیلی، عبارت است از: ۱) «ماهیت پروژه، چندملیتی است»، زیرا از نظر مادی، سه تا چهار کشور را به‌یکدیگر پیوند داد. و موجب «جلب اعتماد متبادل» طرفهای قرارداد می‌شود. ۲) زمینهٔ «جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی‌ها را فراهم می‌آورد و فرصتهای کار در منطقه»، بخصوص در نوار غزّه ایجاد می‌کند، غزّه‌ای که «شاهد بیشترین میزان فقر و بینوایی، در منطقه است» و «بهایی گزاف، در درگیریهای عربی ـ اسرائیلی»، پرداخته است. ۳) اجرای طرح، «تعصب ملّی و قومی اعراب را مخدوش نمی‌سازد، زیرا صادرات نفت از طریق یک بندر نفتی عربی، ادامه خواهد یافت». ۴) استفاده از خط لولهٔ

پیش‌بینی شده، هزینه‌ای کمتر و مسیری کوتاهتر را برای انتقال نفت، از خلیج به‌اروپا، دربر خواهد داشت و خاورمیانه، جایگاه خودش را به‌عنوان صادرکنندهٔ اصلی نفت در جهان برای چند نسل آینده حفظ خواهد کرد. ۵) در حال حاضر، بخش عظیمی از نفت، از طریق دریا و به‌وسیله نفتکشهای بزرگ (با حجم حداقل ۳۰۰ هزار تن)، جابجا می‌شود و اخیراً بیم از به کارگیری این کشتیها، به‌دلیل حوادث زیست محیطی، جدّی‌تر شده است.

این تحقیق اشاره می‌کند که فعالیتهای نظامی در خلیج، در دههٔ اخیر (جنگ ایران و عراق در فاصله سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷ و جنگ خلیج، فاصلهٔ اگوست ۱۹۹۰ تا فوریه ۱۹۹۱)، «نیاز به‌خطوط و راههای جایگزین برای صادرات نفت از دولتهای صادرکننده نفت در خلیج، از جمله عربستان سعودی» را آشکار [و ضروری] نموده است (۴۷).

طرح مزبور، همچنین، ضمن ارزیابی جوانب اقتصادی استفاده از بندرهایی در نوار غزّه و اسرائیل، (بندر حیفا) برای صدور نفت از خلیج به‌جنوب و غرب اروپا، به‌نتایج زیر می‌رسد:

«محاسبات اولیه در این عرصه، کسب حداقل ۳ تا ۶ دلار در هر تن نفت خام را نشان می‌دهد ـ مشروط بر آن که از خطوط لولهٔ موجود و جدیدِ نفت، استفاده شود ـ همچنین انتظار می‌رود که سالانه، از بندر غزّه ۶۰ تا ۷۰ میلیون تن نفت خام و از طریق اسرائیل، ۱۰ تا ۱۵ میلیون تن نفت خام صادر شود. این محاسبات، سنجیده و صحیح به‌نظر می‌رسد، اگر دریابیم که مجموع صادرات نفت خاورمیانه، معادل ۶۰۰ میلیون تن در سال و به‌عبارتی ۲۰٪ از کل مصرف جهانی است. بنابراین، کسب درآمد لازم از طریق این لوله‌ها و هزینه نمودن آن برای پوشش دادن کامل به‌بهره‌برداری مطلوب و بالابردن رشد منطقه‌ای، کافی به‌نظر می‌رسد» (۴۸).

این طرح اسرائیلی، حکایت از آن دارد که فکر انتقال نفت از طریق لوله، اندیشه‌ی نو نیست؛ چه این که بیش از ۵۰ سال، مورد تجربه قرار گرفته است. (از زمان احداث خط لوله شرکت نفت عراق (IPC) که تا حیفا و از آنجا، توسط خطی دیگر تا طرابلس در لبنان و دیگر بنادر در دریای مدیترانه، امتداد می‌یافت). براساس این پروژه اسرائیلی، مسیر رساندن نفت از کویت، امارات و عربستان به‌شمال خلیج ایلات ـ عقبه و از آنجا به‌بنادر دریای مدیترانه، از طریق خط

ایلات ـ عسقلان را پیشنهاد می‌کند. این طرح، همچنین پیشنهاد می‌کند که بندری در غزّه، ساخته شود تا به‌صورت بندری نفتی یا بازرگانی ـ نفتی مشترک، درآید. همچنین، به کارگیری مجدد لوله‌های بلااستفاده و اتّصال آنها به‌خطوط جدید را توصیه می‌نماید. ضمن آن‌که احداث پنج خط زیر یا ادامه آنها را مورد تأکید قرار می‌دهد (۴۹):

۱) متصل نمودن خط ینبع (دریای احمر ـ عربستان سعودی) به‌بندر عقبه.

۲) احداث یک خط مستقیم میان رأس تنوره (در خلیج فارس) و عقبه.

۳) کشیدن یک خط مستقیم میان کویت و عقبه.

۴) متصل نمودن خط شرکت نفت عراق به‌خط کویت ـ عقبه.

۵) امتداد خط تاپلاین (که از خلیج شروع شده و از عربستان و اردن عبور می‌کند) به‌حیفا.

بنابر دیدگاه این پروژه اسرائیلی، اتّصال خط تاپلاین به‌خط سوم (خط کویت ـ عقبه) نیز ممکن است، این موضوع، در مورد خط دوم (خط رأس تنوره ـ عقبه) و خط سوم (خط کویت ـ عقبه) هم، قابل اجرا و مورد توصیه است. و چنین ادامه می‌دهد که اتّصال خط شرکت نفت عراق به‌خط تاپلاین، در محل تقاطع خط پیشنهاد شدهٔ عراق ـ عقبه ممکن است طرح، این پیشنهاد را قابل «کنار گذ شتن» می‌داند، البته با حفظ این بخش از خط و «متصل کردن آن به‌ادامهٔ خط تاپلاین به‌حیفا»، و یادآور می‌شود که توان هر خط، پس از اتمام برنامه‌ریزی کلّ سیستم، تعیین خواهد شد. طرح اسرائیلی، توصیه می‌کند که ظرفیت انتقال خط دوم و سوم، ۷۰ میلیون تن در سال باشد، ضمن آن‌که معتقد است که امکان دیگر، احداث خط اول، با ظرفیت ۲۵ میلیون تن در سال است، مشروط بر آن‌که ظرفیت خط دوم یا سوم، ۵ میلیون تن در سال باشد. امّا خط چهارم نیز، خواهد توانست خط سوم یا خط تاپلاین را در همهٔ این حالات، تغذیه کند. پروژهٔ یاد شده، افزایش ظرفیت خط تاپلاین، تا مرز ۵۰ میلیون تن در سال را ضروری می‌شمارد، تا $\frac{2}{3}$ آن به‌صیدا و $\frac{1}{3}$ آن به‌حیفا برود. و به‌توسعه یا بالابردن ظرفیت خط ایلات ـ عقبه، فرا می‌خواند، به‌گونه‌ای که به‌سقف ۷۰ تا ۸۰ میلیون تن در سال برسد. بدین ترتیب که ۱۰ میلیون تن آن، به‌عسقلان و ۷۰ میلیون تن به‌بندر نفتی، که ساخت آن در غزّه توصیه شده بود، فرستاده شود. این

طرح اسرائیلی، جدا نمودن رود ایلات را از آن بندر نفتی، پیشنهاد می‌کند، یعنی تغییر آن بند از پیمان کمپ‌دیوید که به کمک نفتی مصر به‌اسرائیل مربوط می‌شود

میزان نفت صادر شده از بندر حیفا، عسقلان و غزّه به روپا، حدود ۷۰ میلیون تن در سال، یعنی معادل ۴۰٪ واردات نفت اروپا از خاورمیانه، ـ حسب این طرح ـ تخمین زده می‌شود. چنانکه میزان سرمایه‌گذاری و امکانات لازم برای صدور نفت از بنادر دریای مدیترانه به‌امریکا را نیز تخمین رده است (۵۰).

جدعان فیشلزون ـ سرپرست تیم تحقیقاتی طرح یاد شده ـ معتقد است: امتداد خطوط لوله نفت، زمینه پروژه خاورمیانه‌ای دیگری را فراهم می‌آورد؛ یعنی پروژه، راهی که دریای مدیترانه ر به‌خلیج، مرتبط می‌سازد. در پرتو این طرح، تکیه بر خط دوم (که کویت را به‌عقبه و سپس دریای مدیترانه، از طریق اسرائیل متصل می‌کند)، یا مسیر سوم (که سواحل عربستان را در خلیج به‌عقبه و از آنجا، ز طریق اسرائیل به‌دریای مدیترانه، مربوط می‌سازد)، توصیه می‌شود. بنابر محاسبات فیشلزون، آثاری چون بازنمودن راه برای انتقال لوله‌ها و تجهیزات مورد نیاز تلمبه و دیگر خدمات جانبی، بر احداث خط لوله، مترتّب است. و ز آنجاکه هزینهٔ این راه، در ردیف هزینه‌های کشیدن لوله‌های نفت قرار می‌گیرد، بخش عمده پروژهٔ راه خلیج ـ دریای مدیترانه، بی‌هیچ هزینه‌ای، انجام می‌شود. به‌همین دلیل، فیشلزون، بحث درباره هر دو طرح را به‌صورت همزمان پیشنهاد می‌کند (طرح خطوط نفت و راه خلیج ـ دریای مدیترانه). این طرح، بدون تأکید بر این که «این پروژه، تعهدی بلندمدّت را در زمینه همکاری اقتصادی در خاورمیانه؛ در کنار پایبندی جامعه بین‌المللی اقتصادی به‌بهره‌برداری از منابع منطقه» موجب می‌گردد، پایان نمی‌یابد. بنابراین، پروژه مورد نظر، طلیعه طرحهای‌دیگری را درابعاد متفاوت و سطوح (منطقه‌ای، چندملیتی و بین‌المللی)، نوید می‌دهد» (۵۱).

طرّاح این پروژه‌های اسرائیلی، از اشاره به‌این نکته نیز غافل نبوده است که اسرائیل، در به‌کارگیری انرژی خورشیدی، دارای تخصص است و همکاری اعراب و اسرائیل، باید شامل «دستگاههای شخصیِ [انرژی خورشیدی] و نیروگاههای حرارتی فعّال یا تعطیل شده، از آبهای

دارای خواص معین باشد و همکاری در ساخت این نیروگاهها و راه‌اندازی آن را» در بر گیرد متخصصان اسرائیلی، امکان همکاری در زمینه استفاده از آبهای گرم زیرسطحی (موجود در منطقه عربه) را در گرم کردن کشت (محصولات غلاف‌دار)، در دو کرانه رود اردن، مورد اشاره قرار داده‌اند (۵۲).

هدفهای منطقه‌ای طرحهای اسرائیل در زمینهٔ نیرو

روشن است که دو هدف اصلی، اگرچه مربوط به یکدیگرند، به‌طرحهای منطقه‌ای اسرائیل در زمینهٔ انرژی، جهت می‌دهند: ۱) ایجاد ارتباط میان توان زیربنایی اسرائیل در انرژی ـ مانند دیگر عرصه‌ها همچون آب و ارتباطات ـ با همان زیرساختها، در کشورهای مجاور. و این موضوع، دارای اهمیتی سیاسی (درکنار منافع اقتصادی) است که ازطریق تعمیق ریشه‌های اسرائیل، به‌عنوان یکی از عوامل تثبیت در منطقه میسر خواهد شد و این امر، تنها از طریق وسایل سیاسی، دیپلماتیک، تبلیغی و فرهنگی، حاصل نمی‌شود، بلکه همچنین از راه ایجاد پیوندی عمیق با منابع اساسی و زیرساختی، در منطقه خواهد بود که یا در حال حاضر وجود داشته و یا احداث خواهد شد و نیز، از طریق برپایی هیأتها و مؤسسات مشترکی که در سطوح مختلف به‌وجود خواهند آمد.

از سویی، این امر، خود نمایانگر وجود مفهومی امنیتی ـ استراتژیکی، با ماهیت «عادی‌سازی»، برپایهٔ اندیشه حضور نخبگان بانفوذ در اسرائیل است. یعنی واقعیتی که زیرساخت آن را «ادغام» اسرائیل در منطقه، به‌شکلها و در قالب ابزاری که اقتصاد او را در زمینه‌های مختلف، تقویت نموده، از تفوق نظام و تکنیکی او نخواهد کاست، تشکیل می‌دهد. هدف دیگر، تأمین نیازهای اسرائیل به‌انرژی و متنوع نمودن آن به‌ارزانترین و آسانترین راه ممکن است. گاز و نفت (از طریق خط لوله) از مصر، نفت و فراورده‌های آن، از خلیج (از طریق لوله) و پایین آوردن هزینه تولید برق از راه متصل شدن شبکه‌های برق کشورهای مجاور عرب به‌شبکه اسرائیل.

ملاحظه می‌شود که تأکید فراوانی در این طرحهای اسرائیلی بر تبدیل اسرائیل به‌یک مرکز یا تکیه‌گاه بسیار بااهمیت، تا حدّ امکان، برای منابعی چون انرژی، ترابری و آب در منطقه، وجود

دارد. و چه‌بسا این تأکیداتِ توأم با مبالغه، به کوششهای هدفداری بازگردد که جمعِ بین اهداف سیاسی اسرائیل (عادی‌سازی سیاسی و دیپلماسی) از سویی و هدفهای اقتصادی (تأمین انرژی ارزان، جلب سرمایه‌گذاریهای خارجی و به‌دست آوردن بازارهای جدید)، از سوی دیگر را در نظر دارد. و از سویی دیگر، در پی تحقق اهداف امنیتی (حمایت از وجود دولت اسرائیل به‌سبب نقش ریشه‌ای آن در منطقه و استقرار و به‌رسمیت شناختن سرزمین او، حسب دیدگاههای هیأت حاکمهٔ اسرائیل) است.

ضمن آن که عملاً درآمدهای اقتصادی، زیست‌محیطی و اشتغال‌زایی، حاصل از احداث خطوط لوله جدید و متصل نمودن آنها به‌بنادری در دریای مدیترانه (صیدا، بیروت، طرابلس، طرطوس، لاذقیه، اسکندریه، غزّه و ...)، به‌دست خواهد آمد در حالی که ممکن است این اقدامات، بدون استفاده از بنادر اسرائیل، نظیر حیفا، اشدود و مانند آن انجام پذیرد. زیرا استفاده از بنادر عربی و تجهیز آنها، هرگز از نظر اقتصادی، کم‌سودتر از به کارگیری بندرهای اسرائیل نیست دقیقاً همین وضع در خصوص پروژه‌های صدور مازادگاز طبیعی از مصر به‌اسرائیل، به‌چشم می‌خورد. چراکه ـ از جنبه اقتصادی ـ هیچ مانعی در برابر فروش مازادگاز طبیعی مصر به‌اردن یا حکومت نوپای فلسطین یا لبنان و ترکیه وجود ندارد. به‌طور قطع، این موضوع، قابل انطباق بر همهٔ طرحها نیست، و امّا حدّاقل و به‌صورت اوّلیه، در مورد مهمترین آنها صادق است. و چه‌بسا اسرائیل، در بازاریابی طرحهایش بر روی این حقیقت شرط‌بندی کرده باشد که طرحهای مشترک عربی یا حتی طرحهای منطقه‌ای، در صورتی که اسرائیل را از عرصهٔ فعالیتهای خود خارج کنند، بسختی خواهند توانست از سرمایه‌های بین‌المللی، استفاده کنند و اساساً سرمایه‌های عربی، طبق معمول دهه‌های اخیر، به‌هیچوجه به‌این امر تن نخواهد داد، چراکه سرمایه‌گذاری در خارج از منطقه را ترجیح می‌دهند.

۴- پروژه‌های زیربنایی در امور ارتباطات و ترابری

پروژه‌های منطقه‌ای اسرائیل در خصوص ترابری کالا و راههای مواصلاتی، بر این اصل

استوار است که ایجاد یک زیرساخت و کارآمد نمودن آن در این عرصه، «شرط ضروری و غیرپنهان در همکاریهای دوجانبه و ضروری‌تر برای توسعه همکاری منطقه‌ای است» (۵۳). به‌بیانی دیگر: کارآمد ساختن و بالابردن توان یک زیرساخت مدرن، برای توسعه سرمایه گذاری، رشد بازرگانی و جهانگردی و زمینه‌ساز ایجاد پروژه‌های اقتصادی، تکنولوژیکی و منطقه‌ای، با همهٔ تنوع آن، ضروری است. این طرحها، مستند به‌این است که تنها برخی از زمینه‌ها می‌توانند بتدریج، کامل و روزآمد شود، در حالی که بخش وسیعی از آنها، پیش از اتمام کامل، سودی را عاید نمی‌کند. به‌عنوان مثال، راهِ تکمیل نشده و نیمه‌تمام، هیچ فایده‌ای ندارد.

طرّاح اصلی پروژه‌های اسرائیل در این زمینه، به‌وضعیت موجود میان فلسطین با کشورهای همجوار تا پیش از تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و آثار مترتّب بر آن، یعنی کنار گذاشتن اسرائیل از منطقه خود و منزوی نمودن آن، نظر داشته است. این انزوای کامل، تا جنگ ۱۹۶۷ که اسرائیل، روابطی اجباری را بر مناطق فلسطین اشغالی تحمیل کرد و سیاست «پلهای باز» با اردن را مبنای سیاست خود قرار داد، ادامه داشت. این روابط میان اسرائیل و کشورهای پیرامونش، پس از امضای موافقتنامهٔ صلح با مصر در سال ۱۹۷۹، وارد مرحلهٔ جدیدی شد که پیامد آن، اقدامات عادی‌سازی بین دو کشور بود.

امّا بازگشت اسرائیل به‌نمونهٔ روابط فلسطین با کشورهای عربی پیرامونش (در سطح خطوط ترابری و مواصلاتی)، مسأله‌ای است هدایتگر به‌سطحی که تلاش آن، برای «ادغام» در منطقه است. جوهر طرحهای اسرائیل در این عرصه، پیوند دادن اسرائیل به‌دولتهای همجوارش می‌باشد برمبنای همان شبکهٔ ترابری و مواصلاتی‌ای که فلسطین را به‌اردن، لبنان و مصر از طریق به‌کارگیری و تقویت خطوط آهن، راهها، بنادر و خطوط لوله نفت، که پیش از سال ۱۹۴۸ دایر و فعّال بوده است، پیوند می‌داد.

اکنون، سندی اسرائیلی وجود دارد که خلل واقع شده پس از سال ۱۹۴۸، در شبکه راهها و خطوط مواصلاتی پیونددهنده فلسطین با محیط عربی‌اش را نشان می‌دهد. همچنین، میزان اهمیت این خلل (نسبت به اسرائیل) را چنین بیان می‌دارد: «بازسازی شبکهٔ مواصلاتی، در شرایط تحقق

صلح و با فرض دست یافتن اسرائیل به‌موقعیتی محوری (استراتژیک)، نه‌تنها برقراری روابط دوجانبه اسرائیل و همسایگانش را تسهیل می‌کند، بلکه در پی‌ریزی روابط منطقه‌ای میان همه دولتها این مجموعه، دارای سهم به‌سزایی است» (۵۴). یک سند دیگر اسرائیلی، همین اندیشه را مورد تأکید قرار داده و معتقد است: «تحقق صلحی فراگیر، بازسازی شبکهٔ مواصلاتی‌ای که اسرائیل، در آن نقشی محوری و استراتژیک داشته باشد را ممکن می‌سازد. همچنین، این توان و زیرساخت، پیوندهای منطقه‌ای میان همهٔ دولتهای ذی‌نفع را فراهم خواهد ساخت و روابط بازرگانی، با دولتهای خارج از منطقه را بهبود خواهد بخشید» (۵۵).

ذیلاً عنوانهای برجسته‌ترین طرحهای اسرائیل در این عرصه، مورد اشاره قرار می‌گیرد:

الف) راههای زمینی

صبغهٔ غالب در طرحهای مربوط به‌راه، روزآمد کردن و تجهیز توان زیرساختی مواصلاتی میان اسرائیل و مصر است که دلایل آن، عبارتست از: نخست، وجود معاهده صلح میان دوکشور، دوم، وجود تحقیقات به‌عمل آمده در اسرائیل در خصوص خطوط ارتباطی‌ای که پیش از برگزاری کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید، یعنی پیش از بروز امکان عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل، انجام شده است. این تحقیق، بر فعال و گسترده نمودن راههای سه‌گانه زمینی اصلی، که مصر را از طریق صحرای سینا به‌اسرائیل متصل می‌سازد، تأکید دارد. این راهها، عبارتست از:

۱) راه شمالی، به‌عنوان تنها راهی که به‌موازات ساحل، از قنطره تا شرق نقب و پس از عبور از عریش، امتداد می‌یابد، طول این راه، حدوداً ۲۰۰ کیلومتر بوده و تنها بخشی از آن، به‌بازسازی نیاز دارد.

۲) راه میانی، که از اسماعیلیه تا نیتسانا، با عبور از جفجافه، متداد می‌یابد و قسمتی اندک از آن، نیازمند ترمیم است.

۳) راه جنوبی یا راه سوئز ـ نخل ـ ایلات، که به‌موازات «درب الحج» امتداد یافته، طول

تقریبی آن ۲۵۸ کیلومتر است. و معاهده صلح مصر و اسرائیل، از اسرائیل می‌خواهد که امنیت گذرگاه مصر ـ اردن (و سپس عربستان سعودی)، در نزدیکی ایلات را فراهم نماید.

این طرح اسرائیلی، در این زمینه، متوقع آن است که حجم تجارت کالا بین مصر و اسرائیل، به ۸۰۰ هزار تن در سال (بدون لحاظ کردن سیمان و کودهای شیمیایی)، برسد. این حجم، از طریق خشکی، دریا و هوا، جابه‌جا خواهد شد. همچنین، پیش‌بینی می‌کند که تعداد مسافران هر دو طرف، به‌حدود ۴۰۰ هزار نفر، معادل ۵۰۰ مسافر در روز، افزایش یابد. و این رقم، شامل جهانگردان اسرائیلی مایل به‌سفر به‌مصر و نیز جهانگردان مصری‌ای که قصد دیدار از اسرائیل را دارند، به‌اضافه جهانگردان خارجی که از هریک از دو کشور، قصد کشور طرف مقابل را می‌نمایند و همچنین دانشجویان و مسافران، به‌نوار غزّه می‌شود.

این رقم، شامل «متخصصان اسرائیلی که برای کار به‌مصر می‌روند، یا مسافرانی که از هریک از دو کشور، قصد کشوری ثالث را می‌نمایند، نمی‌شود. البته، این در صورتی است که صلح در مرزهای شرقی اسرائیل، برقرار شود» (۵۶).

در خصوص راههای زمینی میان اردن و اسرائیل، این طرح، متضمّن آن است که هریک از دو کشور، از نظام راههای پیشرفته پیروی کنند، که در اردن، تنها دو راه اصلی شمالی ـ جنوبی و چند راه شرقی ـ غربی را که راههای یاد شده را به‌یکدیگر مرتبط می‌سازد، شامل می‌گردد. در حالی که شبکه راههای اسرائیل از چهار راه اصلی شمالی ـ جنوبی و چندین راه شرقی ـ غربی، تشکیل می‌یابد.

این پروژه، نشان می‌دهد که انتقال تولیدات و کالاها از دو راهی‌ای که کرانه غربی را قطع می‌کنند، منطبق با سیاست «پلهای باز»، خواهد بود. و معتقد است که راههای کنونی، توان پوشش دادن به‌حجم بازرگانی موجود میان دو کشور را دارد، به‌اضافه کالاهایی که با امضای یک قرارداد همکاری، به‌اردن اجازه می‌دهد که از بنادر اسرائیل استفاده کند و در صورت انعقاد چنین موافقتنامه ی، حسب این طرح، تجهیز و توسعه راههای زیر انجام خواهد پذیرفت:

الف) اشدود ـ قدس ـ عمان: طول این راه، حدود ۱۷۰ کیلومتر بوده و قطعاتی در آن،

(به‌طول ۱۱۰ کیلومتر) در صورت استفادهٔ اردن از بنادر اسرائیلی، نیازمند توسعه است.

ب) غزّه ـ اشدود ـ قدس ـ عمان: این پروژهٔ اسرائیلی، توسعهٔ قطعهٔ غـزّه ـ اشـدود را در صورت احداث بندری در غزّه، پیشنهاد می‌کند.

ج) حیف ـ عمان: طول این راه ۲۶۰ کیلومتر می‌باشد. از آنجا که راه حیف ـ جلگه اردن، بسیار پر رفت و آمد است، این طرح، توسعهٔ بخش انتهایی آن را، برابر انتظار بهره‌برداری فراوان از آن، توصیه می‌کند. این توصیه، در مورد بخش اردنی راه نیز جاری است. پروژه یاد شده، حجم تجارت اردن از طریق بنادر اسرائیلی را بیش از سه میلیون تن در سال پیش‌بینی می‌کند، که با توجه به‌طول مسیر از طریق بندر عقبه یا بندر لاذقیه، تعیین شده است.

ب) *خطوط آهن*

شبکه خط آهن فلسطین به‌شبکهٔ مصر، از طریق سینا متصل بود، و تا سال ۱۹۶۷ که بر اثر جنگ متروک ماند، همچنان، دایر بود. مصر و اسرائیل، در سال ۱۹۸۰ طیّ موافقتی اصولی، مقرر داشتند که همزمان با دیدار رئیس جمهور سابق اسرائیل ـ اسحاق ناوون ـ از مصر، این ارتباط را مجدداً برقرار سازند. تحقیقات اسرائیلی، هزینه ترابری کالا میان دو کشور از طریق خط آهن را کمتر از هزینه استفاده از راههای آبی و خشکی، پیش‌بینی می‌کند، ضمن آن که خط آهن، خواهد توانست برخی از تولیدات را به‌طور مستقیم از کارخانه‌ای به کارخانهٔ دیگر، منتقل کند، که این خود، موجب کاهش چشمگیر هزینه خواهد بود. این تحقیق، انتظار دارد که «توسعه روند صلح و تجدید ارتباط خطوط آهن مصر و اسرائیل، به دامهٔ مسیر آن با هدف مرتبط شدن به‌خطوط اردن و لبنان و به‌دنبال آن، دیگر خطوط کشورهای خاورمیانه و خارج آن» بیانجامد(۵۷). همچنین تحقیق پیشنهاد می‌کند که امتداد و احداث خطوط سه گانهٔ زیر، در دستور کار قرار گیرد:

۱ ـ خط قدیم (خط قنطره ـ عریش ـ رَفَح)، که پس از جنگ ۱۹۶۷، قطع شده است و به‌موازات ساحل، از قنطره تا غزّه، با عبور از عریش، امتداد می‌یابد. این خط، در مرز نوار غزّه، به‌اسرائیل می‌پیوندد یا از طریق امتداد شبکه رفح تا تقاطع این راهها در نقب الأوسط، امتداد

می‌یابد. طول مطلوب این خط، که انتظار احداث آن می‌رود، حدود ۲۲۰ کیلومتر ست و با هزینه‌ای حدود ۱۳۰ میلیون دلار (با در نظر گرفتن نرخهای اواسط دهۀ هشتاد)، انجام خواهد پذیرفت.

۲ـ خطی که از گذرگاه میانی سینا، تا تقاطع راهها در نقب الاوسط امتداد می‌یابد، جایی که به‌شبکه اسرائیل در بئر سبع، یعنی خط سوئز ـ نیتسانا ـ بئر سبع، متصل خواهد شد، هزینه این خط، حدود ۲۰۰ میلیون دلار (با نرخهای اواسط دهه هشتاد)، پیش‌بینی می‌شود.

۳ـ مسیر سوئز ـ ایلات ـ عقبه: این خط، سینا را به‌نخل و ایلات، مرتبط ساخته، با امتداد شبکه طراحی شده برای آن در اسرائیل، به‌ایلات می‌رسد و از آنجا، تا اتصال به‌شبکه اردن در عقبه، امتداد می‌یابد. هزینۀ احداث این خط (با نرخهای اواسط دهه هشتاد)، حدود ۱۸۵ میلیون دلار تخمین زده می‌شود.

این تحقیق، ضمن نتیجه گیری بیان می‌کند که ارتباط شبکه خطوط آهن مصر و اسرائیل به‌یکدیگر، منافع هر دو طرف را تأمین می‌کند. «اگرچه منافع مستقیم اقتصادی، آن را توجیه نکند، زیرا بهره‌برداری از خط آهنی که (این دو کشور را به‌یکدیگر مرتبط سازد)، سهم بزرگی در تعمیق ریشه‌های صلح، در میان آن دو خواهد داشت. ضمن آن که دیگر دولتهای عربی، از این صلح بهره‌مند خواهند شد و اسرائیل، خواهد توانست به‌جای قرارگرفتن به‌عنوان نقطۀ فصل میان آنها، به‌نقطۀ وصلشان تبدیل شود» (۵۸).

این تحقیق، اتصال خطوط آهن دو کشور به‌یکدیگر را تضمین‌کنندۀ منافع اقتصادی ناشی ز «افزایش حجم بازرگانی میان اسرائیل ـ مصر، یا مصر ـ دولتهای عربی، ترنزیت به‌اروپا، از طریق لبنان و ترکیه و تحقق طرحهای تجاری، جهانگردی و دیگر طرحها، در حاشیه خطوط آهن»، برمی‌شمارد.

در زمینه اتصال خطوط آهن میان اسرائیل و اردن، این طرح، پیشنهاد می‌کند که در صورت امضای معاهدۀ صلح میان اسرائیل و اردن، اسرائیل، به‌اردن اجازه خواهد داد برخی، یا همۀ بنادر اسرائیل [در دریای مدیترانه] ر برای مقاصد تجاری، مورد استفده قرار دهد» ضمن

آن که انتظار دارد «رقابتی میان صادرات فسفات و پتاسیم اردن و همین کالاها از سوی اسرائیل، وجود نداشته باشد، زیرا بازارهای هریک از این دو کشور، متفاوت است». و پیشنهاد می‌کند علاوه بر احداث خطی ویژه پتاسیم، خط آهن اسرائیل ـ اردن، یکی از مسیرهای زیر را بپیماید (۵۹):

۱) مسیر قدس ـ عمان. با آن که مسافت هوایی میان این دو شهر، به‌حدود ۶۷ کیلومتر می‌رسد، طول خط آهن میان آنها، به‌حدود ۲۰۰ کیلومتر بالغ می‌شود، زیرا حدود ۱۲۰۰ متر از شهر قدس (به‌سمت ناحیه پست اردن)، پایین، و حدود ۱۴۰۰ متر به‌طرف عمان، بالا می‌رود. این تحقیق، پیش‌بینی می‌کند که هزینه احداث این خط، به ۳۰۰ میلیون دلار (با نرخهای اواسط دهه هشتاد)، برسد.

۲) مسیر زین ـ سدوم ـ لصافی: فاصله هوایی این مسیر، که در جنوب بحر میت واقع است، ۱۰۵ کیلومتر می‌باشد، اما شیبهای تند، طول آن را به‌حدود ۲۰۰ کیلومتر می‌رساند. اسرائیل، هزینه این خط را حدود ۲۰۰ میلیون دلار (با نرخهای نیمه دههٔ هشتاد)، تخمین می‌زند.

۳) مسیر وادی یرموک: مسیری است آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر، اما این تحقیق، امکان اجرای آن را به‌دلیل عبور بخشی از آن از سوریه، (یعنی به‌دلایل سیاسی)، ضعیف می‌داند. امّا حسب همین منبع، می‌توان با تأمین مسیری در حاشیه اراضی سوریه، بر این مشکل فائق آمد. این مسیر، در منطقه حیفا، به‌شبکه اسرائیل می‌پیوندد. طول آن (از حیفا تا اربد)، حدود ۱۸۰ کیلومتر و هزینهٔ آن ۱۳۰ میلیون دلار خواهد بود.

۴) مسیر لصافی ـ سدوم، ویژه پتاسیم: این مسیر، کارخانه پتاسیم در اردن را به‌راه آهن سدوم ـ یلات (که طرح احداث آن تهیه شده است)، مرتبط می‌سازد. ساخت این خط، که طول آن تنها ۲۰ کیلومتر و از کارخانه الصافی تا سدوم می‌باشد، یک میلیون دلار هزینه دارد.

حسب پیش‌بینی این طرح اسرائیلی، مسیر اسرائیل ـ اردن، جز در صورت اتّصال به‌شبکه خط آهن مصر ـ اسرائیل و افزایش حجم مبادلات بازرگانی مصر ـ اردن تا سطح دو میلیون تن در سال، سودمند نخواهد بود. امّا مسیر پتاسیم، مسیری پرسود خواهد بود، زیرا خواهد توانست

یک میلیون تن پتاسیم را از کارخانهٔ آن در اردن در کناره بحر میّت، به‌ایلات و از آنجا به‌شرق افریقا و خاور دور، حمل کند.

این طرح، چنین ادامه می‌دهد: «با آن‌که مسیر خط آهن اردن ـ اسرائیل، از جنبه تجاری، چندان سودده به‌نظر نمی‌رسد، امّا منافع جنبی توسعه‌ای را دربر خواهد داشت (۶۰).

اسرائیل معتقد است: اتّصال خط آهن اسرائیل به‌خطوط آهن لبنان، پس از ارتباط این خط به‌مصر، «امکان اتّصال این مسیر به‌اروپا را در آیندهٔ دور و از طریق سوریه و ترکیه، فراهم خواهد نمود». و انتظار دارد «با پایان یافتن درگیریها در خاورمیانه ـ از جمله درگیری میان اسرائیل و لبنان ـ و فروکش کردن شعله‌های درگیریهای داخلی در لبنان، گشایشی قابل توجه در مناسبات تجاری اسرائیل ـ لبنان، به‌وجود آید. همچنان که این مسیر جدید، خواهد توانست فرصتهای بازرگانی میان مصر و لبنان را فراهم آورد». این پروژهٔ اسرائیلی، چنین خلاصه‌گیری می‌کند: «علاوه بر تشویق مناسبات بازرگانی میان اسرائیل و لبنان ـ بویژه در دورهٔ بازسازی لبنان ـ راه‌اندازی مجدد این مسیر [میان اسرائیل و لبنان]، حرکت مسافران اعمّ از کارگران و بازرگانان و متخصصان را در کنار رونق جهانگردی مصر از طریق اسرائیل، سبب خواهد گشت. ... و این مناسبات متعدد، در ابعاد گوناگون، سهم بزرگی در تقویت روابط میان کشورهای ذی‌نفع و تحقق صلح میان آنها خواهد داشت» (۶۱).

ج) خطوط هوایی

تصور اسرائیل آن است که: «شروع همکاری در عرصه سفرهای هوایی و ترابری هوایی کالا [میان کشورهای منطقه]، به‌محض رسیدن به‌توافق طرفین، امکان‌پذیر است. زیرا عوامل و زیرساختهای برقراری خطوط هوایی، در حال حاضر در منطقه وجود دارد». همچنین می‌افزاید: «بسیاری از مسافران ترانزیتی، از کشورهای عربی می‌گذرند. در حالی که جز تعدادی محدود از این گروه، از اسرائیل عبور نمی‌کنند، زیرا اسرائیل، مقصد سفر است نه ایستگاه عبور مسافران. به‌همین دلیل، خاورمیانه در صورت تحقق صلح در منطقه، پراهمیت‌ترین نقطهٔ توقف میان اروپا و

خاور نزدیک، خواهد شد» (۶۲).

این پیش‌بینی، انتظار دارد که در صورت برقراری صلح، حجم جهانگردی، افزایش یابد، همچنان که حدس می‌زنند بیشتر جهانگردان، به‌وسیله هواپیما جابه‌جا شوند؛ موضوعی که به‌استفادهٔ بیشتر از فرودگاههای موجود خواهد انجامید و تخمین می‌زنند که این موضوع، به‌بازرگانی کالا بویژه کالاهای گرانقیمت نیز تسرّی یابد.

پیش‌بینی این امر دشوار نیست که برخوردارترین طرف از منافع اقتصادی گشایش فضاهای هوایی عربی بر روی اسرائیل، چه در عرصه جهانگردی و چه عبور ترانزیتی مسافر یا کالاهای گرانقیمت، خود اسرائیل باشد.

د) بنادر

دیدگاه رایج اسرائیل در این خصوص، چنین است که پیمان صلح با اردن، راهگشای به کارگیری بنادر اسرائیل توسط اردن، با هدف تأمین بخشی از بازرگانی خارجی آن باشد، زیرا موجب صرفه‌جویی قابل توجهی در تربری دریایی کالا می‌شود (در حال حاضر و حسب این تحقیق اسرائیلی، این مبلغ، به‌حدود ۱۶ دلار در هر تن می‌رسد). همین تحقیق تخمین می‌زند که بهره اقتصادی‌ای که عراق از استفاده از بنادر اسرائیل خواهد برد، حداقل ۸ دلار در هر تن، حتی پس از بازگشایی بندر بصره (که در آن هنگام به‌دلیل جنگ ایران و عراق بسته بود)، خواهد بود.

برابر داده‌های اسرائیلی، حدود $\frac{2}{3}$ واردات اردن ـ به‌جز نفت ـ «از اروپا و امریکای شمالی و دیگر کشورها، باید از دریای مدیترانه و از طریق یک بندر مدیترانه‌ای، بگذرد». همچنان که حدود نیمی از صادرات این کشور به‌اروپا و امریکای شمالی در دههٔ هشتاد، از طریق بندر عقبه و از دریای مدیترانه صادر شد. به‌عبارتی، حدود سه میلیون تن از صادرات اردن در سال ۱۹۹۵، با هزینه ی کمتر، از طریق بندری مدیترانه‌ای، بارگیری خواهد شد. حسب همین تحقیق، انتظار می‌رود که واردات عراق از طریق بنادر دریایی، در شرایط عادی، به‌حدود ۱۵ میلیون تن در سال، در آغاز دههٔ نود رسیده باشد. این پژوهش، چنین نتیجه گیری می‌کند که حتی با وجود

راه‌اندازی بندر بصره و به کارگیری همهٔ توان آن، «استفاده از بندری مدیترانه‌ای برای بازرگانی خارجی عراق، منافع اقتصادی بیشتری خواهد داشت... زیرا تعیین جایگزین، هزینه‌ای بیشتر دربر خواهد داشت، و به‌عبارتی، مستلزم دورزدنِ شبه‌جزیرهٔ عربستان و طیّ پنج هزار کیلومتر و پرداخت عوارض گزاف عبور از کانال سوئز، خواهد بود (۶۳).

تحقیقی اسرائیلی حکایت از آن دارد که پیش از جنگ ایران و عراق، بیش از ۶۰٪ (معادل ۹ میلیون تن) از واردات عراق، از اروپا، و امریکای شمالی و دیگر کشورها، از طریق دریای مدیترانه می‌گذشته است. بنابراین، تحقیق نتیجه می‌گیرد که عراق می‌تواند از یک بندر مدیترانه‌ای، استفاده کند. با این که همین پژوهش، این نکته را یادآور می‌شود که بنادری، در سوریه و لبنان وجود دارند که عراق می‌تواند به‌جای حیفا و اشدود از آنها استفاده کند، اما توضیح نمی‌دهد که چرا باید عراق استفاده از این‌دو بندر اسرائیلی‌را بر استفاده‌از بندر لاذقیه (یا بندر غزّه، درصورت تکمیل آن)، ترجیح دهد. و همهٔ اینها، با فرض این امر است که بندر عقبه، یا مسیر بصره ـ سوئز، به‌دلیل طول مسافت، پرهزینه‌تر است. و این ابهام، هنگامی فزونی می‌یابد که همین تحقیق، اقرار می‌کند که خسارتهایی به‌بندر عقبه وارد خواهد آمد و هزینهٔ ترابری کالا از بغداد، از طریق بندر بیروت، ارزانتر از استفاده از بنادر اسرائیلی یا از مسیر پیشنهادی بندر غزّه است (۶۴).

این پژوهش، روشن می‌سازد که در صورت استفاده عراق و اردن از بنادر اسرائیلی یا بندر غزّه، مصر، زیان قابل توجهی، ناشی از عدم دریافت عوارض عبور از کانال سوئز را تحمّل خواهد کرد. البته می‌افزاید: «کانال سوئز در حال حاضر، با حداکثر توان خود کار می‌کند، به‌همین دلیل، که عدم تردد کشتیهای اردن و عراق، از مدت انتظار کشتیهای دیگر کشورها، کاسته و استفادهٔ بیشتر از این کانال را برای آن دولتها، فراهم خواهد ساخت». این تحقیق، پیش‌بینی می‌کند که حدود «۷۵٪ واردات اردن، از طریق دریای مدیترانه، به‌اشدود خواهد رسید، مگر آن که بندر غزّه، ایجاد و فعال شود، که در آن صورت، این میزان، تنها به ۱۵٪ می‌رسد». همچنین، تخمین می‌زند که ۸٪ حجم کالاها از بندر اشدود یا غزّه، عبور خواهد کرد (۶۵).

هـ) ایجاد بندر و منطقه آزاد تجاری در غزّه

تاریخ اوّلین پژوهش اسرائیل برای ایجاد بندری عمیق در غزّه، به‌نیمهٔ دهه هشتاد و تاریخ دومین تحقیق، به اوایل دهه نود می‌رسد. برابر دیدگاه اسرائیل، ملاحظات سیاسی، جایگاه مهمی را در ساختار این پروژه دارد، چه این که استفاده از بنادر اسرائیلی، از جنبهٔ صرفاً اقتصادی، سودمندتر از احداث بندری جدید در غزّه، با عنایت به سرمایه‌ای که می‌طلبد، می‌باشد. مقدمه این طرح (که در سال ۱۹۸۸ انتشار یافت)، می‌گوید:

«میراث بیش از چهار دهه دشمنی، و محوریت مشکل فلسطین در نزاع اعراب ـ اسرائیل و نیاز به‌سرمایه‌گذاری برای افزایش توان بنادر اسرائیل با هدف توان ساختن آنها در جابه‌جایی کالای بیشتر، اعراب را ـ در چارچوب روند صلح ـ واداشته است تا وجود بندری در غزّه راکه فرهم‌آورندهٔ منافع مستقیم فلسطینی‌های کرانه غربی و نوار غزّه است، بر استفاده از بنادر اسرائیلی، ترجیح دهند. منافع اقتصادی و سیاسی حاصل از ایجاد بندری در غزّه، پیش از تحقق صلحی فراگیر، می‌تواند در پیشبرد این روند سیاسی، سهیم باشد. و در حقیقت، بخشی از بازرگانی فعال، از مسیر بندر غزّه به‌سوی کشورهای دورتر عربی را تشکیل خواهد داد، تجارتی جدید که در سایه روند صلح، به‌وجود آمده و بتدریج، پیش می‌رود» (۶۶).

این تحقیق اسرائیلی، در نتیجه‌گیریهای خود، بر امکان پیشرفت در اجرای طرح بندر غزّه، تأکید می‌ورزد: «و با فرض آن که فرصتهای شغلی و دیگر منافع آن در نوار غزّه، اهمیتی بایسته یافته، یا در حال یافتن اهمیت است، برای اسباب سیاسی، منابع مورد نیازِ طرح برحسب نرخهای تضمینی سود، فراهم می‌آید» (۶۷).

تحقیق، همچنین می‌افزاید که ایجاد گذرگاهی برای عبور از «اراضی اسرائیل، شامل راه آهن و جاده آسفالته و نیز ترجیحاً یک خط لوله»، که کرانه غربی و اردن را به‌غزّه متّصل می‌کند، فرع بر ایجاد بندری، در غزّه است، براساس این تحقیق، کوتاهترین و مناسبترین مسیر برای رسیدن به‌مراکز کرانهٔ غربی و اردن، راه غزّه ـ عسقلان ـ اشدود ـ قدس ـ پل ملک عبدالله و عمان است. یکی از وظایف مهم این طرح، فراهم نمودن فرصتهای شغلی (حدود ۱۰۰۰ فرصت

شغلی)، در نوار غزّه خواهد بود. طرح، همچنین پیشنهاد می‌کند که برحسب داده‌های آماری، در مورد حجم کالاهایی که انتظار می‌رود ز مسیر (چه واردات و چه صادرات، به کرانه غربی و عزّه و چه واردات و صادرات احتمالی به ردن و عراق). بگذرد، در مرحلهٔ نخست، و با شرط یافتن توان لازم، این بندر (در جابه‌جایی کالا)، حدود چهار میلیون تن در سال خواهد بود، که باید قابل توسعه به‌هشت میلیون تن باشد. و گمان می‌رود که حجم بهره‌برداری مطلوب از این پروژه پیشنهادی با توان اولیه، چهار میلیون تن در سال، ۳۰۰ میلیون دلار (با نرخهای سال ۱۹۸۴) باشد.

از بارزترین نتیجه‌گیریهای طرح تفصیلی دوم (انتشار یافته در سال ۱۹۹۱)، در خصوص ایجاد یک بندر و منطقه آزاد تجاری در غزّه، عبارتست از (۶۸):

الف) «اصلی‌ترین نگیزه از احداث بندری در غزّه، از دیدگاه عربی، انگیزه‌ای سیاسی است. چه، این که توان قابل توجهی در بنادر اسرائیلی وجود دارد توسعهٔ آنها، با هزینه‌ای اندک ممکن بوده و استفاده از درآمدهای گسترده آنها را موجب می‌شود». با این وجود، تحقیق مزبور، توجیهات اقتصادی احداث ین بندر ر یادآور می‌شود، چراکه نوار عزّه، با مشکلات اقتصادی سختی روبه‌رو است که تجدیدی فراگیر را می‌طلبد. و ز آنجاکه نمی‌توان کشت سنتی و معمول را به‌دلیل کمبود زمینهای قابل کشت آبی و کاهش حجم آبهای شیرین، مبنای رشد اقتصادی این منطقه قرار داد، شایسته است نگاهها عموماً به‌صنعت و به‌طور خاص، معطوف صادرات شود و ین امر، مستلزم تقویت بنیه و زیرساختهایی نظیر: راه، بندر و ارتباطات بی‌سیمی خواهد بود. این تحقیق، پیش‌بینی می‌کند که کار توسعه اقتصادی در نوار غزّه علی‌رغم حجم عضیم دشواریها، به‌دلیل موفقیت مناطقی شبیه غزّه همچون هنگ‌کنگ و سنگاپور، قابل تحقق است. زیرا نوار غزّه، همچون مناطق یاد شده، از نیروی کار نسبتاً آموزش دیده و ماهر صنعتی، برخوردار است، که آن را از کار در کارگاهها، کارخانه‌ها و کشتزارهای اسرائیل، به‌دست آورده است.

ب) این تحقیق اسرائیلی، ایجاد منطقه تجاری آزاد در نوار غزّه را به‌گونه‌ای که به‌عنوان یک وظیفهٔ اصلی، متولی جذب سرمایه‌ها به‌سوی پروژه‌های صنعتی شود، مطرح می‌کند (۶۹). و

پیشنهاد می‌کند نقطهٔ ثقل این طرح، صنایع صادر تی باشد، زیرا تقاضای داخلی، تنها برای ادامهٔ کار تعدادی محدود از ین صنایع، کافی به‌نظر می‌رسد. تحقیق مزبور، چنین برآورد می‌کند که رشد اقتصادی منطقه آزاد و پیرامون آن، بر تجارت بین‌المللی، از جمله برخی کشورهای عربی، ستوار خواهد بود، از این رو، اهمیت وجود بندری در نوار غزّه، به‌عنوان بخشی از این منطقه ‌ر د و با هدف ایجاد تسهیلات برای این داد و ستدها، قابل ملاحظه ست.

ج) برابر برآورد این تحقیق، کشورهایی که ممکن است از بندر غزّه استفاده کنند، عبارتند ز کرانه غربی و نوار غزّه (حکومت خودگردان)، مصر (و به‌طور مشخص، منطقه سینا)، اسرائیل، ردن و عراق.

امّا همین پژوهش، با مطالعه دقیق موقعیت هر منطقه، به‌این نتیجه می‌رسد که هرگز برای مصر «انگیزه‌های سیاسی یا اقتصادی، برای حمایت و پشتیبانی بندر غزّه»، فراهم نخواهد آمد. زیرا ین بندر فلسطینی، رقیب دو بندر پورت سعید و اسکندریه و دیگر بنادر کوچک مصری در حاشیه دریای سرخ خواهد بود. به‌اضافه این که مصر، بخشی از درآمدهای خود از کانال سوئز را ز دست خواهد داد، چه این که اردن و دیگر کشورهای خلیج، بندر غزّه را به‌جای کانال سوئز، برخواهند گزید.

در خصوص موضع اسرائیل، این تحقیق، بر آن است که این بندر، در صورت ایجاد وحدتی اقتصادی میان حکومت خودمختار فلسطین و اسرائیل، سودبخش خو هد بود. در چنین شرایطی، «بندر حیفه به‌ارائه خدمات به‌بخش شمالی اسرائیل خواهد پرداخت و بندر اشدود، پاسخگوی نیاز بخشهای میانی خواهد بود و بندر غزّه، برآورندهٔ نیازهای بخش جنوبی خواهد بود» (۷۰). تنها، بندر ایلات، به‌عنوان راه نفوذی به‌بنادر شرق سوئز باقی می‌ماند. از دیدگاهی دیگر، این تحقیق نشان می‌دهد که بندر شدود، توان بالایی دارد که می‌توان آن را بدون نیاز به‌بندری جدید و پرهزینه، مورد استفاده قرار داد، ضمن آن که با سرمایه‌گذاری اندکی، دارای توان توسعه است. همان‌طور که این حقیق بر آن است، موج مهاجرتِ گروهی به‌اسرائیل (آغاز شده از سال ۱۹۸۹)، که به‌دنبال بهره‌مندی از خدمات این بنادر نیز رو به فزونی است،

زمان احداث بندری جدید در غزّه به‌عنوان یک پروژه سودآور اقتصادی، نزدیک شده است.

در مورد آنچه به‌اردن مربوط می‌شود، یعنی عدم بهره‌مندی آن از راهی به‌مدیترانه، موضوع، متفاوت است. کالاهای صادراتی این کشور به‌اروپا، امریکای شمالی و شمال افریقا، یا وارداتی از آنجا، از طریق کانال سوئز می‌گذرد و بارگیری و تخلیه این کالاها در بندر عقبه صورت می‌گیرد. به‌همین دلیل، وجود بندری در مدیترانه (که بیش از ۲۰۰ کیلومتر از عمان، فاصله نداشته باشد)، به‌معنی کاهش هزینه‌ها و کوتاه نمودن زمان (نسبت به سفرهای دریایی یا زمینی به‌طور مساوی)، خواهد بود. این پژوهش معتقد است: «وجود درصد بالایی از شهروندان فلسطینی در اردن»، انگیزه‌های سیاسی استفاده از بندر غزّه را فراهم خواهد کرد. جز این که موضع اردن در استفاده از بندر یاد شده، «متأثر از این حقیقت است که استفاده از یک بندر فلسطینی، اندکی به‌ضرر بندر عقبه»، که تنها راه اردن به‌دریا را تشکیل می‌دهد، خواهد بود و پایان جنگ ایران و عراق و فعال شدن مجدد بندر بصره، تأثیر منفی بر آن گذاشته است و اینک، تا حدودی کمتر از توان و امکاناتش، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این تحقیق، حدس می‌زند «استفاده عراق از بندر غزّه، به‌دلایل اقتصادی غیرممکن است» (۷۱). و بر آن است که بندر غزّه، نخواهد توانست از نظر اقتصادی، با بندر بصره رقابت کند. البته این نتیجه گیری، به‌اعتقاد ما، با نتایج پژوهشی دیگری که در همین زمینه در نیمهٔ دههٔ هشتاد انجام شده، متناقض است. همان طور که این دو تحقیق، در برشمردن دیگر نکات مهم (مانند توان اشتغال‌زایی بندر، که در اوّلی، دو برابر دومی وجود دارد)، با یکدیگر، متفاوت هستند. به‌همین دلیل، تنها فایده اقتصادی بندر غزّه، در بهره‌برداری آن از سوی مناطق فلسطینی و اردن خواهد بود. همچنان‌که معتقد است این بندر، خواهد توانست در ارائه خدمات، با بندر عقبه، بویژه در جابه‌جایی کالاهای وارداتی یا صادراتی به‌اروپا، امریکای شمالی و شمال افریقا، رقابت کند.

پژوهش مذکور، ترجیح می‌دهد که این بندر، همچنان از نظر اقتصادی، سودآور بماند، حتّی در صورتی که تنها متصدّی ارائه خدمات به کرانه غربی و نوار غزّه باشد، و می‌افزاید: «طرح بندر غزّه، از جنبه سیاسی، برای همهٔ اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، پرجاذبه است زیرا منافع اقتصادی

حاصل از آن، به‌رسیدن به‌نتیجه‌ای معیّن در گفتگوهای سیاسی ارتباط نمی‌یابد، بلکه برای فلسطینی‌ها، کانالی را برای ایجاد ارتباط با جهان خارج، به‌وجود خواهد آورد» (۷۲).

این تحقیق تأکید دارد که پروژه احداث بندری در نوار غزّه، تأثیری منفی بر بنادر اسرائیلی نخواهد داشت، بلکه منافع غیرمستقیم زیادی را عاید اسرائیل می‌کند. همین امر نیز موجب گردیده است تا حکومت اسرائیل، آن را به‌طور رسمی بپذیرد. از این رو، سومین ضمیمه پیمان «اعلام مبادی» (بند پنجم)، امضاء شده توسط اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، بر «همکاری طرفین، در عرصه ترابری و ارتباطات، تأکید می‌ورزد. یکی از موارد این همکاری، برنامه‌ای است که خطوط کلّی احداث بندری را در غزّه و اهمیت خطوط ارتباطی کرانه غربی و نوار غزّه، به‌اسرائیل و دیگر کشورها، ترسیم می‌کند (۷۳). اسرائیل، چنانکه بندهای موافقتنامهٔ اقتصادی میان آن و سازمان آزادی‌بخش (امضا شده در ماه می ۱۹۹۴) نشان می‌دهد، می‌کوشد این طرح و دیگر طرحهای زیربنایی، در درازمدّت، وابستگی حکومت فلسطین را موجب شود. و این امر، نه‌تنها مانع ایجاد این بندر و فعال نمودن آن نمی‌شود، بلکه فرصت مناسب‌تری را برای جذب بازده اقتصادی بیشتر و با هماهنگی کشورهای عربی (اردن، مصر، عراق، سوریه و ...)، به‌عنوان ضمانت اجرایی آن، فراهم می‌سازد.

۵- طرحهای منطقه‌ای اقتصادی

ادبیات اقتصادی اسرائیل، سه طرح اقلیمی ـ منطقه‌ای به‌شرح زیر را مطرح می‌سازد (۷۴):

الف) ایجاد منطقه آزاد گردشگری در ساحل دریای سرخ (ریو یرای دریای سرخ).

ب) پروژه مشترک مصر ـ اسرائیل، برای صنایع بافندگی و پوشاک.

ج) ایجاد یک مرکز پزشکی منطقه‌ای ـ خاورمیانه‌ای.

الف) طرح «ریوییرای» دریای سرخ

این طرح مستند به‌اندیشهٔ «منطقهٔ آزاد گردشگری» است و این فکر، برگمانهٔ «منطقهٔ آزاد

تجاری» استوار است. این دو فکر، از نظر اهداف و پیامدها، به‌خاطر تعیین منطقه‌ای مشخص و اعطای تسهیلاتی تشویقی برای سرمایه‌گذاری انبوه در یک یا چند زمینه، از سوی سرمایهٔ خاص، مانند یکدیگر هستند. از آثار مترتّب بر ایجاد «منطقه آزادگردشگری» در ساحل دریای سرخ، از بین بردن «مرزهای سیاسی و اقتصادی میان این سه کشور و تبدیل این‌ساحل به‌منطقه‌ای واحد از نظر رفت و آمد اشخاص و کالا می‌باشد.» این پروژه اسرائیلی، مبتنی بر سه «فرض» است:

ـ اهمیت ویژه گردشگری در توسعهٔ اقتصادی در منطقه خاورمیانه.

ـ برخورداری منطقهٔ دریای سرخ از امتیازاتی که آن را برای احراز محوریت گردشگری منطقه‌ای در سطحی گسترده، مطرح می‌سازد.

ـ اهتمام به‌همکاری با هدف توسعهٔ گردشگری منطقه‌ای، کارسازتر از محدودیتهایی است که واقعیتهای ژئوسیاسی (جغرافیایی ـ سیاسی) موجود، تحمیل می‌کند.

می‌توان این «فرضها» به‌عنوان فرمولهایی «تکنوکراتی» برای ایدئولوژی «همکاری منطقه‌ای» در اجراهای مشخص آن، مورد توجه قرار داد. همچنین از این پروژه اسرائیلی آشکار است که بخوبی روابط نزدیک و متعددی را که این طرح به‌وجود می‌آورد، درک می‌کند. به‌عنوان مثال، طرح پیشنهادی گردشگری، ویژهٔ منطقه‌ای خواهد بود که مرزهای سه کشور عربی (مصر، اردن، عربستان) و اسرائیل، در آن به‌یکدیگر می‌رسد. به‌علاوه، این طرح، افزون بر ترتیبات خاص در زمینهٔ گردشگری و ساماندهی «منطقهٔ آزادگردشگری»، مقتضی همکاری و هماهنگی نزدیک محلی (شهرداریها)، در فراهم آوردن خدمات زیربنایی (نظیر برق، آب شیرین‌کنی و ...)، خواهد بود. زمینهٔ ترابری کالا و ارتباطات بین‌المللی نیز، بر دامنهٔ این همکاریها، خواهد افزود، همچنان که در زمینه محیط زیست و برنامه‌ریزی عمومی برای این منطقه گردشگری، و دیگر عرصه‌های وابسته به‌آن، نظیر بنادر و فرودگاهها نیز، همکاریهای نزدیکی را می‌طلبد.

این طرح، ایجاد یا احداث «ریویرای» سیاحتی، در ساحلی به‌طول تقریبی ۵۰ کیلومتر (تا مرزهای عربستان) را پیشنهاد می‌نماید که به‌صورت زیر، تقسیم خواهد شد: ۱۲ کیلومتر از ساحل مصر، ۱۲ کیلومتر از ساحل اسرائیل و ۲۴ کیلومتر از ساحل اردن. همزمان با این طرح،

طرح منفصل دیگری برای احداث بندری داخلی و مشترک (اردنی ـ اسرائیلی) به‌جای دو بندر عقبه و ایلات، برای تضمین «ساحلی به‌طول ۵۰ کیلومتر، عاری ز آلودگی و ویژه ارائه خدمات رفاهی ـ تفریحی، پیشنهاد شده است». مطابق طرح پیشنهادی اسرائیل، ظرفیت ساحل «ریوییرا» حدود یکصد هزار حمام آفتابی خواهد بود که معادل ده میلیون روز جهانگردی (ز نوع درجه یک و متوسط) برای منطقه ایلات ـ عقبه را فراهم می‌سازد. این پروژه، حجم سود سالانه را حدود یک میلیارد دلار تخمین می‌زند (۷۵).

این طرح، همچنین متضمّن حفظ حق حاکمیت هریک از دولتهای سه‌گانهٔ شریک در منطقهٔ آزاد گردشگری، بر بخش ویژهٔ خود است، البته پیشنهاد می‌کند که این سه دولت، از اصرار بر برخی از شؤون حق حاکمیت خود بپرهیزند تا جهانگردان بتوانند آزادانه و بدون هیچ مشکلی، از قبیل نیاز به‌نشان دادن اوراق هویت در گذرگاههای مرزی، در این منطقه، به‌گردش بپردازند. از سویی، مناسب می‌بیند که پول قانونی این سه دولت، شکلی هماهنگ یافته و با همکاری یکدیگر، به‌سوی تحوّل و تغییری مشترک گام بردارند. این اقدامات می‌تواند در عرصه اجرای قوانین، مبارزه با جرایم، ارائه خدمات فوق‌العاده و ... ظهور یابد. به‌علاوه، هریک از سه کشور، اجرای طرح در بخش یا منطقهٔ خود را برعهده گرفته، کار هماهنگی با دیگر طرفها را به‌یک بنگاه بین‌المللی متخصص در امور توسعه، وانهند (۷۶).

ب) طرح مشترک مصر اسرائیل در صنعت بافندگی و پوشاک

این طرح اسرائیلی، مستند به‌تخصص مصر در تولید و صدور پنبه و پارچه‌های پنبه‌ای و نیز تخصص اسرائیل در تولید لباس است. امّا آنچه که در اینجا جلب توجه می‌کند، فراوانی «منابع فراوان کارِ ارزان» در مصر بوده که اسرائیل، بشدّت از آن جهت، فقیر است. طرح کلّی این پروژه، حکایت از آن دارد که اسرائیل، به‌سبب داشتن نیروی متخصص و «توان دستیابی به‌بازارهای اروپا و امریکا»، متمایز است و معتقد است وجود صنعت بافندگی در مصر و صنعت تولید پوشاک در اسرائیل، مکمّل یکدیگر خواهند بود و چنین نتیجه گیری می‌کند که تولید مشترک بین آن دو،

براساس تقسیم کار و توزیع مراحل تولید، به‌نحوی که هریک بر عهده گیرنده جزئی باشد که برایش کمترین هزینه را دارد (۷۷).

برابر پیش‌بینی اسرائیل در این طرح، مصر حدود ۴۰٪ از پنبه خام خود را صادر خواهد کرد که بخش عمدهٔ این صادرات (۹۰٪) روانهٔ بازارهای اروپا و امریکای شمالی می‌شود و تنها ۱۰٪ باقی‌مانده، به کشورهای عربی، صادر می‌شود. ‹ین تحقیق، معتقد است تغییر سیاست مصر از صدور پنبه به‌تولیدات صنعتی، این کشور را در «ایجاد فرصتهای شغلی جدید و بالابردن ارزش افزوده آن و جلب ارزهای خارجی»، یاری خواهد رساند. سرائیل نیز حدود ۲۷٪ ز تولیدات پارچه و لباس خود را صادر می‌کند که غالب این محصولات، به کشورهای عضو اتحادیه اروپا، جایی که اسرائیل می‌تواند بدون پرداخت عوارض گمرکی و محدودیت در حجم کالا، به‌صادرات بپردازد، می‌رود. همچنان که پیمان تجارت آزاد میان اسرائیل و امریکا، به اسرائیل اجازه می‌دهد که صادرات پارچه و لباس خود را به‌صورت پیوسته و با روند صعودی، به‌بازارهای امریکا توسعه دهد. چرا که این پیمان، هیچ شرطی برای ورود کالاهای اسرائیلی به‌بازارهای امریکایی نگذاشته است، به‌استثنای این شرط که اسرائیل، عامل ۳۵٪ ارزش افزودهٔ آن باشد یا این که آن کالاها، از خود اسرائیل صادر شود.

پیشنهاد این طرح، تکیهٔ اسرائیل، بر «توجّهی منطقه‌ای» در همکاری اقتصادی با کشورهای عربی و اجرای زمان‌بندی شدهٔ «تجارت آزاد منطقه‌ای» است و حدس می‌زند مخالفت امریکا و اتحادیه اروپا با چنین توافقنامه‌ای، قابل انتظار (محتمل) نیست، زیرا همپیمانی میان اسرائیل و هریک از آن دو، زمینهٔ نظیر چنین تحوّلی را فراهم می‌سازد. همچنین بر آن است که «مجموعه کشورهای اروپا، همکاری میان کشورهای پیرامون دریای مدیترانه را تشویق می‌کنند، که ممکن است این تشویق، از طریق موافقت با وضع قوانینی مبتنی بر میزان لیبرال بودن این کشورها در هم‌پیمانیشان با اسرائیل، صورت پذیرد، همان‌گونه که تولید مشترک با مصر را مجاز بدانند. کما این که ممکن است ایالات متحده، با هدف ابراز علاقهٔ خود به‌برقراری صلح در منطقه، از طریق همکاری اقتصادی، دست به‌اقدامی مشابه بزند» (۷۸).

علاوه بر تولید مشترک در صنعت بافندی و پوشاک، این طرح اسرائیل، متضمن پیشنهادی با تأکید بر بازرگانی آزاد میان اسرائیل و مصر، در زمینهٔ اقتصاد است. همکاری‌ای که مبادلات بازرگانی میان دوکشور را در خصوص انواع منسوجات و پوشاک، فراهم آورد. بدین نحو که مصر، علاوه بر پنبه حلاجی شدهٔ نیمه صنعتی به‌اسرائیل، پنبه ی از نوع «بلند رشته» بفروشد که برای رشتن و تولید پارچه‌هایی با بالاترین کیفیت، مناسب است و در برابر، از اسرائیل، لیاف و نخهای مصنوعی، و ردکند و این توافق پیشنهادی، زمینه‌ساز مبادلات انبوه کالا در شاخه‌های مختلف پارچه و پوشاک، خواهد بود. این تحقیق، همچنین بر آن است که «در صورتی که هر دوکشور بخواهند بخشی از بازار طرف مقابل را به‌دست آورند، باید در تولیدات خود، تعدیل نمایند و حکومت هر دوکشور، خواستار وضع تمهیداتی بنیدین شوند که آزدی جابه‌جایی کالا، سرمایه و متخصصان میان دوکوشر را تسهیل می‌کند که نتیجهٔ آن، تجارتی دوسویه خواهد بود. همچنین، موضع رقابتی و ابزار صادراتی آن دو، بهبود می‌یابد و سطح سرمایه‌گذاری محلی و خارجی ر در هر دوکشور، بهبود می‌بخشد» (۷۹).

صرف‌نظر از دیگر امور مترتّب بر این طرح مشترک و پیشنهادی، این نکتهٔ برجسته در طرح باقی است که ‹ز سر تعمّد، بر آن است ت در تقسیم کار، آن بخش ز تولید و بازاریابی را که د رای ارزش افزوده بیشتری هستند، ویژه اسرائیل بداند.

همچنین تحقیقی از سوی مؤسسه آرمند هومر در سال ۱۹۸۶ منتشر شد، که حاوی «همکاری» مصر و اسرائیل، در صنعت کود، همانند همکاری پیشنهادی در عرصهٔ پارچه و لباس است (۸۰). و هر دو دولت، به‌اضافه یک شرکت چندملیتی با مبنای امریکایی، دربارهٔ طرح تولید کود به‌صورت مفصل، در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ گفتگو نموده‌اند. که البته این گفتگوها، به‌دنبال جنگ لبنان با اسرائیل متوقف شد. هدف این گفتگوها، ایجاد پروژه‌ای مشترک بود که به‌موجب آن، کارخانه‌ای در مصر، برای تولید کودهای نیتروژنی و کارخانه‌ای در اسرئیل، برای تولید کودهای فسفاته، احداث می‌شد و گمانهٔ اصلی، آن بود که این شرکت چندملیتی، در هر دوکارخانه شریک بوده، همکاریهایی با آنها در زمینه فنّی و بازاریابی، داشته باشد.

ج) ایجاد یک مرکز پزشکی منطقه‌ایِ خاورمیانه‌ای

اندیشهٔ تأسیس یک مرکز پزشکی - منطقه‌ای در خاورمیانه، به‌این فرضیه بازمی‌گردد که «صلح در خاورمیانه، تقاضای توجه به‌امور پزشکی را افزایش می‌دهد که از گذر تغییر مسیر اموالی که در حال حاضر صرف ایجاد امنیت می‌شود، به‌صرف آنها در توسعه اقتصادی، حاصل خواهد شد و در نتیجه، به‌بالارفتن‌سطح زندگی منتهی خواهد شد، همچنین به‌تغییر توقعات عمومی، از نظام مراقبتهای پزشکی، منتهی خواهد بود» (۸۱). صرف‌نظر از دقت این فرضیه، این مرکز پزشکی منطقه‌ای، هدف دیگری، یعنی سازگار شدن با متغیّرها و نیازهای آینده به‌خدمات پزشکی پیشرفته را دنبال می‌کند. به‌همین دلیل، طرح ایجاد چنین مرکزی، تجهیز آن به «پیشرفته‌ترین وسایل پزشکی و پرسنلی ورزیده و نیمه‌ورزیده، در تخصصهای مختلف ر نیز می‌طلبد». طرح، همچنین، متضمّن لحاظ مرکزی برای تربیت کادر و پرسنل فنّی، با هدف تأمین نیاز خود مرکز و کشورهای شریک است، و البته، این روشن است که اسرائیل، در تولید تجهیزات و وسایل مخصوص پزشکی، دارای تخصص و آوازه می‌باشد.

این طرح، فواید ایجاد چنین مرکزی را به‌شرح زیر برمی‌شمارد: ۱- گسترش و تنوع. چه این که مراجعاتی با انتظارات مختلف و در چارچوبی وسیع، برای دریافت خدمات متنوع پزشکی، بدان روی می‌آورند، خدماتی که مراکز محلّی یا ملّی، به‌دلیل کمی تقاضا، قادر به‌تأمین آن نیستند.

۲- فراهم آوردن منافع چشمگیر، که به‌مرکز جازه خواهد داد به‌تنوع فعالیتهای خود و حجم مرکز خود، (مانند برترین و بیشترین تجهیزات برای مرکز جدید، با کمترین هزینه برای موارد فنّی و انبار کمکهای متنوع پزشکی) بپردازد.

۳- تمرکز، به‌گونه‌ای که یک بیمار با بیماریهای مختلف، خواهد توانست که همزمان، همهٔ آنها را درمان نموده، از شاخه‌های گوناگون خدمات پزشکی، در کنار بهره‌مندی از کادری فنّی و دانشی جدید، سود جوید.

۴- نقش مؤثر منطقه‌ای. چنین مرکزی خواهد توانست به‌عنوان مغز مراکز پزشکی محلّی و

ملّی، عمل نموده، و از نقشش در به‌کارگیری خدماتی عالی را از طریق به‌کارگیری کامپیوتر و تجهیزات پیشرفتهٔ ارتباطی، ارائه دهد، همچنان که خواهد توانست متخصّصان مورد نیاز ر تربیت کند.

این پروژه، احداث مرکزی در شهر فلسطینی رام‌الله را توصیه می‌کند و معتقد است که انتخاب رام‌الله با «خط ایجاد شکلهایی نو در همکاریهای خاورمیانه‌ای»، هماهنگ ست.

همچنین بر آن است که مکان یاد شده، با معیارهای لازم در طرحهای مشارکتی سازگاری دارد که مهمترین آنها عبارت است از: «ارائه خدمات به‌چند دولت منطقه‌ای، بودن از کار انداختن منافع دیگر دولتها»، تکیه بر پروژه‌های اقتصادی سودآور، تشویق «برقراری روابط فعال میان دولتهای شریک». و معتقد است که بیشترین و نخستین استفاده کنندگان از آن ـ فلسطینی‌ها ـ به‌دلیل وجود مرکز در منطقه‌ای فلسطینی، خو هند بود. همچنین به‌این نکته اشاره دارد که مرکز پیشنهادی، از انگیزش بیمهای «احساسی ـ قومی»، که ایجاد چنین مرکزی در داخل «مرزهای اسرائیل پیش از سال ۱۹۶۷»، موجب آن خواهد بود، پیشگیری می‌کند، ضمن آن که همزمان، موقعیت آن، استفاده از واردات پزشکی اسرائیل را که در منطقه قدس به‌فور یافت می‌شود، (با این فرض که قدس، در اشغال اسرائیل باقی بماند)، فراهم می‌آورد. به‌علاوه، نزدیکی رام‌الله، به «کشورهای شرق مدیترانه و منطقه بین‌النهرین و حوزهٔ دریای سرخ، رام‌الله، با راههایی خوب به‌عمان، قدس و تل‌آویو متّصل است. همچنان که راهی نیز به‌یک فرودگاه محلی در قدس دارد و در نزدیکی آن دو فرودگاه بین لمللی (فرودگاه عمان و فرودگاه تل‌آویو)، وجود دارد (۸۲). ولی اسر ئیل، که جز چند کیلومتر با رام‌الله فاصله ندارد، به‌عنوان نزدیکترین مرکز، خواهد توانست امکانات لازم در سطوح پزشکی، بهداشتی، فنّی و خدماتی را به‌آن، ارائه نماید.

با این وجود، این طرح، برخلاف دو طرح پیشین (گردشگری و صنعت بافندگی و پوشاک)، آن اندازه، دستیابی به‌منافع اقتصادی ر که باز شدن عرصه‌های کار در تخصصهای پزشکی و تحقیقاتی مرتبط با آن را پی می‌گیرد، دنبال نمی‌کند. و اینها، تخصصهایی است که اسرائیل، در حدّ بالایی از آنها (به‌دلیل سیاست آموزشی خود در کنار بهره‌مندی از مزایای

مهاجرت از نقاط مختلف جهان با تخصصهای مختلف بدانجا)، برخوردار است. همچنین، این مرکز، فرصت (ترجیحاً بدون بازده اقتصادی قابل توجه مناسبی) برای ترویج تجهیزات پزشکی اسرائیل در بازار، و چه‌بسا ترویج آن در بازارهای ویژه به‌وجود می‌آورد، و لیکن وظیفهٔ اصلی آن (بدون انکار امکان وجود وظایف صرفاً علمی و پزشکی دیگر)، تنها توسعهٔ راههای عادی‌سازی است، تا زمینه‌های حیاتی مختلفی نظیر خدمات پزشکی را پوشش دهد.

۶- افقهای «عادی‌شدن» روابط اقتصادی میان اسرائیل و کشورهای عربی

پژوهشها و طرحهای اسرائیل (پیش از شروع گفتگوهای عربی ـ اسرائیلی در پاییز ۱۹۹۱)، افقها و مفاهیم «عادی‌سازی» اقتصادی را در ذیل عنوانهای زیر مطرح ساخت:

الف) توسعهٔ بازرگانی میان اسرائیل و کشورهای عربی.

ب) توسعه روابط اقتصادی میان اسرائیل و اردن.

ج) تبدیل منطقه جولان به‌مرکز روابط اقتصادی منطقه‌ای.

د) توسعه روابط اقتصادی میان سوریه و اسرائیل.

هـ) توسعه روابط اقتصادی میان اسرائیل و جنوب لبنان.

الف) بازرگانی اسرائیل و اعراب (۸۳)

تحقیقات اسرائیل در این خصوص، انتظار دارد که مبادلات بازرگانی میان اسرائیل و کشورهای عربی، نخستین عرصه‌ای باشد که عادی‌سازی آن، پس از «بازگشت صلح به‌خاورمیانه»، مشاهده شود. برخی از این تحقیقات معتقدند: «شروع تجارت با دشمنی پیشین، به‌عنوان یک تصمیم سیاسی، باقی می‌ماند و توسعه و تحوّل آن نیز، در گرو عادی‌سازی مورد قبول طرفین خواهد بود». در خصوص حجم ممکن (قابل تحقق) مبادلات تجاری اعراب و اسرائیل، تحقیق مزبور، را بر عدم دخالت امور سیاسی در آن می‌گذارد و می‌کوشد که با به‌کارگیری دو مفهوم

«توسعه» تجاری و «تحوّل» تجاری، این میزان را برآورد کنند.

توسعه بازرگانی میان کشورهای یاد شده، سه جنبه را در نظر دارد. ۱ـ گسترش حجم صادرات و واردات، همچنین تعیین کالاهایی که جابه‌جایی (و انتقال به کشور ثالث)، کمترین هزینه را دارد. ۲ـ آفرینش بازرگانی، به‌عبارتی، در کشوری که سابقهٔ عداوت دارد، بازار جدیدی برای کالاهایی که صادرتشان به‌دلیل بالابودن هزینهٔ حمل، سودآور نبوده است، ایجاد شود. ۳ـ تولید، یعنی شروع به تولید کالاهایی که قیمت آنها در حدّی نباشد که پیش از «صلح»، اجازهٔ واردات به‌آنها داده شود، یا آنچه که تولید آن، به‌سبب منافع ناشی از بالارفتن (حجم)، مقرون به‌صرفه می‌نماید که این افزیش، ناشی از فعالیت بازارهای جدید منطقه‌ای است.

ولی در زمینه روند تحوّل بازرگانی میان کشورهای سابقاً متخاصم، آنچه مورد نظر و اشاره است، تغییر بازرگانی با دیگر کشورهایی که قبلاً در جریان بوده، به‌بازارهایی جدید که در اثر برقراری «صلح» به‌وجود می‌آیند، می‌باشد. تحوّل تجاری، به‌دلیل عدم نیاز به‌تغییر در شیوه‌های تولید و الگوهای مصرف، بسرعت ممکن می‌شود. آنچه برای ما و در اینجا قابل اهمیّت می‌باشد، آن است که نتایج مورد نظر این تحقیق اسرائیلی در خصوص بازرگانی عربی ـ اسرائیلی، تنها در سایه عادی‌سازی، مورد انتظار و توقع ست. در این تحقیق، تنها پنج کشور زیر انتخاب شده ند: سوریه، مصر، اردن، عربستان و امارات. براساس تحقیق سرائیلی، دیگر کشورها [به‌عمد] مورد غفلت قرار گرفته‌اند و این غفلت، ناشی از کمی اطلاعات تفصیلی و ضروری در خصوص آنهاست. این پژوهش، نکات زیر را به‌عنوان نتیجهٔ بحث، ابراز می‌د رد:

۱) در خصوص حجم مبادلات بازرگانی مورد نتظار از اسرائیل به کشورهای عربی (حسب داده‌های اواخر دههٔ هشتاد):

لف) کالاهای مناسب برای رساندن حجم مبادلات تجاری مرزی، ۷۲۵ میلیون دلار (یا برابر ۷/۹٪ از صادرات اسرائیل)، که شامل بازرگانی انواع گوشت، مواد خوراکی، انواع کود، پلاستیک، پوشاک و دوات صنعتی می‌شود.

ب) کالاهایی که میزان سازگاریشان با امر تجارت مرزی، نامحدود است، ۱۳۲۸ میلیون دلار (یا برابر ۱۳/۸٪ صادرات اسرائیل)، که شامل میوه، انواع سبزی، مواد غیرآلی شیمیایی مولّدها، تجهیزات صنعتی، ابزارهای مورد نیاز در دفترکار، محصولات الکترونیکی و اتّصالات، ناوبری هوایی و وسایل پزشکی می‌شود.

ج) کالاهایی که با تجارت مرزی، کمتر تناسب دارند: ۱۱۱ میلیون دلار (۱/۲٪ از صادرات اسرائیل)، شامل: مواد شیمیایی آلی و مانند آن.

و بدین ترتیب، مجموع مبادلات کالا از اسرائیل به کشورهای عربی مورد اشاره، به‌حدود ۲۱٦۴ میلیون دلار یا معادل ۲۲/٦٪ از کل صادرات اسرائیل، خواهد رسید.

۲) در خصوص حجم صادرات مورد انتظار کشورهای عربی به‌اسرائیل:

الف) کالاهای مناسب با تجارت مرزی: ۱۰۱٦ میلیون دلار، یا برابر با ۲/۴٪ از کل صادرات کشورهای عربی که شامل: نفت، محصولات پتروشیمی، پارچه، پنبه و انواع فلزات می‌شود.

ب) کالاهایی که میزان تناسب آنها با تجارت مرزی نامحدود است: ۳۹/۹ میلیون دلار یا معادل ۰/۱٪ از مجموع صادرات کشورهای مورد نظر، که شامل مواد شیمیایی و پتروشیمی می‌شود. یعنی دراین‌صورت‌مجموع ارزش مبادلات مورد انتظار میان اسرائیل وکشورهای عربی یاد شده، به ۳/۲ میلیارد دلار (با نرخهای سال ۱۹۸۸)، خواهد رسید

یادآوری این نکته لازم است که فرضهای مطرح شده، تنها افقها و عرصه‌های مبادلات بازرگانی را دربر می‌گیرد و شامل مجموع افقهای بازرگانی به‌طور کلی (نظیر آنچه با عنوان آفرینش یا تولید بازرگانی نامیده شد)، نمی‌شود. همچنین، بازرگانی خدمات و ترنزیت را دربر نمی‌گیرد. چنانکه شامل همهٔ کشورهای عربی شرقی نیز نمی‌گردد (به‌عنوان مثال، لبنان و عراق را شامل نمی‌شود)، اگرچه بیشتر آنها را مورد نظر دارد. البته این تحقیقات، به‌عمد، از ذکر حکومت خودگردان فلسطین، که حجم مبادلات با آن در آغاز دهه نود، به‌یک میلیارد دلار می‌رسید، غفلت نموده است (۸۵). اگر احتمال بازرگانی اسرائیل باکرانهٔ غربی، و نوار غزّه و دیگر

کشورهای عربی، یاد نشده در طرح را در نظر بگیریم، می‌توان بروشنی حدس زد که نسبت صادرات کالاها اسرائیلی به‌جهان عربی (در سایه عادی‌سازی فراگیر اقتصادی)، به‌مرز **۳۵** تا **۴۵**٪ از کل صادرات آن می‌رسد.

ب) گسترش روابط اقتصادی میان اسرائیل و اردن

مقدمهٔ یک پژوهش اسرائیلی در خصوص آیندهٔ «همکاری» اقتصادی میان اردن و اسرائیل، می‌گوید: این دو اقتصاد، از طریق کرانه غربی، با یکدیگر مرتبط بوده، «در استمرار نوسن طبیعی همچون آب و هوا و منابع طبیعی، با یکدیگر مشترکند. همچنین، هر دو کشور، گرانترین منابع موجود در منطقه، یعنی بحر میت، حوزه رود اردن و خلیج ایلات ـ عقبه را»، در اختیار دارند (۸۶). برجسته‌ترین نتیجه‌گیریهای این پژوهش، عبارتست از:

۱ـ هر دو کشور، با امکانات مشابهی در برخی شاخه‌های اقتصادی نظیر: صنعت و کشاورزی، روبه‌رویند. همان‌گونه که با مشکلاتی همانند، دست و پنجه نرم می‌کنند. و اردن، از نظر موقعیت و روابط تجاری‌اش «بهترین کانال اسرائیل به‌دیگر کشورهای عربی» (۸۷)، شمرده می‌شود. این پژوهش، پیشنهاد می‌کند که اردن به‌همین دلیل باید زیرساختها و خدمات خود را متحول سازد، زیرا بازده اقتصادی [قابل توجهی] را برایش در پی خواهد داشت و معتقد است که این کار، به‌نفع بازرگانی ترانزیت هر دو کشور است. این تحقیق، در برابر، اسرائیل را به‌ایجاد تسهیلات (از طریق بنادر خود در دریای مدیترانه)، برای صادرات اردن به‌اروپا و امریکای شمالی و ترانزیت واردات اردن از این کشورها فرا می‌خواند که نتیجهٔ آن، بهره‌مندی هر دو طرف خواهد بود، اردن، صرفه‌جویی در هزینه حمل را در مقایسه با استفاده از کانال سوئز یا دور زدن افریقا، عاید خود خواهد ساخت و اسرائیل، منافع حاصل از جابه‌جایی، بارگیری، تخلیه و انبارداری را به‌دست خواهد آورد.

۲ـ تفاوت زیادی میان کارآیی اقتصادی اردن و اسرائیل وجود دارد. در سال ۱۹۹۱، سهم هر فرد از تولید ناخالص ملّی در اسرائیل، ده برابر سهم هر فرد اردنی بود. از نیمهٔ دههٔ هشتاد،

اقتصاد اردن در حالت رکود به‌سر می‌برد. همین پژوهش اسرائیلی، پیش‌بینی می‌کند: «همکاری با اسرائیل، خواهد توانست فرصت مناسب و اساسی را برای رشد و توسعهٔ روند کُند اقتصاد اردن، فراهم آورد» (۸۸).

۳ـ بازار داخلی اردن، کوچک بوده و از کمی استفاده از سرمایه و بالابودن هزینه خدمات، بویژه در صادرات و واردات، رنج می‌بَرد. ضمن آن که «شرایط ناپایدار اقتصادی (و سیاسی)، در آن وجود دارد». و امکان کاهش برخی از این مشکلات به‌نفع اقتصاد اردن وجود دارد که از طریق «صلح و همکاری اقتصادی»، میسور می‌شود. این پژوهش، بر آن است که بازار اسرائیل به‌برخی از کالاهای اردن، نظیر پارچه، وسایل خانگی و فرآورده‌های پوستی، نیازمند است. همان‌گونه که این امکان وجود دارد که «در صادرات سبزی تازه، غذاهای نیمه‌صنعتی و ... به‌دیگر کشورهای خاورمیانه، کشورهای خلیج و اروپا، اسرائیل و اردن با یکدیگر همکاری داشته باشند» به‌علاوه، در عرصهٔ بحثهای کشاورزی، فرآوری محصولات کشاورزی و صادرات آن به‌جهان عرب نیز، می‌توانند به‌یکدیگر کمک کنند.

۴ـ امکانات گسترده‌ای برای همکاری در زمینه صنعت وجود دارد که مشخّصاً در زمینه پوشاک، پارچه، فرآورده‌های پوستی و چوبی و وسایل منزل، از آن میان، قویتر است. عرصهٔ دیگر همکاری، تولید مصالح ساختمانی، اعم از سیمان و محصولات فلزی است. برمبنای پیشنهاد این پروژه اسرائیلی، تقسیم کار میان اسرائیل و اردن در صنعت پارچه و پوشاک، به‌همان نحوِ پیشنهادی برای چنین ارتباطی میان مصر و اسرائیل (که درگذشته بدان اشاره شد)، در همین صنعت خواهد بود. و دیگر شاخه‌ها نظیر: دارو، مواد خام و غذاهای صنعتی را دربر خواهد گرفت.

۵ـ این پژوهش، انتظار دارد که در زمینه خدمات، منافع اصلی این همکاری میان اردن و اسرائیل، بروز یابد. این طرح، پراهمیت‌ترینِ این زمینه‌ها را، گردشگری دانسته و شکلهای گوناگونی ازگردشگری نظیر: فرهنگی، باستانی، پزشکی و تفریحی را مطرح می‌سازد و پیش‌بینی می‌کند که این منطقهٔ گردشگری، بیشتر مساحت واقع در حدّ فاصل رود اردن در شمال، تا خلیج «ایلات ـ عقبه» در جنوب را دربر گیرد.

دیگر عرصه‌های ممکن برای «همکاری» میان دو کشور نیز، بدین شرح برشمرده می‌شود: پزشکی، بانکها، خدمات زیربنایی (برق، ترابری و مشخّصاً ارتباطات)، در کنار تجارت یا بازرگانی. و چنین می‌افزاید: «شرکتهای ساختمانی اردن، هم‌اکنون پروژه‌های زیادی را در کشورهای مختلف عربی، بویژه عربستان و کشورهای خلیج، انجام می‌دهند. و شرکتهای اسرائیلی نیز، تجربه‌ای جهانی را در افریقا، ایران و دیگر کشورها کسب کرده‌اند و به‌این دلیل، این همکاری، برای هر دو کشور سودآور خواهد بود» (۸۹).

۶ـ آخرین عرصهٔ روابط اردن ـ اسرائیل، در طرحهای منطقه‌ای مرتبط با دریای میت در (پروژه کانال میان دو دریا)، یا مرتبط با حوزه رود اردن و یا طرح آب یرموک ـ اردن، محدود می‌شود، که البته به‌جز همکاری در پروژهٔ احداث خط لوله نفت، از خلیج تا غزّه است.

روشن است که مقصود پنهان اسرائیل، در پشت این پیشنهادهای همکاری اقتصادی میان اردن و اسرائیل، نزدیک شدن به‌یک اتحادیه گمرکی، یا همان اندیشه «بنیلوکس» است که اردن، اسرائیل و حکومت فلسطین را به‌یکدیگر ضمیمه می‌کند؛ این تفکّر را مراکز پژوهشی اسرائیل، در دههٔ هشتاد نیز مطرح کردند و چنین به‌نظر می‌رسد که در اردن نیز سمت‌گیری‌ای وجود دارد که اتحادیه گمرکی با اسرائیل را به‌عنوان چارچوبی که به‌اقتصاد اردن خدمت خواهد کرد، می‌شناسد (۹۰).

کارشناسان اسرائیلی برآنند که ورود کالاهای اردن، تأثیر چشمگیری بر اقتصاد اسرائیل نخواهد داشت، زیرا از یک سو، تولید ناخالص ملّی این اقتصاد (در سال ۱۹۹۳)، نزدیک به ۷۰ میلیارد دلار بوده است (و ارزش واردات کالا در همان سال، حدود ۱۶ میلیارد دلار بوده است). و از سوی دیگر، بسیاری از کالاهای اردن، نمی‌توانند بازاری برای خود، در اسرائیل بیابند. با این وجود، انتظار می‌رود که گشوده شدن بازار اسرائیل در برابر کالاهای اردن، تأثیر قابل توجهی بر اقتصاد اردن (اقتصادی که در سال ۱۹۹۳ برابر ۲/۴ میلیارد دلار کسری داشته و واردات کالای آن در همان سال، حدود ۳/۴ میلیارد دلار بوده است)، بگذارد. اقتصاددان اسرائیلی و استاد دانشگاه عبری ـ نداف هلیوی ـ معتقد است: «این همکاری، برای اقتصاد اردن، با

اهمیت‌تر خواهد بود تا برای اسرائیل، و اسرائیل می‌تواند بدون بیم زیادی، بازارهای خود را در برابر آن کشور، بگشاید». او، حدس می‌زند: «موافقتنامه‌های طرفین در زمینه بازرگانی، در وهله نخست، سیاسی باشد» (۹۱). ولی ملاحظات سیاسی در توافقنامه‌های اقتصادی و بازرگانی، نقش مالی و تأثیر بازرگانی آن را از بین نخواهد برد. برخی پژوهشهای اسرائیلی از زمانی نه‌چندان دور (سال ۱۹۸۹)، بدین نکته اشاره دارند که لازم است سیستم بازرگانی آزاد، میان اسرائیل، مناطق فلسطینی‌نشین و اردن ایجاد شود، زیرا از نظر اقتصادی، به‌نفع اسرائیل خواهد بود. تحقیق صندوق آرمند همر، منتشر شده در سال ۱۹۸۹ که مهمترین نکات آن، ذیلاً مورد اشاره قرار خواهد گرفت، در همین خصوص بوده است:

«کنار یکدیگر آوردن توان بازرگانی اسرائیل، اردن و فلسطین، امکانات متعددی را برای همکاری تجاری دو کشور و صادرات به کشورهای منطقه و جهان فراهم می‌آورد. به‌عبارتی، شرایط به‌وجود آمده، این امکان را به‌وجود خواهد آورد که اسرائیل و اردن، در سایه این همکاری، به‌دلیل برخورداری از توان هر دو اقتصاد، بتوانند صادراتی بیشتر از واردات خود داشته باشند، ضمن آن که خواهند توانست از طریق پروژه‌های مشترک خود، به‌سطح بالاتری از خوداتکایی برسند» (۹۲).

لیکن اتحادیه گمرکی پیشنهادی میان سه طرف یاد شده، علی‌رغم مفاد بندهای موافقتنامه اسرائیل ـ فلسطین و اسرائیل ـ اردن، تنشهایی را به‌وجود خواهد آورد، زیرا تفاوت آشکاری در سطح تحوّل اقتصادی میان اسرائیل و دو طرف دیگر، به‌چشم می‌خورد، همچنان که هریک از روابط موجود (سیاسی، نظامی و امنیتی) و رابطه مورد انتظار میان سه طرف، روابطی کافی و آماده، برای چنین همکاری‌ای شمرده نمی‌شوند (چنانکه پروتکلهای «همکاری اقتصادی» میان اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین، از این «نابرابری» به‌عنوان الگو و نمونه، نام می‌برد). همچنین این پژوهش اسرائیلی، علاقه شدید اسرائیل به‌استفاده از اردن را به‌عنوان پل عبور به‌بازارهای بزرگ عربی، انکار نمی‌کند و پنهان نمی‌دارد. علاقه‌ای که اسرائیل، در (پیمان اسلو)، در خصوص خودمختاری فلسطین نیز ابراز نموده است.

ج) تبدیل منطقهٔ جولان به‌مرکز اقتصادی منطقه

منطقه مورد اشاره در پروژهٔ اسرائیلی، دامنه‌ای فراختر از آنچه را که به‌عنوان بلندیهای جولان شناخته می‌شود، شامل می‌گردد و بخشهای شمالی اردن، اسرائیل، مناطق جنوبی سوریه و لبنان را دربر می‌گیرد. این منطقه، از نظر اسرائیل، «به‌دلیل ابراز دشمنی و رویارویی، از سالیان متمادی، از دیگر مناطق ممتاز است و همین موضوع موجب شده است که تنوع و فراوانی امکانات طبیعی و اقتصادی آن، نادیده گرفته شود» (۹۳). این طرح اسرائیلی، در مورد این منطقه می‌گوید: «اگر تقسیمات تاریخی، سیاسی و نظامی موجود میان کشورهای مورد نظر را کنار بگذاریم، چهره‌ای کاملاً متفاوت از آن را خواهیم دید؛ به‌عبارتی، انعکاس تنوع منابع انسانی و طبیعی آنجا، امکانات وسیعی را برای رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و دیگر زمینه‌ها، فراهم می‌آورد». این طرح پیشنهاد می‌کند که یک همکاری و هماهنگی گسترده، با هدف توسعهٔ منطقه صورت پذیرد «همکاری‌ای همسو با رشد ستراتژی ملّی، برای همه طرفها». برابر دیدگاه طرح مزبور «زمینه‌های فعالیت رو به رشد، که موجب عرضهٔ تولیدات و خدمات مفید ملّی، اجتماعی و فرهنگی برای هر کشوری گردد، به‌میزانی قابل توجه وجود دارد» (۹۴).

پیش‌بینی این پژوهش درباره جولان، آن است که خاورمیانه، از نظر جغرافیایی، قابل تقسیم به سه دایرهٔ تودرتو می‌باشد: بخش اوّل، که بلندیهای جولان، جبل الشیخ و شمال صحرای اردن را دربر می‌گیرد. دایره دوم (اطراف)، شامل کشورهایی که در بخشی از دایره اوّل (یعنی اسرائیل، اردن، فلسطین، لبنان و سوریه)، قرار می‌گیرند، می‌شود و دایرهٔ سوم را «کشورهای صحرا»، یعنی: عربستان، کشورهای خلیج، مصر و تا حدودی عراق، تشکیل می‌دهند که در حقیقت، بازار مصرف فرآورده‌های «منطقه جولان» به‌شمار می‌روند.

فرض این برنامهٔ اسرائیلی، فراهم آمدن توان و میل به‌از بین بردن موانع «مصنوعی» و برنامه‌ریزی توسعه‌ای «هماهنگ و فراگیر» است. به‌علاوه، ایجاد ابزار تشویق برای فعالیتهای ابتکاری اقتصادی و سرمایه گذاریهای کلان می‌باشد. همچنین، به‌عنوان توجّهاتی برای توسعه منطقه یاد شده، بر توسعه فعالیتهای ذیل، تأکید می‌کند، کشاورزی و صنایع کشاورزی (در دشت و

ارتفاعات)، گردشگری خاص و جهت‌دار (برای مشاهده آثار باستانی، طبیعت، ورزش، پزشکی و ...)، مرکز پزشکی منطقه‌ای، منطقهٔ آزاد تجاری، شهرکهای صنعتی غیرآلاینده، مراکز درمانی و تفریحی، محله‌های دارای هویت ویژهٔ (ایدئولوژی، دینی، فرهنگی و ...) و دانشگاه چندزبانه برای دانشجویان محلّی و خارجی. از سویی، تأکید می‌کند که عرصه‌های یاد شده، جنبهٔ نمونه‌ای داشته و به‌معنی محدود کردن آن نیست. و معتقد است که هرگونه فعالیت اقتصادی، مشروط به «پاکسازی منطقه از آثار جنگ» نظیر (مین‌ها، سنگرها و خاکریزها) و بازسازی راهها و خطوط آهن (ریل) و فعال نمودن مجدد بخشهای دریاچه الحوله و حیای ساختار زیست محیطی‌اش برای تحقق هدفهای اصلی گردشگری می‌باشد. و البته در کنار آن، باید فعالیتهایی نظیر: بازسازی هتلها، نوسازی وسائط نقلیه، درختکاری و ... ملحوظ باش (۹۵). و دو شرط ضروری دیگر را برای دستیابی به‌توفیقات مورد نظر نیز مورد تأکید قرار می‌دهد که عبارتند از: نخست، از میان بردن موانع سیاسی موجود، و دیگری، تکیه به‌فرایند توسعه‌ای غیرمتمرکز که تحوّل منطقه را امکان‌پذیر می‌سازد.

در منابع اقتصادی طرحهای مذکور و تأمین سرمایه‌های کافی برای شروع آنها، هرچه گفته شود و هر اندازه که امکانات عملی، برای تحقق برخی از طرحهای پیشنهادی این پروژه ایجاد شود، این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که پروژه امنیتی، همچنان پر اهمیت باقی خواهد ماند. حجم طرحهای مشترک پیشنهادی و قرارگرفته بر روی نوار مرزی اسرائیل و سه کشور عربی پیرامون آن، تصادفی نیست، بلکه به‌عمق اهمیت بعد امنیتی آن در استراتژی اسرائیل و تعیین محدودهٔ خاص ارتباط اسرائیل با کشورهای عربی اطراف خود اشاره می‌کند.

د) توسعهٔ روابط اقتصادی میان اسرائیل و سوریه

مقدمهٔ یک پژوهش اسرائیلی در خصوص «همکاری» اقتصادی میان سوریه و اسرائیل، بر این امر تصریح دارد که «چنین همکاری‌ای، امری ممکن و محتمل، به‌اندازه‌ای که تحقیقی عمیق و فراگیر را اقتضا کند، نیست. اما ایجاد روابطی اقتصادی میان مصر و اسرائیل و راه‌اندازی

طرحهایی مفصل در زمینه همکاریهای اقتصادی آینده در خاورمیانه و حاصل از روند صلح، کمترین بدبینی را نسبت به این موضوع، موجب گشته است» (۹۶).

تحقیقی که بیشتر آن، به‌شرح اوضاع اقتصادی سوریه و متغیّرهای آن، در دههٔ هشتاد می‌پردازد، به‌جز چند پیشنهاد را مطرح می‌سازد که برجسته‌ترین آنها، به‌طور کلّی عبارتست از

۱- همکاری در عرصهٔ راه و ترابری و گردشگری، اعم از ترابری زمینی، هوایی و دریایی و تحوّل گردشگری منطقه‌ای.

۲- همکاری در زمینهٔ فرهنگ، آموزش، علوم و فن‌آوری و در عرصه‌هایی چون بهداشت عمومی، علوم کامپیوتر، تحقیقات در صنایع و زراعت، دریانوردی، مدیریت صنعتی و تبادل برنامه‌های آموزشی ـ فرهنگی.

۳- گسترش بازرگانی دوجانبه: این پژوهش معتقداست که اسرائیل و سوریه ـ به‌صورت اساسی ـ در واردات و صادرات، روابطی رو به توسعه دارند. همچنین انتظار می‌رود که سطح مبادلات بازرگانی میان دو کشور، حداقل در سالهای نخست عادی‌سازی، پایین خواهد بود. و به‌همین دلیل پیشنهاد می‌کند که جولان، هرچه زودتر به‌منطقه‌ای برای تجارت آزاد تبدیل شود.

۴- ایجاد طرحهای مشترک تولیدی: این تحقیق بر آن است که منافع هر دو کشور، در استفاده از نیروی کار ارزان در سوریه و سهولت دستیابی اسرائیل به‌بازارهای اروپایی است. همچنین می‌افزاید «عرصه‌های گستردهٔ دیگری برای همکاری میان دو کشور در جهت منافع طرفین، نظیر: حل مشکل بیکاری، تأمین اجتماعی، خدمات بهداشتی، اداری و ... وجود دارد. و نقطهٔ شروع در این همکاری اقتصادی، تنها تجارت دوجانبه است. با این وجود، تجربه مصر ـ اسرائیل، ثابت نموده است که مکان شروع همکاری علمی، مانند دریانوردی، کاملاً موجود داست.

هـ) توسعه روابط اقتصادی میان اسرائیل و جنوب لبنان

برخلاف موضوع «همکاری» اقتصادی میان اسرائیل و سوریه، که در اندیشهٔ اسرائیل،

حدّی نبوده و ب تأخیر مطرح شد، ترتیبات (تمهیدات) یک «همکاری» اقتصادی در جنوب لبنان به‌صورت نسبی، سریع و زودهنگام، یعنی دقیقاً در نیمهٔ دههٔ هشتاد مطرح شد (۹۸). نگیزهٔ اصلی این طرح، وضعیّت امنیتی در مرزهای اسرائیل با لبنان بود. به‌همین دلیل، پروژهٔ مزبور، اهتمام ویژه‌ای به‌ایجاد صندوقی چندملیتی برای توسعهٔ اقتصادی دارد. وظیفه ین صندوق، در چارچوب طرحهای اقتصادی سودآور و قابل دوام در لبنان و مرزهای این کشور، تعیین شد. این پژوهش اسرائیلی، جنوب لبنان را مو جه با مشکلات پیچیده اقتصادی می‌داند که آن را به‌عنوان «هدف تروریسم» قرار می‌دهد. این طرح معتقد است: «پایین آوردن سطح فقر، به کاهش مسألهٔ سازمانهای تروریستی در آنجا خواهد انجامید». و برابر یک سند اسرائیلی:

«همکاری اقتصادی، تنها راه‌حل مشکلات موجود میان لبنان و اسرائیل است. اسرائیل، صندوقی برای فن‌آوری و دانش فنّی در آبیاری کشاورزی، تولید مواد غذایی و پارچه‌های صادر تی فراهم خواهد آورد و در مقابل، جنوب لبنان می‌تو ند در تولید مرکبات و تنباکو، غنی شود. امّا لبنانی‌ها نخواهند توانست این تولیدات را به‌فروش برسانند، زیرا به‌بازارهای اصلی جهانی، راهی ند رند، در حالی که چنین امکانی بر ی اسرائیل فراهم است» (۹۹). طرح، به‌لسان پیشنهاد می‌کند که اسرائیل، عهده‌دار وظیفه «فراهم نمودن فرصتهای کار در جنوب لبنان و فروش محصولات آن، در بازارهای جهانی» شود و در برابر، لبنان، بازارهای خود را دربرابر «فن‌آوری و دانش فنّی اسرائیل» بگشاید. ابته، هدف سرائیل، تنها اقتصادی نیست، بلکه اساساً هدفی امنیتی یا سیاسی - امنیتی ر به‌طور مشخص، دنبال می‌کند. این سند اسرائیلی معتقد ست: «همکاری اقتصادی، به‌دلیل طبیعت سودآور و غیرسیاسی خود، راهها و فضایی جذّاب برای سرمایه‌گذاران به‌وجود می‌آورد تا سرمایه‌های خود را در اجرای پروژه‌های جدید به کار گیرند و شروع فعالیت این پروژه‌ها، ثبات و پویشی نو را در منطقه [جنوب لبنان] به‌وجود می‌آورد که خود، مجدداً عوامل جذب سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی ر فراهم می‌آورد. و بدیهی است که این طرحها، عرصهٔ همکاری سودآور و جدیدی میان دو همسایه راگسترده‌تر می‌نماید، به گونه‌ای که (موازنه وحشت و احساس نا منی) را به‌موازنهٔ (آسایش و رفاه) تغییر می‌دهد». و تنها ابزار مطرح و مهم

برای رسیدن به‌هدفهای یاد شده، ایجاد صندوق توسعهٔ اقتصادی در جنوب لبنان است. حسب پیش‌بینی اسرائیلی، نخستین اعتبار این صندوق، از جانب حکومت امریکا، اتحادیه اروپایی، شرکتهای چندملیّتی، مؤسسات خیریه امریکایی (که مؤسسات یهودی نیز از جمله آنهاست)، به‌اضافهٔ گروههای شیعه در خلیج و غرب افریقا، خواهد بود. این طرح اسرائیلی، «امریکایی‌ها و لبنانی‌های علاقه‌مند به‌صلح و امنیت در لبنان» را به‌ایجاد این صندوق در ایالات متحده (با داشتن شعبه‌هایی در لبنان)، فرا می‌خواند. زیرساخت صندوق پیشنهادی، ارائه نمونه‌ای اقتصادی برای پایان دادن به‌تروریسم یا کنترل آن و با هدف «جادادن جنوب لبنان به‌عنوان یک عضو در مراکز منطقه‌ای و بین‌المللی بازرگانی و سرمایه‌گذاری است» (۱۰۰). و براساس تحقیق اسرائیلی، «امنیت منطقه‌ای و همکاری اقتصادی براساس تشویق جنوب لبنان در مرحله اوّل و در ادامه، کلّ لبنان به این گونه فعالیتهای [اقتصادی] در مرزهای خود است».

این پروژه توصیه می‌کند که از طریق ایجاد «انبارهایی» در منطقه برای جمع‌آوری محصولات کشاورزی و خرید آن از کشاورزان، همچنین بهینه‌سازی و فرآوری آن، از نیروی کار ارزان در جنوب لبنان بهره جسته، آن را به‌بازارهای جهانی، عرضه نماید. همچنین پیشنهاد می‌کند که مراکز محدودی برای تولید در طول مرزهای جنوب لبنان، به‌عنوان راه‌حلّی برای مشکل بیکاری ایجاد شود و از «اسرائیل به‌عنوان یک تولیدکنندهٔ پیشرفته در تولید محصولات کشاورزی»، استفاده شود. زیرا این کشور، فن‌آوری پیشرفته آبیاری برای بالابردن بازده کشاورزی را در منطقه در اختیار دارد، ضمن آن که به‌استفاده (البته در برابر پرداخت هزینهٔ آن) از امکانات و خدماتی که شرکتهای اسرائیلی قادر به‌ارائه آن در چارچوب قراردادهایی می‌باشند (نظیر: مدیریت، تجهیزات صنعتی کردن، بسته‌بندی محصولات غذایی و مانند آن) نیز تشویق می‌کند. و پیشنهاد می‌کند که باید کارخانه‌های پارچه‌بافی اسرائیل، در نزدیکی مرزهای لبنان قرار گیرد تا از نیروی کار ارزان در آنجا، بیشتر استفاده کند (۱۰۱).

طرحهای مشترک ویژه‌ای نیز وجود دارد که گفتگو دربارهٔ آنها، پس از پیمان اُسلو و در چارچوب طرحی به‌نام «صلح ۲۰۰۰» شروع شده است. و شرکتهای صنعتی کور، از اسرائیل و

ونا، از مغرب و بانک بانستو از اسپانیا و چند شرکت فلسطینی، در این طرحها با یکدیگر همکاری می‌کنند. «کنگره جهانی اقتصاد خاورمیانه و شمال افریقا» نیز، حلقه‌ای مهم از حلقه‌های ارتباطی تلاشهای امریکا و اسرائیل را برای عادی‌سازی اقتصاد در منطقه و تشویق به‌سرمایه‌گذاریهای مشترک منطقه‌ای تشکیل می‌دهد. از سویی تلاش امریکا در سازماندهی کنگرهٔ مزبور و اهتمام قابل توجه اسرائیل ـ در عالیترین سطوح ـ به‌این کنگره، بازگوکنندهٔ درک هر دو طرف از آن است که عامل موفقیت ایجاد نظامی نو در منطقه خاورمیانه، در اصلیترین بخش خود، تأمین سرمایهٔ لازم برای فعلیتهای بسیار در عرصه اقتصاد منطقه است تا بتواند زمینهٔ مادی طرح را تثبیت نماید. بیانیه پایانی این کنگره، متضمّن دعوت به: «ایجاد مؤسساتی برای فعال نمودن یک مجموعهٔ اقتصادی، در خاورمیانه است که طیّ برنامه‌ای زمانبندی شده، سرازیر شدن کالا و سرمایه و نیروی کار را به‌منطقه تحقق بخشد.» تأسیس بانک توسعه خاورمیانه و شمال افریقا و موظف نمودن گروهی از کارشناسان به‌یافتن توانمندیهای منطقه، ایجاد مرکز گردشگری منطقه‌ای با هدف تسهیل گردشگری در آن، و تشویق به‌ایجاد اتاق‌بازرگانی برای تسهیل مبادلات بازرگانی ـ منطقه‌ای، از جملهٔ کارهای قابل انجام است.

پروژه‌های منطقه‌ای دیگری نیز مطرح شده و یا آن که طرح آن، از سوی اسرائیل در دست انجام است که در بخش دوم این کتاب، مورد اشاره قرار گرفته است. نکتهٔ جالب توجه آن که محل طرح پروژه‌های منطقه‌ای، گفتگو دربارهٔ آنها و ظهور آنها به‌مراکز تحقیقاتی اسرائیل یا امریکا محدود نمی‌شود، بلکه تا آنجاست که کمیته‌های فرعی کار در گفتگوهای چندجانبه (و بخصوص کمیته‌های توسعه اقتصادی، آب و محیط زیست) را نیز دربر می‌گیرد، که بیشتر کشورهای عربی، به‌اضافه اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه، در آن مشارکت خواهند داشت، همچنین ایالات متحده، روسیه، اتحادیه اروپایی، ژاپن، کانادا و چین را هم دربر می‌گیرد. و چنین به‌نظر می‌رسد که کنگره‌های بین‌المللی اقتصاد، فراخترین عرصه برای طرح این پروژه‌ها، با مشارکت مستقیم سرمایه‌های خصوصی شناخته می‌شود (۱۰۲).

یادداشتها

1. Haim Ben-Shahar, Seev Hirsch, Gideon Fishelson & Meir Merhav (eds.), The Research Project for Economic Cooperation in the Middle East, An Overview (Tel Aviv. The Armand Hammer Fund for Economic Cooperation in the Middle East, Tel Aviv University, December 1986) p. 1; Haim Ben Shahar, Gideon Fishelson, Seev Hirsch & Meir Merhav (eds.), Econmic Cooperation and Middle East Peace (London, 1989), pp. 1-26.

2. Ibid. p. 2.

3. James Harding, "Israel to Consider Mideast Common Market," The Financial Times, May 14/15, 1994

4. Alisha Kally & Gideon Fishelson, Water and Peace: Water Resourees and the Arab Israeli Peace Process (London: Praeger in cooperation with The Armand Hammer Fund, 1993), p. 2.

نگاه کنید به ترجمه عربی کتاب، الیشع کالی، «المیاه والسلام» (بیروت: مؤسسة الدراسات الفلسطینیة، ۱۹۹۳).

5. Ibid., p. 23-24.

6. Ibid., p. 36-40.

7. Ibid., p. 44-45

8. Ibid., p. 47

9. Ibid., p. 51.

10. Ibid., p. 53.

11. Ibid., pp. 53-54.

12. Ibid., p. 63.

13. Ibid., pp. 64-68.

14. Pinchas Glueckstern & Gideon Fishelson, "Water Desalination and the Red Sea-Dead Sea Canal" (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, April 1992); Sarah Helm "Israelis decide that it's far better to be Red than Dead," Independent On Sunday, October 9, 1994, p. 14.

ارائه‌کنندگان طرح «بحرین (دو دریا)» (طرح کانال میان دریای سرخ و بحر میت) معتقدند که این طرح، چندین فایده دارد که عبارتند از: اوّل، نجات دادن بحر میت از خشکی ناشی از مصرف آبهای سرازیر شده به آن. چه این که سطح آب از ۳۹۵ متر زیر سطح دریا در دهه شصت، به ۴۰۱ متر زیر سطح دریا در آغاز دهه هفتاد رسیده است؛ دوم، شیرین‌سازی آب برای استفاده در دشت اردن و دشت عربه و استفاده از آب شیرین تا حدّ امکان، «در دو طرف مرزهای اردن ـ اسرائیل برای کشت محصولات زمستانی در سطح عالی برای صادرات»؛ سوم، استفاده از کانالی برای تولید برق از طریق ریزش (اختلاف سطح) میان دو دریا. همچنین طراحان اسرائیلی طرح، اصرار دارند که این طرح، مشترک (میان اسرائیل و اردن) بوده و به‌دنبال آن، «شرایط مالی آسان، نظیر کمی میزان سود و بازپرداختی درازمدّت» برای آن فراهم آید. طول مدّت زیرسازی، حدود پانزده سال (صص ۱ تا ۴) پیش‌بینی می‌شود. همچنین نگاه کنید: محمد منجم، مشروع قناة البحرين بين الحلم و التنفيذ، «صامد الاقتصادی»، شماره ۸۸، می ـ ژوئن ۱۹۹۲، صص ۱۲۹ تا ۱۵۲. منجم معتقد است: هدف اصلی طرح دو دریا (بحرین)، یهودی‌سازی اراضی جدید است.

دولت ایتالیا، در آغاز سال ۱۹۹۴ سرمایه مطالعه بازدهی اقتصادی طرح گشودن کانال از بحر میت به طول ۲۸۰ کیلومتر را پیشنهاد کرد. البته در صورتی که طرفهای مرتبط با طرح (اردن، حکومت خودمختار فلسطین، مصر و اسرائیل)، با آن موافقت کنند. هزینه جاری طرح (با پیش‌بینی ایستگاههای آب شیرین‌کن و تولید برق)، حدود ۲/۵ میلیارد دلار برآورد می‌شود. (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۲/۳).

15. Kally & Fishelson, op.cit., pp. 72-85

روزنامه‌ای اسرائیلی، به‌طرحی با عنوان «رود جدید اردن» پرداختند. این طرح، برپایه انتقال آب شیرین (تصفیه شده)، از دریای مدیترانه به‌رود اردن استوار است. بربر خبرهای این روزنامه‌ها، اصل طرح، به‌رئیس دولت اسرائیل و از سوی دان شومرون ـ رئیس سابق ستاد ارتش ـ که در حال حاضر مسؤولیت شرکت «تاعاس» را بر عهده دارد، ارائه شده است. بنا به همین گزارشهای روزنامه‌ها سه شرکت آلمانی، یک شرکت اردنی و شرکت اسرائیلی مزبور، در این طرح، با یکدیگر مشارکت خواهند داشت. طرح یاد شده، حدود ۳ میلیارد دلار هزینه دارد و اجرای آن، ده سال به‌طول خواهد انجامید. («یدیعوت احرونوت»، ۱۹۹۴/۳/۲۸).

16. Ibid., pp. 96-98

هدف امریکا از طرح جانستون (منسوب به‌اریک جانستون فرستاده ویژه آیزنهاور رئیس جمهور وقت امریکا به‌منطقه در طول سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵)، استفاده از اندیشه تقسیم آبهای رود اردن، برای رسیدن به‌هدفهای ذیل است: ۱. تأمین وسایل لازم برای اسکان پناهندگان فلسطینی؛ ۲. بهره‌مند کردن اسرائیل از حداکثر ممکن آبهای اردن؛ ۳. بنیان‌گذاری نوعی همکاری فنّی میان حکومت اسرائیل و دیگر دولتهای عربی با هدف زمینه‌سازی گفتگوهای سیاسی و جانبه همه می‌دانند. کشورهای عربی، به‌دلایلی متعدد، این طرح را نپذیرفتند. از جمله سهم بیشتری که طرح، از آبهای

ردن به‌اسرائیل می‌داد و در مقابل آن، اندک بودن سهم سوریه و تقریباً هیچ نبودن آن برای لبنان، با آن که سوریه و لبنان، تنها دو منبع اصلی حوزه جبل الشیخ (حرمون)، هستند. همچنین منابع اردنی معتقد بودند که طرح جان استون، سهم سالیانه از آبهای این حوزه را به‌شکل زیر مشخص می‌سازد: اردن و کرانه غربی، ۷۲۰ میلیون متر مکعب آب، اسرائیل ۵۶۷ میلیون متر مکعب، سوریه ۱۳۲ میلیون متر مکعب، لبنان ۳۵ میلیون متر مکعب. همین منابع می‌افزایند: «اردن، در حال حاضر ۱۲۰ میلیون متر مکعب در سال از رودهای اردن و یرموک، به‌دست می‌آورد، در حالی که اسرائیل ۷۳۷ میلیون متر مکعب و سوریه ۱۷۰ میلیون متر مکعب، از آن بهره‌مندی دارند». (نگاه کنید به گزارش خبرگزاری رویتر از عمان در روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۳/۹/۲۲). اما اسرائیل نیز به‌طرح اعتراض نمود، زیرا آبهای رود لیطانی را دربر نمی‌گرفت. این کشور، طرحی را پیشنهاد کرد که کارشناس امریکایی ـ جان کوتون ـ و حسب منافع اسرائیل آن را تقدیم داشته بود. طرح اخیر، سهم بیشتری از آبهای اردن را نصیب اسرائیل می‌کرد، و ۴۰۰ میلیون متر مکعب از آبهای لیطانی را نیز به‌آن می‌افزید.

در سال ۱۹۶۴، اسرائیل اعلام نمود که نخستین مرحله از طرح تحویل آب از اردن آماده اجراست. کاری که [دقیقاً] کشورهای عربی را به‌اتخاذ تصمیمهایی عملی در خصوص شروع اجرای طرح تحویل آب اردن و رودهای اصلی سیراب‌کننده آن (حاصبانی، بانیاس و یرموک)، به‌رزمسهای سوریه و اردن واداشت. و در سال ۱۹۶۵ اسرائیل، اقدام به‌بمباران تأسیسات و کارگاههای فعّال تحویل [آب] سد شده نمود. از اطلاعات در دست، آن که بانک جهانی سرمایه‌گذاری برای اجرای «سدّ وحدت»، که سوریه و اردن در سال ۱۹۷۵ طراح آن بودند را به‌دلیل اعتراض اسرائیل نسبت به آن، با هدف بهره‌مندی بیشتر از آبهای رود اردن، نپذیرفت. نگاه کنید: یونس السعد، «المشاریع المائیة علی نهر الاردن و موقعها فی الصراع‌العربی ـ الاسرائیلی»، «صامد الاقتصادی»، شماره ۸۸، می ـ ژوئن ۱۹۹۲، ص ۱۵۳ تا ۱۶۵؛ محمد وردة، «مشکلة المیاه فی الشرق الاوسط»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۳/۱۲/۳۰ و ۱۹۹۳/۱۲/۳۱ همچنین نگاه کنید:

Joe Stork, "Water and Israel's Occupation Strategy" MERIP, No. 116, 1988.

17. Kally & Fishelson, op.cit., pp. 98-99.

18. Ibid., p. 117 (emphasis added).

۱۹ ـ برآوردها در خصوص امکانات آبی لبنان، با یکدیگر بسیار متفاوت است. برآورد اسرائیل حکایت از آن دارد که، «تأمین آب در لبنان، برای رفع نیازهای داخلی و برای چند دهه آینده ممکن است». به‌همین دلیل ـ بنا به این دیدگاه ـ طرحهای بسیاری، از دیرباز برای صدور آب جنوب لبنان، مطرح شده است. از جمله، طرح فعلی اسرائیل و نیز طرح صهیونیستی قدیم است که به‌دهه دوم این قرن، باز می‌گردد. و برخی طرحها عربی‌اند، نظیر طرح اتحادیه کشورهای عربی برای رساندن آب حاصبانی به‌اردن از طریق کانال سوریه که از شرق اسرائیل می‌گذرد و با عبور از جولان، به‌مقصد می‌رسد. منابع عربی، در ردّ درخواست اسرائیل مبنی بر استفاده از سرریز (مازاد) آب لیطانی که به‌دریا می‌ریزد»، برآوردهایی را ارائه می‌دهند. این برآوردها، بر آن است که لبنان بزودی «با کاهش شدید آب در آغاز سال ۲۰۰۰ و بویژه با استقرار صلح و پایان یافتن جنگ داخلی ... ، همچنین با بازگشت صدها هزار از ساکنان مهاجر به‌موطنشان که بی‌شک، آبادانی، بهره‌برداری و استفاده از زمینهای کشاورزی را با خود خواهند داشت و علاوه بر رشد جمعیت قابل پیش‌بینی»، روبرو خواهد شد. همین گزارشها، به‌نقل از منابع لبنانی می‌افزایند: «آنچه که اسرائیل، آن را مازاد آب لیطانی می‌نامد، نتیجه جنگ تجاوزکارانه

اسرائیل علیه سان از سال ۱۹۷۸ است». اقتصاددان مشهور لبنانی ـ مروان اسکندر ـ براورد می‌کند که «لبنان، سالانه، ده میلیارد دلار متر مکعب آب تولید می‌کند که می‌تواند نیاز آبی سوریه، اردن و اسرائیل را برآورده». به عقاد اسکندر، آبهای لبنان «مهمترین امکان موجود برای همکاری فنّی میان اعراب و اسرائیلی‌هاست، مشروط به آن که جنگ آنان به‌صورت رسمی پایان پذیرد... . و می‌گوید «از طریق احداث سدها جدید و چند نیروگاه برق و سرمایه‌گذاری چند میلیارد دلار، مشروط ساختن زمینهای سیاری در سوریه، اسرائیل و اردن، به علاوه تأمین برق لبنان، سوریه و اسرائیل، ممکن خواهد شد». نگاه کنید:

Kally & Fishelson, op cit., p. 47; Robert F sk. "When Peace is Water Under the Bridge,"The Independent May 13, 1993.

همچنین نگاه کنید: محمد وردة، منبع پیشین، ۱۹۹۳/۱۲/۳۱.

۲۰ ـ منابع مطبوعاتی لبنان، به‌نقل از منابع آگاه سیاسی این کشور نقل می‌کنند که طرح اسرائیل، که حکومت این رژیم اندکی پیش از برپایی نخستین نشست کمیتهٔ چندجانبهٔ آب، تحادیه اروپایی، ارائه کرده است، در چارچوب حوزه‌های آبی درمنطقه و مشکلات کمبود آب در آینده و کاهش سهم عراق از آبهای دو رود دجله و فرات می‌باشد. همین منابع می‌گویند اسرائیل معتقد است بخش زیادی از این آبها، در مردابها و باتلاقها به‌هدر می‌رود. اسرائیل پیشنهاد کرده است آب کاسته شده از سهم عراق، به‌سهم سوریه اضافه شود، مشروط بر آن که سهم اسرائیل از آب جبل الشیخ و رود یرموک نیز افزایش یابد. نگاه کنید به: محمد وردة، منبع پیشین، ۱۹۹۳/۱۲/۳۱.

۲۱ ـ «لوله‌های صلح»، طرحی است که نخست وزیر وقت ترکیه ـ تورگوت اوزال ـ در فوریه ۱۹۸۷ در ضمن بازدیدش از ایالات متحده ارائه داد. این طرح، پیشنهاد می‌کند که آب دو رود سیحون و جیحون (که به‌دریای مدیترانه می‌ریزند)، در ترکیه به‌کشورهای منطقه و از طریق دو خط، یکی (لوله عربی)، به‌سوریه، اردن، اسرائیل و عربستان سعودی و دیگری به‌سوریه و از آنجا به‌کویت، شرق عربستان سعودی، بحرین، قطر، امارات و عمان منتقل شود. همین طرح، پمپاژ روزانه حدود ٦ میلیون متر مکعب آب به‌کشورهای منطقه را در برابر پرداخت حدود دو میلیارد دلار به‌ترکیه، پیشنهاد می‌کند. یک شرکت امریکایی نیز، مطالعات سودآوری انجام داد و هزینه اجرای طرح (دو خط لوله) حدود ۲۱ میلیارد دلار، در طول بین ۸ تا ۱۰ سال، پیش‌بینی کرد. (نگاه کنید: مجدی صبحی، «بحران آب در گفتگوهای متعدد»، مجلهٔ «السیاسة الدولیة»، شماره ۱۱۴، اکتبر ۱۹۹۳). پس از امضای پیمان اسرائیل ـ فلسطین در سپتامبر ۱۹۹۳، منابع مسؤول در ترکیه، به‌این نکته اشاره کردند که ترکیه ممکن است، طرح «لوله‌های صلح» را مجدداً مطرح کند.

22. Yossi Beilin, "A Vision of the Middle East: The State of Israel," Tokyo, December 15, 1993.

۲۳ـ از سند منتشر شده از سوی وزارت خارجه اسرائیل با عنوان «مسائل چندجانبه» که توسط هیأت اعزامی اسرائیل به‌بازار اروپا (بروکسل) میان مجموعه کشورهای اروپایی در ۳۰ ژوئن ۱۹۹۲، ص ۱۷ از ترجمه عربی، توزیع شد.

24. 'War over Water,' an interview with Dr. Elisha Kally New Outlook, May/June, 1993, pp 16-17 (emphasis added); Itamar Marcus, "That Hand that Cotrols the Faucet Rules the Country." The

Jerusalem Post (International Edition) July 16, 1994; United Nations' Committee for the Exercise of the Inalienable rights of the Palestinian People, "Water Resources of the Occupied Palestinian Territory" (New York, 1992), p. 9

25 "War over Water," Ibid

26. Stork, op.cit., pp. 21-23.

گزارش منتشر شده از سوی سازمان ملل، که فوقاً به آن اشاره شد، سه منبع اصلی را برای آب کرانه غربی و نوار غزّه مشخص می‌کند:

۱ - حوزه رود اردن، که بخش اصلی آن در شمال کرانه غربی واقع است. و سرچشمه‌های آن، در اسرائیل، لبنان و سوریه قرار دارد. این گزارش می‌گوید: «منابع این حوزه مشخصاً توسط اسرائیل مورد استفاده قرار می‌گیرد و تنها بخش اندکی از آن، که آلوده نیز هست، به کرانهٔ غربی می‌رسد». برخی از منابع نیز پیش‌بینی می‌کنند که ۵۰٪ از «مصرف اسرائیل، از آبهایی تأمین می‌شود که از منابع واحد زیرسطحی یرکون - تنینیم بوده، که آن هم از آبهای زیرزمین کرانه غربی، تغذیه می‌شود».

۲ - «اسرائیل و شهرکهای آن، به‌شکل فوق‌العاده، حدود ۹۵٪ از منبع آبی زیرسطحی، تغذیه‌شونده از منابع کرانه غربی را مورد استفاده قرار می‌دهند و این، یعنی باقی ماندن جز ۵٪ از منابع آبی که درجهٔ شوری آن نیز بالا می‌باشد، برای فلسطینیان... آبهایی که در کرانهٔ غربی نیز باقی می‌ماند، برای استفاده شهرکهای اسرائیل، پمپ می‌شود.

۳ - کیفیت آب شرب و تصفیه شده در نوار غزّه، بسرعت رو به کاهش است، و این بحران از طریق به کارگیری مازاد آب توسط شهرکها اسرائیلی، تشدید می‌شود. نگاه کنید به:

United Nations, "Water Resources ...," op.cit p 6 and 10

همچنین منابع رسمی اردنی ذکر نموده‌اند که گفتگو بر سر چند طرح برای غلبه بر بحران آب، آغاز شده است. از راههای حل این معضل، انتقال آب فرات از عراق به‌اردن و ایجاد یک حوزه بزرگ آبگیر در صحرای شرقی است. همین منابع گفته‌اند که اجرای این طرحها به‌دلیل هزینهٔ بسیار آن، بعید است. همچنین معتقدند: راه‌حل در «دست یافتن اردن به‌حقوق آبی خود در حوزه رود اردن و ساختن سدّ وحدت بر روی رود یرموک» است و نیز این که موضوع، از موضوعات اصلی و زمینه‌سازی شده در دستور کارهای اردن و اسرائیل است که در ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۳ مورد تأکید قرار گرفت (نگاه کنید به گزارشی با عنوان: «بحران آبی که اردن، به‌دلیل پایین آمدن آبدهی یرموک، با آن روبه‌رو خواهد شد»، روزنامه «الشرق الاوسط»، ۱۹۹۴/۶/۴).

برای آگاهی از دیدگاه مصلحت‌بینانه به‌نفع اسرائیل در خصوص آب، نگاه کنید به:

Marcia Drezon Tepler, "Contested Waters and the Prospects for Arab-Israeli Peace," Middle Eastern Studies, Vol 30, No. 2, April 1994, pp. 281-303.

۲۷ - نگاه کنید به: «معاریو»، ۱۹۹۰/۹/۱۷. و در همین چارچوب است اظهارات اسرائیلی در مورد منطقه الحمه که سازمان آزادی‌بخش و سوریه، هر دو مدّعی آن هستند. زئیو شیف «هاآرتس»، ۱۹۹۴/۵/۲۰) می‌گوید: یکی از عوامل

اهمیت الحمه برای اسرائیل، به این امر باز می‌گردد که: «الحمة، در مجاورت منبع و سرچشمه‌های آبی مهمی در کنار رود یرموک واقع است» و به همین دلیل، اسرائیل را برمی‌انگیزد تا حاکمیت خود بر منطقه الحمه را حفظ کند. (ترجمه «القدس العربی»، ۲۱ و ۲۲ / می ۱۹۹۴).

28. Natasha Beschorner, "Water and Instability in the Middle East," Adelphi Paper 273, Winter 1992/93. London. pp. 10-12.

این خانم نویسنده، اشاره می‌کند که ترکیه، ایران و سوریه، تنها کشورهایی در خاورمیانه اند که مازاد آب دارند. و این که حدود ۷۰٪ از آبهای منطقه، صرف آبیاری می‌شود که میزان زیادی از آب را به سبب طبیعت خشک خود در بیشتر مناطق، جذب می‌کند. او معتقد است که تنها به کارگیری شیوه‌های فنّی پیشرفته، با همهٔ اهمیت آن، بحران آب در خاورمیانه را بویژه در دو منطقه کرانه غربی و نوار غزّه که از کمبود آب در رنجند، حل نمی‌کند زیرا اسرائیل، حجم بالایی از آبهای سطحی و زیرسطحی آن را جذب و صرف می‌کند.

29. United Nations, "Water Resources ...," op.cit., p. 12.

همچنین از چیزهایی که بیمهایی را نسبت به آثار دور به کارگیری آبیاری قطره‌ای برمی‌انگیزد، نمکهایی است که از این طریق در زمین رسوب می‌کند و «بتدریج موجب نابودی آن می‌شود» (نگاه کنید به: گزارش منتشر شده در روزنامه «الأهرام الدولی»، ۸/۱۲/۱۹۹۳، با عنوان «پیش‌بینی‌هایی از یک کارشناس فرانسوی: جنگ آب، در آینده توسعه خواهد یافت»).

30. Stork, op.cit., p. 24.

برخی کارشناسان اسرائیلی پیش‌بینی می‌کنند که اسرائیل ۶۵٪ از منابع آبی خود را در صورتی که کرانه غربی را به فلسطینی‌ها و بلندیهای جولان را به سوریها بازگرداند و تعدیلاتی را در مرز خود با اردن اعمال کند، از دست خواهد داد. نگاه کنید به: Helm, op.cit.

درباره فعالیتهای آبی اسرائیل در جنوب لبنان، از جمله سیطره بر رود الوزانی و شکهای قوی نسبت به سرقت آبهای لیطانی از سوی اسرائیل (حفر کانالها و پرداخت برای انتقال آب آن به اسرائیل، پس از تجاوز سال ۱۹۸۲، نگاه کنید به: رمیز هواری، «الاحتیاج الاقتصادی الاسرائیلی لبنان» (بیروت، مؤسسة العربیة للدراسات والنشر، ۱۹۸۵)، ص ۶۲ تا ۷۱. همچنین نگاه کنید به روزنامه‌های لبنان در ۲/۶/۱۹۹۴ و اظهارات رئیس مجلس نمایندگان لبنان ـ نبیه بری ـ که گفته است: دولت لبنان، از شورای امنیت خواهد خواست که گروهی رسمی را برای تحقیق اعزام کند تا از اطلاعات مربوط به «آبربایی اسرائیل در منطقه الحردلی لبنان»، اطمینان حاصل کند. در همین موضوع نگاه کنید به سخنان وزیر امور خارجه لبنان ـ فارس بویز ـ که می‌گوید: «تاکنون گزارشی رسمی از سرقت مستقیم این آبها نداریم.» (روزنامه «الحیاة»، ۲/۶/۱۹۹۴).

۳۱. برآوردهای مربوط به منابع سالیانه آب در کرانه غربی و نوار غزّه، بین ۷۰۰ تا ۸۵۰ میلیون متر مکعب، به جز آبهای اردن، دریاچه زیرزمینی واقع در زیر رودخانه و ذخیره‌سازی آبهای سطحی و آبهای تصفیه شده است. نگاه کنید به:

Beschormer, op.cit., pp. 13-15; United Nations "Water Resources ...," op.cit., p. 11.

حییم گابیر تسمان، اعتراف می‌کند که اسرائیل ۵۰۰ میلیون متر مکعب از مجموع آبهایی را که از آبهای

زیرسطحی کرانه غربی استخراج می‌شود، مورد استفاده قرار می‌دهد، که بالغ بر ٦٠٠ میلیون متر مکعب است. او پیشنهاد می‌کند که اسرائیل برای برخورد با خطر درخواست فلسطینی‌ها از آب کرانه غربی، راه زیر را برگزیند:

«سه منطقه حساس در یهودا و سامره [کرانه غربی] وجود دارد که اسرائیل باید باقی بودن حاکمیت خود بر آنجا را مطالبه کند. این سه منطقه عبارتند از: حوضه کمبش که سامره را قطع می‌کند (از سامره می‌گذرد) و می‌توان آن را حوضه مکوروت هیرکون، یعنی مجموع منابع یرکون [العوجا] نامید و از جمله کارهای انضمام آن، در تسویه دائم، ادامه برداشت آب از چاههای عمیق و به‌گونه‌ای، درست در رأس العین است. منطقه دوم، حوضه یشوفی ـ معراو بین‌مین است که می‌توان آن را حوضه مکوروت هایلون، یعنی مجموعه منابع أیلون نامید که در صورت انضمام آن در تسویه دائم، برداشت آب از چاههای عمیق در اللد و مودیعین، تضمین خواهد شد. و منطقه سوم، اردوگاههای حوضه عتسیون شرقی است که مشرف بر چاههای عمیق دشت رعاة می‌باشد. و اهمیت ویژه‌ای برای اشراف بر چاههای عمیق در رأس العین، اللد و دشت الرعاه دارد، زیرا آبهای خارج شده از آن، آماده مصرف شهری در قدس و حومه تل‌آویو است، از سویی، کیفیت آب آن، در سطحی بالا و مناسب شهرهاست.» (حاییم گابیر تسمان، «هاآرتس»، ۱۹۹۳/۱۰/۱۳. و نگاه کنید به ترجمه همین مقاله در «القدس العربی»، ۱۹۹۳/۱۰/۱۵).

۳۲ـ به‌نظر می‌رسد که هیچ انتخاب (راه‌حلی) در کوتاه مدّت، برای حل بحران آبی غزّه، جز از طریق پایین آوردن میزان مصرف آب در کشاورزی، وجود ندارد (که خود، معادل ۹٦ میلیون متر مکعب در سال، در اوایل دهه هفتاد بوده است، در مقایسه با ۱۳ میلیون متر مکعب مصرف خانگی در سال و محدود کردن میزان اختصاص یافته برای کشت مرکبات، به‌اضافهٔ استفاده از دستگاههای جدید برای حفظ آب باران، بازیافت آبهای مصرفی، آبیاری بارانی و شیرین‌سازی آبهای شور یا آب دریا، وجود ندارد (نگاه کنید به: .Beschorner, op.cit). همچنین نگاه کنید به: ریاض الخضری، «مشکل آب در نوار غزّه و راه‌حلهای پیشنهادی» (در جزوه انتشار یافته از مجموعه کارشناسان آب فلسطینی با عنوان «گزارشهای گروه کاری در خصوص آب در مناطق تحت اشغال») القدس، سپتامبر ۱۹۹۱، ص ۵۹ تا ٦۹. و نگاه کنید در همین جزوه به‌مقالهٔ: یوسف ابوصفیه، «مشکلات بهداشتی ناشی از آلودگی و کاهش آب در نوار غزّه»، و هشام عورتانی، «چاههای دروبی درکرانه غربی»، ص ۴۲ تا ۴٦.

33. Meron Benvenisti, The West Bank Handbook A Political Lexicon (Westview Press. 1986), p. 223. See also "The West Bank and Gaza, Israel's Options for Peace," Report of a JCSS Study Group (Tel Aviv Tel Aviv University, 1989), p. 201; Beschorner, op.cit., p. 14; Jeffrey D. Dillman, "Water Rights in the Occupied Territories," Journal of Political Studies, No. 75, Autumn 1989, pp. 46 71 Ricard Toshiyuki Drury & Robert C. Winn with Michael O'Conner, Plowshares and Swords The Economics of Occupation In the West Bank (Boston: Beacon Press, 1992), See chapter 7, J. Dillman, 'Water Rights in the Occupied Territories,' Journal of Palestine Studies, No. 75, Autumn 1989.

و در همین خصوص، کارشناسان فلسطینی، معتقدند که حکومت فلسطین (منطقه خودگردان در کرانه غربی

و نوار غزّه)، بی‌شک، با یک فاجعه، به‌سبب برداشت مداوم اسرائیل از سفره‌های زیرزمینی و استراتژیک حکومت فلسطین و ادامه برداشت شهرک‌نشینان، در دست یافتن به‌نیازهای آبیشان از ذخیره‌های سرزمین فلسطین، روبه‌رو خواهد شد. به‌نظر می‌رسد که تشکیل هیأتی فلسطینی برای نظارت بر آبها، به‌توقف مدیریت شهری اسرائیل در تصرف این آبها، منتهی نشده است. دکتر ریاض خضری ـ رئیس هیأت عرامی فلسطین به‌کمیتهٔ آب در گفتگوهای چندجانبه ـ نیز از مفاد پیمان قاهره میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (می ۱۹۹۴) به‌خاطر ادامه دستیابی شهرک‌نشینان به آبهای مناطق فلسطین، انتقاد کرد. برابر پیشنهاد مکتوب هیأت فلسطینی در این نشست، ساکنان فلسطینی «از رسیدن به ۸۰٪ از آبهای زیرسطحی‌شان باز داشته شده‌اند، به علاوه محرومیت از حق خود در آبهای حوضهٔ اردن». نیز در همین یادداشت آمده است «میزان آبی که فلسطینی‌ها، اجازه استفاده از آن را دارند، کمتر از یک‌چهارم میزان در اختیار داده شده به اسرائیلی‌ها است. و با همهٔ اینها پولی که آنها می‌پردازند، چهار برابر پولی است که اسرائیلی‌ها می‌پردازند». گزارش انتشار یافته از سوی خبرگزاری «القدس پرس» می‌گوید: پنج هزار شهرک‌نشین یهودی در نوار غزّه، بر یک‌سوم چاهها، اشراف داشته، برای حدود ۸۵۰هزار فلسطینی ساکن نوار غزّه، تولید مشکل می‌کنند. از سویی، شرکت اسرائیلی مکوروت، در آغاز سال ۱۹۹۴ چاههای جدیدی را برای استخراج آب از منطقه بیت لحم، حفر نمود تا شهرک‌نشینان اسرائیلی در منطقه، از آن بهره برند. همین شرکت نیز، دو چاه در شرق بیت لحم و چاه سوم را در منطقه بیت ساحور، حفر نمود. برابر گزارش خبرگزاری یاد شده، این چاهها، درکنار چهار چاه حفر شده درگذشته، به‌نام «هربدون»، کار پمپاژ حدود ۱۲۰۰ متر مکعب آب در ساعت را بر عهده دارند، که بیشتر آن به‌شهرکهای اسرائیل می‌رود. همین گزارش، دربارهٔ روند صلح نقل می‌کند که در حال حاضر «میزان آب پمپاژ شده برای استفاده‌های عمومی، در مناطق مسکونی و کشاورزی واگذار شده به‌شهرک‌نشینان یهودی، بالغ بر هفت برابر میزان واگذار شده به‌فلسطینی‌ها در کرانه غربی است». (روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۵/۲۵).

34. J.K. Cooley, "Truman's Advice on Water in the Desert Still Holds," International Herald Tribune, November 11, 1992.

۳۵- بیانیه مشترک اردن و اسرائیل (ژوئیه ۱۹۹۴)، به‌این نکته اشاره می‌کند که حقوق متقابل میان دو طرف در آبهای رود اردن و یرموک، موضوعی بی‌سابقه بوده تا اسرائیل نتواند در سخن، منکر آن شود. بنابراین مشکل توزیع سهم هریک، همچنان باقی است. جدعون تسور ـ طرف مذاکره‌کنندهٔ اسرائیلی در امور آب ـ بلافاصله پس از انتشار بیانیه مشترک گفت: «ما به‌طور اصولی پذیرفته‌ایم که اردنی‌ها، در این آبها دارای حقوقی هستند ولی گفتگو میان ما و آنها، هنوز در جریان می‌باشد و لازم است که این حقوق، مطابق معیارهای قابل قبول،تعریف شود». (با تأکید بسیار). (نگاه کنید به، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۷/۲۳؛ روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۷/۲۲). همین جا شایان اشاره است که طرح امریکایی جان استون در دههٔ پنجاه، حقوقی را برای اردن در خصوص رود یرموک، پذیرفته بود که میزان آن ۳۷۷ میلیون متر مکعب در سال بود، ما اسرائیل به‌اردن اجازه نداد که بیش از ۱۲۰ میلیون متر مکعب در سال، یعنی کمتر از $\frac{1}{3}$ میزان تعیین شده در طرح یاد شده از آن، بهره‌برداری کند. همچنین شایان ذکر است که یکی از انتقاداتی که جبهه مخالف اردن با پیمان صلح اردن و اسرائیل ابراز می‌دارد، نبود «تعریفهایی روشن برای سهم اردن از آبهای یاد شده» است. (نگاه کنید به، «الحیاة»، ۱۹۹۴/۱۱/۱۱).

36. Joyce R. Starr & Daniel C. Stoll, The Politics of Scarcity, Water in the Middle East (London: Centre for Strategic & International Studies, Westview Press, 1988) p. 8 (See Article by Ewan W. Anderson, "Water" The Next Strategic Resource").

37. Ibid. Starr & Stoll, "Water for the Year 2000"

38. John Bullock & Adel Darwish, Water Wars: Coming Conflicts in the Middle East (London: Victor Gollancz 1993), pp. 181-199.

بنا به نقل جویس ستار ـ کارشناس آب در امریکا ـ حسب اطلاعات امریکا از نیمه دهۀ هشتاد، برآوردی می‌شود که «حداقل ده نقطه در جهان وجود دارد که مستعدّ بروز جنگ، به‌سبب کاهش منابع مشترک آبی است و بیشتر این مناطق، در خاورمیانه قرار دارد». نگاه کنید به:

Joyce R. Starr, "Water Wars," Foreign Policy, No. 82, Spring 1991, p. 17

و در دهۀ اخیر، در روزنامه‌های عربی، تعداد مقالات و گزارشها به موضوع. «وضع آب، در خاورمیانه و شمال افریقا، شکل بحرانی به‌خود گرفته است»، روندی تصاعدی یافته است ... زیر عوامل محیطی و انسانی، مسابقۀ منطقه‌ای بر سر تقسیم آبهای رو به کاهش و آلودگی آن»، پیدا شده است. سایر آن، برخی مقالات مورد اشاره، جهت‌گیریهای سیاسی خاصی را مطرح می‌سازند. از جمله: «سیاستگذار باید استراتژی درازمدّت عرب، به‌دو عامل اساسی توجه کند». نخست، بر غلبه دادن حوادث همکاری استراتژیک با کشورهای همجوار، بر حوادث درگیری و نبرد. و دوم بر ایجاد یک پیمان مشترک بین‌المللی، که موجب قانونمندی تقسیم آب میان کشورهای یک حوزه و با هدف پیشگیری از بحرانی شدن مسائل آینده شود. نگاه کنید به‌عنوان مثال به: حسن بکر، «دربارۀ آبهای خاورمیانه چه خبر؟»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۷/۲۸. همچنین نگاه کنید به گزارش «رویتر» از مسقط، با عنوان: «بحران آب، جنگی را در خاورمیانه بر خواهد انگیخت»، روزنامه «القدس العربی»، ۱۶ و ۱۹۹۴/۴/۱۷. و نگاه کنید به. بتسی لاوین المعوف، «خاورمیانه به‌سوی یک برخورد و قمی بین افزایش جمعیت و کاهش منابع طبیعی»، «الحیاة»، ۱۹۹۴/۲/۴ همچنین ساندرا پوستیل ـ کارشناس آب در مؤسسه «وُرلدواتچ» (World Watch) ـ معتقد است که ۹ کشور از ۲۶ کشوری که منبع آبی آنها کمتر از حدّاقل است (یعنی کمتر از ۱۰۰۰ متر مکعب برای هر نفر در یک سال)، کشورهای خاورمیانه‌ای می‌باشند. اما دبیر کل سازمان توسعه کشاورزی عرب، پیش‌بینی می‌کند: «کشورهای عربی، بیشتر از نیمی از منابع آبی خود را مورد استفاده قرار نمی‌دهند». یک پژوهش رسمی، منتشر شده از سوی صندوق عربی پول، با همکاری صندوق توسعه اقتصادی و اجتماعی عرب («الوطن» به‌تاریخ ۱۹۹۴/۴/۲۶)، پیش‌بینی کرده است که ذخیره آب در جهان عرب، کمتر از $\frac{1}{1000}$ از ذخیره جهان است. همین تحقیق نشان می‌دهد که ۹۰٪ آبهای کشورهای عرب، در بخش کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین نتیجه‌گیری می‌کند که بهترین وسیله برای نوسازی منابع آبی در جهان عرب و جلوگیری از هدر رفتن آن، از بین بردن مشکلات رسوب، به‌کارگیری شیوه‌های نوین آبیاری، استفاده از سیستمهای پیشرفته، حفاظت مداوم از تأسیسات و منابع آبی، بازیافت آبهای مصرف شده و استفاده از آبهای زیرسطحی است که به‌دریا نفوذ می‌کند. (نگاه کنید به: گزارش مندرج در روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۴/۲۷)

موضوع قابل توجه در بیشتر گفتگوهای رسمی و شبه‌رسمی عربی مربوط به آب، علی‌رغم پذیرش هست اَس مشکل ر سوی همگان، در این خلاصه می‌شود که آنها، از گام نهادن در یک طرح واحد عربی آبی خودداری کرده، از اتخاذ یک استراتژی واحد، سر باز زده‌اند، یا حدّاقل باید موضع و توجیهی واحد، نسبت به طرحهای آب اسرائیل داشته باشد و تنها به این بسنده نموده‌اند که توصیه‌های د صفحهٔ قبّی را تکرار نموده‌اند.

39 Ben-Shahar, et al., op.cit., p. 8

40 Ibid. p. 9

قائم مقام وزیر خارجه اسرائیل ـ یوسی بیلین ـ پیش‌بینی می‌کند که یک پیمان منطقه‌ای در زمینه برق، حدود چهار میلیارد دلار برای شرکت‌کنندگان در طرح، سود خواهد داشت. نگاه کنید به: Harding, The Financial Times, op.cit., p. 4

و به دلیلی نامعلوم، طرح اتّصال شبکه‌های برق مصر و اسرائیل، در فهرست طرحهای آرمند همر، در سال ۱۹۹۳ (Peace Projects) ، آورده نمی‌شود، در حالی که در صدر فهرست مؤسسه مذکور، در اواخر سال ۱۹۸٦ قرار داشت (Ben-Shahar, Idem, p. 9).

41. Ben-Shahar op.cit., pp. 9-10

دستگاههای ذی‌نفع اسرائیل، هزینه سرمایه‌گذاری در طرحهای تولید انرژی (برق) هیدرولیکی مشترک (لبنان و اسرائیل) را بین ۸ تا ۲٦ میلیون دلار، (در نیمه دههٔ هشتاد)، برآورد می‌کنند.

42. Ibid., p. 10.

فرض آن است که شرکت اتریشی ویربندپلان (Verbundplan) و شرکت آلمانی لامییر (Lahmeyer) ـ به‌عنوان یکی از اعضای گفتگوهای چندجانبه ـ تحقیقی در زمینهٔ اتّصال شبکه برق اسرائیل، مصر، اردن و کرانه عربی، فراهم آورند. و اتحادیه اروپایی و اتریش (که رهبری بحثهای انرژی را برعهده دارد)، سرمایه این تحقیقات را تأمین نمایند. در چارچوب همکاری منطقه‌ای در زمینهٔ انرژی نیز، وزیران نیروی هریک از کشورهای مصر، اردن، سوریه، عراق و ترکیه، در می ۱۹۹۴، پروتکل اجرای مرحله دوم برنامه اتصال شبکه برق کشورهایشان را پیش از سال ۲۰۰۲ امضا نمودند و انتظار می‌رود که مرحله نخست طرح، انجام شده باشد و دو شبکه اردن و مصر، در سال ۱۹۹۷ به یکدیگر متصل شود. نگاه کنید به:

MEED, May 20, 1994, p. 15

43. Peace Projects, op.cit. See also "Natural Gas Pipeline from Egypt to Israel" (based on a study by Elisha Kally & Abraham Tal), pp. 16-17 (summary)

گزارش انتشار یافته در روزنامه «الحیاة» (۱۴/۲/۱۹۹۴)، نقل نموده است که گفتگوهایی میان دو هیأت از کارشناسان فنی مصر و اسرائیل، در خصوص همکاری در عرصه‌های انرژی، جریان یافته است، که در آن، «انتقال گاز طبیعی به اسرائیل از مصر»، مطرح گردید. همین گزارش می‌افزاید که بحث، دربرد زندهٔ بر سر مراحل اجرایی رساندن لوله گاز از پورت سعید به اسرائیل بوده است. منابع روزنامه یاد شده می‌گویند: هزینه این خط لوله، به ۳۰۰ میلیون دلار خواهد رسید. وزارت نفت مصر نیز شرکتی سهامی را برای خدمات، سرمایه‌گذاری و راه‌اندازی این خط، تأسیس خواهد کرد. از دیگر سو، هریک از «هیأت نفت مصر» و شرکت ایتالیایی «جی‌سی‌بی»، در این خط لوله، مشارکت خواهند داشت. این دو شرکت با همکاری یکدیگر، کار حفاری چاههای نفت و گاز طبیعی را در مصر انجام می‌دهند.

44. "Natural Gas ..." Ibid., p. 16.

45. Peace Projects, op.cit.; See "A Joint Electricity Generation and Water Desalination Plant" (Gideon Fishelson, 1992), pp. 14-15 (Summary).

و برای اطلاع از دفتر کامل طرح تولید برق و شیرین‌سازی آب، نگاه کنید به:

Hammer Fund, Tel Aviv University, September 1992).

48. Peace Projects, op.cit., p. 18.

49. Fishelson, Multinational Cooperation ..., op.cit., pp. 17-18.

بنا به طرح اسرائیل، این پنج خط، بدین ترتیب خواهد بود: ۱ـ خط ینبع ـ عقبه که طول آن، به‌حدود ۹۵۰ کیلومتر می‌رسد و از خط رأس تنوره ـ ینبع، در فاصله ۸۰۰ کیلومتری غرب خلیج فارس، منشعب شده و از سمت شرق، به‌عقبه می‌رسد. پیش‌بینی آن است که توسعهٔ این خط، از طریق خطی موازی، صورت پذیرد. اما هزینه آن، به‌دلیل وجود زیرساختهای لازم، اندک خواهد بود؛ ۲ـ خط رأس تنوره ـ عقبه، که طول آن، حدود ۱۵۵۰ کیلومتر برآورد شده است. تقویت آن، با احداث خطی مستقیم میان این دو نقطه ممکن است. ۳ـ خط کویت ـ عقبه، که طول آن، به‌حدود ۱۳۰۰ کیلومتر می‌رسد و از جنوب کویت، آغاز شده است و در سمت غرب، در جنوب مرز عراق، به‌سوی عقبه پیش می‌رود. ۴ـ اتصال خط شرکت نفت عراق به‌خط کویت ـ عقبه، این خط، از کویت تا کنار آن می‌گذرد و در هر دو حالت، به‌خط پیشنهادی کویت ـ عقبه می‌پیوندد. طول این خط، در حالت اول، حدود ۱۷۰ کیلومتر است و در حالت دوم، به‌حدود ۲۷۰ کیلومتر می‌رسد؛ ۵ـ امتداد تاپلاین ـ حیفا، که طول آن به‌حدود ۱۷۰ کیلومتر می‌رسد و به‌موازات خط اصلی برای خط شرکت نفت عراق است.

50. Ibid., pp. 16-17

بنا به پژوهش اسرائیلی یاد شده، سرمایه‌گذاری‌ای به‌میزان ۱/۶ تا ۱/۸ میلیارد دلار (با نرخهای سال ۱۹۹۲)، برای همهٔ اتصالات و تقویت خطوط لوله، کافی به‌نظر می‌رسد که توان صادراتی بندر غزّه را تا ۷۰ میلیون تن در سال، افزایش می‌دهد. چه این که بندر نفتی نیز، همان بندر خواهد بود. این تحقیق، درآمد خالص را پس از اجرا، سرمایه‌گذاری (با احتساب ۱۰٪ سود و ۴٪ استهلاک) و هزینه حمل، حدود ۲۵۰ میلیون دلار در سال تخمین می‌زند. همین تحقیق اسرائیلی اشاره می‌کند به‌این که اسرائیل می‌تواند تولید لوله‌های مورد نیاز نفت را برعهده بگیرد (Idem, p. 22).

51. Ibid., pp. 22-23

۵۲ـ اسرائیل، وزارت امور خارجه، هیأت اعزامی اسرائیل به‌بازار مشترک اروپا، «موضوعات گفتگوهای چندجانبه»، بروکسل، ۱۹۹۲/۶/۳۰ (صفحه ۱۷ از ترجمه عربی).

53. Abraham Tal, Hilary Wolpert Silver and Simha Bahiri, Regional Cooperation in the Development of Transportation Infrastructure in the Middle East (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, June 1988), p. 1 (emphasis added)

54. Ben-Shahar et al. (eds.), op.cit., p. 15. (emphasis added).

55. Tal, et al., op.cit., p. 1 (emphasis added)

56. Ibid., p. 5

57. Ibid., p. 8

58. Ibid., p. 10.

59. Ibid., pp. 11-12.

60. Ibid., pp. 12-13.

61. Ibid., p. 13.

62. Ibid., pp. 15-16.

63. Ibid., pp. 17-19.

۶۴- بنابر برآورد اسرائیلی، رشد قابل توجه بندر عقبه در سالهای اخیر، به‌تجارت ترانزیت با عراق، مربوط است. بخشی مهم از این تجارت نیز، به‌بندر بصره باز می‌گردد. از نگاهی دیگر، حدود نیمی از بازرگانی فعال اردن، نظیر فسفات، نیز از طریق بندر عقبه حتی پس از آن که عبور از بندر اسرائیل ممکن شود، بارگیری خواهد شد. این پژوهش اسرائیلی، معتقد است که سود حاصل از تغییر بازرگانی از بندر عقبه به‌بنادر اسرائیل، بیش از زیانهای مترتّب بر آن است. همچنین می‌افزاید که «کم شدن دریانوردی در بندر عقبه، به‌کاهش آلودگی خواهد انجامید، که نتیجه آن، رونق گردشگری به‌منطقه عقبه تا ایلات است (Idid , pp. 20-22). یعنی اسرائیل در هر شرایطی، بهره کافی را خواهد برد.

65. Tal et al., op cit., pp. 21-22

66. Ibid., p. 23

67. Ibid., p. 26.

68. Seev Hirsch, Shauli Katzelson and David M. Sassoon, A Free Economic Zone And Port for the Gaza Region (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, November 1991).

طرح این تحقیق، در «کنفرانس گفتگوهای چندجانبه خاورمیانه»، که مرکز مطالعات بین‌المللی در دانشگاه کالیفرنیا و لوس آنجلس، در فاصله ۵ تا ۸ ژوئن ۱۹۹۴ به‌انجام رساند، تکرار شد.

۶۹- مناطق آزاد تجاری، عبارتند از - بنا به تعریف به‌کار رفته در تحقیق - «ابزارهایی اداری، که هدف تسهیل معاملات (فعالیتهای) اقتصادی را دنبال کرده، معمولاً از سوی کشور میزبان، قانونگذاری می‌شوند. در بسیاری از اوقات، ایجاد این مناطق، برای جذب سرمایه‌های خارجی، با هدف سرعت بخشیدن به‌توسعه صنعتی، به‌طور عام، یا توسعهٔ منطقی به‌صورت مشخص، تعریف شده است. این مناطق، برای سرمایه‌گذاران، شرایطی محیطی، تأسیساتی و قانونی را فراهم می‌آورد که - به‌دلایل سیاسی یا اقتصادی - در دیگر مناطق آن کشور، فراهم نیست». (Ib.d., p. 3). به‌عبارتی دیگر، «مناطق آزاد تجاری»، به‌عنوان ابزاری برای اطمینان‌دهی و تأمین شرایط لازم (آزادیهای واردات و صادرات، نیروی کار ارزان و ...)، برای به‌سود رساندن سرمایه‌ها، تلقی می‌شود.

در خصوص طرحهای دیگر اسرائیل، که به‌صورت مشترک با مصر در جریان است، مراجعه کنید به‌طرح اسرائیل در زمینه همکاری در تولید سیمان (و به‌طور مشخص، کارخانه سیمان در عریش)، نگاه کنید به:

Meir Merhav (ed.) Economic Coooperation and the Middle East Peace (London, 1989) chapter ix.

70. Ibid., p. 14.

71. Ibid., pp. 17 & 18-24

72. Ibid., p. 52.

۷۳- نگاه کنید به: «اعلام اصولی در زمینه مقدمات حکومت خودگردان انتقالی»، ضمیمه سوم، بند پنجم، «مجلة الدراسات الفلسطينية»، شماره ۱۶، پاییز ۱۹۹۳، ص ۱۷۵-۱۸۳.

74. Peace Projects, op.cit., pp. 22-27.

75. Ibid., p. 23

76. Abraham Tal and Gideon Fishelsoa, The Free Tourism Zone of the Red Sea Riviera (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, September 1992).

77. Peace Projects, op.cit., p. 24.

78. Ibid., p. 25

79. Ibid.

80. Simha Bahiri (edited by Meir Merhave), Egyptian-Israeli Cooperation in the Fertilizer Industry (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, April 1986).

81. Gi Gurevich and Gideon Fishelson, "Middle Eastern Regional Medical Center," in Peace Projects, op.cit., pp. 26-27

82. Ibid., p. 27.

83. Meir Ben-Chaim, "Israel-Arab Countries Trade," in Peace Projects, op.cit., pp. 28-29. See also Meir Merhav (ed.) Economic Cooperation and Middle East Peace (London: Weidenfeld and Nicolson, 1989), pp. 231-241.

84. Ben Chaim, op.cit., p. 29.

۸۵- پژوهشی اسرائیلی، چنین نتیجه می‌گیرد که حجم بازرگانی (با توجه به رقمهای سال ۱۹۸۲)، میان اسرائیل و مصر (بدون احتساب صادرات نفتی مصر به اسرائیل)، اردن و لبنان، به حدود یک میلیارد دلار می‌رسد. همین تحقیق می‌گوید: این، یک تخمین حساب شده است و موارد غیرقانونی را دربر نمی‌گیرد، با آن که حجم موارد اخیر نیز، اندک نیست. نگاه کنید به:

Merhav, op.cit., pp. 231-241.

مقدمه تحقیقی منتشر شده از طرف صندوق آرمند همر، در سال ۱۹۹۳ در زمینه «امکانات بازرگانی میان اسرائیل و کشورهای عربی»، مطالب ذیل را می‌نمایاند:

«در کنفرانسی که صندوق آرمند همر در دانشگاه تل آویو، در خصوص [امکان همکاری میان اسرائیل و کشورهای عربی در صورت رسیدن به یک پیمان [صلح]]، ترتیب داده بود، اقتصاددانان و کارشناسان امور خاورمیانه [از اسرائیلی‌ها]، شگفتهایی را در خصوص میزان دورنمای بازرگانی ممکن [بین اسرائیل و کشورهای عربی]، برانگیختند که علّت آن، حجم کم مبادلات تجاری میان خود کشورهای عربی بود. و انتظار آن بود که این سردی، به روابط میان آن کشورها و اسرائیل نیز، سرایت کند. بحث مورد اشاره، که به امکانات تجارت میان اسرائیل و پنج کشور عربی (اردن، مصر، سوریه، عربستان، امارات متحده عربی، که با هدفی سیاسی، به‌عنوان یک واحد اقتصادی در سال ۱۹۸۸ شمرده شد) پرداخته است، به آنچه در ادامه می‌آید، تصریح می‌کند: حجم کالاهای صادراتی قابل تحویل از اسرائیل به کشورهای عربی یاد شده، به‌حدود ۲/۲ میلیارد دلار می‌رسد. این مبلغ در تحقیق، برابر حدود ۶۰٪ از مجموع صادرات اسرائیل از مواد قابل صدور، به بازار کشورهای عربی، مشخص شده است، و حدود ۲۲٪ از کل کالاهای صادراتی اسرائیل را دربر می‌گیرد. این مواد، حدود ۲۵٪ از مجموع واردات کشورهای عربی یاد شده از آن نوع کالاهاست، که از ۵٪ کل واردات آنها، تجاوز نمی‌کند. ارزش صادرات ممکن از کشورهای عربی، از جمله نفت، (از بازار کشورهای یاد شده) به اسرائیل، به‌حدود یک میلیارد دلار می‌رسد، که تشکیل‌دهندهٔ ۴٪ کل صادرات، از آن نوع مواد است و معادل ۲/۵٪ از مجموع صادرات کشورهای عربی مورد اشاره خواهد بود. اما نتایج این پژوهش، در خصوص حجم احتمالی بازرگانی عربی - اسرائیلی (پس از حل و فصل سیاسی)، از کمترین حد نیز کمتر است که برخی از علل آن، عبارتند از: نادیده گرفتن واردات حکومت نوپای فلسطین (که انتظار می‌رود اسرائیل، بخش وسیعی از آن را در اختیار گیرد)، و نیز نادیده گرفتن حجم مبادلات ممکن بازرگانی با لبنان و چه‌بسا کشورهای دیگر عربی در مغرب عربی و همچنین نادیده گرفتن تجارت خدمات (گردشگری، خدمات مصرفی، ترانزیت و ...)، که سهم رو به افزایشی در بازرگانی بین‌المللی را در اختیار می‌گیرد. این، به‌علاوهٔ نادیده گرفتن توسعه در تجارت ناشی از توسعه اقتصادی، در صورت وقوع، می‌باشد. این بحث، نشان می‌دهد که کالاهای صادراتی احتمالی از اسرائیل به بازارهای عربی، عبارتند از: انواع گوشت، مواد غذایی، انواع کود و مواد شیمیایی، کائوچو، پارچه و لباس، ابزار و ادوات صنعتی، دستگاههای الکترونیکی و پزشکی، تجهیزات مخابراتی و تجهیزات پروازی. همچنین انتظار می‌رود که نفت و دیگر فرآورده‌های آن، مادهٔ اصلی واردات اسرائیل از کشورهای عربی باشد. نگاه کنید به: مثیر بن - حاییم، «امکانات بازرگانی میان اسرائیل و کشورهای عربی» (به‌عبری) (تل آویو: صندوق آرمند همر برای همکاری اقتصادی در خاورمیانه، دانشگاه تل آویو، می ۱۹۹۳).

86. Zivit Steinboim and Yona Bargur, "Potential for Economic Cooperation Between Jordan and Israel," in Peace Projects, op c t., pp. 30-31.

87 Ibid, p. 30.

88 Ibid

89. Ibid, p. 31

۹۰. در مراجعه به موافقتنامه اقتصادی میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسرائیل (که در پاریس، در آوریل ۱۹۹۴ به امضا رسید و بخشی از موافقتنامهٔ امضا شده میان دو طرف در قاهره، می ۱۹۹۴ را تشکیل می‌داد)، آشکار می‌شود

که رابطه میان حکومت فلسطین و اسرائیل، در طول مرحله انتقال، بر پایه «یکپارچگی گمرکی همراه با برخی استثناها» استوار شده است. بنا به تعبیر یحزقل کوهن (از وزارت دارایی اسرائیل)، این امر، برای کشاورزی فلسطین و برخی شاخه‌های صنعتی (نظیر کفش، محصولات صنایع غذایی و پوشاک)، استفاده از «برتری نسبی» را که در برابر همتاهای خود در اسرائیل بهبود می‌یابد، فراهم می‌آورد؛ اما محدودیتهایی عملی را نیز بر سر راه رشد برخی شاخه‌های صنعت قرار می‌دهد، زیرا «برتری نسبی»، متعلق به اسرائیل خواهد بود. همچنین که محدودیتهایی را برپا روابط بازرگانی و اقتصادی با محیط عربی، به‌وجود می‌آورد. نگاه کنید به: (Mideast Mirror May 4, 1994)، همچنین نگاه کنید به:

MEED May 13, 1994

و نگاه کنید به سخنان امیر حسن در کنفرانس: «مسائل اقتصادی صلح خاورمیانه» که «مید» (MEED)، آن را در لندن در ژانویه ۱۹۹۴ برپا نمود. او، در سخنان خود می‌گوید: «در درازمدّت، می‌توان امید داشت که ترتیباتی نظیر آنچه میان بلژیک، هلند و لوکزامبورگ وجود دارد، فراهم آید تا همه طرفها، احساس امنیت اقتصادی و جانی، به‌عنوان امری حیاتی برای صلحی پایدار کنند». او می‌افزاید: «تمهیدات یک موافقتنامهٔ بازرگانی آزاد خاورمیانه (مفتا) (MEFTA)، همانند «نفتا» (NAFTA)، به‌عنوان منطقه‌ای فعال در اقتصاد جهانی، امکانپذیر خواهد بود». نگاه کنید به:

MEED, January 21, .994, pp. 5 .1

۹۱. نگاه کنید به: جولین اوزان، «الحیاة»، ۱۹۹۴/۸/۹.

92. Hilary Wolpert Silver, Simha Bahiri and Ronen Sacher, The Economy of Jordan and Possibilities for Economic Cooperation Between Israel and Jordan: An Overview (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund for Economic Cooperation in the Middle East, Tel Aviv University, June 1989), p. 28.

93. Ishai Sfarim and Shai Sfarim, "The Golan Heights: A Centre of Cooperation," in Peace Projects, op.cit., p. 32.

94. Ibid.

95. Ibid., p. 33.

در چارچوب طرحهای پیشنهادی برای عادی‌سازی روابط میان سوریه و اسرائیل، مدیریت طرحهای مشترک اقتصادی از جمله: طرح راه‌اندازی منطقه آزاد تجاری بین‌المللی در جولان، با نظارت مشترک سوریه، اسرائیل، لبنان و اردن نیز، وارد می‌شود. مطابق این طرح اسرائیلی، «سرزمین حاصلخیز جولان با آبهای فراوان، برفهای زمستانی و هوای آفتابی در طول سال، یکی از مهمترین مراکز جذب گردشگر خواهد شد. همین طرح، احداث یک فرودگاه بین‌المللی و صدها رستوران و هتل و مراکز تفریحی و رفاهی را پیش‌بینی می‌کند که دهها هزار فرصت شغلی را فراهم می‌آورد و آن را به منبع اصلی برای جذب ارز خارجی قرار می‌دهد. نگاه کنید به:

Alon Ben-Meir "The Israeli-Syrian Battle for Equitable Peace," in Middle East Policy vol III, No. 1, 1994.

96. Gil Feiler, "Potential for Economic Cooperation between Syria and Israel," in Pace Projectgs, op cit., p. 34.

97. Ibid., p. 36

98. Riad Ajami, "The Multinational Business Development Fund: A Framework for Economic Cooperation and Peace in the Middle East," in Gideon Fishelson (ed.), Economic Cooperation in the Middle East (Westview Press 1989), pp 335-345.

99. Ibid. p 337.

100 Ibid., p. 338

101 Ibid., p. 341.

۱۰۲ - به‌عنوان مثال، کمیته کاری آب، وابسته به گفتگوهای چندجانبه، در آوریل ۱۹۹۴ با این امر موافقت نمود که در مسقط ـ عُمان ـ مرکزی برای مطالعه و فن اوری ویژه شیرین‌سازی آب و با مشارکت اسرائیل، راه‌اندازی شود.

قابل توجه این که بانک جهانی، از اعتراضات پیشین خود به‌طرح تأسیس بانکی برای توسعه خاورمیانه البته پس از موافقت ایالات متحده با آن، صرف‌نظر کرد (نگاه کنید به: منی لاور المعلوف، «احتياط عربي و جهاني در ایجاد بانك منطقه‌ای توسعه»، «الحياة»، ۱/۱۱/۱۹۹۴) در مقدمه طرح یاد شده (که به‌صورت مشترک از سوی اسرائیل، مصر، اردن و حکومت خودمختار فلسطین)، در کنفرانس سران در کازابلانکا، اکتبر ۱۹۹۴ ارائه شد) نیز، این موضوع آمده است («الحياة»، ۲۹/۱۰/۱۹۹۴) که متن آن چنین است: «بی‌هیچ شکی، صلح عادلانه و پایدار، نخستین شرط همکاری اقتصادی در منطقه است. اما این حقیقت نیز وجود دارد که توسعه اجتماعی و اقتصادی، تضمین‌کنندهٔ صلح پایدارند. بازسازی اروپای غربی پس از جنگ دوم جهانی، نمونه‌ای قابل توجه برای صلح سیاسی است که همکاری سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای را در پی داشت». این مقدمه، چنانکه کاملاً آشکار است، براساس مواضع اسرائیل نوشته شده است، علاوه بر این که اصل طرح نیز در اساس، طرحی اسرائیلی است. متن مشترک نیز حکایت از آن دارد که بانک، جهت‌گیریهای زیر را خواهد داشت:

«۱ - تشویق به‌سرمایه‌گذاری عمومی و خصوصی از طریق عرضه سهام، سپرده‌های بانکی و دیگر ابزارهای مالی.

۲ - به‌کارگیری منابع مالی موجود برای تأمین سرمایهٔ طرحها و برنامه‌های منطقه‌ای، که در توسعه منطقه‌ای مؤثر باشد. به‌همین دلیل، بانک، مطالعاتی سودمند و مشخص نمودن طرحهای دارای اولویت را زیر نظر می‌گیرد.

۳ - تشویق به‌مبادله کالا و خدمات، در داخل و خارج منطقه، ازطریق ابزارهای مالی با هدف تشویق بازرگانی آزاد.

۴ - کمک به‌کشورهای منطقه برای هماهنگ‌سازی سیاستها و برنامه‌های توسعه.

۵ - کمک به‌توسعه بازار سرمایه.

۶ - کمک به‌فراهم آوردن فضای لازم برای سرمایه‌گذاری افراد و نهادهای مشترک میان بخش خصوصی و دولتی، از طریق ارائه خدمات مشاوره‌ای، تبلیغ و تعیین فرصتهای سرمایه‌گذاری».

در خصوص جهت‌گیریها و تصمیمات صادره از سوی کنفرانس جهانی اقتصاد برای توسعه در خاورمیانه و شمال افریقا، نگاه کنید به: «الأهرام الدولي»، ۱/۱۱/۱۹۹۴؛ «الحياة»، ۲/۱۱/۱۹۹۴.

فصل پنجم

جهت‌گیریهای امریکا و اروپا در برابر خاورمیانه جدید و نقاط مشترک آن با طرح اسرائیل

۱ - مقدّمه

از آن هنگام که اهتمام اسرائیل به‌تحقق برنامه‌ها و سناریوهای خود برای آینده و نقش منطقه‌ای طرحهایش در مرحلهٔ تسویه سیاسی باکشورهای عربی که تقریباً بلافاصله پس از امضای قرارداد صلح با مصر بود، آغاز شد، استراتژی امریکا و اروپا در برابر نظام جدید خاورمیانه، مسیری نو را در پیش گرفت و راهی متفاوت از گذشته را که نقاط مشترک بسیار در عرصه‌ها و سطوح مختلف با برنامه‌های اسرائیل داشت، ادامه داد. چنانکه روشن خواهد شد، این نقاط مشترک، خلق الساعه و تصادفی نبود، بلکه حاصل واکنشی متقابل و نتیجهٔ منافع، ایدئولوژی مشترک و دیگر متغیّرهای منطقه‌ای و بین‌المللی، بوده است.

این فصل، به‌بحث دربارهٔ سمت‌گیریهای امریکا و اروپا، در کنار توجهی گذرا به‌موضع ژاپن، در خصوص آینده این منطقه خواهد پرداخت که اصطلاحاً «خاورمیانه» نامیده می‌شود و

چنانکه بسیاری نیز گفته‌اند، این تعبیر، دارای بار سیاسی می‌باشد که آن را به‌مرز اصلاحی جغرافیایی ـ استراتژیک، نزدیک کرده است. از سویی دیگر، شؤون و ملاحظات تاریخی ـ فرهنگی یا قومی، اصطلاحاتی نظیر («جهان عرب» یا «نظام منطقه‌ای ـ عربی» یا «امت عربی» یا «منطقهٔ عربی» و ...) را نادیده انگاشته است، ما نیز همین تعبیر را به‌عنوان چارچوبی جغرافیایی، که جهان عرب و دیگر کشورهای همسایه را دربر می‌گیرد، مورد استفاده قرار می‌دهیم

این فصل، همچنین به‌طور خاص، به‌سمت‌گیریهایی که پس از پایان جنگ سرد و جنگ دوم خلیج و فروپاشی اتحاد شوروی، بروز یافت، خواهد پرداخت. عواملی که همگی در سیاست امریک، اتحادیّه اروپایی و دیگر مراکز قدرتمند در اقتصاد جهان، نسبت به منطقه، دارای تأثیر بوده‌اند. تأکید بیشتر نیز بر جنبه‌هایی خواهد بود که در روشن نمودن شکل، ساختار و وظایف نظام منطقه‌ای، سهیم هستند، ساختاری که هریک از دو قدرت امریکا و اتحادیه اروپایی، سعی در ایجاد آن دارند و مشوّق آن هستند. تأکید بر نقاط و عرصه‌های مشترک و مورد نظر امریکا و تحادیه اروپایی و نقاط تماس آن با نوع نگرش اسرائیل به‌این ساختار نیز، مورد غفلت نخواهد بود.

۲ - امریکا و استراتژی استقرار منافع در خاورمیانه

ما در تحلیل خود از سیاست حکومت امریکا نسبت به خاورمیانه و «فرایند صلح»، به‌آنچه مسؤولان مستقیم و تصمیم‌ساز امریکا در خصوص این منطقه و نقش تأثیرگذار امریک درمدیریت «فرایند صلح» مطرح کرده‌اند، تکیه خواهیم داشت. از این میان، مارتین اِندیک (رئیس بخش خاورمیانه در شورای امنیت ملّی امریکا، پیش از انتخابش به‌عنوان سفیر امریکا در اسرائیل در تابستان ۱۹۹۴)، ادوارد دجیرجیان (معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاور نزدیک، پیش از تصدّی سفارت امریکا در اسرائیل تا استعفایش در تابستان ۱۹۹۴) و دنیس روس (هماهنگ‌کنندهٔ ویژه امریکا در امور خاورمیانه)، به‌اضافه سخنان صریح بیل کلینتون ـ رئیس

جمهور (وقت) امریکا ـ و وزیر خارجه (وقتش) ـ وارن کریستوفر ـ و دیگران، مبنائی بحث خواهند بود. البته شکّی نیست که باید میان آنچه که از آن به‌نگاه واقعی به‌منافع و استراتژی ایالات متحده تعبیر می‌شود و آنچه که دارای بارِ ایدئولوژیکی محض یا تبلیغیِ کوتاه‌مدّت است، تفاوت قائل شد؛ تلاشهایی که سعی در تدوین و ترسیم منافع و استراتژی، یا پوشاندن و یا آرایش آن دارد (نظیر سخن از دموکراسی، حقوق بشر، صلح «واقعی»، «فراگیر»، «عادلانه» و ...) و بدیهی است که استراتژی ایالات متحده در خاورمیانه، با نگاهش به‌استراتژی بین‌المللی‌اش هماهنگ باشد.

آنتونی لیک (مشاور امنیت ملّی امریکا)، تغییرات وارد شده بر استراتژی حکومت امریکا (حکومت کلینتون)، پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی را در انتقال از سیاست «حمایت» (containment) ، به‌سیاست «توسعه» (enlargement) . خلاصه می‌کند، که منظور از «توسعه» ـ بنا به تعبیر لیک ـ همان توسعهٔ «جامعه بین‌المللی متشکّل از دموکراسیهای اقتصاد بازار» است (۱).

الف) حلّ نزاع اعراب ـ اسرائیل

اِندیک، سمت‌گیریهای سیاست امریکا نسبت به خاورمیانه را این گونه بیان می‌دارد (۲).

۱ ـ «تقویت منابع کارگزاران امریکایی» در منطقه و همکاری با «دوستان و همپیمانان امریکا در منطقه ـ اسرائیل، مصر و عربستان سعودی ـ با هدف حمایت از منافع این کشور در خاورمیانه از سویی و رویارویی با «تهدیدهای سازمانهای تندرو، اعمّ از سکولار و دینی، نسبت به این منافع»، از سوی دیگر و «دادن اولویت به‌برقراری صلحی واقعی و فراگیر در منطقه» از جهت آخر، استراتژی امریکا، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ خلیج، از این دیدگاه ناشی می‌شود که در آن ایالات متحده، تنها «قدرت دارای نفوذ و تأثیرگذار در روند رویدادهای منطقه است».

۲ ـ گذشتن از توجه به‌عناصر ثابت و متغیّر در استراتژی ایالات متحده در قبال منطقه که

عناصر ثابت آن، «نتیجهٔ ثابت باقی‌بودن بسیاری از منافع حیاتی امریکا در منطقه» است، که پس از جنگ سرد به‌وجود آمده است و این منافع، در نکتی که ذیلاً به‌آن اشاره می‌شود، خلاصه می‌گردد:

الف) تضمین ادامه «سرازیر شدن آزاد نفت خاورمیانه، با نرخهای قابل قبول».

ب) ایجاد «روابطی مناسب با کشورهای آماده و علاقه‌مند» از میان کشورهای منطقه.

ج) حفظ «امنیت، بقاء و آرامش اسرائیل»

د) «تشویق به‌حلّ عادلانه، واقعی و پایدارِ نزاع اعراب و اسرائیل» (۳).

۳ـ درک این حقیقت که پایان یافتن جنگ سرد، «نتایج عمیقی در خاورمیانه» داشته است، که از جملهٔ آنها، پایان یافتن رقابت اتحاد شوروی با ایالات متحده، در «نفوذ به‌این منطقهٔ آشوب‌زده» است، که به گفته اندیک، حاصل آن، توانا شدن امریکا در «حاکمیت بر تحولات خاورمیانه، از راه تأثیرگذاری در منافع آن منطقه، نه از طریق تأثیر در منافع جهانی‌اش»، می‌باشد. این امر، خود، نتیجهٔ تبدیل ایالات متحده برای نخستین‌بار از دههٔ پنجاه، به «قدرت بلامعارض حاکم در منطقه» است. این مقام مسؤول امریکایی، به‌این نکته اشاره دارد که: «از میان رفتن رقابت میان دو برقدرت، نفوذی کمتر بر سیاست نیروهای موجود در منطقه را در پی داشته است؛ زیرا «مرحلهٔ پس از جنگ سرد، کاهش استفاده از ابزارهای نظامی و اقتصادی را برای اثرگذاری در رویدادها» به‌همراه دارد.

۴ـ ناچاری ایالات متحده، بنابر تعبیر این مسؤول امریکایی، از برخورد با منطقه به‌عنوان یک مجموعه، نه اجزایی مستقل، که این امر، از سویی ناشی از تحوّلات تسلیحاتی و نظامی منطقه از سوی دیگر و توان نیروهای منطقه است در تأثیرگذاری بر سیاست آن بوده است. زیرا «عصر موشکهای دوربُرد، وضعی را به‌وجود آورده است که ریاض و تل‌آویو، می‌توانند خود را همزمان، آماج حملهٔ عراق ببینند» دولت امریکا نیز به‌جایی رسیده است که معتقد است بازگشت به «جنگ میان دو نیروی منطقه ـ عراق و ایران ـ به‌مدت هشت سال ادامه یافته است و کشورهای منطقه کارهای عادی خود را به‌انجام رسانند»، ممکن نیست. همچنین، به این باور رسیده است که

«ایران با اعطای کمک مالی، تسلیحاتی و آموزشی به‌عوامل (حزب‌الله) و جنبش (حماس)، توان تأثیرگذاری بر روند صلح اعراب ـ اسرائیل را به‌دست آورده است. همچنان که موشکهایی که از کره شمالی نیز خریداری نموده، امکان زدنِ اسرائیل و کشورهای عربی را برایش فراهم نموده است».

۵ ـ بازنگری در تعریف «منطقهٔ خاورمیانه»، پس از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، به‌ترتیبی که کشورهای اسلامیِ آسیای میانه را نیز دربر گیرد، یک ضرورت شناخته می‌شود. این تعریف، با هدف بازگرداندن نقش ترکیه در محاسبات منطقه‌ای امریکا می‌باشد. زیرا «برخورد با ترکیه در طول سالهای جنگ سرد، به‌عنوان یک قدرت اروپایی و همکار پیمان ناتو در برابر اتحاد شوروی بوده است». اینک، حکومت امریکا، پس از تحوّلات یاد شده، علاقه‌مند است تلاشهای خود را در آسیای میانه و خاورمیانه تقویت کند، و از آنجاکه ترکیه مرزهای مشترکی با ایران، عراق و سوریه دارد، امریکا آن را به‌عنوان بخشی از استراتژی‌اش در «منزوی کردن» عراق و کمک به‌شمال آن، به‌شمار می‌آورد» (۴).

۶ ـ بنا به اعتقاد حکومت امریکا، سه نوع جهت‌گیری اصلی وجود دارد که می‌تواند حافظ منافع امریکا در منطقه باشد. نمودِ این سه سمت‌گیری، در موارد زیر نمود می‌یابد:

الف) کمک به‌موفقیت روند گفتگوهای اعراب ـ اسرائیل و نفوذ (ایجاد خلل) زودهنگام در سطح موافقتنامه‌های صلح. این کار، عملاً در سپتامبر ۱۹۹۴، در موافقتنامه آتش‌بس فلسطین و اسرائیل در مرحلهٔ انتقالی رخ داد، خلل دیگری نیز در پیمان صلح اسرائیل و اردن، در اکتبر ۱۹۹۴ روی داد و مانند آن، در مبادلات سیاسی و دیپلماتیک میان اسرائیل و مراکش، درسپتامبر ۱۹۹۴ به‌وجود آمد.

ب) حفظ موازنهٔ نیروها در منطقه، که در «سطحی پایین از توان نظامی» باشد و تهدیدکنندهٔ منافع ایالات متحده نباشد. این، بدان معنی است که تلاش امریکا، مقابله با «تلاشهایی که ایران و عراق، برای بازسازی زرّادخانه‌هایشان بویژه در زمینهٔ سلاح هسته‌ای و موشکهای بالستیک، به کار می‌بندند»، می‌باشد.

ج) مقابله با «صولگرایی دینی»، که از ناحیه «رژیمهای اصولگرای ایران و سودان، حمایت می‌شود»، این کار، از طریق «تلاش مستمر برای ایجاد صلح و بالابردن سطح رفاه در منطقه»، صورت خواهد پذیرفت. همچنین، با چنگ زدن به‌دیدگاهی خاص در «تحول سیاسی ـ دموکراتیک و تحوّل اقتصاد بازار آزاد» (۵)، می‌توان به‌چنین مقصودی دست یافت

ب) سیاست «مهار دوگانه»

از آنچه گذشت، دریافت می‌شود که استراتژی مورد نظر ایالات متحده در برخورد با متغیّرهای منطقه، از سویی بر «کنترل تهدیدات آتی ایران و عراق» و از دیگر سو، بر ادامهٔ فشار با هدف «تحقیق صلح میان اسرائیل و همسایگان عربش»، تأکید دارد. این استراتژی، بر این نظریه ستوار است که «مهار ایران و عراق»، توان مریکا را در برقراری صلح میان اعراب و اسرائیل، تقویت خواهد نمود و به‌طور طبیعی، عکس آن نیز صادق می‌باشد. به‌عبارتی، تحقق صلح میان اعراب و اسرائیل در توانمندی امریکا برای «مهار ایران و عراق»، تأثیر خواهد گذاشت. استناد دیگر این استراتژی، فرضیه ی است که بر مبنای آن، موفقیت در دو عرصهٔ یاد شده، جایگاه و نقش رژیمهای «دوست» ایالات متحده در منطقه را تقویت خواهد کرد. بنابراین، آن مسؤول مریکایی، محورهای سیاست امریکا در قبال خاورمیانه را در نقاط زیر خلاصه می‌کند (۶):

* مهار دوگانهٔ ایرا و عراق در شرق منطقه؛
* تحقق صلح اعراب و اسرائیل در غرب منطقه؛
* جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتار جمعی و «سوق دادن منطقه به‌توجه بیشتر به‌دموکراسی و شکوفایی کلیه ملتهای منطقه». یعنی تکیه و واقعیت بخشیدن به‌گرش لیبرالی و نو به‌اقتصاد، در دو سطح داخلی و منطقه‌ای.

در حقیقت، سیاست «مهار دوگانه»، کنارگذاشتن سیاست سابق امریکاست که براساس آن، تقویت نیروهای یکی از دو رژیم مزبور برای ایجاد موازنه با توانمندیهای رژیم دیگر، صورت می‌گرفت. دولت کلینتون معتقد است که جنگ کویت، نادرستی سیاست گذشته را ثابت کرده

است، اما اینک، امریکا این دو رژیم (عراق و ایران) را مخالف منافع ایالات متحده و هم‌پیمانانش در منطقه می‌داند. و سیست «مهار دوگانه»، مستند به «حفظ همبستگی میان هم‌پیمانان شرکت‌کننده در جنگ علیه عراق»، محدود کردن توان و بلندپروازیهای نظامی عراق و ایران و تکیه بر نیروهای هم‌پیمان امریکا در منطقه ـ مصر، اسرائیل، عربستان، شورای همکاری خلیج و ترکیه ـ با هدف حفظ توازن نیروها به‌نفع امریکا در خاورمیانه است (۷). دولت مریکا، به‌مهار ایران همان قدر اهمیت می‌دهد که به‌مهار عراق؛ ضمن آن‌که ساقط نمودن رژیم ایران ر مطرح نمی‌کند (برخلاف آن که در مورد عراق، چنین نظری دارد)، بلکه در پی «تعدیل یا تغییر رفتار» آن است. این دیدگاه، بر آن است که ایران، امریکا را به‌مبارزه‌ای فرا می‌خواند که در مورد پنجگانه زیر عینیّت می‌یابد:

حمایت از «تروریسم» در جهان، پشتیبانی از جنبش «حماس» و «حزب‌الله» برای مقابله با روند سازش سر ئیل با فلسطینی‌ها وکشورهای عربی، تلاش در جهت تضعیف‌کشورهای متحد با امریکا در منطقه»، تلاش برای دستیابی به‌سیطرهٔ کامل بر خلیج از طریق دستیابی به‌سلاحهای تهاجمی، تلاش برای در اختیار گرفتن سلاحهای کشتار جمعی «از جمله سلاح هسته‌ای و موشکهای بالستیک».

دولت امریکا، از زبان اندیک، بر این نکته تأکید می‌ورزد که ایالات متحده (برابر مفاد کنفرنس مادرید) هرگز در گفتگوهای دوجانبه میان اسرائیل و هریک از طرفهای عرب، شرکت نخواهد جست تا به‌موازنهٔ نیروها کمک کرده باشد (که طبعاً این موازنه مخلّ منافع اسرائیل است). او، این موضوع را با اطلاق «ناظر بی‌طرف» بر خود از یک سو و تأکید عملی بر پایبندی‌اش بر «همکاری استراتژیک با سرائیل» از سوی دیگر، ابراز می‌دارد (۸).

متعاقب این، کاستن «خطرات امیتی» مترتّب بر هرگونه عقب‌نشینی اسرائیل از «اراضی اشغالی» عربی، هدف مریکاست. یکی از شکلهای این کاهش «خطرات» که در تعهد امریکاست، حفظ برتری کیفی توان اسرائیل است (۹). و علی‌رغم بالارفتن تو ن و برتری کیفی اسرائیل در منطقه با پایان یافتن جنگ سرد و نتایج ناشی از جنگ خلیج، این مسأله، مورد تأکید وزیر دفاع

امریکا نیز قرار می‌گیرد (۱۰) گونه‌های دیگری نیز وجود دارد که آن را حاکمیت امریک برای تقویت بنیهٔ اسرائیل پیشنهاد نموده است، از جملهٔ این پیشنهادها: «همکاری برای تولید کالاهایی با تکنولوژی بالا» می‌باشد، که در راستای تحقق این مقصود، کلینتون «گروه علوم و تکنولوژی امریکا ـ اسرائیل» را ایجاد نمود که ریاست هیئت امریکایی آن را، وزیر بازرگانی امریکا عهده‌دار است. همچنین از جمله آن پیشنهادها فشار امریکا بر سازمان آزادیبخش فلسطین برای ورود در «اصل ترتیبات حکومت خودگردان، بی‌هیچ شناختی نسبت به سرانجام کرانهٔ غربی و نوار غزّه» و دعوتش از سوریه به «پایبندی به‌صلح واقعی با اسرائیل، با پذیرش کلیه پیامدهای آن از قبیل پایان دادن به‌درگیریها، عادی‌سازی روابط، بازگشایی مرزها، مبادلهٔ سفیر و برقراری روابط تجاری» (۱۱) است.

ج) پایان دادن به‌تحریم اسرائیل توسط اعراب

موافقتنامه و به‌رسمیت شناخته شدن اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین توسط یکدیگر، عاملی نو در ملاحظات موجود سیاسی امریکا و اتحادیه اروپایی، در قبال منطقه به‌وجود آورد. این موضوع، از سویی دربالابردن درجهٔ فشار برکشورهای عربی با هدف تسریع درپایان‌دادن به‌تحریمهای اقتصادی علیه اسرائیل و از سوی دیگر، طرح شعار «همکاری اقتصادی» عربی ـ اسرائیلی به‌قصد تعمیق پایه‌های «سازش» در منطقه، مؤثر بود. ضمن آن که اندیشهٔ ایجاد مجموعهٔ اقتصادی خاورمیانه‌ای (یا بازار خاورمیانه)، با استقبال گرمی از سوی اتحادیه اروپایی روبه‌رو شد. و یک هفته پس از امضاء موافقتنامه «اعلام اصول» میان اسرائیل و فلسطین، وزیر خارجه امریکا اعلام کرد که امریکا، بزودی «کنفرانسی جهانی را برای حمایت از استقرار صلح در خاورمیانه»، برگزار خواهد نمود. وی در توضیح این خبر افزود که هدف این کنفرانس «بسیج همهٔ منابع لازم برای موفقیت این پیمان» خواهد بود. او تأکید نمود که ضروری است بانک جهانی «نقش عمده‌ای در ایجاد هماهنگی و فراهم نمودن امکانات مالی» برای موفقیت این پیمان، ایفا نماید. وزیر یاد شده، تحریم اسرائیل از سوی جامعه عرب را از

«به‌جامانده‌های گذشته» خواند. و «ادامه این تحریم را با وجود مضای پیمان میان اسرائیل و فلسطین با هدف ایجاد یک رفاه اقتصادی، غیرمنطقی» شمرد. به‌اعتقاد او، هیچ گریزی ز «به کار بستن راهکارهایی برای از میان برداشتن دیگر به‌جامانده‌های دوران گذشته، که مانع تحقق منافع اعراب و اسرائیل است، وجود ند رد. به‌عبارتی، لازم است همهٔ قطعنامه‌های سازمان ملل، که اصل به‌رسمیت شناختن اسرائیل را مخدوش می‌سازد، لغو شود و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سان ۱۹۹۳، همگی به‌اسرائیل رأی اعتماد دهند». همین وزیر اشاره نمود که: «تحقق صلح فلسطین و اسرائیل، تنها بخشی از وظیفهٔ بزرگ ایالات متحده در حاورمیانه ست، چه این که امریک موظف است صحی فراگیر را میان ملتهای اسرائیل، اردن، سوریه و لبنان، برقرار سازد». او، خاورمیانه را «چهار راه تاریخی ـ استراتژیک»، می‌خواند و چنین توضیح می‌دهد که ایالات متحده «منافعی همیشگی در این تقاطع تاریخی ـ استراتژیک و کل منطقه دارد، تا زمانی که درگیریها در آن، صلح جهانی را به‌مخاطره اندازد، همچنین منافعی همیشگی در برقراری منیت و رفاه در اسرئیل و نیز در روابط همکاری با جهان عرب و دست آحر، منافعی همیشگی در وارداتنفت، که‌شریان‌حیاتی‌بخشی‌بزرگ از اقتصد جهانی‌را در ختیار دارد»، داراست(۱۲).

ایالات متحده، صلح اسرائیل ـ فلسطین را درچارچوب سیاستی قرار داده که برجسته‌ترین نقاط آن، عبارتست از:

۱) تقویت جایگاه بین‌المللی اسرائیل در چارچوب سازمان ملل. [بدیهی است] بیشترین اهمیت، در خصوص برقراری ارتباط با کشورهایی ست که پیش از این و به‌دلیل درگیریهای اعراب و اسرائیل، از برقراری هر نوع ارتباط دیپلماتیک یا قتصادی با اسرئیل، خودداری می‌ورزیدند.

۲) فشار بر کشورهای عربی برای پایان بخشیدن به‌تحریم اقتصادی اسرائیل (در همهٔ سطوح آن)، پیش از دست یافتن به‌صلح و آتش‌بس با آنها و همچنین پیش از دستیابی به‌توافقی در مورد وضع نهایی مناطق اشغال شدهٔ فلسطین (۱۳).

امریکا، طیّ سل نخست از امضای پیمان اسلو و با اِعمال فشاری گسترده و نیز استفاده ار

حمایت ناشی ز عدم وحدت و تجام کشورهای عربی، توانست موفقیتهایی را در این عرصه و به‌طور مشخص در دو سطح دوم و سوم به‌دست آورد؛ یعنی زمینه‌هایی که امریکا آنها را مخالف منافع سرمایه‌داری امریکا، بیش از منافع خود اسرائیل، با توجه به‌محدودیتهایی که این تحریمها برای شرکتهای امریکایی به‌وجود می‌آورند، می‌دانست.

رئیس روس (خطاب به کنگره مجمع ملّی امریکایی‌های عرب تبار در ۲۹ اکتبر ۱۹۹۳) می‌گوید:

«تحریم اسرائیل از سوی کشورهای عربی، از نوع دوم و سوم، بار سنگینی را بر اقتصاد امریک تحمیل نموده است و اهانتی است نسبت به‌بازرگانان امریکایی، همچون بسیاری از شما، چه، تحریم از نوع نخست، تنها مانعی در برابر اسرائیل و بیانی نمادین از آن است که اسرائیل، مورد پذیرش و استقبال در منطقه نیست. و در پی گام شجاعانه و جسورانه‌ای که اسرائیل در شناسایی رسمی سازمان آزادی‌بخش فلسطین برد شت، شایستهٔ برخوردی بهتر از این است. پایان دادن به‌تحریم، منافع زیادی را موجب خواهد شد نظیر: رونق بازرگنی و اجرای طرحهای مشترک اقتصادی میان اعراب و اسرائیل. همچنین بازرگنان بین‌المللی، منطقه خاورمیانه ار جمله کرانهٔ غربی و غزّه را دارای جذابیت بیشتری برای سرمایه‌گذاری حواهند یفت؛ و ز سویی، با بازرگانان امریکایی نیز با استثنا و دوگانگی، برخورد نخواهد شد» (۱۴).

۳) تشویق کشورهای عربی، به‌شتاب در رسیدن به‌توافقهایی با اسرائیل. این امر، پس از نخستین توافقهایی که میان اسر ئیل و اردن در ژوئن ۱۹۹۴ به‌دست آمد، همچنین پس از امضای معاهدهٔ اردن و اسرائیل در اکتبر ۱۹۹۴ و از همه بالاتر پس از دیدار سران امریکا و سوریه در ژانویه ۱۹۹۴ پیوسته تکرار خواهد شد (۱۵) در این خصوص، به‌طور مشخص می‌توان ادعا نمود که ایالات متحده، برای برقراری «صلحی فراگیر» میان اعراب و اسرائیل، از طریق: الف) دستیابی نهایی به‌صلح با همهٔ کشورهای عربی درگیر از طریق گفتگوهای دوجانبه و جداگانه میان اسرائیل و هریک از کشورهای عربی (به‌صورت جداگانه)، ب) عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل، می‌کوشد. به‌همین دلیل، ایالات متحده، اولویت و اهتمام ویژه‌ای به گتفگوهای فلسطین و

اسرائیل و همچنین سوریه و اسرائیل داده است. زیرا مسأله فلسطین «جوهر سیاسی نزاع اعراب و اسرائیل است و گفتگوهای اسرائیل ـ سوریه، جوهر ژئوسیاسی یا استراتژی این منازعات است». امریکا، همچنین به‌بحثهای چندجانبه، به‌عنوان «سنگ بنای عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل» ـ به‌تعبیر یکی از مسؤولان امریکایی ـ اهتمام ورزیده است. و به‌همین دلیل ـ برابر گفته‌های همان مسؤول امریکایی ـ انتقال محل برخی از نشست‌های چندجانبه به پایتختهای عربی، «موانعی راکه دیرزمانی است بر سر راه عادی‌سازی روابط در منطقه به‌وجود آمده است، از میان خواهد برد» (۱۶).

۴) به کارگیری نقش امریکا در جمع‌آوری کمک و وام به‌رژیم نوپای فلسطینی به‌عنوان برگ فشاری بر سازمان آزادی‌بخش، به‌منظور دستیابی به‌موافقتهایی در خصوص اجرای پیمان «اعلام اصول»، آن هم با مضمون مورد نظر اسرائیل و دادن موقعیّتی مؤثر به‌بانک جهانی (که امریکا، نفوذ آشکاری در آن دارد)، در جهت توجیه این کمکها.

۵) تشویق شرکتهای امریکایی به‌استفاده از فرصتهای فراهم آمده از اجرای موافقتنامهٔ فلسطین و اسرائیل با هدف تحکیم موقعیت سرمایه‌گذاری امریکا در اقتصاد منطقه در مرحلهٔ بعد، چنانکه این وضعیّت، به‌دنبال جنگ خلیج به‌وجود آمد.

د) فراهم آوردن شرایطی بهتر برای سرمایه‌گذاری امریکا در منطقه

یکی از جنبه‌های پراهمیت برای امریکا، پایان دادن به‌تحریم اسرائیل توسط اعراب می‌باشد که علاقهٔ وافر او به‌فراهم نمودن فرصتهایی مناسبتر برای سرمایه‌های خصوصی امریکایی در منطقه، مربوط می‌شود. به‌همین دلیل، به‌عنوان نمونه می‌بینیم که معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاور نزدیک، سخنرانی خود را ـ در کنفراس انجمن بازرگانان و پیشه‌وران امریکاییهای عرب تبار ـ در فردای امضای موافقتنامه «اعلام اصول» ـ به‌شرح سیاست اقتصادی حکومت امریکا و اهمیت استفاده از فرصتهای جدید و فراهم آمده از حلّ و فصل منازعات اعراب و اسرائیل، اختصاص می‌دهد. این سخنرانی، حاوی نکات اصلی زیر بوده است (۱۷):

۱. «جایگاه بین‌المللی امریکا، بر توان اقتصادی‌اش تکیه دارد، در نتیجه، سلامتی این اقتصاد، شدّت تحت تأثیر رخدادهای خارجی است... تولید ناخالص ملّی در امریکا، به‌حدود شش تریلیون دلار و صادرات سالانه‌اش، نزدیک به ۷۰۰ میلیارد دلار و به‌عبارتی ۱۱٪ تولید ناخالص ملّی می‌رسد. ولی از سال ۱۹۸۷، ۵۵٪ از رشد اقتصادی‌اش از طریق صادرات مستقیم به‌دست می‌آید». همچنین می‌افزاید: «اهمیت بازارهای خارجی برای رفاهِ ما، مسائل اقتصادی را مورد اهتمام ویژهٔ دیپلماتها و سیاستمداران امریکایی قرار داده است... به‌عنوان مثال، یکی از مهمترین منافع ما در سیاست خارجی، حفظ ارتباط بازرگانی پیوسته در زمینه منابع طبیعی دارای اهمیت، مانند نفت و گاز طبیعی است».

۲- «دومین هدف اصلیِ سیاست خارجی امریکا (در خاورمیانه)... استقرار صلح و ثبات در بخشی از جهان است که منطقهٔ استراتژیک خوانده می‌شود و دیرزمانی است که آشفتگی‌ها، چهرهٔ آن را دگرگون نموده است. و اگر برای روند [حل و فصل منازعات اعراب و اسرائیل]، توفیقی فرض شود، منافع اقتصادی مهمی را در منطقه، محقّق خواهد ساخت... و با وجود امکان حقیقی پایان یافتن منازعات و پایان بخشیدن به‌تحریمهای اعراب علیه اسرائیل، امریکا در انتظار تغییرات محسوسی در راههای اعمال مدیریت بر فعالیتهای تجاری منطقه خواهد بود». این مسؤول امریکایی، تأکید نمود که وزارت امور خارجه امریکا «پیشتاز تلاشهای رسمی برای قانع نمودن حکومتهای عربی، به‌لغو تحریم علیه اسرائیل و شرکتهای همکار تجاری آن است»، او اضافه می‌کند: «به‌عنوان بخشی از این تلاشها، ما شرکای خود را در کنفرانس سران هفت کشور صنعتی در توکیو، در ژوئیه ۱۹۹۳ قانع نمودیم که مسألهٔ لغو تحریم را در بیانیه پایانی خود بگنجانند. [ضمن آن‌که] ادامهٔ تبعیض علیه شرکتهای امریکایی، امری ناپسند و غیرقابل قبول است». این موضوع، در بیانه سران هفت کشور صنعتی، که در ناپل، در ژوئیه ۱۹۹۴ برگزار شد، نیز تکرار گردید (۱۸).

۳- ایالات متحده، انتظار دارد که پس حلّ و فصل سیاسی، «به‌توسعه مبادلات بازرگانی درون منطقه‌ای و با دیگر کشورها(ی خارجی)، مانند امریکا بیانجامد». همچنین پیش‌بینی می‌کند:

«نیاز به روابط جدیدی در زمینه‌های حمل و نقل، ارتباطات، انرژی و ... به‌وجود آید»، که براساس آن، «منافع فراوانِ صلح، متضمّن رفع موانع سیاسی موجود در برابر تجارت، خواهد گردید». همچنین شرکتهای بازرگانی امریکایی، در «وضعیتی مناسب برای استفاده از فرصتهای جدیدی که به‌بروز خواهد رسید»، قرار خواهند گرفت. این مسؤول امریکایی تأکید می‌کند که حلّ و فصل منازعات سیاسی و گسترش روابط اقتصادی، در خدمت اقتصاد امریکا در منطقه خواهند بود و انتظار می‌رود «بخش خصوصی امریکا، از منافع ناشی از استقرار صلح، در وضعیتی عالی و مثال‌زدنی قرار گیرد» (۱۹).

۴- ایالات متحده، به‌دلیل ارزیابیهایش از منافع اقتصادی مورد انتظار از حلّ و فصل منازعات سیاسی اعراب و اسرائیل، اهتمامی ویژه به‌استفاده از فرصتهایی می‌دهد که این نتایج، برای سرمایه‌های خصوصی امریکایی، فراهم خواهد آورد. از همین دیدگاه و با نگاه به‌نتایج حاصل از عادی‌سازی روابط اقتصادی اعراب و اسرائیل است که ایالات متحده، تمهید مقدّمات ایجاد بازار مشترک خاورمیانه را مورد تأیید قرار می‌دهد. دلایل این موضوع، بسیار متنوع است، که از جملهٔ آنها: پافشاری امریکا به پایان دادن به‌تحریم اعراب علیه اسرائیل، ایجاد روابطی کاملاً عادی میان کشورهای عربی و اسرائیل، اهتمام امریکا به گفتگوهای چندجانبه، همکاری با کمیته سه‌جانبهٔ اقتصادی شامل اسرائیل، اردن و امریکا، نقش بانک بین‌المللی در تأثیرپذیری از امریکا در هدایت سرمایه‌گذاری و کمکهای مالی کشورهای کمک‌کننده به‌منطق تحت حاکمیت دولت خودگردان فلسطینی و دیدگاهها و توقعات ابراز شده از سوی مسؤولان امریکا می‌باشد. از جمله این انتظارات، اظهارات معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاورمیانه، در فردای امضای موافقتنامه «اعلام اصول» است. وی می‌گوید (۲۰):

«... این که تحولات اخیر، تأثیر شگرفی بر اقتصاد منطقه‌ای اسرائیل می‌گذارد، و آن، از راههایی ممکن می‌شود: اوّل آن که این منطقه، به‌عنوان منطقه‌ای برانگیزاننده و جاذب سرمایه‌های خارجی معرّفی شود که از طریق بهبود فضای امنیتی، ناشی از پیشرفت روند صلح خواهد بود. دوم؛ فضای امنیتیِ برتر، اجازه خواهد داد که جهت‌گیری منابع سرمایه‌ای اسرائیل، اعم از انسانی

و مالی، به‌دور از مسألهٔ رتش و دفاع، به‌سوی تحوّل زیرساختهای اقتصادی، تغییر یابد و درنتیجه، منافعی را نظیر: افزایش توان شبکهٔ راههای پررفت و آمد، نوسازی خطوط قدیمی آهن، بالابردن سطح کارایی بنادر دریایی و فرودگاهها، عاید منطقه سازد و چنین نتیجه گیری می‌کند که: «اما من، به‌این مر باور د رم که تحولات مهم اقتصادی، در عالی‌ترین سطح، با وجود روابطی اقتصادی میان اسرائیل و همسایگانش، شکل خواهد یافت». این مسؤول امریکایی چنین می‌افزاید:

«اقتصاددانان و دیگران، پیشنهاد کرده‌اند که اسرائیل، اردن، کرانه باختری و غزّه، منطقهٔ آزاد تجاری ایجاد کنند ... زیرا تجارت آزاد، در درون خود، منافع و چشم‌اندازهایی حقیقی ر دارد. و قتصاددانان به‌ما می‌گویند که منافع مشترک این تجارت، به ندازه تفاوت اقتصادهای این کشورها ب یکدیگر، فزونی خواهد یافت.

در این زمینه، سرائیل و هریک از همسایگان عربش، محصولات بسیاری برای عرضه به‌یکدیگر دارند ... البته مخالفتهایی در عرصه سیاست با تجارت آزاد، به‌وجود خواهد آمد، همچنان‌که در ایالات متحده، در برابر موافقتنامه تجارت آزاد کشورهای امریکای شمالی (نفتا)، تحرّکاتی به‌وجود آمد ... مّا تجارت آزاد میان سرائیل و همسایگانش، منافع بسیار و فرصتهایی برانگیزاننده را برای سرمایه‌گذاران امریکایی، به‌وجود خواهد آورد. همان کاری که تجارت آزاد میان یالات متحده و اسرائیل متحده و اسرائیل انجام می‌دهد». او، چنین ادامه می‌دهد: «رشد روابط اقتصادی میان‌دولتهای منطقه، نیاز به‌انرژی، راههای مواصلاتی و شبکه‌های ارتباطی سیمی و بی‌سیمی را به‌وجود خو هد آورد و شرکتهای امریکایی، در موقعیّتی ممتاز، برای بهره‌مندی از این فرصتها قرار دارند». دیگر مسؤولان مریکایی نیز، همین افکار را ابراز داشته‌اند (۲۱).

در ادامه همین دیدگاه نسبت به آیندهٔ خاورمیانه است که طرح: «اعلام اصول»، از سوی یالات متحده به کشورهای شریک در گفتگوهای چندجانبه، در آوریل ۱۹۹۴ پیشنهاد شد. ین طرح امریکایی، کشورهای عربی و اسرائیل را به‌تلاش «برای برقراری رو بطی همه‌جانبه و همیشگی برای استقرار صلح، صراحت، اعتماد متقابل، منیت، همکاری و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی در سراسر منطقه»، فرا می‌خواند. بر ساس این طرح، هدف گفتگوهای چندجانبه،

«تقویت همکاریهای منطقه‌ای و توسعه اقتصادی با مشارکت اسرائیل و اعراب از طریق پروژه‌های بزرگ و چندسویه» است. همچنین کشورهای منطقه را دعوت به «به‌رسمیت شناختن اقتصاد بازار، به‌عنوان حکمی اصلی دربارهٔ تصمیمات مربوط به‌جابه‌جایی کالا، خدمات و افکار» (۲۲)، می‌کند.

دقت در عنایات امریکا به‌الگو و ساختار نظام منطقه‌ای و آنچه علاقه‌مند به‌مشاهدهٔ آن در خاورمیانه است، نکات زیر را نشان می‌دهد: اصلی‌ترین توجیه‌کنندهٔ سیاست امریکایی در منطقه، تضمین پایداری منافع خود است، منافعی که دولت امریکا، بدقت آن را تعریف نموده، شامل تضمین جریان صدور نفت با نرخهای قابل قبول به‌بازار خود و دیگر بازارهای جهانی است، همچنین دربرگیرنده منافع سیاسی، امنیتی و استراتژیک، با محوریت حفظ نقش رژیمهای همسو با سیستمهای خود و مهار و تضعیف، (و در نهایت تغییر) رژیمهایی که امریکا آنها را مخالف منافع خود می‌بیند، می‌باشد. بی‌هیچ تردیدی، اسرائیل ـ آن‌گونه که صراحتاً از زبان مسؤولان امریکایی گفته می‌شود ـ پیشاپیش کشورهایی قرار دارد که ایالات متحده با آنها به‌عنوان حکومتهایی ممتایز و هم‌پیمان با خود رفتار می‌کند. این امر، در توجه دولت امریکا (اعمّ از حزب دموکرات و جمهوری‌خواه)، به‌داشتن روابط ویژه با حکومت اسرائیل (به‌طور خاص از زمان جنگ ۱۹٦۷) آشکار است. و امریکا، چنین روابطی را با هیچ‌کشور دیگری در منطقه و جهان، نداشته و ندارد.

از این منظر، ایالات متحده، حل و فصل سیاسی در منطقه ـ که اکنون، شروع به‌تمهید مقدمات آن نموده است ـ را فرآیندی دربرگیرندهٔ چندین هدف می‌بیند: تنظیم ترتیباتی سیاسی و امنیتی، که منافع امریا در منطقه را مستحکم و پایدار می‌سازد، تقویت جایگاه اسرائیل و نقش آن در منطقه از طریق «ادغام» آن در نظام سیاسی موجود در آن (با حفظ برتری نظامی و تکنولوژیک آن)، ادامهٔ فشار (به‌صورت مستقیم و از طریق بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) بر کشورهای منطقه از جمله اسرائیل، با هدف تحقق «اصلاحات» اقتصادی، بر پایهٔ «اقتصاد بازار آزاد» (با مفهوم کلاسیک آن یا اقتصاد لیبرالی با تعبیری جدید)، که شامل بازکردن مرزها

در برابر تجارت و سرمایه، کاهش نقش دولت در اقتصاد و خصوصی‌سازی بخش دولتی و در نهایت، فراهم نمودن شرایط لازم برای توسعه سرمایه‌گذاری، می‌شود.

هـ) ایجاد بازار خاورمیانه

حسب زمینه‌های پیشین، ایالات متحده، برقراری شبکه‌ای از روابط اقتصادی را در میان کشورهای منطقه از جمله اسرائیل، مورد تشویق قرار می‌دهد، یعنی عادی‌سازی روابط سیاسی و اقتصادی میان اسرائیل و کشورهای منطقه، که ایجاد بازار مشترک خاورمیانه‌ای، یکی از نمودهای آن است. همچنین امریکا، ایجاد بازار مشترک خاورمیانه یا نظام منطقه‌ای را از آن جهت مورد حمایت قرار می‌دهد که آثار مثبت خود را بر پایداری منافعش، منعکس سازد؛ از جملهٔ این آثار، تسهیل و توسعهٔ نقش سرمایه با قاعدهٔ امریکایی، در منطقه خواهد بود. به‌اعتقاد امریکا، ترتیبات منطقه‌ای در ایجاد فرصتهایی که برای رشد سرمایه خصوصی و پیشاپیش آن، سرمایهٔ امریکایی فراهم می‌آورد، شکل می‌پذیرد، به‌عبارت دیگر: انگیزهٔ دیگری برای ایالات متحده وجود ندارد که اولویت انجام چنین اقداماتی را به‌او بدهد و اولویت، باید در جهت خدمت به‌منافع تجاری، مالی، اقتصادی و استراتژیکی این کشور باشد. بلکه چنین تشویقی، در تقویت نقش سرمایهٔ امریکایی برای ایفای نقشی برتر در هر برنامه‌ریزی برای آیندهٔ منطقه، جزو دستورکار اوست، با این بیان، ایالات متحده، پیوسته خاورمیانه را منطقهٔ با اهمیتِ تجاری برای خود می‌بیند.

دستگاههای ذی‌نفع امریکا، «خاورمیانه را شریک تجاری ایالات متحده» و عربستان سعودی را شریک هفتم خود، از نظر اهمیت بازرگانی می‌شمرند. شرکتهای امریکایی، کالاهای صنعتی و مصرفی را به کشورهای عربی حوزه خلیج، به‌میزان واردات نفت خود از این منطقه، می‌فروشند. حجم مبادلات بازرگانی میان امریکا و جهان عرب در سال ۱۹۹۲ نزدیک به ۳۲ میلیارد دلار بود، در حالی که ارزش صادرات الجزایر و کشورهای حاشیهٔ خلیج تولیدکنندهٔ نفت، کمی بیش از نصف مبلغ یاد شده بوده است. همزمان نیز، ارزش صادرات شرکتهای امریکایی به کشورهای خلیج و مصر در همان سال، به ۱۵ میلیارد دلار رسیده بود. البته

همان دستگاهها، نتظار دارند که در روند بازرگانی منطقه، پس از پایان یافتن تسویهٔ سیاسی شاهد تغییرات مهمی باشند. و در این خصوص، به‌نقش ویژه‌ای اشره می‌کنند که اسرائیل مـی‌توانـد به‌دلیل ارتباط تجاری ممتازش با امریکا، ایفا نماید. علی‌رغم کاهش در حجم مبادلات تجاری میان امریکا و جهان عرب (بویژه کشورهای خلیج)، پس از سال ۱۹۹۲، این میزان هنوز هـم در مقیاس منطقه‌ای، بسیار بالاست. تحلیل‌گران امریکایی، علت این کاهش را به کاهش قـیمت نفت، و بالارفتن (موقت) صادرات امریکا به‌این کشورها در خلال جنگ خلیج و اندکی پس از آن، مربوط می‌دانند (۲۳).

از سویی، ایالات متحده، اسرائیل را به‌بهره‌مندی از قرارداد بازرگانی آزاد، که میان آن دو امضا شده است و استفاده از ویژگیهای تکنیکی و زیرساختهای خود، بـرای تـبدیل شـدن به‌مرکزی تجاری و با اهمیت، تشویق می‌کند. قرارداد یاد شده، امتیازاتی را برای اسرائیل فراهم می‌آورد که برای اعضای «نفتا» فراهم نبوده است، به‌عنوان مثال، ین کشور را شـایستهٔ احـراز مرکزیت صنعت می‌کند (۲۴). ولی باید توجه داشت که این تحول، درگرو روابطی خواهد بود که میان اسرائیل و کشورهای عربی، به‌وجود خواهد آمد. و از همین منظر است که ایالات متحده معتقد است: «شرکتهای امریکایی، حق ندارند که سرائیل، مصر، اردن یا دُبی را به‌عنوان چنین مرکزی تلقی کنند تا آن‌که اوضاع سیاسی منطقه، اهمیت بالای ین روابط اقتصاد را درک کند». امریکا همچنین می‌داند که وجود «نوعی صلح»، میان کشورهای عربی و اسـرئـیل، ضـرورتاً وضعیت اقتصادی منطقه را موجب نمی‌شود. رابطهٔ میان مصر و اسرائیل، بهترین دلیـل بـر ایـن مدّعاست.

ایالات متحده، اساسی برای بیمهای عربی از برپایی بازار مشترک خاورمیانه یا تقویت بنیهٔ اقتصادی اسرائیل نمی‌بیند. بلکه ـ چنانکه یکی از متخصصان امریکایی ـ می‌گوید: امریکا مایل است «هر موافقتنامهٔ صلحی در منطقه را نشأت گرفته از نظام اقتصاد جهانی ببیند، از این‌منظر، مغرب عربی، جزئی از اروپا و خلیج فارس، بخشی از بازار جهانی نفت خواهد بود ... کالاهای سرائیلی، هرگز در میان کشورهای عربی بازاری نخواهد یافت، بلکه صـادرات آن ... تـوسط

کشورهای عربی است. مصرف‌کنندگان عرب یا مصرف‌کنندگانی ثروتمندند که نیازهای خود را از محصولات اروپایی و غربی، که در منطقه به‌وفور یافت می‌شوند، تأمین می‌کنند، و یا مصرف‌کنندگان فقیری هستند که هرگز نخواهند توانست، فرآورده‌های گران‌قیمت اسرائیل را بخرند». امّا کارشناس مذکور معتقد است که «صلح آینده»، تنشهای زیادی را برای اجرای اصلاحات اقتصادی، بر حکومتهای عربی وارد خواهد ساخت. اینها، اصلاحاتی هستند که متغیّرهای بین‌المللی، آنها را تحمیل کرده ند، چه این که در حال حضر، دوبلوک بین‌المللی [مانند گذشته]، دیده نمی‌شود، بلکه مؤسساتی بین‌المللی، نظیر: بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سیاستهای بازار آزاد را بر کشورهای منطقه دیکته می‌کنند، ... و همانها که کاهش نقش دولت در اقتصاد را پی می‌گیرند ... » (۲۵).

و) بانک جهانی و «بازار خاورمیانه»

فلسفه اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، همان سیاستهای مورد نظر ایالات متحده است. امریکا می‌کوشد که سازمان ملل را از ایفای نقشی فعّال در امور بین‌المللی، باز داشته و اتحادیه اروپایی را به‌حاشیه کشاند و در کنار آن، نظارت بر مصرف کمکهای مالی به‌حکومت خودمختار فلسطین را به‌بانک جهانی وانهد. در همین چارچوب (کوشش جهت‌دار امریکا برای حلّ و فصل منازعات اعراب و اسرائیل)، بانک مذکور، پژوهشها و طرحهایی را فراهم آورد که متضمّن «همکاری منطقه‌ای» در خاورمیانه است، همچنین، تحقیق گسترده‌ای، پیرامون موضوع توسعه در کرانه غربی و نوار غزّه، به‌عمل آورد (۲۶). این طرحها، بازتاب مؤثری در مراکز تعمیم‌ساز امریکایی در خصوص منطقه داشته است.

مراجعه به گزارشها و طرحهای بانک جهانی، ویژهٔ خاورمیانه، نشان می‌دهد که هدف اصلی آن، تعمیق و توسعه اقتصاد بازار سرمایه در منطقه است. البته این دیدگاه بانک، محدود به‌این منطقه نمی‌باشد، بلکه این، توجهی عمومی بوده که نتیجه گیریهای آن را نسبت به واقعیّات هر منطقه و مشکلات و نیازهای آن، تعمیم می‌بخشد. در این‌جا، اشاره به‌این واقعیت را شایسته می‌دانیم که

بانک جهانی و پژوهشهای منتشر شدهٔ توسط مؤسسه‌های عربی نیز، آن را مدّنظر قرار داده‌اند، و آن این است که خاورمیانه (و به‌طور مشخص، جهان عرب) در ردیف کمترین مناطق «جهان سوم»، از نظر ادغام در بازار جهانی سرمایه است (۲۷). به‌همین دلیل، برنامه «اصلاح اقتصادی»ای که بانک جهانی برای منطقه مطرح می‌کند، تأکیدی بسیار بر توسعه و پایدارسازی پیوندهای اقتصادی‌اش (نظیر بازارها، تجارت، تولید، سرمایه، بانکها و ...)، با مراکز شبکه‌های ارتباطی سرمایه‌گذاری جهانی دارد. به‌عنوان مثال، این سیاست، تفسیرگر آن است که چرا این بانک، «همکاری» اقتصادی منطقه‌ای را وجههٔ اهتمام خود قرار نمی‌دهد؟ و چرا از این زاویه که بستری مناسبتر برای استقرار و رشد سرمایه‌های محلّی را فراهم می‌آورد، وارد نمی‌شود؟ و دقیقاً به‌همین علت، بانک یاد شده همهٔ همّت خود را مصروف واداشتن کشورهای منطقه به‌وارد نمودن برنامهٔ «اصلاحات» در بنیهٔ اقتصادی خود می‌کند، و «اصلاحات»، به‌مجموعه تعبیراتی اطلاق می‌شود که زیرساختهای یک کشور را تغییر داده، به‌طور خاص، بر خصوصی‌سازی و آزادسازی تجارت و اتخاذ تدابیری برای تشویق تبادل کالا و خدمات در سطح منطقه‌ای و جهانی، تأکید می‌ورزد. و باز به‌همان علت، بانک، بر اهمیت این که «آزادسازی» بازرگانی منطقه، جز با «ادغام در بازار جهانی»، فراهم نمی‌آید، پای می‌فشرد.

این توجه، در اولویتهایی که بانک جهانی برای توسعه کرانه غربی و نوار غزّه مشخص کرده است، نیز، نمود می‌یابد. این اولویتها، در شؤون ذیل عینیّت یافته است:

۱) تحوّل زیرساختهای جدید به‌نحوی که استحکام و پایدارسازی روابط مناطق فلسطینی را با محیط خود (اسرائیل و کشورهای عربی) فراهم آورد.

۲) تکیهٔ حکومت فلسطین بر سیاستی اقتصادی، که شرایطی مناسب را برای سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی ایجاد کند و در برابر، تمام سعی اسرائیل، مصروف این شود که حکومت فلسطین را وابسته به‌مدار اقتصادی خود، نگه دارد و از هر وسیله‌ای استفاده کند تا بتواند از تأسیس یک کشور مستقل فلسطینی، جلوگیری کند (۲۸).

به‌بیانی دیگر: بانک جهانی، منطقه را از زاویهٔ سرمایهٔ جهانی (و شرکتهای چندملیتی) و

منافع خود می‌بیند. شعار همیشگی اش، یعنی «اقتصاد بازار آزاد» نیز، از همین معنا سرچشمه گرفته است. در حالی که اسرائیل، جهان عرب را از راویه خروج از انزوای خرد و عادی‌سازی روابطش با آن، مورد توجه قرار می‌دهد. به‌همین دلیل، بر «همکاری منطقه‌ای در اقتصاد»، اصرار می‌ورزد؛ شعاری که ادبیات اسرائیل، آن ر به‌یک ایدئولوژی مترادف با صلح منطقه‌ای وکلیدی برای حلّ همهٔ مشکلات منطقه و دربرگیرندهٔ رشد و توسعه‌ای نجات‌بخش، تبدیل کرده است. و از نظر جهان عرب، بخش عمدهٔ ادبیاتی که به‌موضوع «بازار خاورمیانه» پرداخته‌است، بیانگر همّ سیاسی (در بُعد تاریخی ـ فرهنگی آن) است که درچارچوبی بزرگ، نیروها و حزبهای سیاسی را دربرگرفته است و بیمهایی از سیطره اقتصادی اسرائیل بر جهان عرب را از طریق «بازار خاورمیانه» به‌همراه دارد.

ز) آکادمیهای امریکایی و فلسفهٔ «اقتصاد صلح»

از او خر دههٔ هشتاد، برخی از آکادمیهای امریکایی، اهتمام خاصی را به‌روابط منطقه‌ای خاورمیانه و به‌طور مشخص، در عرصهٔ اقتصاد، مبذول داشتند. ین فعالیتها، همزمان و بلافاصله پس از گفتگوهای صلح اعرب و اسرائیل و فلسطین ـ اسرائیل، رو به فزایش گذاشت.

«آکادمی سیاست اجتماعی و اقتصادی در خاورمیانه»، در دانشگاه هاروارد، برجسته‌ترین این نهادها در تبلور بخشیدن به‌موضوعی است که عنوان «اقتصاد صلح» در خاورمیانه، بر آن اطلاق شد (۲۹). برخی از اقتصاددانان امریکایی (از دانشگاه هاروارد و آکادمی تکنولوژی ماساچوست)، که در تهیه اسناد «اقتصاد صلح» شرکت داشتند، پستهای مهمی را در نهادهای بین‌المللی، نظیر بانک جهانی، دستگاههای رایزنی (مشاوران) حکومت امریکا و پستهای آکادمیک ممتاز در اسرائیل، اشغال کرده بودند (۳۰). همچنین در فعالیتهای مؤسسات یاد شده، کارشناسانی از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و اقتصاددانانی از آکادمیهای امریکا، اسرائیل، مصر، فلسطین و سوریه، حضور داشتند.

در ژوئن ۱۹۹۳، «آکادمی سیاست اجتماعی و اقتصادی در خاورمیانه»، سندی را منتشر ساخت که متضمّن طرحی برای تنظیم روابط اقتصادی اسرائیل ـ فلسطین ـ اردن بود (۳۱). او، این

سند را به‌صورت سیاسی، در سطح نهادهای مختلف بین لملل، از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، کمیساریای اروپا، کشورهای اروپایی، دولت مریکا و حکومت ژاپن و دیگر طرفهای سیاسی درگیر در این منطقه، از جمه سازمان آزادیبخش فلسطین، اردن و اسرائیل، پخش کرد. سد مزبور، اهمیت خاصی به‌نقش مؤثر «ترتیبات تجارت آزاد» در روابط میان اسرائیل، اردن و حکومت فلسطین، به‌عنو ن گامی در راه تشکیل «یک گروه اقتصادی ـ خاورمیانه‌ای» (به‌همان شکل اتحادیه اروپایی)، قائل شد که ورود آزاد «کالا، خدمات، سرمایه و تکنولوژی» را مجاز می‌داند. از سویی، پیشنهاد کرد که یک بانک منطقه‌ای، برای توسعهٔ اقتصادی ایجاد شود و تعدیلاتی محدود، در تعرفه‌های گمرکی و مالیات بر کالا میان سرائیل و فلسطین، به‌وجود آید. این سند، توصیه نمود که دینار، در کنار شیکل، پول قانونی و رایج در نوار غزّه شود و از بانک جهانی خواست تا نقش ویژه‌ای را در نظارت بر توسعه مناطق فلسطینی، ایفا نماید.

نکته جالب توجه در این سند امریکایی، یکسان بودن پیشنهادها (به‌نحوی چشمگیر) با طرحهای دولت (کارگری) اسرائیل برای آیندهٔ روابط اقتصادی‌اش با جهان عرب، بویژه چگونگی رابطه اسرائیل، فلسطین و اردن است (۳۲). این یکسانی، درفراگیری معاده اُسلو و موافقتنامه ردن ـ اسرائیل، نسبت به بیشتر پیشنهادهای این سند نیز مشهود است، طوری که تنها به‌انطباق دیدگاههای طرفین، با مفاهیم اقتصاد لیبرالی جدید محدود نمی‌شود، بلکه در چارچوب کلّی پیشنهادها و ابزار اقتصادی مطرح شده از سوی اسرائیل نیز، قابل ملاحظه است. چنانکه دیدیم، نکات ‌سسی طرح منطقه‌ای اسر ئیل در مراکز و مؤسسه‌های اسرائیلی، در طول دههٔ هشتاد دیده می‌شود (۳۳). و روشن است که همان طرح از طریق آکادمیهای تحقیقاتی اسرائیل به‌پژوهشکده‌های امریکایی همتای خود، راه یافته و بار دیگر، از کانال این مؤسسات، به‌عنوان طرحی آکادمیک و امریکایی، به‌منطقه صادر شده است.

۳- دیدگاه اتحادیه اروپایی در برابر نقش و ساختار نظام جدید منطقه‌ای در خاورمیانه

برخلاف موضع رسمی امریکا، که در مرز تأکید بر حفظ منافع قتصادی و استراتژیک

خود در منطقه متوقف می‌شود و بشدّت پایبند حفظ امنیت اسرائیل و برتری نظامی اوست، موضع اروپا در طرح تصوّراتی جدا نسبت به شکل آینده خاورمیانه، تردیدی به‌خود راه نمی‌دهد. اروپا آینده منطقه ر از زاویه شرایطی که آن را برای ایجاد روابطی با ثبات در میان کشورهای منطقه لازم می‌داند، می‌بیند. همچنین، از این منظر که نقش و روابط اروپا در این روند، نسبت به شرق و غرب عربی و اسرائیل، متفاوت خواهد بود. این دیدگاه، برخاسته از نوعی نگاه به‌خاورمیانه و منازعات اعراب و اسرائیل است که بشدّت بر امنیت اتحادیه اروپایی، تأثیرگذار می‌باشد. ضمن آن‌که شروع روند گفتگوها در مادرید، در اکتبر ۱۹۹۱، اتحادیه اروپایی (جامعه اروپایی گذشته) را به‌پربار نمودن و فزونی بحثها (بویژه در چرچوب همکاری سیاسی اروپا)، دربارهٔ اتخاذ موضعی استراتژیک نسبت به خاورمیانه، وا داشت. که خلاصهٔ سند این گفتگوها در اروپا (منتشر شده در تابستان ۱۹۹۳)، دربارهٔ این موضوع، حکایت ز آن دارد که این اتحادیه با تکیه بر سیاستی بلندمدّت، به‌مشکلات «همکاری» [اقتصادی] و منیت در منطقه خواهد پرداخت که مستند بر تجربه اروپا در همکاری منطقه‌ای است. و نقش آن در گفتگوهای چندجانبه و رابطه با هریک از طرفهای درگیر، اعمّ از اعراب و اسرائیل، نقشی فعال و نشأت گرفته از «مصلحتی قوی در امنیت و ثبات منطقه»، خواهد بود (۳۴).

الف) جنبه‌های دیدگاه اروپا نسبت به روابط خود با منطقه

اتحادیه اروپایی، در روبط خود با خاورمیانه، ملاحظات ذیل را مورد استناد قرار می‌دهد:

۱) اتحادیه اروپایی، بر خود فرض می‌داند که «طرفهای درگیر را به‌پیشبرد گفتگوها برای حلّ مناقشه اعراب و اسرائیل تشویق کند، چه، این که به‌همکاری منطقه‌ای در درازمدّت، معتقد است. همچنین خود را شایستهٔ ایفای چنین نقشی به‌خاطر داشتن روابطی گرم با همهٔ طرفها و نزدیکی جغرافیایی و داشتن پیوندهای سیاسی و اقتصادی، می‌داند. به‌علاوه، «مشروعیت عزم خود را برای برقراری امنیت و ثبات در خاورمیانه و داشتن همکاری منطقه‌ای با همهٔ طرفها

به‌عنوان منطقه‌ای دارای اهمیت حیاتی از نظر تأمین انرژی»، کاملاً باور نموده است (۳۵).

۲) اتحادیه اروپایی، بیم آن را دارد که شکست تسویه سیاسی به «ناامن ماندن خاورمیانه به‌خاطر تهدیدهای امنیتی، صرف هزینه‌های هنگفت نظامی، از هم‌گسیختگی اقتصادی و برکنار ماندن از ورود به‌عرصه‌های بازار جهانی»، بیانجامد. اعلامیه (سند) کمیساریای اروپایی با لحنی که آن را در ادبیات اسرائیل در خصوص زمینه‌های «همکاری» فراگیر منطقه‌ای می‌بینیم، می‌گوید: «تجربه اتحادیه اروپایی ثابت می‌کند که می‌توان جنگ میان طرفهای قبلاً متخاصم را از طریق همکاری قتصادی به‌اندیشه‌ای نممکن تبدیل کرد وگرچه انتقال الگوی اروپایی به‌خاورمیانه آسان نیست، اما نشان می‌دهد که توسعه همکاری اقتصادی منطقه‌ای، می‌تواند از میزان درگیریها بکاهد و صلح را به‌روندی غیر قابل بازگشت تبدیل کند. همچنین ابزاری برای تشویق ملل منطقه به‌یادگیری زندگی مسالمت‌آمیز شود. به‌همین دلیل، شایسته است که در پی روند صلح، (روند همکاری) میان طرفهای منطقه نیز آغاز شود (۳۶).

۳) اروپا، دریافته است که توفیق «همکاری» منطقه‌ای در خاورمیانه، مشروط به کاهش تفاوتها و شکافهای فراوان در درآمد کشورهای منطقه است. این سند اروپایی، چنین بیان می‌دارد که کشورهای شرق عربی، «در دست یافتن به‌رشدی پیوسته و مداوم (self sustaining growth)» شکست خورده‌اند. در برابر، «اسرائیل، از سطح زندگی بالایی نظیر همتایان اروپایی‌اش برخوردار است ... یعنی سطحی بیش از ده برابر آنچه در کشورهای همجوارش مشاهده می‌شود. بنابر آمار بانک جهانی، هفت میلیون اسرائیلی، در سال ۲۰۱۰ تولید ناخالص ملّی نزدیک به‌تولید ۱۳۰ میلیون عرب در کشورهای همجوار خواهند داشت».

از سویی، اتحادیه اروپایی، حاکمیت «صلح» در منطقه و شاخص توسعهٔ اقتصادی را به‌یکدیگر مربوط دانسته، بر همین اساس، کشورهای عربی را به‌بذل تلاش، با هدف بالابردن شاخص توسعهٔ قتصادی، فرا می‌خواند. و در برابر، اعلام می‌کند که لازم است «اروپا، اسرائیل، کشورهای خلیج و جامعهٔ بین‌المللی، همهٔ تلاش خود را برای یاری رساندن به‌این حرکت، به کار گیرند».

۴) تحادیه اروپایی، کشورهای منطقه را به‌فعالیتهای ذیل، فرا می‌خواند:

ـ شروع «همکاری» منطقه‌ای، در «عرصه‌های بخش خصوصی و اتحادیه‌های بازرگانی، دانشگاهها، شهرداریها و مؤسسات فنّی ـ تکنیکی».

ـ «کنسرسیومهای مشترک»، برخاسته از این واقعیت که تجربه اروپا، تأکید دارد هیچ «همکاری منطقه‌ای»، بدون ایجاد مؤسساتی، دوام نمی‌یابد.

۵) همچنین، براساس تجربه، اتحادیه پیشنهاد می‌کند که این «همکری» منطقه‌ای، در دو جهت اصلی حرکت کند: جمع کردن توانهای مشترک و حلّ مشکلات مشترک. و بر آن است که یکی از مهمترین موانع بر سر راه توسعه در دو سطح اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه، «کوچکی حجم کشورهای ذی‌نفع که تا حدّ زیادی سطح فعالیتهای اقتصادی را کوچک می‌کند»، می‌باشد. بنابراین، تلاش برای تحقّق هدفهای ذیل، پیشنهاد می‌شود:

الف) پایه گذاری یک منطقه اقتصادی ـ خاورمیانه ی، که آزادی جابه‌جایی کالا، خدمات، سرمایه و کار، در آن دیده شود.

ب) تحوّل زیرساختهای اثرگذار در توانِ حمل و نقل، ارتباطات، انرژی و مدیریت آبی.

ج) به کارگیری بهتر منابع موجود در عرصه‌هایی همچون گردشگری، آموزش، تحقیقات، کشاورزی و صنعت.

۶) اسناد این تحادیه، مشکلات مشترک خاورمیانه را در زمینه‌های ذیل، محدود و تعریف می‌کند: پناهندگان، آب، انرژی، بهداشت و محیط زیست و حلّ همهٔ آنها را در «بالا رفتن سطح ثبات سیاسی و امنیت منطقه‌ای» می‌داند (۳۷).

۷) اتحادیه اروپایی، بر خود فرض می‌داند که رابطه‌ای سه‌جانبه، شامل خود، مشرق عربی و اسرائیل ایجاد کند، بدین ترتیب که «مدیریت این رابطه، با دقت تمام، فرصتهای همکاری، منطبق با توان هرطرف را فراهم آورد. همچنین، به‌ایجاد روابطی محکم‌تر میان اسرائیل و مشرق‌عربی، منتهی شود».

در این چارچوب، جامعه اروپا، امور زیر را به‌عنوان وظیفه خود مطرح می‌سازد:

الف) تشویق کشورهای مشرق عربی به‌اجرای اصلاحات اقتصادی و ورود به‌روابط همکاری منطقه‌ای.

ب) برقراری روابطی مشارکتی باکشورهای مشرق عربی بر منوال رابطه باکشورهای مغرب عربی، با مدّنظر قرار دادن خصوصیات ویژهٔ هر کشور.

ج) اعطای تسهیلات مشارکتی به‌اسرائیل، متناسب با شرایط او. جامعه اروپا معتقد است شرکت اسرائیل به گونه‌ای عمیق‌تر در تحولات اروپا، خواهد توانست چنین زمینه‌ای را برای او و منافع مشترک ایجاد کند.

د) برقراری رابطه با همه کشورهای منطقه بر «اساس احترام به‌حقوق بشر و تقویت بنیانهای دمکراتیک».

ب) سیاست اقتصادی اروپا نسبت به خاورمیانه

جهت‌گیریهای سیاست اقتصادی اروپا در قبال خاورمیانه، به‌امور زیر مستند است:

۱) تشویق «همکاری» منطقه‌ای: گزارش کمیساریای اروپا در این موضوع، می‌گوید: «در سایه حالت از هم‌گسیختگی موجود در منطقه، نتایج حاصل از اصلاحات محدود در یک کشور، نمی‌تواند ثمربخش و از نظر اقتصادی، کافی باشد. به‌همین دلیل، اهمیت همکاری منطقه‌ای، که اقتصادی باگستردگی (حجم) زیاد و فرصتهایی برای کار تخصصی اقتصادی را فراهم آورد، روشن شده است. به‌همین دلیل، شایسته است که تشویق به‌همکاری منطقه‌ای و ایجاد نهادهای مشترک، یکی از هدفهای موافقتنامه‌های آینده جامعه اروپا در تعامل باکشورهای خاورمیانه باشد» (۳۸).

اما علی‌رغم موافقتنامه‌های همکاری‌ای که این جامعه، در اواخر دههٔ هفتاد با پنج کشوری که مستقیماً درگیر منازعات عربی - اسرائیلی بودند، امضاء کردن کمیساریای اروپا معتقد است حجم روابط (در سطوح بازرگانی، سرمایه‌گذاری، علوم، تکنولوژی فرهنگ و گفتگوی سیاسی)، در حدّ و اندازهٔ «اهمیت استراتژیک منطقه نسبت به جامعه اروپا و نزدیکی جغرافیایی‌اش بدان»،

نیست. و از همین جا بود که دعوت به‌رویکردی نو از سوی اتحادیه اروپایی آغاز شد؛ رویکردی به‌دور از مفهوم همکاری توسعه‌مند صِرف و نزدیک به‌زمینه‌های چندگانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی». کمیساریا، بر آن است تا این «مشارکت» را بر گفتگوی سیاسی، حرکت به‌سوی تجارت آزاد، تشویق به «اصلاحات» اقتصادی، توسعهٔ همکاری منطقه‌ای و همکاری مالی، بنا نهد.

۲) تشویق کشورهای منطقه به «ادامه روند اصلاح و اتخاذ راهکارهای ملموس برای تشویق به‌ادغام و یکپارچگی منطقه‌ای». اتحادیه اروپایی، حذف تدریجی موانع گمرکی در میان کشورهای منطقه را پیشنهاد می‌کند، بدین اعتبار که این امر، به‌ایجاد منطقه آزاد تجاری در اوایل قرن بیست و یکم منجر خواهد شد. همچنین اتحادیه معتقد است: به‌وجود آمدن چنین منطقه‌ای، منافع قابل توجهی را عاید روابط عربی ـ عربی و عربی ـ اسرائیلی، خواهد کرد. دیگر تصور اتحادیه در مرحلهٔ بعد، مشارکت کشورهای شرق عربی و اسرائیل، «در سطحی وسیع از همکاری و آزادیهای اقتصادی است که اروپا و بخش وسیعی از جهان عرب را دربر خواهدگرفت». با نگاه به‌چنین افقی است که اسناد و گزارشهای اتحادیه، پشتیبانی از «تلاشهای کشورهای شرق عربی در جهت اصلاح سازمانهای سیاسی و اقتصادیشان را مورد تشویق قرار داده، آنها را به‌سوی اقتصاد بازار و کنترل جمعیت، سوق می‌دهند».

۳) تبعیض در رابطه با اسرائیل: روشن است که اتحادیه اروپایی، آمادگی خاصّی برای رابطه با اسرائیل دارد، چه در سطح دوجانبه و چه در سطح روابط سه‌جانبه منطقه‌ای. این حقیقت، از علاقه اسرائیل به‌داشتن چنین رابطه‌ای از یک سو و سطح رونق اقتصادی و پیشرفت تکنولوژیکی آن، از دیگر سو، نشأت می‌گیرد. سند کمیساریای اروپا در این خصوص می‌گوید:

«اسرائیل، پس از آن که متوسط تولید ناخالص ملّی‌اش، به‌دوازده هزار دلار برای هر فرد، رقمی که سیر صعودی را نیز می‌پیماید، رسید، و پس از آن که توان کار در سطح بالایی از مهارت را احراز نمود و از آن‌جاکه کشوری با قدرت صادرات کالا و ارائه خدمات با ارزش افزودهٔ بالا می‌باشد، خود را چنین می‌یابد که پیوندهای محکمی با منطقه اقتصادی اروپا دارد و علاقه‌مند است که در عرصه‌های مختلف، روابطی با آن که اتحادیه اروپایی را به‌دیگر کشورهای اروپایی

پیوند می‌دهد و برای طرفهای غیر اروپایی فراهم نیست، داشته باشد و با آن‌که لازم است روابط جامعه اروپا با اسرائیل، براساس مشارکت توأم با همکاری در آینده با کشورهای غرب و شرق عربی استوار باشد، امّا این، مانع آن نیست که این مشارکت، همراه با مدّنظر قرار دادن سطح علمی و تکنیکی اسرائیل باشد. همچنین شایسته است که رابطه جامعه اروپا با اسرائیل، براساس گفتگوی سیاسی و بازرگانی آزاد در کالا، سرمایه و خدمات و تشویق به‌همکاری منطقه‌ای استوار گردد. به‌علاوه، همکاری گسترده در همهٔ زمینه‌ها، از بانک تا تکنولوژی و از انرژی تا کشاورزی و دانش فنّی (مالکیت صنعتی و ...) نیز، مورد نظر است (۳۹).

۴) تشویق به‌روابط عربی ـ اسرائیلی دو و چندجانبه: اتحادیه اروپایی، یکی از وظایف خود را، قانع نمودن «شرکای عرب و اسرائیلی خود به‌شروع و پایه‌گذاری همکاریهای بلندمدّت می‌داند تا با یکدیگر در جهت توسعه‌ای اقتصادی و متوازن، کار کنند». اتحادیه، در این راستا، هر آنچه را به «تقویت شؤون صلح مورد انتظار از طریق موافقتنامه‌های همکاری عربی ـ اسرائیلی دو و چندجانبه و احیاناً ایجاد مؤسسات مشترک بیانجامد، مورد حمایت قرار می‌دهد». و سرانجام این‌که: اتحادیه اروپایی، تشویق اسرائیل به‌سهیم شدن در «توسعه منطقه به‌عنوان یک مجموعه» را از وظایف خود، می‌شمارد.

ج) دیدگاه اتحادیه اروپایی نسبت به نظام منطقه‌ای خاورمیانه‌ای

اتحادیه اروپایی، جهت‌گیریهای ذیل را به‌عنوان هدایت‌کنندهٔ سیاست برنامه‌ای و کاری خود، نسبت به شرق عربی و اسرائیل، مورد تکیه و توجه دارد:

۱) پایه‌ریزی یک منطقهٔ اقتصادی ـ خاورمیانه‌ای:

اتحادیه، در این خصوص، طرحهایی را برای بازرگانی، کار و سرمایه ارائه می‌دهد:

الف) در زمینه کالا و خدمات: اروپا، معتقد است که تشویق بازرگانی و تقویت روحیه تقسیم کار در میان کشورهای منطقه، بویژه کشورهای شرق عربی و اسرائیل، از اولویتهای او به‌شمار می‌رود و انتظار دارد حلّ منازعات اعراب و اسرائیل، به‌تغییر این سطح منتهی شود. اما بنا

به تجربه موافقتنامه صلح میان مصر و اسرائیل، تأکید می‌کند که حلّ و فصل سیاسی به‌خودی‌خود، برای زمینه‌سازی بازرگانی میان منطقه‌ای، کافی نخواهد بود و بر آن است که تصوّر افقی جدّی‌ای از شکل‌یابی «منطقه آزاد تجاری» (متشکّل از کشورهای شرق عربی و اسرائیل)، که حدود یکصد و بیست میلیون نفر را تا پیش از سال ۲۰۲۰ دربرگیرد، منوط به‌تغییر چهرهٔ منطقه به‌شکلی جذاب برای سرمایه‌گذاریهای خاص، فراهم آورد.

کمیساریای اروپا، برای غلبه یافتن بر تردیدهای موجود در خصوص ایجاد منطقه آزاد تجاری میان کشورهای شرق عربی و اسرائیل، تکیه بر دو اقدام، به‌صورت موازی و همزمان را پیشنهاد می‌کند:

ـ ایجاد منطقه آزاد تجاری نامتوازن یا ناهمگون، به‌گونه‌ای که اسرائیل، بلافاصله یا لااقل در خلال یک دورهٔ انتقالی کوتاه (۳ تا ۵ ساله)، اقدامات حمایتی خود را انجام دهد، در حالی که طرفهای عرب (به‌دلیل پایین بودن سطح دانش فنّی خود)، دوره‌ای طولانی‌تر (۱۰ تا ۱۲ سال) را برای چنین اقدامی لحاظ خواهند نمود.

ـ تکیه اتحادیه اروپایی بر روابط آزاد بازرگانی در فرآورده‌های صنعتی با کشورهای شرق عربی، که توان چنین تولیداتی را دارند. و این امر، به‌موازات روابط آزاد و کامل بازرگانی کالای صنعتی موجود، میان آنها و اسرائیل، از سال ۱۹۸۹ خواهد بود.

کمیساریای اروپا معتقد است که اقدام نخست، آرام نمودن بیمهای اعراب از اقتصاد اسرائیل می‌باشد و دومین اقدام، رساندن کشورهای شرق عربی به‌این باور که آنها، بخشی از مجموعه‌ی بزرگترند که اسرائیل و اروپا را هم شامل می‌شود و در «تشکّلی» خاص با اسرائیل نیستند (۴۰).

ب) *از نظر اجرایی:* کمیساریای اروپا، فعّال شدن این روند را، یکی از عوامل رشد اقتصادی و اجتماعی در خاورمیانه برمی‌شمرد. از سویی، از یک‌سو رو به رشد در مناطق فقیرتر (غزّه، مصر، اردن)، می‌کاهد و از دیگر سو کاستی نیروی کار غیرماهر را در کشورهای با درآمد زیاد، نظیر اسرائیل و کشورهای خلیج، رفع می‌نماید. در عین حال اشاره می‌کند که فعال شدن

نیروی کار، «عامل بحران سیاسی» نیز می‌باشد و انتظار می‌رود که مهاجرت نیروی کار در آینده، با حجمی کمتر از گذشته، ادامه یابد «زیرا مورد توقع است که طرحهای مشترک و هم‌پیمان، به‌صورت خودجوش، لاقل در سطحی محدود، جای نیروی کار مهاجر را در بازرگانی منطقه و صنایع آن، بگیرد». این کمیساریا، ایجاد پیمانی چندجانبه را برای حمایت از حقوق کارگران مهاجر، از جمله کارگران فلسطینی در اسرائیل، پیشنهاد می‌کند.

۳- در زمینهٔ سرمایه: کمیساریای اروپا بر آن است که از ویژگیهای خاورمیانه، «همزیستی کشورهای صادرکنندهٔ اصلی سرمایه (بویژه عربستان، کویت و امارات متحده عربی)، با کشورهایی است که به‌ورود سرمایه به‌کشورشان، برای مدّتی زیاد، نیازمندند». اسناد کمیساریا نشان می‌دهد که تنها بخشی اندک از این سرمایهٔ اضافی (که بیش از ۱۰٪ نیست)، در کشورهای فقیر منطقه، به‌کار گرفته شده است و انتظار دارد که نزدیکی دو عامل «صلح» و اصلاحات اقتصادی، تأثیر مثبتی را در سرازیر شدن سرمایه‌ها و به‌کارگیری آن در منطقه، برجای گذارد.

۲) آماده نمودن زیرساختهای منطقه:

ذهنیتهای اروپا در این خصوص، موارد ذیل را دربر می‌گیرد:

الف) حمل و نقل: کمیساریای اروپا، معتقد است که نیاز شدیدی به‌ساماندهی و بهبود زیرساختهای فعلی و حمل و نقل وجود دارد، به‌گونه‌ای که بتواند امکان جابه‌جایی سریع و فعّال، حجم بیشتری از کالاها و نفرات را در میان کشورهای منطقه فراهم آورد. اروپا، در چارچوب بهساری شبکه مواصلاتی میان کشورهای شرق و اسرائیل، پیشنهاد می‌کند که شش کشور مرتبط و درگیر با منازعات عربی ـ اسرائیلی، گفتگوهایی را در خصوص حمل و نقل میان خود، آغاز کنند. همچنین پیشنهاد می‌کند:

ـ نظام راههایی که منطقه را به‌اروپا متصل می‌سازد، پیش از پایان سال ۲۰۱۰ تکمیل شود. (یعنی زمان پیشنهادی برای به‌پایان رساندن کار برپایی بازار خاورمیانه یا بازار مشترک شرق عربی ـ اسرائیل).

ـ تکمیل خطوط ارتباطی درون شهری در منطقه به‌یکدیگر به‌وسیله بزرگراهها.

ـ تأکید بر شبکه ارتباطی میان اسرائیل، اردن و منطقه خودگردان فلسطینی با بنادر و فرودگاهها. «با مدّنظر قرار دادن استاندارد بین‌المللی برای زیرساختهای این شبکه‌ها در اسرائیل و اردن و نیاز فلسطین بدان». از سویی، فلسطینی‌ها را نصیحت می‌کند تا «دقیقاً انتخابهای گوناگون (در زمینهٔ نیاز به‌بنادر و فرودگاهها) را از زاویهٔ هزینه‌ها و منافع آن، مطالعه کنند به‌نحوی که دستیابی آزاد و بدون گمرک به‌بندرها و فرودگاههای اسرائیل و اردن را میسور سازد» (۴۲).

ب) انرژی

۱- برق: کمیساریای اروپا، بر آن است که منافع مستقیم و اقتصادی کشورهای شرق عربی و اسرائیل، در آن است که شبکه‌های برق خود را به‌یکدیگر متّصل کنند و انتظار دارد که این ارتباط، به‌پایین آمدن نرخ برق، به‌لحاظ نزدیکی جغرافیایی میان مراکز شهری و تفاوت الگوهای مصرف میان کشورهای مختلف، منجر شود. زیرا مرتبط شدن شبکهٔ برق کشورهای شرق عربی با شبکهٔ اسرائیل، به‌سرمایه گذاری زیادی نیاز ندارد. همچنین، کمیساریای روپا شایسته می‌بیند که این کار، نخستین گام در جهت «همکاری اقتصادی»، پس از حاکمیت صلح باشد. ضمن آن که معتقد است که صلح، اسرائیل، اردن و مناطق فلسطینی را در اجرای طرح بهره‌برداری از اختلاف سطح میان دریای مدیترانه و بحر میّت، برای تولید برق، قدر خواهد ساخت.

۲- نفت. کمیساریای اروپا، فعال شدن مجدد خط تاپلاین را همزمان با برقراری صلح در منطقه، پیشنهاد می‌کند. فرض بر این بود که خط تاپلاین، در دههٔ چهل، صدرات نفت عربستان را از رأس تنوره درخلیج، به‌دریای مدیترانه و باگذر از شهر حیفا (با خطی به‌طول ۲۰۵۰ کیلومتر و توان پمپاژ ۲۵۰ میلیون تن در سال)، آغاز کند. که بر اثر جنگ اعراب ـ اسرائیل در سال ۱۹۴۷، به‌جای حیفا، از شهر صیدا و با توان پمپاژی کمتر، استفاده شد. ضمن آن که به‌دلایل امنیتی، از این خط نیز بهره‌برداری نشد و خطوط دیگری، مورد استفاده قرار گرفت.

۳- گاز: کمیساریای اروپا، امتداد یافتن خطوط لوله گاز در شرق عربی و اسرائیل، در دو مرحله را مطرح می‌سازد:

ـ در مرحلهٔ اوّل، کشیدن یک خطوط لوله گاز از مصر به‌اسرائیل و کرانهٔ غربی و نوار غزّه و

احتمالاً به‌اردن (بندر عقبه) و لبنان

- در مرحلهٔ دوم و در زمانی طولانی‌تر، حمل گاز فرآوری شده در خلیج به‌دریای مدیترنه، برای کمک به‌مشرق عربی در زمینهٔ انرژیهای جایگزین.

۴- *تجهیز و بالا بردن سطح فن‌آوری استفاده از انرژی:* اتحادیه اروپایی معتقد است که باید همهٔ کشورهای منطقه، مصرف انرژی خود را کنترل کنند. زیرا این مصرف، به‌دلایل متعدد، روزبه‌روز افزایش می‌یابد. از جمهٔ این عوامل: «افزایش جمعیت، مهاجرت به‌شهرها و رونق فعالیتهای اقتصادی ناشی از حاکمیت صلح» است؛ علاوه بر مصرف ناشی از ارائه راه‌حلها برای رفع مشکل کم‌آبی (ایستگاههای آب شیرین‌کنی و ...). و به‌کشورهای نیازمند به‌انرژی وارداتی (اسرائیل، اردن، مناطق فلسطینی و لبنان)، پیشنهاد می‌کند، قوانین خاص و جهت‌داری را در خصوص انرژی و نرخ آن و ایجاد طرحهای مشترک با تکیه بر فن‌آوری جدید و مورد حمایت جامعهٔ بین‌المللی، وضع کنند. و بر همین اساس، کمیساریای اروپا پیشنهاد می‌کند که اسرائیل، اردن لبنان، مناطق فلسطینی و سوریه، در جهت یکسان‌سازی و هماهنگ‌سازی طرحهای بلندمدّت منطقه در خصوص انرژی، تلاش کنند. همچنین، آنها را تشویق می‌کند در تحوّل و به‌کارگیری منابع جدید و تجدیدشونده انرژی، بویژه انرژی خورشیدی، بکوشند (۴۳).

۳) *بهره‌برداری از منابع مشترک:*

توجهات اروپا بر زمینه‌های ذیل، تأکید می‌ورزد:

الف) گردشگری: کمیساریای اروپا پیش‌بینی می‌کند که پیامد خاتمه یافتن درگیری اعراب و اسرائیل، تحرّکی همه‌جانبه در گردشگری میان شش کشور درگیر در این منازعات و در دو سطح شخصی و گروهی باشد. که این امر، به‌زمینه‌سازهای جذابی برای گردشگری، که در این کشورها وجود دارد، (دریا، صحرا، کوهها، آثار باستانی، اماکن مذهبی و ...) وابسته است. تعداد گردشگران این شش کشور، در هر سال، حدود ده میلیون جهانگرد تخمین زده می‌شود، مشروط بر آن که «شرایط ثبات داخلی و خارجی، فراهم آمده باشد». اروپا، در چارچوب رشد بخش گردشگری در شرق عربی و اسرائیل [این کشورها را]، به‌توجه به‌نکات ذیل فرا می‌خواند.

ـ تمهید مقدماتی که اسرائیلی‌ها، مصری‌ها، لبنانی‌ها، فلسطینی‌ها، سوری‌ها و اردنی‌ها را قادر سازد تا بی‌هیچ مانعی، از کشوری به کشوری دیگر سفر کنند.

ـ به‌اجرا در آوردن برنامه‌های هماهنگ (و ترجیحاً مشترک) برای تسهیل و تشویق به گردشگری. از جمله: بهسازی زیرساختهای مواصلاتی و ارتباطات، تسهیل مقررات گذر از مرز، تسهیل مقررات «ویزا» یا لغو آن، توجه [و مرمّت] به آثار باستانی، تبلیغات مشترک، حفاظت از محیط زیست، اقدامات امنیتی و .... کمیساریای اروپا، پیشنهاد تشکیل کمیته‌ای را برای توسعهٔ گردشگری در خاورمیانه، متشکّل از رؤسای سازمانهای گردشگری ملّی، برای مبادلهٔ اطلاعات و برنامه‌ریزی مشترک، ارائه نموده است (۴۴).

ب) تخصص حرفه‌ای: کمیساریای اروپا، کشورهای منطقه را به تنظیم شبکه‌های همکاری با شرکت متخصصان در عرصه‌های مختلف نظیر: شوراهای شهری، دانشگاهها، شرکتهای کوچک و متوسط، مراکز پژوهشی، دستگاههای تبلیغی ـ فرهنگی و ... فرا می‌خواند. همچنین انتظار دارد که منافع بسیاری، بر این همکاریها مترتّب باشد، از جمله تسهیل انتقال دانش فنّی، «همکاری» در عرصه‌های اولویت‌دار، مشارکت در اعتمادسازی مثبت در منطقه و تأکید بر اهتمام خاص به‌دو گسترهٔ «دانش» و «فرهنگ» را مورد تأکید قرار می‌دهد (۴۵).

۱ـ *دانش:* کمیساریای اروپا، بر آن است که به‌جز اسرائیل، که حدود ۳٪ از تولید ناخالص ملّی خود را صرف «پژوهش و افزایش سطح تکنولوژی» می‌کند، به‌دلایل گوناگون علوم و تکنولوژی، از جایگاه رفیعی در خاورمیانه برخوردار نیست. به‌همین دلیل، [همه کشورهای منطقه] را به‌افزایش همکاری منطقه‌ای در زمینه پژوهشهای علمی، فرا می‌خواند و معتقد است که این همکاری، می‌تواند نتایج زیر را دربر داشته باشد:

ـ کشورهای عربی، خواهند توانست از تحقیقات دانشمندان اسرائیلی در زمینه‌های زیست‌محیطی، نظیر کشاورزی، انرژیهای تجدیدشونده آب و دارو، استفاده کنند

ـ همه طرفها می‌توانند امکانات خود، اعمّ از نیروی متخصص و سرمایه را، در یک جا جمع کنند.

ـ همکاری در این زمینه، از طریق پروژه‌های علمی مشترک تحوّل یافته، به «ابزاری برای تفاهم بیشتر»، تبدیل می‌شود. این کمیساریا، آمادگی اروپا را برای شرکت در این فعالیتهای علمی مشترک، به‌اعتبار تخصصش در عرصه همکاریهای علمی ـ منطقه‌ای، براز می‌نماید.

۲- فرهنگ: اتحادیه اروپایی، «همکاری فرهنگی را به‌عنوان یک عامل سیاسی، در تقویت تلاشهای صلح در خاورمیانه»، می‌بیند. از سویی، عرصه‌های نامحدودی را برای تبادل فرهنگی در منطقه، ملحوظ می‌دارد. اتحادیه، اجرای دو برنامه را پیشنهاد می‌کند که موفقیتهای مهمی در چارچوب اروپا محقق ساخته‌اند:

ـ مبادلهٔ دانشجویان فارغ‌التحصیل و محققان، میان دانشگاههای کشورهای خاورمیانه.

ـ برنامه آمد و شد جوانان بویژه میان جوانان اسرائیلی و فلسطینی.

کمیساریای اروپا، در جهت تشویق فعالیتهای پیشنهاد شده، ایجاد صندوقی را برای مبادلهٔ دانشجو در خاورمیانه، پیشنهاد می‌کند.

۴) بررسی مشکلات مشترک

اروپا، بر دو مشکل آب و محیط زیست، تأکید می‌کند:

الف) آب: پارلمان اروپا، بدین عتبار که همه کشورهای منطقه به‌جز ترکیه، عراق و مصر، مشکل کمبود منابع آبی دارند، پیش‌بینی می‌کند که مشکل کمبود آب، عاملی برای به‌وجود آمدن منازعاتی در میان طرفهای مختلف شود و معتقد است که سه راه‌حل برای این مشکل وجود دارد: کاهش سطح تقاضا (و به‌طور خاص برای کشاورزی)، به‌کارگیری فن‌آور جدید (بویژه در شیرین‌سازی و تصفیهٔ آب) و مبادلهٔ آب میان کشورهایی که در حال حاضر، آبی بیش از حدّ نیاز در اختیار دارند، با کشورهایی که از کمبود آب رنج می‌برند.

کمیساریا، همچنین افزایش نرخ آب را توصیه می‌کند. چه، این که این امر، موجب جلوگیری از هدر رفتن آب و به‌کارگیری فن‌آوری جدید، برای تصفیه و شیرین‌سازی آب می‌شود. و بر آن است که به‌کارگیری تجهیزات آب شیرین‌کن، تنها راه‌حل ممکن، بری تقویت منافع آبی در درازمدّت، بویژه در مناطق ساحلی است. امّا شیرین‌سازی، با فرض به‌کارگیری

فن آوری جدید در این خصوص، مری پرهزینه ست و با این وجود، کمیساریای اروپا، کشورهای منطقه را به‌سازماندهی پژوهشهای مشترک برای متحول نمودن تکنولوژی موجود و رسیدن به‌وضعی مطلوب، با استفاده از تخصصهای کشورهای خلیج و مطالعات اسرائیل، تشویق می‌کند.

کمیساریا، همچنین به‌ضرورتی شدید برای توجه به‌موضوع مدیریت مشترک حوزه اردن، از سوی سوریه، اردن، اسرائیل و حکومت خودمختار فلسطین و عنایت به‌آبهای زیرزمینی، در کوههای کرانه غربی که به‌سواحل اسرائیل می‌ریزد، اشاره دارد. و توجه را به‌این امر جلب می‌کند که درحال حاضر، منابع آبی میان طرفهای درگیر، به‌صورت‌عادلانه و کافی‌تقسیم نمی‌شود چه، این که «اسرائیل، بیش از ۲۳٪ از مجموع منابع آبی در ین منطقهٔ شبه اقلیمی را در اختیار دارد»، و پیشنهاد می‌کند شرکت مشترک آب، حداقل میان اسرائیل و مناطق فسطینی به‌وجود آید برمبنای فعالیت بازرگانی، اداره شود.

ب) **محیط زیست**: کمیساریای روپا، بشدت بر ایجاد یک همکاری زیست‌محیطی در منطقه، به‌دلیل انتظار حاد شدن مشکل آلودگی در دهه‌های آینده. در نتیجه رشد جمعیت و مهاجرت به‌شهرها، پای می‌فشارد و آمادگی اروپا را برای پشتیبانی تکنیکی در چارچوب همکاریهای زیست‌محیطی منطقه‌ای، اعلام می‌دارد (۴٦).

۵) اروپا و تشکیلات خاورمیانه‌ای

کمیساریای اروپا، به‌طور نسبی، ویژگی خاصی را بری ارتباط اروپا با مغرب عربی، در نظر می‌گیرد. آنها، از مفهوم «همکاری توسعه‌ای» (در چارچوب اقتصادی آن)، به‌نفع مفهوم «مشارکت»، چشم‌پوشی می‌کنند؛ یعنی توسعه چارچوب روابط، به‌نحوی که عرصه‌های گون گون (سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و ...) را دربر گیرد. همچنین، اتحادیه اروپایی، موضوع تعهد خود سبت به «سیاست درهای باز»، در اقتصاد مغرب عربی را در برابر پیبندی این کشورها (مرکش، الجزائر و تونس)، به‌دامهٔ روند «اصلاح و اعتمادسازی، با هدف تشویق ادغام منطقه‌ای»، مطرح می‌سازد. هدف اتحادیه روپایی از این سیاست، حمایت از غرب عربی، تشویق به «یکی شدن الجزائر، مراکش و تونس»، و ایجاد منطقه‌ای اقتصادی است که بتواند مجموعه

کشورهای اروپایی و کشورهای مغرب عربی را دربر گیرد» (۴۷).

اروپا، علاوه بر رابطه‌اش با کشورهای شرق عربی و اسرائیل و کشورهای مغرب عربی، رابطه‌ای را که بر آن، عنوان «کشورهای مدیترانه‌ای سوم»، طلاق نموده است، مطرح می‌سازد. این کشورها، به‌جز اعضای اتحادیه اروپایی، مراکش، الجزائر، تونس، مصر، اردن، لبنان، سوریه، اسرائیل، حکومت خودگردان فلسطین، ترکیه، قبرس و مالت، به‌جز لیبی (به‌دلایل سیاسی) را شامل می‌شود. و این، در حالی است که اتحادیه، در چارچوب قراردادهای «همکاری»، با بیشتر کشورهای یاد شده، رابطه دارد. این موافقتنامه‌ها، گشودن بازارهای اتحادیه اروپایی بر روی کالاهای صنعتی از کشورهای یاد شده را دربر می‌گیرد، اما شرایط دربارهٔ محصولات کشاورزی در کشورهای مختلف، تفاوت دارد. و در خصوص اسرائیل، بتصریح از ایجاد منطقه آزاد تجاری ویژه محصولات صنعتی، از سال ۱۹۸۹ یاد شده است.

۷) اروپا و موضوع «همگرایی» منطقه‌ای:

خلاصه یک گزارش کارشناسی و مشورتی، در خصوص «شکلهای حمایت مجموعه اروپا از طرح ادغام اقلیمی و همکاری میان کشورهای خاورمیانه»، که تعدادی از متخصصان اروپا (اعمّ از جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و دیگر تخصصها)، آن را به‌سفارش کمیسیون اروپا، به‌انجام رسانده‌اند، و از اگوست ۱۹۹۱ تا نوامبر ۱۹۹۲ ادامه یافته است، می‌گوید:

«خاورمیانه‌ای آرام و ایجاد رابطه با آن، برای مجموعه اروپا، دارای اهمیتی حیاتی است، خطرهای احتمالی برای به‌وجود آمدن رژیمهایی مخالف غرب و فشارهای ناشی از مهاجرت [به‌اروپا]، در نتیجهٔ فقدان امنیت سیاسی، از یک سو و عقب‌ماندگی اقتصادی از سویی دیگر، در کنار ضرورت تضمین صدور نفت، از خاورمیانه، همه و همه، این معنی را می‌رساند که دربرابر اروپا، راهی جز بذل اهتمامی درخور، به «حیاط خلوت خود» در خاورمیانه، وجود ندارد». از سویی، کشورهای جنوب (فرانسه، اسپانیا و ایتالیا)، از اعضای اتحادیه اروپایی، ضمن اشاره به‌موج خشونت که شمال افریقا را فراگرفته است، دیگر اعضا را به تلاش برای ایجاد فضایی امن و با ثبات در منطقه فرا می‌خوانند، زیرا بیم آن دارند که پناهجویان، به‌این کشورها هجوم آورند. و

درکنار آن، نگران «تهدیدهای امنیتی و فشار اقتصادی»، ناشی از حالت عدم ثابت در برخی ز کشورهای عربی میباشند (۴۸). بیانیهها و گفتگوهای پیمان آتلانتیک شمالی در سالهای اخیر نیز، بههمین امر اشاره مینماید (۴۹).

گزارش یاد شده اشاره میکند که تلاش اروپا در تشویق بههمکاری و دغام در منطقهٔ خاورمیانه ـ تاکنون ـ تنها در حدّ یک نظریه، «علیرغم ضرورت همیت احتناب‌ناپذیری که منطقه استراتژیک خاورمیانه برای قاره اروپا دارد»، باقی مانده است. همین گزارش، بشدت بر «تشویق بههمکاری و ادغام اقلیمی، بهعنوان توجهی راهبردی و درست، که اروپا باید آن را در قبال منطقه بپذیرد، صرر میورزد». همچنانکه بهتعامل با این «ادغام»، بهعنوان یک وضع و فرجام و دربرگیرندهٔ «تعداد قابل توجهی از تحوّلات و دستاوردها در سطوح مختلف»، اشاره میکند و بیان میدارد که تنها توجه بهموصوع، بهخودیِ خود، کافی نیست، بلکه باید جزئی از سیاست همهجانبه، نسبت به منطقه و مشکلات آن، تلقّی شود. همچنین، شش «زمینه را بهعنوان پایههای سیاست اروپا درمنطقه، میکند: ایجاد اقتصادی رو به توسعه، در یک چارچوب ترکیبی، مبادلهٔ فرهنگی ـ جتماعی در کشورهای منطقه با دیگر کشورها، مسأله فلسطین، محدودیت تسلیحاتی، حلّ منازعات در داخل منطقه ازگذر میانجیگری و رعایت و لحاظ حقوق سیاسی و حقوق بشر.

گزارش، تجربه اتحادیه اروپایی و فعالیتهای آن را تقریباً در عرصه نخست، منحصر میداند و نقش اتحادیه را در سه سطح تعیین میکند: نقشی مستقیم در قبال طرفهای منطقهای در خاورمیانه، نقشی در چارچوب بینالمللی و بویژه سازمان ملل متحد و نقشی تأثیرگذار در سیاست نیروهای غیرخاورمیانهای (بویژه ایالات متحده)، در قبال مسائل منطقه.

د) رشد خاورمیانهای در چارچوب «همگرایی»

گزارش بالا، چنین نتیجه میگیرد که لازم است اتحادیه اروپایی تلاشهای کشورهای خاورمیانه را بهتحقق تنوع اقتصادی (دوری ز تکیه زیاد و درازمدّت بهیک شاخهٔ اقتصادی نظیر

کشاورزی در مناطق مواجه باکمبود آب و یا نفت)، معطوف دارد. اگرچه «این تلاشها، بیمهایی ر برای صنعت روپا، دربر داشته باشد». از سویی، بر ضرورت تمرکز این تلاشها در چارچوب منطقه‌ای (اقلیمی) و اهمیت همراهی این کوششها با سیاست کلی کاستن از سطح اختلاف میان کشورهای غنی و فقیر منطقه، اصرار می‌ورزد و پیشنهاد می‌کند اتحادیه اروپایی، تلاش در این سطح (زمینه) را بر عهده گیرد: گشودن بازارهای خود به‌صورت گسترده‌تر پیش روی کشورهای منطقه، تشویق به‌بازرگانی لیبرالی (آزاد) میان کشورهای منطقه و همچنین میان منطقه با دیگر کشورها، تشویق به‌ایجاد منطقهٔ آزاد تجاری، هدف رسیدن به‌یکپارچگی گمرکی در درازمدّت، پشتیبانی و حمایت از سیاستهای اجتماعی و اقتصادی هماهنگ میان کشورهای منطقه با هدف «آزادسازی» بازرگانی و در نهایت، دست یافتن به‌آزادی کامل در فعالیت عوامل تولید، از جمله سرمایه و کار.

این گزارش، همچنین [کشورهای منطقه را] به‌توسعه زیرساختهای منطقه‌ای، با هدف پشتیبانی از خیزش به‌سوی «ادغام منطقه‌ای»، فرا می‌خواند. که این مقصود، از طریق ذیل صورت عمل می‌پذیرد:

ـ ارائه خدمات پشتیبانی از طرحهای منطقه‌ای در دو عرصهٔ ترابری و ارتباطات، و طرحهایی که با نگاه به‌بهبود و تحوّل خدمات و اطلاعات، تنظیم شده است. همچنین گزارش مزبور، اهمیت زیاد زیرساختهای «ادغام» را برای به‌نتیجه رساندن دیگر زمینه‌های یکی شدن، مورد تأکید قرار می‌دهد.

ـ ارائه کمکهای فنّی در برنامه‌ریزی توسعه با نگرش منطقه ی. در این خصوص، گزارش یاد شده به‌جدا نمودن سیاست کشورهای منطقه از جانب‌داری «ملّی» و خاص، فرا می‌خواند و به‌داشتن گرایش خصوصی‌سازی، که اخیراً فضای آن، کل منطقه را فرا گرفته است، همچنین آشکار کردن محدودیتهای خصوصی‌سازی را «در صورت عدم سازگاری‌اش با ایجاد بازارهایی بزرگتر»، توصیه می‌کند (۵۰).

ـ یکسان‌سازی و هماهنگ نمودن توصیه‌های اروپا در خصوص سیاستهای حکومتها،

زیرساختهای مالیاتی و موانع مالی، درکنار توصیه‌های بین‌المللی دیگر، با هدف ایجاد نزدیکی و پیوستگی میان کشورهای منطقه.

- ارائه دیدگاههای کارشناسی در زمینهٔ سازوکار جابه‌جایی و تعویض شاخه‌ها فعالیت اقتصادی‌ای که احتمال ضرر آنها می‌رود، در چارچوب طرح ادغام اقلیمی.

۱) مبادله فرهنگی - اجتماعی:

این گزارش اروپایی، امکان سازماندهی فرآیند مبادلهٔ فرهنگی - اجتماعی، در سطح منطقه‌ای را در تسهیل «ادغام سیاسی و اقتصادی»، تعیین نموده است. همچنان‌که مبادله میان اروپا و خاورمیانه، تحقق هدف: «بهبود روابط در درازمدّت و به‌صورتی فراگیر، درکنار تأمین کانالی برای سوق دادن افکار به‌سوی پذیرش ادغام و توسعه جامعهٔ مدنی» را دنبال می‌کند. پیشنهاد، آن است که این بخش تشویق به‌ایجاد شبکه‌هایی برای: «اعضای برگزیده و نخبهٔ ملّی»، که حامی طرح ادغام باشند (به‌عنوان مثال، جمعیتهای خاص)، تشویق ارتباطات ویژه و دوجانبه، حمایت از سازمانهای تخصصی و مرتبط با روند ادغام (نظیر مراکز تحقیقاتی وحدت عربی در بیروت)، پشتیبانی از سازمانهای آموزشی متخصص منطقه‌ای، تأسیس و فعال نمودن هیأتهای اعزامی به‌اتحادیه اروپایی در سطحی وسیع، و اعزام آن‌ها از پایتختهای منطقه به‌اروپا را در دستورکار قرار دهند.

۲) مسأله فلسطین:

این گزارش، در وهلهٔ نخست، اروپا را به‌پایبندی به‌موضع اسرائیل، که مبتنی بر اصل «زمین در برابر صلح» است، در برابر به‌رسمیت شناختن آن، از سوی اعراب، تشویق می‌کند. ثانیاً، پشتیبانی مستقیم اروپا ز اقتصاد فلسطین و مخالفت با تلاشهای اسرائیل، در جهت به‌ضعف کشاندن آن را مورد تأکید قرار می‌دهد. همچنین، مخالفت با روند ایجاد یک واقعیت جمعیتی در مناطق اشغالی فلسطین، از جمله قدس شرقی توسط اسرائیل را مورد اشاره قرار می‌دهد. و معتقد است که اتحادیه اروپایی، می‌تواند این سیاست را از راه اقناع و تأثیر در سیاست امریکا و وارد آوردن فشار بر اقتصاد اسرائیل، دنبال کند.

۴) محدود کردن تسلیحات:

گزارش یاد شده، بر آن است که سطح کار در این خصوص، چارچوب جامعهٔ بین‌المللی است که در سازمان ملل، نمود یافته است که از جانب مجموعه‌هایی کوچکتر نظیر اتحادیه اروپایی نیز مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌گیرد

از سویی پیشنهاد می‌کند که اتحادیه اروپایی، از نظارت سازمان ملل بر کارنامه فروش سلاح در جهان حمایت کند و ترکیبی جدید در سازمان ملل (به‌جای ترکیب قدیمی که صلاحیتهای لازم را نداشت)، برای پی‌گیری مأموریت خلع سلاح و تغییر نظام نظارت بر تکنولوژی موشکها (Technology Control Regime Missile) به‌یک پیمان رسمی را دنبال نماید. همچنین، ساختاری را برای جدا نمودن سیستمهای تولیدکنندهٔ سلاحهای تهاجمی و سلاحهای دفاعی در کنار منع گسترش کنترل شدهٔ تکنولوژی استفادهٔ دوگانهٔ (نظامی و غیرنظامی)، و گسترده نمودن نقش سازمان ملل در حفظ صلح و در نهایت، ایجاد نقشی برای آن برای مراقبت و نظارت بر صنایع اسلحه‌سازی محلّی، پیشنهاد می‌کند.

هـ) «میانجی‌گری» در منازعات منطقه‌ای و تأکید بر حقوق بشر

گزارش، در این زمینه، هیچ پیشنهاد مهمی را که به‌منطقه یا منازعات اعراب و اسرائیل مربوط باشد، مطرح نمی‌کند. بلکه، تنها به‌طرح اصول و اقداماتی کلّی،که با مشکلات فعلی منطقه برخوردی ندارد، می‌پردازد. دعوت این گزارش، به‌ایفای نقش «میانجی» توسط اروپا در حل منازعات منطقه‌ای و دوری از «سیاست مقابله»، بی‌توصیح نقش عملی و برجسته شارکت اروپا، در این خصوص است. در حالی که این تلاشها، با فعالیتهای ایالات متحده و به‌صورت یکسویه از سوی او در منطقه اعمال می‌شود. ضمن آن که حمایت از «توسعه مشارکت سیاسی و احترام به‌حقوق بشر و تقویت جامعه مدنی در منطقه»، تنها به‌صورت یک سخن، باقی خواهد ماند و چه‌بسا که بتواند وظیفه‌ای صرفاً تبلیغی را ایفا کند، در صورتی که به‌سیاستی ملموس و دور از مقیاسهای ترکیبی، تبدیل شود.

۱) دایره‌های «ادغام» در خاورمیانه

کارشناسان اروپایی، منطقه خاورمیانه را به‌پنج «حیطه» (realms) یا پنج «دایره همکاری»، تقسیم می‌کنند که هریک، فرصتها، توان و ظرفیت ویژه خود را دارد. این پنج دایره، عبارتست از: منطقهٔ خلیج، دایره عربی ـ اسرائیلی، شرق عربی، غرب عربی و همکاری جامع منطقه‌ای.

در خصوص منطقه خلیج، گزارش مزبور، اوّلاً، دعوت به‌همکاری و همیاری در ایجاد مجموعه‌ای امنیتی که ایران و کشورهای خلیج را دربرگیرد، مطرح می‌سازد. ثانیاً، کمک به‌تقویت ابزارهای ادغام در درون شورای همکاری خلیج را. در مورد دایره عربی ـ اسرائیلی، توصیهٔ گزارش، تلاش درازمدّت برای «به‌وجود آوردن یک مجموعهٔ منیتی عربی ـ اسرئیلی»، برپایهٔ: ترک مخاصمه، همکاری و هماهنگی اقتصادی، برپایی سازمانی مشترک برای اداره منابع آبی و مشکلات زیست‌محیطی است. برای کوتاه‌مدّت نیز، پافشاری بر سیاست «زمین دربرابر صلح»، به‌رسمیت‌شناختن اسرئیل و حمایت از اقتصاد فلسطین، مورد پیشنهاد گزارش است. البته، بی‌هیچ اشاره‌ای، به‌تأیید تشکیل دولت مستقل فلسطینی که بیانیهٔ سال ۱۹۸۰ و نیز موافقتنامه چهارم ژنو و ارائه پیشنهادهایی برای یجاد اعتماد متقابل، متضمّن آن است.

گزارش یادشده، اتحادیه روپیی را به‌تشویق «روابط همکاری/ادغامی»، میان کشورهای مشرق عربی و نهادینه کردن این روابط در صورت امکان، فرا می‌خواند. از سویی، عوامل و اقدامات اقتصادی را تنها محور روند ادغام در منطقه می‌شمارد. و به‌عدم دخالت در کار کشورهایی از خاورمیانه، که در راه همکاری/ادغام می‌کوشند، توصیه می‌نماید. بلکه تنها لازم می‌بیند که این تلاشها، از سوی اروپا، مورد حمایت قرار گیرد. در مورد کشورهای مغرب عربی، پیشنهاد کارشناسان اروپایی، به‌دست گرفتن تلاشهای ادغام می‌باشد و توصیه می‌کنند که روابط اروپا باکشورهای مغرب عربی، توسعه و سازمان یابد و برمبنای روابط منطقه‌به‌منطقه، شکل گیرد. ضمن آن‌که اهمیت پشتیبانی از توسعه اقتصادی این کشورها را از راه بازرگانی و بهبود بخشیدن به‌موافقتنامه‌های تجاری، یادآور می‌شوند.

گزارش، در آنچه که به‌همکاری جامع مربوط می‌شود، نکات ذیل را مطرح می‌سازد:

۱) تشویق تلاشهای مبذول‌شونده برای بازگرداندن فعالیت به‌نهادهای فراگیر نظیر: اتحادیه کشورهای عرب، صندوق پول عربی و صندوق عربی توسعهٔ اقتصادی واجتماعی. ۲) تجدید فعالیت گفتگوی عربی ـ اروپایی و تلاش برای نهادینه کردن آن. ۳) تشویق ترتیبات همکاری میان مشرق و مغرب عربی یا میان اجزای هریک از آن دو و «به‌طور خاص، در زمینه مبادلهٔ نیروی کار» (۵۱).

شاخصه‌های فراوانی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد ملاحظهٔ بُعد امنیتی، از اهمیت ویژه‌ای در تعیین دیدگاه اروپا نسبت به خاورمیانه، برخوردار است. از جملهٔ این شاخص‌ها، فرایند تجزیه منطقه به‌بلوکهایی کوچک، تأثیرپذیر و پاسخگو نسبت به تأثیرات خارجی است؛ از دیگر شاخص‌ها، تلاش اتحادیه اروپایی برای تنظیم روابط خود با همهٔ مجموعهٔ خاورمیانه، به‌طور جداگانه است. اتحادیه، در تلاشش، با هدف تشویق به «ثبات» در منطقه، با نیاز کشورهای منطقه به‌تغییر و اصلاح بنیادین (از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی)، نیز روبه‌روست، نیازی که ذاتاً نمی‌تواند با مفهوم «ثبات» اروپایی و مقتضیات آن، در کنار یکدیگر قرار گیرد. این امر، حکومتهای اروپایی را به‌حمایت از نیروهای محلی محافظه‌کار در منطقه، یعنی نیروهایی که از تغییر و دمکراتیک کردن سیاست و اجتماع، به‌خاطر ترس از مزایای آن بیمناکند، سوق می‌دهد. و همین واقعیت است که تنشهای سیاسی و اجتماعی مورد بیم اروپا را موجب می‌شود.

همچنین ملاحظه می‌شود که هدف از موافقتنامه‌های همکاری میان اتحادیه اروپایی و کشورهای منطقه، بهبود موضوع بازرگانی طرف اروپایی است که به‌عنوان یک مجموعه یا بازار واحد با همه کشورهای عربی، به‌طور جداگانه مرتبط است. این حقیقت، از امور مورد اشارهٔ زیر، آشکار می‌شود: نبودِ موانع (در موافقتنامه‌های یاد شده) بر سر راه کالاهای صنعتی که کشورهای اروپایی، صادرکنندهٔ آن هستند، و ادامه موانع سخت بر سر راه واردات محصولات کشاورزی که کشورهای مغرب عربی وارد می‌کنند، به ضافه نفت وگاز طبیعی و فسفات که هیچ مانعی بر سر راه واردات آن، از سوی کشورهای اتحادیه اروپایی، وجود ندارد. به‌تعبیری دیگر، اگر منافع کشورهای اتحادیه اروپایی اقتضا کند، از هیچ کوشش «حمایتی»، دریغ نمی‌کنند، چنانکه به‌هنگام

پیوستن اسپانیا و پرتغال به‌بازار مشترک اروپا (در برابر صادرات تولیدات کشاورزی مدیترانه‌ای از سوی این دو کشور)، یا در ایجاد موانعی دشوار بر سر راه ورود نیروی کار به کشورهای اروپایی، مشاهده شده است.

مضامین مطرح شده در سند کارشناسان اروپایی و رویکردهای کمیساریای اروپا، چارچوب وضع روابط اروپا ـ خاورمیانه را کاملاً تعیین و تبیین می‌کند (۵۲). مثلاً علی‌رغم سخن از مناطق، یا «دایره‌هایی» که عضویت هریک را از طریق مشکل یا مشکلات مشترک میان آنها تعیین می‌کند، دقت در تقسیمات پیشنهادی، ماهیت جغرافیایی صِرف آن (شرق عربی، غرب عربی، کشورهای خلیج و ...) را روشن می‌سازد. تقسیماتی که بازارهایی بسیار کوچک را در مقایسه با بازار بزرگ اتحادیه اروپایی، مطرح می‌کند. چه، مفهوم مطرح در سندهای یاد شده، مفهومی متفاوت از چارچوب وحدت اروپاست. این مفهوم، از سویی بر تثبیت «هویت یکپارچه اروپا» و از سوی دیگر، بر ایجاد یک بازار مشترک، تأکید دارد. با این وجود، پرسشی از روی الگوی اروپایی در «ادغام همکاریِ» خاورمیانه رخ خواهد داد. در نمونهٔ اروپایی، امر به‌مدّنظر قرار دادن اهمیت و اهتمام به‌حقیقتی وجودی «هویت فرهنگی عرب» و میل به‌تعیین چارچوب آن، منتهی می‌شود. این مفهوم، همچنین با تقسیمات جغرافیایی ـ بخش، بخشی، در تناقض است، تقسیماتی که از خاستگاه رعایت منافع اروپا (نه از منطق رعایت منافع اروپا ـ خاورمیانه یا اروپا ـ عربی مشترک)، سرچشمه می‌گیرد. و تمهیدات پیشنهادی (علی‌رغم مفهوم واژه «ادغام»، «همکاری» و «مشارکت»)، از روبه‌رویی با مشکلات عملی منطقه، اجتناب می‌ورزد. این تمهیدات، حتّی به‌مشکل اساسی ساختار مادی برای تعالی اقتصادی در عرصهٔ عربی نمی‌پردازد، چه رسد به‌تعالی خاورمیانه (وکاستن از تفاوت چشمگیر توزیع ثروت در میان کشورهای منطقه و درون هریک از آنها) این طرح، هدایت سیاستی توسعه‌ای ـ منطقه ی را که پایه‌های تکامل عربی (و در پی آن، خاورمیانه‌ای) را بنا نهد، مطرح نمی‌سازد و رهبردی را به‌سوی تکامل و تحوّلی دمکراتیک‌درمنطقه، به‌عنوان یک‌مجموعه، تثبت نمی‌نماید. شاخصهای‌آماری، و نیز تحولاتی‌که منطقه، در دو دههٔ اخیر شاهد آن بوده است، نشان می‌دهد که منطقه، به‌سوی هضم شدن در اقتصاد

جهانی و عقب‌نشینی از مواضع تأثیرگذار سیاسی خود در عرصهٔ بین‌المللی، در حرکت است.

۲) *اتحادیه اروپایی: در جستجوی نقشی ویژه*

از مراجعه به‌ادبیات رسمی و شبه‌رسمی اروپا نسبت به خاورمیانه، روشن می‌شود که اتحادیه اروپایی، در پی ایفای نقشی ویژه در قبال منطقه است؛ نقشی برخاسته از اعتبارات و ملاحظات استراتژیک، اقتصادی، جغرافیایی و چه‌بسا فرهنگی (۵۳)؛ از سویی و از سوی دیگر، برخاسته از تجربه اروپا در همکاری منطقه‌ای، در عرصه‌های مختلف و دست آخر، حفظ منافع خود در ایجاد نقشی که او را در حفظ منافعش در منطقه و تأثیرگذاری در ساختنِ آینده‌ای بهتر برای خود نیز مجاز می‌داند. این فرایند، موجب اتخاذ بُعدی سیاسی می‌شود که در نتیجهٔ تلاش ایالات متحده برای اِعمال نفوذ در منطقه و به کارگیری نیروها برای تثبت موقعیت خود، در آینده ست. این تلاش، به‌منظور نادیده گرفتن فرمول کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید، برای تقویت نقش اروپا (یا سازمان ملل) در این روند، دیده می‌شود، زیر کنفرانس مادرید، گفتگوهای دوجانبه را به‌عنوان عرصه‌ای بنیادین برای تسویه‌حسابهای سیاسی (با اشراف و نظر مستقیم ایالات متحده و حضور ظاهری و شکلی روسیه)، فراهم آورده است. و به‌اروپا و ژاپن نیز، نقشی قابل اعتنا در کمیته‌های اجراییِ گفتگوهای چندجانبه (به‌استثنای کمیتهٔ خلع سلاح)، یعنی کمیته‌های مربوط به‌عادی‌سازی و «همکاریِ» منطقه‌ای داده است (۵۴). که تا حدّی، اهتمام ویژه‌ای را که در چارچوب سیاست اروپا ـ خاورمیانه، کشورهای خط اوّل در منازعات اعراب و اسرائیل (مصر، سوریه، اسرائیل، اردن، لبنان و مناطق خودگردان فلسطینی) از آن بهره‌مندند، نشان می‌دهد، بدین اعتبار که در درجه اوّل، با موضوع عادی‌سازی ارتباط دارند. و این، زمانی است که اهتمام ویژه به کشورهای مغرب عربی (و به‌طور مشخص از سوی فرانسه، ایتالیا و اسپانیا) را به‌دلایل اساساً امنیتی، استثناء کنیم.

آنچه در اینجا برای ما مهم می‌نماید، توجّه توأم با پشتیبانی اروپا از تشکیل «منطقه اقتصادی ـ خاورمیانه‌ای» است. این عنایت، در مقاطع اصلی خود با تصوّرات اسرائیل در مورد منطقه و بویژه تصوّری که شیمون پرز، در کتاب خود با عنوان «خاورمیانه جدید» مطرح کرده

است، همسو و هماهنگ است. و در هر دو حالت، نمونهٔ وحدت اروپایی، برای توجیه ایجاد «نظام منطقه ی» جدید در خاورمیانه، چارچوب عادی‌سازی روابط میان کشورهای منطقه، به‌نفع تشکیل تدریجی زیرساختی اقتصادی ـ سیسی ـ امنیتی را دنبال می‌کند. این حقیقت، در ورای تأکید روپا بر ایجاد سازمانهایی منطقه‌ای، به‌عنوان ابزاری که گریزی از آن در راه‌اندازی و حدهای قتصادی ـ منطقه‌ای وجود نداشته، قابلیت تـداوم و تکـامل ر دارد، مشـهود است. و بـه‌طور مشخص، توجیه اقتصادی برای تشکیل طرح مورد نظر در توسعه اقتصاد بازار (به‌عنوان این که این توسعه به‌طور خودکار، به‌رشد و تعالی می‌انجامد) و در نتیجه، فرایند «ادغام» جدید در بازار سرمایه جهانی، برابر تعریف و شرایط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را مورد تأکـید قرار می‌دهد.

از جنبه موضوعی نیز، اروپا، از یک موضع محوری، در فرایند طرح توسعه و تـعمیق «ادغام» منطقه در بازار جهانی سرمایه، برخوردار است. به‌عنوان مثال، (اروپا) در سال ۱۹۹۲، روزانه، حدود چهار میلیون بشکه نفت خاورمیانه را وارد کـرد، کـه مـعادل ۲۵٪ از مـجموع صادرات نفت منطقه است. از سویی، بازارهای خـاورمیانه و بـخصوص کشـورهای خـلیج ر به‌بازارهای مهمی برای صادرات اروپا، تبدیل می‌کند. مثلاً آلمان، بـتنهایی، در سـال ۱۹۹۲، صادراتی برابر ۲۰ میلیارد دلار به‌منطقه داشته است که از این جهت، با ایالات متحده مریکا، برابری و رقابت داشته است. فرانسه، در همان سال، صادراتی به‌ارزش تقریبی ۱۴ میلیارد دلار، ایتالیا ۱۳/۵ میلیارد دلار و حتّی انگلستان، که کمتر به‌نفت منطقه نیازمند است، ۱۰/۶ میلیارد دلار داشته‌اند. به‌عبارت دیگر، کشورهای اتحادیه اروپایی، بـزرگترین سـهم را در بـازرگانی خارجی منطقه، یعنی معادل ۳۱٪ از صادرات جهان عـرب و حـدود ۴۴٪ از واردات آن ر در سـال ۱۹۹۰ داشته است و همچنین، نزدیک به ۴۹/۷٪ از واردات اسرائـیل و ۳۴/۷٪ از صادرات کالای این کشور را در همان سال، به‌خود اختصاص داد. در هر دو حالت، مازاد تجاری اروپا با جهان عرب، در سال یاد شده، به‌حدود ۴/۷ میلیارد دلار رسید و از حدود ۳/۲ میلیارد دلار مازاد تجاری با اسرائیل، بهره‌مند شد. این مازاد، در سطح بازرگانی اروپا با اسرائیل در سال

۱۹۹۲ به‌حدود ۵ میلیارد دلار رسید (۵۵).

اتحادیه اروپایی، بیش ز همهٔ دیگر مجموعه‌های اقتصادی در جهان (به‌جز ژاپن، در مجموعهٔ جنوب شرق آسیا)، به‌نفت منطقه متکی بوده و [به‌تناسب]، بیمی فزونتر از مهاجرت دسته‌جمعی در نتیجه تحوّلات سیاسی یا شدّت یافتن بحرانهای اقتصادی دارد. و این، از عواملی بوده است که کشورهای بازار مشترک اروپا را به‌بستن بازارهای کار خود بر روی مهاجرت از کشورهای معرب عربی، در آغاز دههٔ نود وا د شت. بدون هیچ شکی، بالارفتن میزان بیکاری در کشورهای مجموعه اروپایی به‌دنبال رکود قتصادی، که در دههٔ هشتاد رخ داد و بالاگرفتن ایدئولوژیهای افراطی ملّی و نژادی در برابر قومیتهای غیراروپایی و کاهش نقش چپی‌ها در دولتهای اروپایی نیز از عوامل وادارندهٔ به‌این سیاست، در روپا بوده است. بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپایی، دربرگیرنده اقلیتهای دورگه خاورمیانه‌ای (عرب، ترک، ایرانی و ...) می‌باشد و تخمین زده می‌شود در کشورهای اروپایی، حدود پنج میلیون نفر با تبار مغربی [مغرب عربی]، وجود داشته باشند (که بیشتر آنها در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و کشورهای «بینولوکس» بوده، یک‌سوم آنان، نژادهای کشورهای یاد شده را د رند). همچنان‌که تخمین زده می‌شود، تعداد مقیمان و دارندگان تابعیت، که تباری خاورمیانه‌ای داشته باشند، در اروپای عربی، حداقل به ۱۲ میلیون نفر برسد.

اروپا در «گفتگوی سیاسی» (که به‌عنوان گفتگویی اروپایی ـ عربی، پس از سال ۱۹۷۳ آغاز شد و هیچ‌یک از هدفهای خود را با وجود گذشتِ دو دهه، بر آن محقق نساخت)، تشویق به‌بازرگانی آزد و اصلاحات اقتصادی: برمبنای «همکاری» منطقه‌ای در عرصه‌های گوناگون و همکاری مالی (در همه عرصه‌ها به‌طور عامل و در خصوص سرمایه به‌طور خاصّ)، ابزاری برای ارتباط منطقه به‌صورتی فراگیرتر و عمیق‌تر، به‌شبکه روابط تجاری ـ مالی ـ بانکی ـ سرمایه‌گذاری متمرکز در اروپا را می‌بینند. ملاحظه می‌شود که هتمام روپا، از منظر برنامه «همکاری» و ادغام منطقه‌ای، بر شرق و غرب عربی تأکید می‌ورزد، بدین اعتبار که کشورهای خلیج، از گذر بازار نفت، به‌نقطهٔ اتصالی با بازار جهانی تبدیل شده ند و از دههٔ هفتاد، شاهد رقابتی سخت دربازارهای

خود از سوی مجموعهٔ کشورهای اروپایی، ایالات متحده و ژاپن بوده‌اند. از سویی، تأکید بر توسعه زیرساخت و جهانگردی و نیز فهمی از فرایند ادغام و همکاری اقتصادی، به‌عنوان کاری که عرصهٔ آن در چارچوب بازار (بازرگانی آزاد به‌صورتی اساسی) منحصر است، مشاهده می‌شود. به‌همین دلیل، اهتمام بسیار کمتری را به‌روند تکامل و همسانی در تولید و توسعه می‌بینیم؛ معنایی که تقریباً با تعریف اسرائیل از همکاری منطقه‌ای، منطبق است. و شاید این جایگاه متمایز (اقتصادی، جغرافیایی، امنیتی و دموکراتی)، که روپای غربی در رابطه‌اش با خاورمیانه از آن برخوردار است، تنها بر انگیزانندهٔ او، برای تنظیم روابطش با منطقه در ساختارها و سطوح مختلف، باشد. اروپا رابطه‌ای سه‌جانبه را میان خود، مشرق عربی و اسرائیل و رابطه‌ای میان خود و مغرب عربی را مطرح می‌سازد. همچنان که رابطه‌ای میان خود و کشورهای حوزهٔ دریای مدیترانهٔ غیر عضو در اتحادیه اروپایی را دنبال می‌کند. در عین حال، تلاش کمیساریای اروپا، ترویج ادبیاتی جدید در توصیف روابط آینده‌اش (سخن از «مشارکت» و تولید «همکاری» در عرصه‌های گوناگون و تجدید «گفتگو»ی سیاسی اروپایی-عربی) با شرق و غرب عربی است، که از واقعیت وابسته نمودن منطقه به‌اروپای غربی و مراکز سرمایه‌گذاری و صنعتی پیشرفته، حکایت دارد. این وابستگی - حسب نشانه‌های آن - در ساختار کالاهای صادراتی به‌اروپا و وارداتی از آن، همچنین حجم این مبادلات نسبت به مجموع آن، ضعف زیرساختی بازرگانی منطقه‌ای، ادغام اقتصادهای منطقه، ضعف صنایع و ... کاملاً پدیدار است (۵۶). علی‌رغم اصرار و ادّعای اتحادیه اروپایی (البته در گفتار)، مبنی بر ایجاد رابطه‌ای «متوازن»، بین خود و هریک از کشورهای شرق عربی و اسرائیل، آنچه کاملاً نمایان است، امتیازی است که اروپا برای رابطهٔ خود با اسرائیل و در ذیل شعار «برابری سطح تکامل اقتصادی اسرائیل» قایل است و همین امر، اروپا را به‌برقراری رابطه اقتصادی بیشتر با اسرائیل، واداشته است در امور زیر، چهره می‌نماید: تنوع صادرات و واردات میان دو طرف، بخشودگیهای گمرکی دوجانبه نسبت به کالاهای صنعتی، به‌رسمیت شناختن اسرائیل به‌عنوان عضو کامل در عرصهٔ پژوهشهای علمی و تکنولوژیکی پیشرفته، اعطای جایگاه ویژه به‌اسرائیل در مبادلات اقتصادی با اروپا، از جمله برتر شناختن

فرآورده‌های کشاورزی اسرائیل.

همچنان‌که تلاقی تصوّر اتحادیه اروپایی، از شکل و ساختار نظام منطقه‌ای ـ خاورمیانه‌ای جدید، با عناصر اساسی این ساختار در تصوّرات اسرائیل، جالب توجّه است (۵۷). ین تلاقی در دو تأکید هر دو تصوّر بر امور زیر، نمود می‌یابد:

ـ راه‌اندازی یک منطقه بازرگانیِ آزاد، در مراحل نخست.

ـ فعال نمودن طرحهای زیربنایی و طرحهای در خدمتِ گردشگری

ـ پنهان نمودن مسائل سیاسی، که روند «ادغام اقتصادی» را در سایهٔ همکاریهای گسترده در سطوح داخلی و خارجی، میان‌کشورهای نامزد برای مشارکت در بازار مشترک، دنبال می‌کند؛ حقیقتی یک‌سویه برای ادغام اقتصادی (که شاید به‌دیدگاه سرمایه‌داری نزدیکتر باشد)، که حول محور «توزیع» (یا «مصرف»)، می‌چرخد و نظری به‌بهبود فرایند «تولید» ندارد.

[امّا باید دانست] تلاقی و اشتراک استراتژی اروپا و استراتژی اسرائیل در خصوص آیندهٔ خاورمیانه، تضاد این دو استراتژی را در اهداف بلندمدّت، از بین نمی‌برد. چه این که همزمان با بالاگرفتن عتبار سیاسی ـ استراتژیک در طرح اسرائیل دربارهٔ پروژه‌های آینده‌اش، که در ایجاد نظام حدید خاورمیانه شکل می‌یابد، این طرح از نظر اقتصادی، گرفتار قید و بندهای بازارها و چارچوبهای اقتصادی بلوکهای اصلی قتصاد جهانی (یعنی اتحادیه اروپایی، بازار ایالات متحده و در درجه‌ای کمتر، ژاپن و کشورهای جنوب شرق آسیا، به‌اضافه جمهوریهای آسیاسی میانه) است. در حالی که اتحادیه اروپایی، به گونه‌ای اساسی، به‌مرزبندی حوزهٔ نفوذ اقتصادی خود و «کنترل امنیت»، در «حیاط خلوت جنوبی خود»، توجه دارد و به‌عنوان مرحله‌ای از نفوذ سیاسی و مرزبندی در هنگام عقب‌نشینی سیاسی و محدود شدن نفوذ ایالات متحده در منطقه، به‌فکر بهره‌برداری بیشتر از آن است.

برخی از استر تژیستهای اروپایی معتقدند که رابطه و اهتمام فعلی ایالات متحده نسبت به خاورمیانه، پدیده‌ای گذراست، زیرا بر آیند عوامل و ملاحظاتی گذرا از قبیل: واردات نفت، منازعات اعراب و اسر ئیل و سیاست مهار تحاد شوروی، می‌باشد. این گروه، بر آنند که اتحاد

شوروی، دیگر عملاً وجود ندارد و روسیه نمی‌تواند تهدیدی برای منافع ایالات متحده در خاورمیانه باشد؛ وابستگی اروپا به‌نفت خاورمیانه، بیش از وابستگی امریکا بدان است و بالاخره، منازعات اعراب و اسرائیل، راه خود را به‌سوی حل شدن و از بین رفتن طی می‌کند. اینان، همچنین بر این نکته اشاره دارند که خاورمیانه، نمی‌تواند تهدیدی برای امنیت اروپا، از راه گسترش موشکهای بالستیک و فزونی نفوذ جنبشهای اسلام و سیاسی در مرزهای جنوبی اروپا ـ که امریکا مواجه با آن نیست ـ باشد. محافل دارای نفوذ اروپا، خطرهای پیش روی اروپا را پس از نابودی «خطر شوروی»، از ناحیه «جنوب» و از مغرب عربی، با محدوده‌ای مشخص‌تر می‌دانند (۵۹).

به‌همین دلیل، اتحادیه اروپایی، اندیشهٔ ایجاد بازاری مشترک در منطقه را با همان انگیزه و وضوحی که اسرائیل مطرح می‌کند، مطرح نمی‌سازد، بلکه اساساً به‌دستیابی به‌تسویه حسابی سیاسی، مبنی بر «موافقتنامه‌های همکاری اسرائیل ـ اعراب و دیگر طرفها»، فرا می‌خواند و همزمان، «اسرائیل را به‌مشارکت در توسعه و رشد منطقه، به‌عنوان یک واحد»، دعوت می‌کند و چه‌بسا تأمین «آرامش» و «ثبات» در منطقه نزد اروپا، بر دیگر ترتیبات، اولویت داشته باشد، زیرا خطر «از بین رفتن آرامش و ثبات»، می‌تواند در صورت وقوع، «تأثیراتی فرامنطقه‌ای»، یعنی آثاری بر اروپا، پیش از دیگران، داشته باشد (۶۰)

همچنین اروپا می‌داند که ایجاد بازاری مشترک، سالهایی طولانی، زمان می‌طلبد. یکی از مسؤولان سیاسی اتحادیه اروپایی در امور خاورمیانه، می‌گوید:

«باید پذیرفت که به‌وجود آمدن روابطی بازرگانی و فراگیر میان اسرائیل و همسایگان عربش، سالها صبر و پایداری را می‌طلبد، ولی اگر اسرائیل بتواند حجم مبادلات بازرگانی خود با کشورهای عرب را، پس از صلح و طیّ ده سال، به‌پنج درصد میزان تجارت خود برساند، در آن صورت است که موفقیت بزرگی به‌دست آمده است» (۶۱).

از این روست که اندیشهٔ اروپا، در اساس، به‌روابطی جدا با هریک از کشورهای مشرق و مغرب عربی و اسرائیل، معطوف می‌گردد (۶۲). یعنی اندیشه‌ای که برای تداوم خود، چارچوبی

سازمانی و نهادی را می‌طلبد و پیشنهاد می‌کند چارچوبی که کنفرانس مادرید برای استقرار صلح در خاورمیانه به‌وجود آورده ست، حفظ شود و به‌سزمانی منطقه‌ای، همچون سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) ، ارتقاء سطح یابد. به‌بیانی دیگر: اتحادیه اروپایی، بر تحوّل چارچوب گفتگوهای چندجانبه، پای می‌فشارد، یعنی جایی که می‌تواند کمیتهٔ توسعه اقتصادی منطقه و دیگر کمیته‌های کاری دیگر را رهبری و هدایت کند و منابع درآمدی جدید را با هدف توسعهٔ نفوذ اقتصادی و بهینه‌سزی فرصتهای رقابت با مجموعه «نفتا» به‌رهبری ایالات متحده. برای خود فراهم آورد؛ بلوکی اقتصادی که برای ادامه و بهره‌مندی بیشتر از برتری سیاسی و نظامی خود، تلاش می‌کند (۶۳). در کنار این، چنین اعتقادی وجود دارد که حکومتهای اروپایی، با انگیزه‌ها و عوامل گوناگونی، بویژه پس از پیمان ماستریخت در سال ۱۹۹۳، تلاش می‌کنند که خود را از برخی جهات، و در سیاست خارجی، از امریکا برتر نشان دهند (به‌عنوان مثال، رفتار متمایز آنها در تحریم اقتصادی عراق، داشتن همکاری بازرگانی با ایران، ابراز مخالفتهایی با امریکا در خصوص «گات»، موضعگیری در خصوص قضیه بوسنی و ...). امّا محدود بودن توان نظامی آنها ـ به‌اعتقاد برخی تحلیل‌گران ـ آنها را واداشته است تا به‌نیروی نظامی امریکا، برای حمایت از منافع خود در منطقه، متکی باشند (۶۴). این دوگ‌نگی میان دیدگاه اروپایی غربی در مورد نقش خود در منطقه و میان سیطرهٔ نظامی امریکا در منطقه، در تلاش اروپا برای بهبود مواضع اقتصادی‌اش (که نسبت به جایگاه امریکا، از موقعیت بهتری برخوردار است) و گسترده نمودن سطح حوزه فعلیت و ایفای نقش سیاسی‌اش (که امریکا در آن، دارای برتری چشمگیری است)، در فریند تسویه سیاسی، خارج از نقش کاملاً ثانوی او، بازتاب می‌یابد؛ نقشی که ایالات متحده برای خود ترسیم نموده و تقریباً در انحصار خود او، برای اداره فرایند یاد شده می‌باشد.

تنها این نکته باقی می‌ماند که برخی معتقدند هدایت‌کنندهٔ سیاست اروپای غربی در خصوص مرزهای شرقی و جنوبی‌اش، «حمایت از تمدن اروپا» (۶۵) می‌باشد. مدّعیان حمایت از «تمدن اروپایی»، می‌پندارند که آنچه به‌این حمایت خدمت خواهد کرد، تنها و تنها تحکیم همکاری و وحدت در چارچوب مرزهای تمدّنی اروپا، جذب تدریجی تمدّنهای همتا،

تلاش برای جلوگیری از توسعهٔ نیروی نظامی کشورهای غیراروپایی یا اسلامی، جلوگیری از کاهش قدرت نظامی غرب و در نهایت، پشتیبانی از مجموعه‌های همسو با منافع غرب در درون دیگر تمدّنهاست.

۴- سیاست امریکا و اروپا و به‌حاشیه کشاندن جهان عرب

نادیده گرفتن توجهات امریکا، اروپا و اسرائیل نسبت به جهان عرب و تلاش آنها در جهت به‌حاشیه کشاندن جهان عرب (از منظر اقتصادی و سیاسی)، در دهه‌های اخیر، بسیار دشوار است. برخی از شاخصها و نشانگرهای به‌حاشیه کشاندن جهان عرب، اینها هستند. کاهش قیمت نفت، کاهش متوسط رشد تولید عربی چه، این که تولیدکشاورزی از نسبت ۱/۵٪ نسبت به تولیدکشاورزی جهانی تجاوز ننموده است و نسبت تولید صنعتی جهان عرب تنها به ۰/۵٪ تولید صنعتی جهان می‌رسد، انتظار تأثیرات منفی در اقتصاد عرب درنتیجهٔ پیمان اخیر اوروگوئه یا موافقت‌نامهٔ «گات»، پایین آمدن سهم صادرات عربی (که بیشتر حول محور نفت و برخی دیگر مواد خام می‌چرخد) از متوسط صادرات جهانی، ادامه افزایش میزان بدهیهای خارجی نسبت به تولید ناخالص ملّی (به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۹۲ به ۸۲٪ رسید)، دامنه فاصلهٔ غذایی، افزایش متوسط بیکاری به‌سطوح بسیار بالا، کندی متوسطهای رشد در طول دههٔ نود و بالاخره افزایش بسیاری از مشکلات اجتماعی و امنیتی همچنان‌که حرکت روابط دو یا چندجانبهٔ تجاری در جهان عرب، همچنان متزلزل، بی‌ثبات و رو به‌کاهش است (به‌طوری که نسبت صادرات و وارداتِ میانْ ـعربی، در سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ به ۲ تا ۳ درصد کاهش یافته است). همچنین در سالهای اخیر، کاهش چشمگیر مبادلهٔ نیروی کار میان کشورهای عربی و متوقف شدن کمکهای مالی دولتی، مشاهده می‌شود (٦٦). در عرصهٔ چنین واقعیتی و نیز وضعیت به‌حاشیه کشاندن جهان عرب از نظر سیاسی، که روند آن در دههٔ هشتاد و نیمه اوّل دههٔ نود شتاب گرفته است، جهت‌گیریهای استراتژیک و سیاسی اروپا نسبت به منطقه عربی و خاورمیانه، شکل می‌گیرد؛ سیاستی که هنوز هم علی‌رغم تحوّلی که وارد ادبیات سیاسیشان شده، دور از فهم موضوعی واقعیتهای جهان عرب و

نیازهای آن در سطوح اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است و ز تحکیم رابطه‌ای براساس مشارکت و استوار بر حترام متقابل به‌منافع طرفین، ناتوان می‌باشد. بی‌شک پراکندگی جغرافیایی ـ سیاسی جهان عرب و عدم وجود یک استراتژی امنیتی و توسعه‌ای واحد، در ادامه روند به‌حاشیه‌کشاندن سیاسی و اقتصادی جهان عرب، مؤثر است. همچنان که ادامهٔ فشار اروپا و ایالات متحده (و دخالتهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، حسب «نسخه» قتصاد لیبرال جدید، به‌روند این کنارگذاری کمک می‌کند. و همهٔ اینها، در کنار فشارهای سیاسی برای سوق دادن تسویه سیاسی و عادی‌سازی روابط میان‌کشورهای منطقه، که از لیبی تا ایران امتداد می‌یابد، قرار دارد؛ فشارهایی که هدف آن، راندن منطقه به‌یک همگرایی سریع در امور سیاسی، قتصادی و فرهنگی را با خواستهای مراکز بازار جهانی دنبال می‌کند؛ خواسته‌هایی همچون سرمایه‌ای و اقتصادی کردن بازارها، بر بر پیش‌شرطهایی که بر آن تحمیل می‌شود و لحظه‌ای تاریخی که با موازنه‌های (سیاسی، اقتصادی و نظامی) متمایز می‌شود، حدود آن را مشخص می‌سازد.

۵- ژاپن و نظام منطقه‌ای خاورمیانه‌ای

شاخصهایی وجود دارد که نشان می‌دهد ژاپن، که در سال ۱۹۹۰ بالغ بر هفده میلیارد دلار واردات از کشورهای عربی داشته (که عمدهٔ آن نفت و مشتقات آن بوده ست)، و کالایی افزون بر هشت میلیارد دلار بدان صادر نموده است، با اهتمامی خاص، پس از کنفرانس مادرید، موافقتنامه اُسلو و نیز به‌دنبال شرکت در چند کمیتهٔ کاری در گفتگوهای چندجانبه، به‌خاورمیانه می‌نگرد. و چنین به‌نظر می‌رسد که مهمترین تغییر در نگاه ژاپن به‌منطقه، مربوط به‌رابطه‌اش با اسرائیل است، البته پس از احراز این واقعیت توسط ژاپنی‌ها که دیگر نباید از به‌اجرا در آمدن تحریمهای عربی، بیمناک باشند. برخی کارشناسان ژاپنی، عنایت ژاپن به‌روی آوردن به‌خاورمیانه و از جمله اسرائیل را، معلول چند عامل می‌دانند که برخی از آنها عبارتند از: ضعف جهان عرب در عرصه بین‌المللی به‌دنبال جنگ خلیج و اختلافات عربی ناشی از آن، از بین رفتن خطر قطع نفت، که اکنون بی‌هیچ خطری از جانب کشورهای عربی و ایران، در دسترس قرار گرفته

است، علاقهٔ ژاپن به‌در پیش گرفتن سیاستی خاصّ خود در قبال مسائل منطقه، دعوت به‌ایجاد بازار منطقه‌ای ـ خاورمیانه‌ای، که زیرساختی برتر را برای روابط اقتصادی و توسعه‌ای با ژاپن و دیگر بلوکهای اقتصادی تشکیل می‌دهد (۶۷). منابع وزارت خارجه ژاپن گوشزد می‌کنند که دیدار وزیر خارجه ژاپن از اسرائیل، در می ۱۹۹۴ به‌توافقی میان طرفین منجر شد که متضمّنِ همکاری در عرصهٔ تکنولوژی و همکاری اقتصادی است و هر دو طرف، به‌موافقت در «همکاری سه‌جانبه» (یعنی سرمایهٔ ژاپن، تکنولوژی اسرائیل در طرحهای توسعه در کشور ثالث از کشورهای «جنوب») و مبادلهٔ بازرگانی و توسعه همکاریهای علمی و فرهنگی، دست یافتند (۶۸).

امّا [باید دانست که] توجه ژاپن به‌منطقه، در وهلهٔ نخست، محدود به‌نفت و در وهلهٔ بعد، بازار منطقه است و در خصوص زمینهٔ دوم، بخش خاورمیانه وزارت بازرگانی و صنایع جهانی در ژاپن، از زبان نائب رئیس این وزارت، چنین ابراز عقیده می‌کند:

«حجم بازار بسیار مهم است ... اسرائیل، کشوری پیشرفته است که بازاری کوچک دارد که از پنج میلیون نفر تجاوز نمی‌کند و به‌عنوان یک بازار، کافی نیست. ولی اگر تعداد ساکنان چهار کشور اسرائیل، اردن، سوریه، لبنان و فلسطینی‌ها را در نظر بگیریم، حجم بازار، به‌حدود ۲۷ میلیون نفر خواهد رسید. [بنابراین] ایجاد بازاری منطقه‌ای برای سرمایه‌گذاری خارجی، یک ضرورت است.. ولی اکنون، این بازار منطقه‌ای، وجود ندارد و این امر، مشکلاتی را برای شرکتهای خارجی، به‌وجود آورده است». این مسؤول ژاپنی، پنهان نمی‌دارد که برای ژاپن، اولویت، با کشورهای آسیایی نزدیک، به‌دلیل کمی فاصله‌شان می‌باشد و دوری خاورمیانه از ژاپن، بحرانهای سیاسی در منطقه و همچنین فقدان اطلاعات کافی در مورد آنها از سوی شرکتهای ژاپنی، بر اولویت کشورهای آسیایی نزدیک افزوده است.

به‌همین دلیل، موضع رسمی این است که تشویق شرکتهای ژاپنی از سوی دولت متبوعشان، به‌سرمایه‌گذاری در خاورمیانه، کافی نیست. چه، این که شرکتهای ژاپنی، با معیارهای منطقه‌ای، برنامه‌های خود را تنظیم می‌کنند، نه براساس هر کشور، به‌تنهایی از سویی، این موضوع را، ایجاد بازار مشترک خاورمیانه برمبنای اصول کلّی مطرح شده از سوی اسرائیل و اروپا، یعنی «برداشتن

مرزها و موانعِ پیش روی بازرگانی و توسعهٔ منابع انسانی در قالبی مشترک و توسعهٔ زیرساختهای مشترک و شیرین‌سازی آبها و همکاری در دو عرصهٔ نرژی و ارتباطات»، تأیید می‌کند (۶۹). برخی کارشناسان ژاپنی معتقدندکه اسرائیل می‌تواند به‌سنگاپور خاورمیانه تبدیل شود. همچنین منابع ژاپنی اشاره می‌کنندکه حجم مبادلات، میان شرکتهای متوسط (ژاپنی) با اسرائیل، به‌دنبال «از بین رفتن موانع تحریم عربی»، رو به افزایش نهاده است» (۷۰).

یادداشتها

۱- آنتونی لیک (مشاور امنیت ملّی بیل کلینتون، رئیس جمهور امریکا)، چهار ویژگی بارز را در اوضاع بین‌المللی ناشی از فروپاشی اتحادیه شوروی، برمی‌شمارد که عبارتند از: ۱- بالارفتن میزان پذیرش «دموکراسی و اقتصاد بازار» ۲- تبدیل امریکا به‌نیروی بلامنازعِ حاکم بر جهان ۳- بروز منازعات دوجانبه، دینی و قومی ۴- فزونی روند تغییرات، در جهان.

لیک، چهار عنصر تشکیل‌دهندهٔ استراتژی «توسعه» (enlargement) را چنین مشخص می‌کند: ۱- تقویت مجموعه صنفی «دموکراسیهای بازار (آزادیهای بازار)» که فرایند توسعه، از آنها شروع می‌شود ۲- حمایت و تحکیم بنیانهای دموکراسیهای جدید ۳- پشتیبانی از «لیبرالیسم» (liberalization) در کشورهای مخالف دموکراسی ۴- ایجاد دموکراسیهای جدید و اقتصاد بازار در مناطقی که خود، آنها را مناطق «دارای اهتمام انسانی» می‌نامد. بنابراین دشوار نیست که تصوّر نمود آن‌چه لیک مطرح می‌کند، با منافع شرکتهای چندملیتی (سرمایهٔ انحصاری و شاید سرمایه‌داری صِرف)، داری بنیان امریکایی است، که در چارچوب اصل همیشه در پی سود بودن، هدف توسعه بازار سرمایه برمبنای تجارت آزاد، انتقال سرمایه و توقف سخت دخالت دولت در اقتصاد به‌جز در اموری که بیانگر توسعه و رشد سرمایه‌داری است را دنبال می‌کند.

اقتصاد امریکا، بسیار بیشتر از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۵۰، به‌تجارت بین‌المللی از یک سو و سرمایه‌گذاریهای امریکا در خارج و سرمایه‌های خارجی در ایالات متحده، از دیگر سو، وابسته شده است. چنانکه در مقیاسی وسیع‌تر، متکی به‌مواد خام وارداتی و یافتن بازارهای صادرات است و امّا بلند نمودن پرچم دموکراسی (خارج از محتوای لیبرالی و اقتصادی)، از نقطه‌نظر عملکرد، بیشتر به‌تبلیغات نزدیک است تا به‌فرایندی که سمت و سوی رفتارهای عملی امریکا را مشخص کند؛ چه، این که در سابقه فعالیتهای امریکا و حمایت آن از رژیمهای استبدادی و به‌قدرت رساندن آنها در نقاط متعدد، چنین ادعاهایی پذیرفته نیست. برخی نیز معتقدند که سیاست امریکا در برابر خاورمیانه، به‌مرحلهٔ بلوغ رسیده و موفقیتهای زیادی را از زمان کارتر (امضای پیمان کمپ‌دیوید) برای این کشور، فراهم نموده است. نگاه کنید به: ادوارد سعید، «طرح امریکایی صلح»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۸/۱۱ ؛ زاخر اوبر، «تلاش برتری‌جویانه سیاست خارجی امریکا»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۳/۸/۱۱

Godfrey Hodgson, "American Ideals, Global Realities," World Policy Journal, Vol. X, No. 4 Winter 1993/1994, pp. 1-6.

لیک، با عنایت به‌اهمیت «عادی‌سازی» در استراتژی ایالات متحده نسبت به خاورمیانه، در مقاله‌ای که آن را در روزنامه The Washington Post, July 24, 1994 منتشر کرد، می‌گوید: «باید صلح در منطقه، صلحی واقعی باشد. به‌عبارتی، تنها به‌پایان دادن جنگ نیانجامد، بلکه نوع روابط را تحت تأثیر قرار دهد ...». او، بر ضرورت پایان یافتن تحریم اسرائیل از سوی اعراب، برقراری روابط دیپلماتیک و مرزهای باز و همچنین ورود به‌طرحهای مشترک اقتصادی، اصرار می‌ورزد. (نگاه کنید: روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۷/۲۵). بیل کلینتون ـ رئیس جمهور امریکا ـ نیز، همین موضع‌گیریها را تکرار نموده است. او، در اجتماع سالانه اعضای «گروه صد تهیت»، وابسته به‌سازمان یهودی «بنای بریت»، در آگوست ۱۹۹۴ اعلام نمود که: صلح باید «تحوّلی عمیق در روابط اسرائیل و همسایگانش را در پی داشته باشد، روابط کامل دیپلماتیک، مرزهای باز برای ساکنان، بازرگانی و طرحهای مشترک اقتصادی». رئیس جمهور امریکا، همچنین پایبندی ایالات متحده را به‌تلاش برای «پایان دادن به‌تحریم کنونی اسرائیل»، مورد تأکید قرار داد. نگاه کنید به: روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۸/۲۶.

بنا به گفته ساندی برگر ـ از مشاوران بلندپایه رئیس جمهور امریکا در امور امنیت ملّی ـ در جمع کمیته امریکایی یهود (American Jewish Committee)، به‌تاریخ پنجم اکتبر ۱۹۹۳، پایه‌های سیاست امریکا در خاورمیانه، موارد زیر است: «پایبندی آهنین» به‌امنیت اسرائیل، که مشارکت در تعیین و فراهم آوردن شرطهای لازم برای توان ساختن اسرائیل در صلحی ایمن را اقتضا می‌کند، تضمین اجرای موفق پیمان اسرائیل با سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دستیابی به «حل و فصل فراگیر» برای منازعات اعراب و اسرائیل» (USIS, October 6, 1993).

۲ ـ نگاه کنید به‌سخنرانی مارتین ایندیک ـ سفیر پیشین ایالات متحده در اسرائیل ـ در انجمن سیاست خاور نزدیک واشنگتن، می ۱۹۹۳، که متنی از آن، در مجله «الدراسات الفلسطینیة»، شماره ۱۵، تابستان ۱۹۹۳، صص ۱۹۶ـ۲۰۵ با عنوان «سیاست کلینتون نسبت به خاورمیانه»، انتشار یافت. ایندیک، پیش از روی کارآمدن دولت جدید امریکا در ژانویه ۱۹۹۳، ریاست انجمن سیاست خاورمیانه در واشنگتن را عهده‌دار بود، که ارتباطی تنگاتنگ با کمیته امور عمومی امریکا ـ اسرائیل (ایپاک) و لابی صهیونیستها و حزب لیکود داشت. ایندیک و دینس راس، دو طراح اصلی سیاست امریکا نسبت به خاورمیانه‌اند. ایندیک، یک یهودی استرالیایی است که در سال ۱۹۹۳ تابعیت امریکا را اندکی پیش از ورودش به‌شورای امنیت ملّی امریکا و کاخ سفید، پذیرفته است.

۳. Ibid., p. 197. (با تأکید بسیار)، بنا به پیش‌بینی برخی تحلیلگران امریکایی، تغییر مهمی در دیدگاه (و به‌دنبال آن، نقش) امریکا در منازعات اعراب و اسرائیل پیش آمده است. بنا به اعتقاد آنان، این تغییر بینش، به‌عوامل ذیل باز می‌گردد:

۱ ـ پایان یافتن جنگ سرد و به‌تبع آن، پایین آمدن خطر منازعات اعراب و اسرائیل بر صلح جهانی، چه، این منازعات، تبدیل به‌مسأله‌ای منطقه‌ای، نظیر جنگ بالکان شده است؛

۲- کاهش خطر انفجار بحران انرژی، نظیر آنچه که در دهۀ هشتاد و پس از پایین آمدن نرخ نفت و از میان رفتن امکان کاهش میزان تولید به‌وجود آمده بود؛

۳- دگرگونی موازنۀ قوا به‌نفع اسرائیل، به‌گونه‌ای که اعراب می‌کوشند تا به‌کسب امتیازاتی از اسرائیل به‌ویژه در مسائل مربوط به‌قضایای مهم (عقب‌نشینی، قدس، آوارگان، شهرکهای یهودی‌نشین، مرزها و ...) دست یابند؛ این عده معتقدند مفهوم صلح در خاورمیانه نیز، تغییر یافته است و دیگر، به آتش‌بس یا پایان وضعیت جنگ، محدود نمی‌شود، بلکه امروزه، صلح، شامل برپایی نظامی منطقه‌ای و جدید شده است که در آن، نقش انفرادی کشورهای عربی، به‌پایان رسیده و دوره‌ای جدید آغاز شده است که در آن اسرائیل، ترکیه و حتی ایران، نقشی را در منطقه ایفا می‌کنند. (به‌عنوان مثال، نگاه کنید به سخنرانی ویلیام کوانت ـ استاد علوم سیاسی در مؤسسه بروکینگز امریکا ـ انتشار یافته در روزنامه «الاهرام الدولی»، ۱۹۹۴/۱/۲۹)

برنارد لوییس نیز، معتقد است که رابطۀ اسرائیل و ایالات متحده، پس از پایان یافتن جنگ سرد و جنگ دوم خلیج، اهمیت خود را از دست داده است و اسرائیل، هرگز نخواهد توانست ارزش استراتژیک خود را در امریکا به‌طور خاص و در غرب، به‌طور عام، مگر در شرایط بروز یک یا چند نیرو هسته ای جدید در خاورمیانه، باز یابد. او، برآن است که موضوع قابل توجه برای امریکا، «جلوگیری از انحصار نفت توسط یک قدرت منطقه‌ای» می‌باشد و بهترین وسیلۀ تحقق آن، ایجاد ترتیبات مبتنی بر نیروهای منطقه است. نگاه کنید:

Bernard Lewis, "Rethinking the Middle East," Foreign Affairs, Vol. 71, No. 4, 1992, p. 111.

۴- اندیک، منبع پیشین، ص ۱۹۸. اندیک، در جایی دیگر از سخنرانی خود، هم‌پیمانان امریکا در منطقه را کشورهای زیر می‌داند: مصر، اسرائیل، عربستان، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج و ترکیه. او، کشورهای یاد شده را برای امریکا قابل اعتماد دانسته، برای «حفظ توازن قوا به‌نفع منافع امریکا در خاورمیانه»، مفید می‌داند. نگاه کنید به: همان منبع، ص ۲۰۰.

۵- همان منبع، ص ۱۹۹.

۶- همان منبع، ص ۲۰۰.

۷- در خصوص سیاست «مهار دوگانۀ» عراق و ایران، نگاه کنید به:

"Symposium in Dual Containment: U.S. Policy Toward Iran and Iraq" (Martin Indyk, Graham Fuller, Anthony Cordesman, Phebe Marr), Middle East Policy, Vol. III, No. 1, 1994.

اهمیتی که ایالات متحده، به‌سیاست «مهار دوگانه» داده است، در جلوگیری قاطع این کشور، از گشوده شدن هر راه نفوذ اسرائیل به‌سوی عراق، آشکار می‌شود (بهار و تابستان سال ۱۹۹۴)، علی‌رغم همه فوایدی که از این سیاست، عاید اسرائیل می‌شود، از قبیل فشار به‌سوریه، سیاسی و اقتصادی کردن پیمان با اردن، تسریع در لغو تحریم اقتصادی اسرائیل از سوی اعراب، فشار بر ایران و ... .

۸- اندیک، منبع پیشین، ص ۲۰۴.

چنانکه همگان می‌دانند، اسرائیل در نوامبر ۱۹۸۰ برنامه‌ای برای همکاری استراتژیک با ایالات متحده به امضا رساند. تکمیل این برنامه نیز در فوریه ۱۹۸۷ صورت گرفت، که طی آن، ایالات متحده به اسرائیل، عنوان «هم‌پیمان خارج از پیمان آتلانتیک» را اعطا نمود.

۹ - پس از امضای این پیمان با سازمان آزادی‌بخش فلسطین، اسرائیل، حجم انبوهی از تجهیزات نظامی را دریافت داشت. مثلاً رئیس دولت اسرائیل، در مصاحبه‌ای با روزنامه «هآرتس» (۱۹۹۳/۱۰/۹) اعلام نمود: «ما [از ایالات متحده]، چیزهایی را دریافت نموده‌ایم که ارتباطی [به سازمان آزادی‌بخش فلسطین] ندارد. اینها، مواردی است که من با بوش، در مورد آنها به توافق رسیده بودم و کلینتون نیز با آن موافقت کرد. به‌عنوان مثال، انتقال حجم مازاد تجهیزات نظامی امریکا به اسرائیل، افزایش یافته است؛ همچنین، پس از این پیمان ۲۴ هلی‌کوپتر آپاچی را به‌صورت رایگان به‌دست آوردیم و من میل نیستم که توضیحات دیگری ارائه دهم؛ همچنین، حجم ذخیره‌سازی مهمات ارتش امریکا در «مکور» افزایش یافت و این امکان برای اسرائیل فراهم آمد که در شرایط فوق‌العاده، آنها را به‌تصرف خود در آورد. همهٔ اینها، در چارچوب تفاهم با دولت کلینتون در خصوص حفظ برتری و تقویت همکاریهای استراتژیک صورت گرفته است». نگاه کنید به: روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۱۰/۸. روزنامه‌ها همچنین، موافقت کلینتون - رئیس جمهور امریکا - را با صدور تجهیزات تکنولوژیک اسرائیل به‌ایالات متحده برای به‌کارگیری در مانورهای غیرنظامی، اعلام نمودند. نگاه کنید به: گزارشی با عنوان «کلینتون، به‌زودی اجازه داد تجهیزات تکنولوژیکی اسرائیل را وارد امریکا کنند». روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۱/۲۰.

۱۰ - نگاه کنید به: سخنان وزیر سابق دفاع امریکا - لیس آسپن - در ایپاک در واشنگتن، ژوئن ۱۹۹۳، در مجله «الدراسات الفلسطینیة»، شماره ۱۵، تابستان ۱۹۹۳، ص ۲۰۶-۲۱۱. آسپن (که در ژانویه ۱۹۹۴ استعفا کرد)، عوامل افزایش ضریب امنیتی اسرائیل را به‌فروپاشی اتحاد شوروی نسبت می‌دهد. همچنین، یادآور می‌شود که خطرهای جدیدی، روباروی اسرائیل قرار گرفته است. از جمله: «خطر موشکهای دوربرد با کلاهکهای شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای» و «خطر حملهٔ مستقیم و ناگهانی شهروندان» (که منظور از آن، عملیات شهادت‌طلبانه است). او معتقد است «رشد گرایشهای افراطی و خشونت‌طلبانه، از سوی اصول‌گرایان افراطی، اسرائیل و منافع عرب را در منطقه، به‌خطر می‌اندازد». وی، در پایان چنین نتیجه می‌گیرد که: «شایسته است در رأس اولویتهای برنامه‌ریزان امریکایی و اسرائیلی، متوقف ساختن تولید و انتشار سلاحهای هسته‌ای در منطقه و جلوگیری از به‌کارگیری آنها، قرار گیرد». او بر آن است که باید «همکاری استراتژیک امریکا و اسرائیل»، به‌صورت رسمی تقویت شود و به‌این نکته اشاره می‌کند که برخی از اهداف فعلی حاکمیت امریک، عبارتند از:

- تأکید بر همکاریهای امنیتی امریکا برای حفظ پایگاه اسرائیل در روند صلح.
- حفظ برتری اسرائیل در عرصه تکنولوژیهای پیشرفته نظامی.
- حداکثر استفاده از صنایع نظامی در دو کشور و همکاری در یافتن و پژوهش عرصه‌های نو.
- حفظ حضور نظامی قدرتمندانهٔ امریک در منطقه.
- همکاری با اسرائیل در جلوگیری از انتشار سلاحهای هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی.

۱۱ - اِندیک، منبع پیشین، ص ۲۰۵ (با تأکید).

۱۲ - سخنان صریح وارن کریستوفر - وزیر خارجه امریکا - در دانشگاه کلمبیا (۱۹۹۴/۹/۲۰)، به نقل از USIS, September 21, 1994.

روشن است که اهتمام و حمایت خاصّی از سوی ایالات متحده، غرب و صندوق اقتصاد جهانی (که مقرّ آن سوییس است)، از اسرائیل مبذول شده است (در هیأت اعزامی رسمی اسرائیل، بیش از نیمی از اعضای حکومت اسرائیل به ریاست نخست وزیر شرکت نمودند)، تا ترتیب و تنظیم پیمان «سران اقتصادی کشورهای شمال افریقا و خاورمیانه»، در دارالبیضاء (اکتبر ۱۹۹۴)، به ریاست شاه حسن دوم و نظارت رؤسای جمهور امریکا و روسیه، ذ ده شود. هدفی که برای این کنفرانس اقتصادی تعریف شده بود - بنا به سخنان صریح یک مسؤول بلندپایه امریکایی - «تشویق دو عرصهٔ دولتی و خصوصی به مطالعه راههای همکاری و توسعه منطقه‌ای در کنار اجرای طرحهای محدود، بویژه در زمینه کالاهای مصرفی، گردشگری، منابع آبی و بازارهای مالی». (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۸/۸). کلاوس شاب - رئیس کمیسیون اقتصاد آزاد - (سومین برگزارکنندهٔ کنفرانس یاد شده)، تأکید نموده که هدف اصلی کنفرانس، ایجاد مجموعه‌ی اقتصادی برای منطقه است که از اقیانوس تا خلیج ادامه یابد (روزنامه «الاهرام الدولی»، ۱۹۹۴/۱۱/۱).

۱۳ - بیل کلینتون، به عنوان نامزد حزب دمکرات برای انتخابات ریاست جمهوری، در نطق انتخاباتی‌اش، به تلاش برای پایان‌دادن به تحریم اسرائیل از سوی اعراب تأکید نمود. او، این تحریم را «اعلام جنگی اقتصادی» دانست. از هنگام به‌دست گرفتن قدرت توسط کلینتون، شاخص تلاشهای رسمی امریکا بویژه پس از امضای پیمان اُسلو، برای پایان دادن به تحریم اسرائیل، رشد یافته است. همچنین، دلایل فراوانی، نشان می‌دهد که دولت کلینتون، نقشی بزرگتر در تعیین جایگاه و مسیر روابط اعراب و اسرائیل به آن داده است، البته تا آنجا که به استراتژی امریکا در منطقه، لطمه‌ای وارد نسازد. از سویی، امریکا به طرق مختلف، بر طرفهای عرب فشار وارد می‌آورد تا به موضع اسرائیل نزدیک شوند. به عنوان مثال، نگاه کنید به درخواست رسمی سفیر امریکا در سازمان ملل از سفیران کشورهای عربی برای عدم طرح قطعنامه‌هایی در خصوص قدس، شهرکها، مسائل پناهندگان و حق حاکمیت بر سرزمینهای اشغالی به مجمع عمومی (پاییز ۱۹۹۴).

دیگر، آن که از هدفهای دیدار وزیر بازرگانی امریکا - رون براون - از منطقه در ژانویه ۱۹۹۴، وارد آوردن فشار بر کشورهای عربی، برای پایان دادن به تحریم علیه اسرائیل بوده است. (نگاه کنید به: محمد علام، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۱/۲۶). وزیر بازرگانی امریکا، هدف دیدار خود از منطقه را توسعهٔ نزدیکی اقتصادی میان ایالات متحده و کشورهای منطقه از یک سو، و «تقویت تلاشهای استقرار صلح در منطقه و تحقق ثبات دانسته بود تا کشورهای منطقه را برای توسعه اقتصادی، به جای عدم ارتباط و تحریم و در حمایت از امنیت و آرامش منطقه»، از دیگر سو برانگیزد. نگاه کنید به روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۱/۲۲.

۱۴ - دنیس راس، «دومین سالگرد مادرید، صلح را در دسترس ما قرار می‌دهد»، سخنرانی در کنفرانس مجمع ملّی امریکاییهای عرب تبار، ۲۹ اکتبر ۱۹۹۳، در USIS, October 29 1993. راس، سه هدف مشخص را برای ایالات متحده نسبت به روند صلح در خاورمیانه برشمرد که عبارتست از: حمایت از اجرای توافقهای اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، تعمیق روابط در دیگر زمینه‌ها و کمک به ایجاد فضایی مناسب برای صلح در منطقه، فضایی که روابط اعراب و

اسرائیل در آن، یک عُرف شناخته شود. چه، این که رویدادهای گذشته، تغییر تحریم اسرائیل از سوی اعراب و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد، ناکارامد بوده، عواملی برای کنار گذاشتن اسرائیل و عدم به‌رسمیت شناختن آن، تلقی می‌شود.» این مسؤول امریکایی تأکید نمود که ایالات متحده، در پی راه‌حلّی برای کمک به‌اسرائیل در پرداخت هزینه‌های ناشی از حاکمیت یافتن حکومت خودگردان فلسطین است.

۱۵ - یک مسؤول بلندپایه امریکا (که نام خود را فاش نکرد)، اظهار داشت: «مسیر اردن و اسرائیل، از آنچه در پیش بوده، تغییر یافته ست، و به‌جای روش گذشته برای دستیابی به‌یک پیمان صلح و در ادامه آن، عادی‌سازی، بر بیم که ابتدا شاخصهای عادی‌سازی، تقویت شده، سپس پیمان صلحی، منعقد شود». و چه‌بسا همین علّت، عامل تأکید بر «همکاری» اقتصادی، در گفتگوهای میان دو طرف اردنی و اسرائیلی، در کنار مسائل مربوط به‌مرزها و آب بوده است. چنانکه کمیته سه‌جانبه (اردن، اسرائیل و امریکا) نیز، دارای چارچوبی اقتصادی است. (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاة»، ۱۶/۷/۱۹۹۴). در اینجا، شایان ذکر است که سخنان صریح وزیر خارجه امریکا، در شامگاه نخستین روز (از ششمین سفر خود به‌منطقه، در آگوست ۱۹۹۴) و در جمع رئیس دولت اسرائیل و ولیعهد اردن، به‌این مربوط می‌شد که نخستین گذرگاه مرزی میان ایلات و عقبه، روی دریای سرخ خواهد بود. امریکا و اسرائیل نیز، در این خصوص، با یکدیگر متفق‌القولند که: «تأکید بر بُعد اقتصادی در روابط مختلف، لازم است، زیرا گامهای سیاسی، علی‌رغم اهمیتشان، نمی‌تواند نقش فعّالی، به‌جز در کنار همکاریهای اقتصادی، داشته باشد». (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاة»، ۸/۸/۱۹۹۴).

۱۶ - نگاه کنید به‌سخنان ادوارد دجیرجیان در کنگره سالانه امریکاییان برای صلح، در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۳، در USIS October 13, 1994.

۱۷ - نگاه کنید به‌سخنان ادوارد دجیرجیان - معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاور نزدیک - در نشست انجمن بازرگانان و پیشه‌وران امریکاییان عرب تبار، ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۳. ادوارد دجیرجیان، پیش از این، به‌عنوان سفیر ایالات متحده در اسرائیل، در آغاز سال ۱۹۹۴ منصوب شد. او، تا پایان ژوئیه ۱۹۹۴ که برای تصدّی مسؤولیتی در دانشگاه استعفا کرد، در این پست بود. دجیرجیان، پیش از انتخاب به‌عنوان معاون وزیر خارجه امریکا در امور خاورمیانه، سفیر این کشور در سوریه بوده است. نگاه کنید: USIS, September 21, 1993.

همچنین مراجعه کنید به‌سخنان رئیس جمهور امریکا در کنیست [مجلس] اسرائیل در اکتبر ۱۹۹۴. او، در این سخنرانی، قرار دادن زمانی برای پایان دادن به‌تحریم اعراب علیه اسرائیل، پایبندی ایالات متحده به‌حفظ برتری اسرائیل و «حفظ سطح کمکهای اقتصادی و نظامی فعلی» را مورد مورد تأکید قرار داد (روزنامه «الحیاة»، ۲۹/۱۰/۱۹۹۴).

۱۸ - بند خاص خاورمیانه در بیانیه سیاسی نشست سران هفت کشور در ژوئیه ۱۹۹۳ چنین است:

«ما قاطعاً از تلاشهای هدفمند برای رسیدن به‌راه‌حلّی صلح‌آمیز، فراگیر و دائمی در خاورمیانه، حمایت می‌کنیم. و از اسرائیل و کشورهای عربی می‌خواهیم تدابیر جدیدی برای تقویت همکاری و اعتماد میان خود بیندیشند. ما تأکید می‌کنیم که باید تحریم اعراب [علیه اسرائیل]، خاتمه یابد و از اسرائیل می‌خواهیم که به‌تعهدات خود در برابر سرزمینهای اشغالی، احترام گذارد» (نگاه کنید به: روزنامهٔ «الشرق الاوسط»، ۹/۷/۱۹۹۳). همچنین نگاه کنید به‌متن بیانیه صادر شده از سوی کنفرانس سران هفت کشور، در ژوئیه ۱۹۹۴ (روزنامه «الحیاة»، ۱۱/۷/۱۹۹۴).

19 Edward Djerejian, USIS September 21 1993, op c t. (emphasis added)

۲۰ـ سخنان دجیرجیان در سفارت اسرائیل در واشنگتن (اکتبر ۱۹۹۳):

USIS October 21 1993 (emphasis added)

۲۱ دنیس راس در مصاحبه تلویزیونی با آژانس تبلیغات امریکا (U.S. Information Agency) در سپتامبر ۱۹۹۳؛ نگاه کنید به: USIS, September 24, 1993 راس می‌گوید: ایالات متحده، به کمیتهٔ اقتصادی اردن، امریکا و اسرائیل، به‌عنوان «ابزاری مهم برای ایجاد و هماهنگی طرحهای ممکن و سودمند دوجانبه می‌نگرد و آن را وسیله ی مهم برای هماهنگ کردن تلاشهای گسترده‌تر با هدف تقویت صلح، علاوه بر نقش فعال آن در دو عرصه همکاری اقتصادی و توسعه اقتصادی می‌شمارد». نگاه کنید به: USIS, October 21 1993

۲۲ـ ببینید: متن طرح اعلام اصول، پیشنهاد شده از سوی ایالات متحده به کشورهای شرکت‌کننده در گفتگوهای چندجانبه. این طرح را روزنامه «الحیاة» در ۱۹۹۴/۴/۲۴ منتشر کرد.

۲۳ نگاه کنید: نبیل لاوی المعلوف، «یک مسؤول امریکایی، بر اهمیت روابط بازرگانی میان کشور خود و خاورمیانه، بویژه عربستان سعودی، تأکید می‌کند»، روزنامهٔ «الحیاة»، ۱۹۹۳/۱۲/۱۱ چه، بی که ارزش صادرات امریکا به‌جهان عرب، به ۷٫۷ میلیارد دلار در نیمه اوّل سال ۱۹۹۴، رسیده بود، در حالی که در نیمهٔ اوّل سال ۱۹۹۳، ارزش صادرات، ۸/۴ بوده است. همچنین، ارزش واردات احتمالی امریکا از جهان عرب ۶/۳ میلیارد دلار، در نیمه اوّل سال ۱۹۹۴، در برابر ۷/۸ میلیارد دلار، در نیمه اوّل ۱۹۹۳ بوده است (نبیل لاوی المعلوف، «سطح قیمت نفت، حجم مبادلات بازرگانی میان خلیج و امریکا را تعیین می‌کند»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۹/۱۰). ارقام یاد شده، نشان می‌دهد که حجم تجارت امریکا با جهان عرب، در مقایسه با اقتصاد امریکا، رقم قابل توجهی نیست.

۲۴ـ پیمان بازرگانی آزاد میان اسرائیل و امریکا، به اسرائیل اجازه می‌دهد تا هر کالایی را که حداقل ۳۵٪ ارزش افزوده داشته باشد، به‌امریکا صادر کند. و این، کمتر از نسبت مورد توافق در پیمان «نفتا» (پیمان تجارت آزاد در امریکای شمالی) است. به‌عبارتی، تمام کالاهای کم‌ارزش از نظر صنعتی و مواد خام، می‌توانند پس از فرآوری و هماهنگی با شرایط پیمان امریکا و اسرائیل، قابلیت صدور یابند. همچنین این شروط، تنها بر اسرائیل قابل تطبیق است و مناطق تحت حاکمیت فلسطینی‌ها را دربر نمی‌گیرد.

۲۵ـ نگاه کنید به: تحقیق ابراهیم حمیدی در خصوص سخنرانی کارشناس امریکا در امور خاورمیانه ـ گریگوری گاوسی ـ در دمشق، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۴/۱۲.

26 World Bank, "Economic Development and Cooperation in the Middle East and North Africa," Paper Prepared by The World Bank at the request of the Multilateral Working Group on Regional Economic Development September 1993; World Bank, Developing the Occupied Territories. An Investment in Peace, Vol. 1 5 Washington DC September 1993

بانک جهانی، در سال ۱۹۹۴ پنجاهمین سال تأسیس خود را جشن گرفت. این بانک و صندوق بین‌المللی پول، از نتایج پیمان معروف به‌پیمان برتون وودس (Bretton Woods) است که پس از جنگ جهانی دوم، بنیان مؤسسات اقتصادی

جهان سرمایه‌داری را تحکیم بخشید. بانک جهانی، خود، مؤسسه‌ای توسعه‌ای شناخته می‌شود که بخشی از «مجموعهٔ توسعه» سازمانهایی است که عمومی‌سازی «فواید توسعهٔ کشورهای جهان سوم» را بر عهده دارد. با این تفاوت که بانک جهانی، بانکی است که در جدول بازپرداخت دیون آن، مانند دیگر بانکهای خصوصی و حتی بانکهای دولتی، سود مضاعف در نظر گرفته نمی‌شود. این امتیاز، از آنجا ناشی می‌شود که آن (بانک جهانی) و مؤسسهٔ همتایش یعنی صندوق بین‌المللی پول، «میزان اعتماد» (creditworthiness) طرفهای وام‌گیرنده را تعیین می‌کند، یعنی توان بازپرداخت دیون خارجی آنها را مشخص می‌کند.

محور سیاست بانک جهانی، توسعه نقش بخش خصوصی و حمایت بخش دولتی از نقش بخش خصوصی، همچنین از بین بردن موانع گمرکی و مانند آن، در برابر تجارت آزاد و تشویق بخشهای صادراتی می‌باشد. حدود یازده هزار کارمند (سال ۱۹۹۴)، در بانک جهانی کار می‌کنند که این رقم، در سال ۱۹۸۷، تنها هشت هزار نفر بوده است. بودجه اداری مجموعهٔ یاد شده، ۱/۴ میلیارد دلار و حقوق و مزایای کارکنان آن به‌طور متوسط ۸۷۹ میلیون دلار است. نگاه کنید به: مایکل براونر، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۷/۲۰ و همچنین نگاه کنید به:

MERIR, No 190, Vol 24, No. 5 September-October 1994

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، منافع شرکتهای چندملیتی را تضمین می‌کنند که اکنون بر اقتصاد جهانی حکم می‌رانند. بنا به تحقیق سازمان ملل متحد (اونکتاد ـ گزارش سرمایه‌گذاری جهانی، ۱۹۹۴)، شرکتهای چندملیتی، مسؤولیت یک‌سوم تولید جهانی را بر عهده دارند. این تحقیق می‌گوید شرکتهای مزبور، تنها تعیین‌کنندگان هدایت و شرایط کار هستند و سندیکاهای کارگری و دولتهای ملّی، تا حدّ زیادی ناتوان از آن می‌باشند که این شرکتها را از اجرای برنامه‌های خود در روابط صنعتیشان باز دارند. همین پژوهش اظهار داشته است که کالاهای شرکتهای چندملیتی ۴۸۰۰ میلیارد دلار یا بیشتر را به‌خود اختصاص می‌دهد. بر این اساس، شبکهٔ گسترده شرکتهای چندملیتی، حدود ۳۷ هزار شرکت مادر (اصلی) را دربرگرفته است که حدود ۲۰۰ هزار شاخهٔ خارجی دارد. $\frac{2}{3}$ شرکتهای یاد شده (۲۶ هزار)، تنها به ۱۴ کشور صنعتی پیشرفته (از کشورهای شمال) یعنی با افزایشی ۱۹ هزار تایی از پایان دههٔ ۶۰ متعلّق است. همین تحقیق، دریافته است که عرصه توسعه شرکتهای چندملیتی، با امضای پیمان «گات» و پیمان «نفتا» و دیگر پیمانهای منطقه‌ای و دو جانبهٔ دیگر، استحکام یافته است و موجودیهای صد شرکت بزرگ چندملیتی، از این شرکتها در سال ۱۹۹۲ بالغ بر ۳۴۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، که ۴۰٪ آن، در خارج از کشور اصلی است. نگاه کنید به:

Larry Elliot, "Elite Companies Rule the World," The Guardian, August 31, 1994

۲۷ ـ گزارش اقتصادی عربی برای سال ۱۹۹۳، تولید ناخالص ملّی جهان عرب در سال ۱۹۹۲ را حدود ۴۸۳ میلیارد دلار (با نرخهای جاری) تخمین می‌زند. این تولید، حاصل تلاش حدود ۲۳۶ میلیون شهروند عرب است که حدود ۵٪ جمعیت جهان را تشکیل داده و حدود $\frac{1}{10}$ مساحت کرهٔ زمین را در اشغال خود دارد. ارزش کالاهای صادراتی جهان عرب در همان سال، به ۱۳۵/۴ میلیارد دلار می‌رسد که ۳/۷٪ از کل جهانی است. در حالی که ارزش واردات جهان عرب ۱۲۳/۳ میلیارد دلار یعنی ۳/۲٪ واردات جهانی بود. ارزش صادرات درونی (یعنی عربی ـ عربی) در سال یاد شده، به ۹/۹ میلیارد دلار رسیده است، که ۷/۶٪ تجارت خارجی جهان عرب است. همین گزارش، ارزش بدهیهای

خارجی کشورهای عربی وام‌گیرنده را حدود ۱۵۴/۸ میلیارد دلار و ارزش سود آن را ۱۶/۷ میلیارد دلار پیش‌بینی می‌کند. از سویی، ارقام سال ۱۹۹۳ تغییرات مهمی را نسبت به سال ۱۹۹۲ نشان نمی‌دهد.

۲۸ - بیشتر طرحها و برنامه‌های توسعه اقتصادی با «همکاریهای» بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، ویژگیهای (فرهنگی و تاریخی) جوامع مرتبط با آن طرحها را نادیده می‌انگارد و عموماً با جنبه‌هایی بدون پیشینهٔ تاریخی و محوریت در آن به‌طرحهایی محدود، حاکمیت خود را تحمیل می‌کند. به‌همین دلیل، توصیه‌ها و شرطهای دو مؤسسهٔ یادشده در دهه‌های هفتاد و هشتاد، نتوانست بیشتر کشورهای «جهان سوم» را که وضع بیشتر آنها رو به انحطاط بود، یاری رساند و به‌دلیل فقدان هویت تاریخی و ایدئولوژیک، توصیه‌ها و رهنماییهای این دو نهاد، حتی تجربه اقتصادی کشورهای پیشرفته صنعتی را نادیده می‌گیرد. کشورهایی که به‌کُندی رشد یافته و به‌درجاتی عالی از حمایت اقتصادی، دست یافته‌اند و «رابطه‌ای برتر» نسبت به بازارهای گسترده‌تر (به‌لطف حاکمیت استعماریشان)، کسب نموده‌اند. می‌توان گفت که همه کشورهایی که توسعه اقتصادی موفقی داشته‌اند (اعم از کشورهای اروپای غربی، امریکا، ژاپن، کره جنوبی، تایوان و سنگاپور)، در سایهٔ دخالت فعال دولت در امور اقتصادی، به‌چنین موفقیتهایی بویژه در عرصه تجارت خارجی، رسیده‌اند. همچنین، نیاز به گفتن نیست که عکس این قضیه نیز درست است. به‌عبارت دیگر، آشکار است که همکاری فعال اقتصادی دولت در مرحله‌ای معیّن، شرط ضروری توسعه اقتصادی است، امّا شرط کافی نیست.

چنانکه کشورهای تازه صنعتی آسیا (که «ببرهای آسیا» نام گرفته‌اند)، نه در گذشته و نه اکنون، راهنماییها و نسخه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را نپیچیده‌اند. آنها در سایه اقداماتی حمایتی (Protectionism) و غالباً همراه با سرمایه‌گذاری در شرکتهای چندملیتی، به‌این موفقیتها دست یافته‌اند. به‌علاوه، در بیشتر کشورهای مزبور، همکاری میان بخش دولتی و بخش خصوصی، تقویت شده است. یعنی دقیقاً چیزی که دو نهاد یاد شده، آن را جایز نمی‌دانند. به‌همین دلیل، برخی، از جمله معتقدان به‌مکتب لیبرالیسم اقتصادی، اظهار می‌دارند که طبیعت توسعه اقتصادی که اجرای آن برکشورهای «جهان سوم» تحمیل می‌شود به‌بحرانی کردن اوضاع و تشدید بحران، خواهد انجامید.

دو سازمان «آکسفام» (OXFAM) و «کریستین اید» (Christian Aid)، در دو بیانیه جداگانه، اظهار داشته‌اند که اصرار بانک جهانی بر تکیهٔ کشورهای شایستهٔ دریافت کمک به‌برنامه‌هایی متکی بر اقتصاد بازار و درخواست از این کشورها برای پایین آوردن هزینه‌ها، به‌فزونی فقر در کشورهای در حال توسعه انجامیده است. بیانیه «کریستین اید» می‌گوید: بانک جهانی، «در برنامه‌های خود، نقش اصلی را به‌بازار می‌دهد، امّا این زحمت را به‌خود نمی‌دهد که چگونگی دستیابی فقرا به‌بازار را نشان دهد». سازمان «آکسفام» نیز، برنامه‌های «بازسازی کلی»، که بانک جهانی برای دستیابی هر کشوری به‌کمکهای بانک بر آنها تحمیل می‌کند را غیر قابل قبول شمرده است. و این شرطها را «پذیرش زحمتهایی می‌داند که دلیلی برای آن وجود ندارد و بار سنگین خود را بر دوش فقرا می‌اندازد». برخی نیز به‌این اشاره می‌کنند که هزینه‌های سالانه بانک جهانی (هزینه‌های اداری، حقوق و مزایای کارکنان)، از مجموع کمکهای این بانک به‌قاره افریقا در سال ۱۹۹۳ بیشتر بوده است. نگاه کنید به: گزارش به‌چاپ رسیده در روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۷/۲۱.

در زمینه رابطه بانک جهانی و حکومت فلسطین نیز، شایان ذکر است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، هیچ کمک یا قرضی را بدون تعیین شرطهایی برای چگونگی مصرف و زمینه‌های آن، در اختیار نگذاشته‌اند. ضمن آن که

اجازهٔ تأخیر در پرداخت، یا بازپرداخت بخشی از تعهدات کشورهای وام‌دهنده، پیش از آن که با حکومت فلسطین انجام پذیرد، با روسیه صورت گرفته است. چنانکه نادیده گرفتن خصوصیات و دشواریهای اوضاع مناطق تحت حاکمیت فلسطینی‌ها از سوی بانک جهانی، امری غیرمترقبه نیز بوده است. نگاه کنید به:

Manfred Kulessa (ed.) The Newly Industrializing Economies of Asia: Prospects of Cooperation (Berlin & New York 1990).

۲۹- عنوان این مرکز عبارتست از:

The Institute for Social and Economic Policy in the Middle East, John Kennedy School of Government, Haravard University.

مؤسسه مزبور، در اوایل دهه هشتاد بنیان نهاده شد و هدف آن ـ بنا به گفته یکی از مؤسسان ـ «نزدیک کردن اعراب خاورمیانه و اسرائیل برای تحقیق و کار به‌عنوان یک مجموعه، و با هدف تعیین راه‌حلهایی برای مشکلات مشترکی بود که در راه توسعه اقتصادی، حفظ محیط زیست، بهداشت و خدمات اجتماعی، وجود دارد». او، چنین ادامه می‌دهد: «این نهاد، در پی فرصتهایی دست‌یافتنی برای همکاری اقتصادی میان طرفهای درگیر، پس از تحقق صلح، و به‌طور مشخص، طرحهای مشترکی که بتوانند موجب تعمیق پایه‌های صلح شوند، می‌باشد». در راستای خدمت به‌تحقق این هدف، مرکز یاد شده، درسپتامبر سال ۱۹۸۹ «انجمن همکاری اقتصادی در خاورمیانه» را تشکیل داد. این انجمن، مسؤولیت تنظیم دیدارهای «انجمن کارشناسان اقتصادی و بازرگانانی از خاورمیانه، اروپا، ژاپن، امریکای شمالی، مصر، اسرائیل، اردن، لبنان، فلسطین و سوریه را بر عهده دارد که در تابستان سال ۱۹۹۲ شرکت‌کنندگانی از کشورهای خلیج نیز به‌آنان پیوستند».

نگاه کنید به: مقدمه ژوزف کالیفانو (Joseph A. Califano, Jr.) از کتاب:

Stanley Fisher, Dani Rodrik and Elias Tuma (eds.) The Economics of Middle East Peace (Cambridge, Massachusetts, London: The MIT Press, 1993)

۳۰- به‌عنوان مثال، از شرکت‌کنندگان فعال، استانلی فیشر (رئیس بخش اقتصاد در «مؤسسه تکنولوژی ماساچوست» MIT) بود. او، از بزرگترین کارشناسان سابق اقتصادی در بانک جهانی است که مدتی نیز به‌عنوان مشاور برای بانک اسرائیل و برای مدتی نیز به‌عنوان استاد مهمان در دانشگاه عبری در قدس، مشغول به‌کار بود.

31. Leonard J. Hausman (director), Securing Peace in the Middle East: Project on Economic Transition (Cambridge, Massachusetts, 1993).

۳۲- نگاه کنید: فصل چهارم این کتاب، ویژهٔ طرحهای منطقه‌ای و شبه‌منطقه‌ای اسرائیل. همچنین بنگرید کتاب شیمون پرز را با عنوان «خاورمیانه جدید» (فصل ۱۳)، اندیشه ایجاد مثلث اقتصادی اسرائیل ـ اردن ـ فلسطین و نیز بنگرید:

Hilary Wolpert Silver, Simha Bahiri and Ronen Sacher, The Economy of Jordan and Possibilities for Economic Cooperation between Israel and Jordan: An Overview (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund for Economic Cooperation in the Middle East, Tel Aviv University, June

1989), The Economy of Judea and Samaria 1968-1986 (Tel Aviv The Armand Hammer Fund for Economic Cooperation in the Middle East, Tel Aviv University February 1989).

حدعون فیشلزون در مقدمه جزوه یاد شده، در خصوص اقتصاد اردن می‌گوید: «اردن، کرانه عربی و نوار غزه، شرکای طبیعی اقتصاد اسرائیل می‌باشند و سودمندی بیشتری نسبت به مصر برای رسیدن به‌دیگر کشورهای عربی دارند. به‌همین دلیل، از دیدگاه اقتصادی، اردن، کرانه عربی و نوار غزه، برای همکاری با اسرائیل، از اولویت برخوردارند».

شایان ذکر است که اندیشه برپایی یک اتحادیه اقتصادی میان اسرائیل و فلسطین را قطعنامه تقسیم، به‌شماره ۱۸۱ در سال ۱۹۴۷ تضمین می‌کند. این قطعنامه، جزئیاتی را که به‌روابط درونی اتحادیه مربوط می‌شود، بیان کرده است از جمله، رابطهٔ دو کشور (فلسطین و اسرائیل) و شهروندان هر دو با شهر قدس، که متن قطعنامه بدان تصریح دارد (نگاه کنید به: قطعنامه تقسیم در: سازمان آزادی‌بخش فلسطین (بخش فرهنگی)، «وثائق فلسطین»، ۱۹۸۷، ص ۱۱۳-۱۳۰.

البته میان طرح تقسیمی که در سال ۱۹۴۷ مطرح شد و آنچه اکنون با عنوان اتحادیه اقتصادی مطرح می‌شود، تفاوتی وجود دارد. آنچه آن هنگام مطرح بود، حکومتی خودمختار نبود، بلکه دولتی فلسطینی با اختیارات کامل و در گستره‌ی پهناورتر از کرانه عربی و نوار غزه، مورد نظر بود. چنانکه رابطه اقتصادی یاد شده در قطعنامه ۱۸۱، بر پایه نوعی خوداتکایی برخلاف رابطه‌ای که پروتکل اقتصادی میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، تضمین آن را بر عهده گرفته و منعکس‌کننده اختلال توازن قوا میان دو طرف است، تنظیم شده بود. به‌علاوه، در سطح پیشرفت اقتصادی میان اقتصاد صهیونیستی و اقتصاد فلسطین در اواخر دهه چهل، که تقریباً قابل ذکر نیست، در کنار شکاف عظیمی که میان اقتصاد رژیم فلسطین و اقتصاد اسرائیل در دهه نود، تفاوتی وجود داشت که برای برپایی دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و اشغال کرانه و نوار غزه در سال ۱۹۶۷، نقشی اساسی در به‌وجود آوردن و قدرت بخشیدن به اسرائیل ایفا نمود.

۳۳. در طول دهه هشتاد، «صندوق آرمند همر برای همکاری اقتصادی در خاورمیانه» (وابسته به‌دانشگاه تل‌آویو)، عهده‌دار طرح مجموعه‌ای از بحثها در خصوص همکاری اقتصادی میان اسرائیل، لبنان، مصر، اردن و بالاخره سوریه بود. به‌علاوه، پژوهشهایی را درباره توسعه در کرانه عربی و نوار غزه و نیز موضوع آب، به‌سامان رساند. همچنین، تحقیقاتی را با موضوع روابط اسرائیل با کشورهای عربی در زمینه تجارت، صنعت و گردشگری انجام داد. در چند سال گذشته نیز از مرکز یاد شده، مجموعه‌ای از پژوهشهای درباره طرحهای مشخص انتشار یافت، که در فصل چهارم همین کتاب، به‌مهمترین آنها اشاره شد.

قابل ذکر است که در آغاز گفتگوهای اعراب و اسرائیل، حدعون فیشلزون (هماهنگ‌کننده علمی صندوق آرمند همر)، به‌عنوان رئیس کمیته عالی اسرائیل برای ارائه کمک فکری در زمینه روابط آینده اسرائیل با کرانه عربی، نوار غزه و اردن، تعیین شد. در سپتامبر ۱۹۹۲، فیشلزون چنین نوشت: «صندوق آرمند همر، کار جمع‌آوری، تحلیل و ابلاغ بسیاری از اندیشه‌های مربوط به‌توسعه منطقه‌ای و سودمند را برای همه کشورهای خاورمیانه، انجام داده است. نتایج این مطالعات نشان می‌دهد که می‌توان منافع اقتصادی‌ای به‌ارزش میلیاردها دلار را در خاورمیانه به‌دست آورد که صلح، فراهم‌آورندهٔ آن است و از گذر همکاری در عرصه‌های آب، انرژی، کشاورزی، بازرگانی، صنعت، حمل و نقل و گردشگری، به‌دست می‌آید». نگاه کنید به:

Abraham Tal and Gideon Fishelson, The Tourism Zone of the Red Sea Riviera (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, September 1992), p. 6.

و با هدف اهمیت دادن به موضوع از سوی اسرائیل، در جلسهٔ افتتاحیه کمیته در خصوص «همکاری اقتصادی در خاورمیانه»، که با نظارت صندوق آرمند همر در ژوئن ۱۹۸٦ تشکیل شد، رئیس دولت، وزیر امور اقتصادی و رئیس وقت دانشگاه تل‌آویو و برخی دیگر، حضور یافتند. در دیگر کارهای کمیته نیز ۱۹ محقق شرکت داشتند که مطالعاتشان در سال ۱۹۸۹ در کتابی که جدعون فیشلزون با عنوان «همکاری اقتصادی در خاورمیانه» به رشته تحریر در آورده بود، منتشر شد. همچنین در همان سال کتاب دیگری در همان موضوع با عنوان «همکاری اقتصادی و صلح خاورمیانه» منتشر شد که در تألیف این کتاب، حاییم بن شاحر، جدعون فیشلزون و سف هرش مشارکت داشتند و مئیر میرحاو نیز آن را به رشته تحریر درآورد. این کتاب، حاوی مجموعه‌ای از پژوهشهاست که با نظارت صندوق آرمند همر، انجام شده بود. و در سال ۱۹۸۲، شیمون پرز از بن شاحر ـ رئیس وقت دانشگاه تل‌آویو ـ خواست که به‌عنوان نماینده حزب کار، مسؤولیت وزارت دارایی را به شرط پیروز شدن حزب یاد شده در انتخابات پارلمانی، بر عهده بگیرد. کمی بعد، بن شحر، به جرگهٔ کارگزاران صندوق آرمند همر در اسرائیل پیوست و در طول تهیه «برنامه اصلاح اقتصادی» در سال ۱۹۸۵، دیدگاههای خود پیرامون مسائل اقتصادی را به حزب کار ارائه می‌نمود. همچنین، در طول دوران تصدّی پرز بر وزارت دارایی (در طول سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰)، بن شاحر، مشاور اقتصادی او بود.

این صندوق، طیّ سالیان کوتاهی، بدین فعالیتها شناخته گردید: «صندوق آرمند همر برای همکاری اقتصادی در خاورمیانه، در سال ۱۹۸۰، در دانشگاه تل‌آویو، با هدف تشویق به همکاری اقتصادی میان اسرائیل و همسایگانش تأسیس شد. و از آن هنگام، پژوهشهایی را به ثمر رساند که بیشتر آنها، پیشنهادها و طرحهایی قابل اجرا از سوی دولتمردان و حکومتها، در اسرائیل و کشورهای همجوار بود ... و از آغاز روند صلح در کنفرانس مادرید در سال ۱۹۹۱، صندوق آرمند همر، توجهات بسیاری را جلب نمود، و توانست طرحهای خود را به هیأتهای اعزامی به گفتگوهای چندجانبه، ارائه نماید». نگاه کنید به:

Peace Projects (Tel Aviv: The Armand Hammer Fund, Tel Aviv University, 1993)

34. Future Relations and Cooperation between the Community and the Middle East, Communication presented to the Commission from Vice-President Marin and Mr. van den Broek, n.d. (probably August/September 1993).

اتحادیه اروپایی نیز، خطوط کلّی توجه مورد اشاره در سند مزبور را مطرح نموده، آن را در کنفرانسی مطبوعاتی، به‌تاریخ ۱۹۹۳/۹/۲۹ سفیر بلژیک در قاهره (شوا کارادون دو لیختور) به‌نیابت از رئیس اتحادیه اروپایی اعلام نمود. نگاه کنید به روزنامه «الشرق الاوسط»، ۱۹۹۳/۹/۳۰؛ روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۴/۹/۳۰.

35. Ibid., p. 2 (emphasis added).

36. Ibid., p. 3.

37. Ibid., p. 4.

38. Ibid., p. 5. (emphasis added).

39. Ibid., p. 7. (emphasis added).

40. Ibid., App. 1/1.

41. Ibid., App. 2/1

42. Ibid., App. 3/1

43. Ibid., App. 4/1

44. Ibid., App. 5/1.

45. Ibid., App. 6/1.

46. Ibid., App. 7/1 8/1

47. Ibid., App. 1/3, 2/3, 3/3.

Gerd Nonneman (ed.), The Middle East and Europe: The Search for Integration and Stability (London: Federal Trust, September 1993), p. xi

این گزارش، دیدگاههای کمیسریای اروپا را به‌صورت رسمی منعکس نمی‌کند، همچنین مدعی نیست که سیاست اروپا را رسماً ابراز می‌دارد، بلکه مجموعه‌ای از توصیه‌ها و پیشنهادها را به کمیساریای اروپا ارائه می‌دهد.

همچنین نگاه کنید به: پل تیبور، «برنامه مشترک برای رویارویی با خطرهای مهاجرت و عدم استقرار و افزایش بنیادگرایی»، در: «القدس العربی»، ۲۶/۱۰/۱۹۹۴؛ دیوید گاردنر، «اتحادیه اروپایی، برنامهٔ ایجاد منطقه آزاد، شامل خاورمیانه و شمال افریقا را مورد بررسی قرار می‌دهد»، در: «الحیاة»، ۲۹/۱۰/۱۹۹۴. و بنا به آنچه در این دو روزنامه آمده است، کمیسریای اروپا (دستگاه اجرایی اتحادیه اروپایی)، در ۱۹ اکتبر ۱۹۹۴ پیشنهاد کرد که پیمان اقتصادی و امنیتی با کشورهای عربی منطقه، برای ایجاد منطقه‌ای اروپایی ـ مدیترانه‌ای منعقد شود تا در مدّت باقی‌مانده از قرن بیستم، کمکهای اولیه برای تحوّل اقتصاد این کشورها ارائه شود. کمیسر توسعه‌ای اتحادیه اروپایی ـ مانوئل ماران ـ که یک اسپانیایی است، معتقد است: «عدم توازن آشکاری، که به‌ضرر جنوب [جنوب دریای مدیترانه] و به‌نفع شرق [شرق اروپا] است، وجود دارد و هنگام به‌توازن رساندن آن، فرا رسیده است». این پیمان اقتصادی پیشنهادی، می‌خواهد تا اتحادیه اروپایی، با کمکهایی به‌ارزش ۵/۵ میلیارد واحد پول اروپایی (یورو) (حدود ۷ میلیارد دلار)، در فاصله سالهای ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸، بزرگترین منطقه تجاری آزاد را در جهان ایجاد کند تا میان ۴۰ کشور و ۸۰۰ میلیون شهروند، در طول سال ۲۰۱۰، ارتباط برقرار سازد. به‌عبارتی، هدف پیشنهادی، که آن را کمیسریای اروپا، در اکتبر ۱۹۹۴ مطرح نمود، شبیه هدف منطقه اقتصادی اروپاست که در سال ۱۹۹۴، با همکاری کشورهای منطقه آزاد تجاری اروپا (افتا)، به‌وجود آمد. سند اروپایی یاد شده، اوضاع اجتماعی و اقتصادی را در تعداد زیادی از کشورهای منطقه جنوب و شرق دریای مدیترانه، «عامل بی‌ثباتی، نقطهٔ شروع مهاجرتهای انبوه، اصول‌گرایی افراطی، تروریسم، قاچاق مواد مخدر و جنایات سازمان یافته‌ای می‌داند که پیامدهای منفی آن، کشورهای منطقه و مجموعه اروپا را به‌عنوان یک واحد به‌هم‌پیوسته و بویژه کشورهای جنوب این اتحادیه را تهدید می‌کند» می‌داند. این سند، برقراری روابط «مشارکتی» و همکاری را، نظیر آنچه که در سطح

کمتران امنیت و همکاری اروپاست و اتحادیه اروپایی را باکشورهای جنوب و شرق مدیترانه مرتبط می‌سازد، به جای روابط مرسوم دوجانبه، مطرح می‌سازد. به‌علاوه، معتقد است که باید حمایت کامل اقتصادی و بالابردن شاخص آن، با هدفهای «توسعه و ثبات سیاسی و اجتماعی»، صورت پذیرد. [به‌بیانی دیگر] ، این سند، براساس اصل «گفتگوی سیاسی و حسن همجواری»، استوار است و مبنای این گفتگوها را «حقوق بشر، دموکراسی، بهبود بخشیدن به‌وضعیت عمومی مردم و حاکمیت قانون»، معرفی می‌کند. در زمینهٔ امنیتی نیز، این سند اروپایی، بر پرداختن به «مسألهٔ انتشار سلاحهای غیرمعمول، و از بین بردن تهدید علیه ثبات کشورهای منطقه»، تأکید دارد. ملاحظه می‌شود که در این سند، از به‌کارگیری واژه «سلاحهای کشتار جمعی»، خودداری شده است تا موضوع تهدیدهای هسته‌ای اسرائیل و خودداری این دولت از پیوستن به‌معاهدهٔ منع تولید و تکثیر سلاحهای هسته‌ای یا اجازه دادن به‌سازمان انرژی اتمی برای بازرسی تأسیسات هسته‌ای این کشور، مطرح نشود. (نگاه کنید به: نورالدین الفریضی، «طرح کمیساریای اروپایی برای مشارکت سیاسی و اقتصادی»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۱۱/۲). برخی معتقدند که موانع و دشواریهایی، بر سر راه طرح «مشارکتی» ارائه شده از سوی کمیساریای اروپایی وجود دارد که برخی از آنها عبارتست از:

۱ـ کمکهای پیشنهادی به‌کشورهای عربی خاورمیانه، هدف پایین آوردن کمکهای اختصاص یافته به‌کشورهای اروپای شرقی را دنبال می‌کند، که آلمان و انگلیس، با آن مخالفند و آشکار است که بین اتحادیه، دو سراسر آنچه به‌خاورمیانه کمک می‌کند، به‌کشورهای اروپای شرقی کمک می‌کند.

۲ـ اختلافهای زیاد میان کارشناسان اقتصادی در خصوص راههای کمک به‌کشورهای خاورمیانه؛ چه، این که برخی از ایشان معتقدند که افزایش کمکها، جز به‌ثروتمند شدن طبقهٔ خاصی از بهره‌مندان و به‌عبارتی «ریختن پول در چاه ویل»، نیست.

۳ـ نبود قاعدهٔ مشترک اقتصادی میان کشورهای مدیترانه و بویژه در سطح اقتصاد بازار آزاد؛ چرا که برخی کشورها، هنوز هم دارای اقتصادی متمرکزند.

۴ـ نبود دموکراسی در بیشتر کشورهای جنوب مدیترانه.

۵ـ تفاوت چشمگیر میانگین درآمد میان کشورهای اتحادیه اروپایی و همسایگانش در جنوب؛ چه، این که متوسط درآمد سالیانه یک نفر در کشورهای اتحادیه اروپایی، در سال ۱۹۹۲، حدود ۲۰/۰۰۰ دلار بوده است، در حالی که این درآمد، در کشورهای عربی، به‌طور متوسط، کمتر از ۱۰۰۰ دلار بوده است و این فاصله، در مقایسه با آنچه در امریکا و مکزیک است، بسیار بیشتر است.

۴۹ـ به‌عنوان مثال نگاه کنید به‌بیانیه منتشر شده از سوی نشست سران پیمان آتلانتیک که در ژانویه ۱۹۹۴ انتشار یافت؛ این بیانیه رسمی، به این نکته اشاره می‌کند که: «امنیت اروپا شدت تحت تأثیر امنیت حوزه مدیترانه است». وزیر خارجه ایتالیا نیز خواسته بود که اعضای پیمان، «به‌طور مستقیم و سازمان یافته، در تعیین و فراهم نمودن شرطهای لازم برای ثبات حوزهٔ مدیترانه، همکاری کنند». رؤسای جمهور پرتغال، اسپانیا و ایتالیا نیز، خواستار همکاری اقتصادی و سیاسی، در خدمت به‌اهداف امنیتی در حوزه دریای مدیترانه شده بودند. نگاه کنید به: نورالدین الفریضی، «پیمان آتلانتیک، امنیت اروپا را به ثبات کشورهای مدیترانه مرتبط می‌داند»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۲/۱۸.

50. Nonneman, op.cit., p. xiii.

۵۱- Ibid., pp. xvi-xvii. و در خصوص اندیشهٔ «ادارات همکاری»، نگاه کنید به:

Timothy Niblock, "The European Community and Regional Cooperation/Integration in the Middle East," Journal of Arab Affairs, Vol. 12, No. 1, pp. 41-52.

52. Rodney Wilson, "The Economic Relations of the Middle East: Toward Europe or Within the Region?" Middle East Journal, Vol. 48, No. 2, Spring 1994, pp. 268-287.

۵۳- بازار مشترک اروپا، بزرگترین شریک تجاری کشورهای عربی است؛ صادرات کشورهای عربی به بازار اروپا، حدود ۳۵٪ از صادرات این کشورها را در سال ۱۹۸۵ تشکیل می‌دهد (در برابر ۱۷/۷٪ به‌ژاپن، ۷/۳٪ به ایالات متحده و ۶/۱٪ میان خود کشورهای عربی) و معادل ۳۰/۶٪ از صادرات این کشورها در سال ۱۹۹۰ (در برابر ۱۷/۱٪ به‌ژاپن، ۱۳/۷٪ به‌ایالات متحده، ۷/۳٪ میان خود کشورها عربی). همچنین، واردات جهان عرب از کشورهای بازار اروپا، معادل ۴۰/۶٪ از کل واردات این کشورها در سال ۱۹۸۵ بوده است (در برابر ۱۲/۸٪ از ژاپن، ۹/۹٪ از ایالات متحده و ۸/۷٪ از خود کشورهای عربی). و معادل ۴۳/۳٪ از واردات این کشورها در سال ۱۹۹۰ (در برابر ۸/۲٪ از ژاپن، ۱۱/۷٪ از ایالات متحده و ۹٪ میان خود کشورهای عربی). یعنی تجارت میان جهان عرب و کشورهای اتحادیه اروپایی، بین ۴ تا ۵ برابر بازرگانی میان خود کشورهای عربی بوده است. چنانکه موازنهٔ تجاری میان کشورهای عربی و اتحادیه اروپایی، به‌نفع اتحادیه اروپایی بوده است. به‌عنوان مثال، ارزش صادرات کشورهای عربی (عمدتاً محصولات نفتی)، به‌کشورهای بازار مشترک اروپا در سال ۱۹۹۰، حدود ۴۲/۶ میلیارد دلار بوده است، در حالی که ارزش واردات از کشورهای این بازار در همین سال، حدود ۴۷/۳ میلیارد دلار بود. نگاه کنید به: «تنها گزارش اقتصاد عربی»، ۱۹۹۲، جدول شماره ۳/۶، ص ۲۹۵.

و چهار اتحادیه اصلی در کشورهای صنعتی و تازه صنعتی شده، یعنی اتحادیه اروپایی، اتحادیه امریکای شمالی، گروه تجارت آزاد اروپا و مجموعه شرق آسیا، حدود ۸۴٪ از تجارت جهانی را در انحصار خود دارند، که در این میان، در مجموعه اوّل و دوم، سهمی از صادرات جهان سوم را در اختیار خود دارند. و بازرگانی میان گروهی، حدود ۶۰٪ از کل بازرگانی اتحادیه اروپایی را تشکیل می‌دهد و حدود ۳۸٪ نیز، متعلق به‌اتحادیه تجاری امریکای شمالی و مجموعه جنوب شرق آسیاست. از سویی رشد تجارت میان مجموعه‌ای، در اتحادیه‌های یاد شده نیز، به‌طور مشخص بویژه در دههٔ هشتاد در حال توسعه است. (همان منبع، ص ۳۵).

۵۴- چه‌بسا این امر، باعث شد تا توصیه‌های گزارش کارشناسان، ارائه شده به‌کمیسارهای اروپا، از هرگونه پیشنهاد ملموسی در خصوص وضعیت امنیتی در خاورمیانه، از جمله ذخیره‌سازی سلاح هسته‌ای از سوی اسرائیل، عاری باشد.

۵۵- «تنها گزارش اقتصادی عربی»، ۱۹۹۲، منبع پیشین، برگرفته از جدول شماره ۳/۶. همچنین نگاه کنید به:

Central Bureau of Statistics, Statistical Abstract of Israel 1993, No. 44 (Jerusalem, 1993), Table 8.5, pp. 266-267. Wilson, op.cit.

جدول زیر، میزان مبادلات تجاری میان تعدادی از کشورهای خاورمیانه و اتحادیه اروپایی را در سال ۱۹۹۱ نشان می‌دهد: (به‌نسبت درصدی)

	صادرات	واردات
الجزیر	٪۶۸	٪۶۵
مراکش	٪۶۸	٪۷۲
تونس	٪۷۴	٪۶۸
لیبی	٪۸۴	٪۶۲
مصر	٪۲۸	٪۲۸
سوریه	٪۴۸	٪۴۷
ایران	٪۴۶	٪۴۶
عربستان	٪۲۱	٪۴۴
عراق	٪۱۰	٪۱۸
کویت	٪۵۴	٪۲۵
سودان	٪۲۴	٪۴۴
ترکیه	٪۵۲	٪۴۴
اسرائیل	٪۳۴	٪۴۷

(همان منبع: Wilson, op.cit., Table 1, p. 270، عمده ارقام برگرفته از دفتر آمار اتحادیه اروپایی است، لوکزامبورگ، ۱۹۹۳).

این جدول، رابطهٔ نامتوازن موجود میان کشورهای مغرب عربی و اتحادیه اروپایی را در عرصه مبادلات تجاری، نشان می‌دهد؛ به‌عبارتی، در حالی که بازرگانی کشورهای مغرب عربی با اروپا، بیش از ۲/۳ کل تجارت خارجی آنها (اعم از صادرات و واردات) است، مجموع تجارت اتحادیه اروپایی با مغرب عربی، کمتر از ۵٪ از کل تجارت خارجی آن را تشکیل می‌دهد. نگاه کنید به:

Ghassan Salame "Torn between the Atlantic and the Mediterranean: Europe and the Middle East in the Post-Cold War Era," Middle East Journal, Vol. 48, No. 2, Spring 1994, p. 245.

۵۶- مواد خام، سوختهای معدنی و کالاهای غیرصنعتی، حدود ۸۲٪ از کل صادرات جهان عرب را در سال ۱۹۹۰ تشکیل داده است و مواد غذایی و نوشیدنی، حدود ۱۵/۴ درصد از مجموع واردات جهان عرب را در همان سال تشکیل می‌دهد. در حالی که آلات و ادوات حمل و نقل و کالاهای صنعتی، معادل ۵۸٪ از واردات جهان عرب در همان سال بوده است. نگاه کنید به: «گزارش اقتصادی عرب»، ۱۹۹۲، جدول شماره ۶/۴، ص ۲۹۶.

۵۷- دشوار است که بتوان میزان تأثیر اسرائیل در دیدگاه اروپا و بالعکس را در خصوص نظام منطقه‌ای خاورمیانه، سنجید. بویژه که شیمون پرز، نظریه‌پرداز دیدگاه اسرائیل برای ایجاد نظام منطقه‌ای خاورمیانه، از برجسته‌ترین شخصیتهای اسرائیل و دارای «گرایش اروپایی» است. تنها، این ترجیح باقی می‌ماند که منابع اسرائیل، بیشترین اثر را

دراتحاد موضع اروپا داشته است، به بالعکس. و این معنی، به‌این عوامل باز می‌گردد: نخست، توجه جدید اسرائیل به «همکاری منطقه‌ای» در خاورمیانه، چنانکه در فصل اوّل این کتاب دیدیم؛ دوم، اهتمام جدی اروپا به‌تحکیم روابط اقتصادی و حمایت از منافع خود در خاورمیانه، بیش از در نظر گرفتن آینده روابط میان کشورهای خاورمیانه؛ موضوعی که پس از انعقاد کنفرانس مادرید، و شروع فعالیت کمیته‌های چندجانبه، بویژه کمیتهٔ توسعه منطقه‌ای اقتصادی، رخ نمود. و این، تصادفی نیست که به‌عنوان مثال، ژاک دیلور ـ رئیس کمیساریای اروپا ـ پس از دیدار با وزیر خارجه اسرائیل ـ شیمون پرز ـ کشورهای خاورمیانه را به‌تأسیس بازار مشترک «حول محور آب، انرژی، شبکه‌های ارتباطی و حمل و نقل»، شبیه اتحاد اتحادیه اروپایی، که برمبنای زغال سنگ و فولاد، در آغاز جنگ جهانی دوم، هرگز اندیشهٔ استراتژی نظام منطقه‌ای جدید در خاورمیانه را در صورت عدم انسجام و هماهنگی با منافع خود، مورد حمایت قرار نمی‌دهد و فعالیتها و گفتگوهای چندجانبه اروپا، در پرتو همین دیدگاه، مشاهده می‌شود.

روشن است که یکی از هدفهای اصلی در گفتگوهای چندجانبه، پیوند دادن منطقه به‌شبکه‌ای گسترده از روابطی اقتصادی و فنّی، برای تأمین منافع مشترک گروهها و طبقات اجتماعی در این کشورهاست. از جملهٔ هدفها، شریک ساختن کشورهای عربی شرکت نکرده درگفتگوهای دوجانبه، در روند عادی‌سازی و درگیر ساختن آنها (اگرچه به‌صورت ظاهری)، به‌همراه نیروهای منطقه و دیگر کشورها (اتحادیه اروپایی، نمایندگانی از سازمان تجارت آزاد اروپا و ژاپن، به‌علاوه چین، کانادا و برخی دیگر)، در ترسیم دیدگاههای نظامی منطقه‌ای جدید در خاورمیانه است. نگاه کنید به

Joel Peters. Building Bridges: The Arab-Israeli Mult.tateral Talks (London: The Royal Iust tute of International Affans, 1994).

58. Salame op.cit , pp. 226 250

۵۹ - برای بیان اهمیت داده شده به‌ملاحظات امنیتی در روابط اتحادیه اروپایی با خاورمیانه و بویژه مغرب عربی، می‌توان به آنچه در ادامه می‌آید، اشاره کرد: سلطهٔ موضوع مهاجرت بر روابط گروه «۴ + ۵» (متشکل از پرتغال، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا و کشورهای پنجگانه مغرب عربی)، که به‌فرمول «۵ + ۵»، پس از الحاق مالت به کشورهای اروپایی یاد شده، تبدیل شد؛ از میان رفتن حساسیت طرف اروپایی برای از سرگیری گفتگو در چارچوبهای گروهی (۵ + ۵ یا ۵ + ۱۲)، و یافتن صیغهٔ گفتگوی طرفینی، یعنی با هر کشور مغرب عربی به‌طور جداگانه (در این مرحله)؛ تشدید اقدامات پیشگیرانه از مهاجرت از سوی کشورهای مغرب عربی به اروپا، از جمله آنها، پیشنهادهای فرانسه در سال ۱۹۹۳، معروف به «مهاجرت صفر» (zero imm.gration) است، که واکنشهای شدیدی از سوی مغرب عربی، به‌همراه داشت؛ همکاری فرانسه، اسپانیا و ایتالیا با تکمیل طرح ماهوارهٔ کنترل کنندهٔ «هلیوس» (Helios) که عده‌ای برآنند یکی از هدفهای آن، زیر نظر گرفتن تحرکات نظامی در شمال آفریقاست؛ موافقت پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) با حضور دائمی یک ناوگان در دریای مدیترانه متشکل از کشتیهای جنگی ایتالیا، اسپانیا، انگلستان و امریکا؛ افزایش مانورهای مشترک میان نیروهای دریایی و هوایی فرانسه، ایتالیا و اسپانیا، و نهادینه کردن همکاری نیروهای دریایی آنان در دریای مدیترانه، و در نهایت، گفتگوهای جاری میان سه کشور یاد شده برای تشکیل نیروی اروپای جنوبی، با هدف حفظ امنیت در دریای مدیترانه. نگاه کنید به:

Margaret Blunden, "Insecurity on Europe's Southern Flank," Survival, Vol. 36,No. 2, Summer 1994 pp 134-148

۶۰. به‌عنوان مثال، نگاه کنید به: سخنان داگلاس هرد ـ وزیر خارجه انگلستان ـ در کنفرانس برپا شده در لندن در آوریل ۱۹۹۴ در خصوص «بازارهای مالی در خاورمیانه» (روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۴/۲۹). این وزیر خارجه، از این تأکید غفلت نمود که ره ارائه شده به‌کمیته اروپایی برای گفتگو با اسرائیل در زمینه گسترش همکاری با اتحادیه اروپایی، متضمن «ارائه تسهیلاتی بیشتر برای ورود کالاهای اسرائیلی به‌بازارهای اروپاست». همچنین اسرائیل از اتحادیه اروپایی می‌خواهد به و جاره‌ای ویژه «متناسب با اقتصاد پیشرفته‌اش بدهد و امتیازات اقتصادی خود به عرب، نظیر بار گذاشتن بار بر خود بر روی محصولات کشاورزی فلسطین» را کاهش دهد. اسرائیل معتقد است پیمانهای جدیدی که کشورهای اتحادیه اروپایی با کشورهای اروپای شرقی و مغرب عربی منعقد کرده‌اند، علاوه بر تأثیر بر تولید اسرائیل، امتیازاتی را که اسرائیل به‌موجب پیمان سال ۱۹۷۵ از آن بهره‌مند بوده است، از بین برده، یا این امتیازات را کم کرده است. از سویی، اسرائیل می‌کوشد تا امتیازات خاصی را از کشورهای اروپایی، در پنج زمینه به‌دست آورد: مطالعه و توسعه (که در تابستان سال ۱۹۹۴، به آن دست یافت)؛ صادرات آرد و مرکبات به‌اروپا؛ نظیر رقابت در خریدهای اروپا در کلیه زمینه‌های مربوط به‌ارتباطات، بازبینی قوانین با هدف توسعهٔ صادرات منسوجات و تکنولوژیهای پیشرفته اسرائیل به‌تنها بازار اروپا (ژوبیان اوران، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۸۸/۸/۱۲).

رئیس دولت اسرائیل نیز، دقیقاً خواستار همین امر شد. او، در بیان اهداف سفرش به‌اروپا در اواخر سال ۱۹۹۳ (یعنی پس از امضای «اعلام اصول» با سازمان آزادی‌بخش فلسطین)، اظهار داشت: «... هماهنگی برای اجرایی کردن موافقتنامه اقتصادی اروپا و اسرائیل، که در سال ۱۹۷۵ امضاء شد تا با اوضاع کنونی سازگار شود؛ زیرا واردات ما از اروپا، دو برابر صادرات ما به آنجا را تشکیل می‌دهد و لازم است با هدف افزایش فرصتهای کار برای اسرائیل، این نسبت تعدیل شود». (روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۳/۱۲/۴). برخی‌کارشناسی نیز، پیش‌بینی می‌کنند که عواملی، پس‌پردهٔ افزایش فاصله در میزان مبادلات بازرگانی اسرائیل و کشورهای اتحادیه اروپایی، خارج از قوانین و اقدامات اروپا، از جمله: تحوّل قدرت مانور اقتصادی اروپا در بسیاری از عرصه‌ها، که با همان سمت و روند در اقتصاد اسرائیل رخ نداده است، اقتصادی که همچنان تحت تأثیر بوروکراسی دولت قرار دارد، وجود دارد. ضمن آن که کالاهای اسرائیل، قدرت رقابت کمتری یافته‌اند. در حالی که همزمان، بهره‌ای و رداتی این کشور افزایش یافته است؛ تحوّلاتی که در اتحادیه اروپایی از جمله توسعه مجموعه اروپایی و پیوستن اسپانیا و پرتغال، که به‌صادرکنندگان مرکّبات در این دو کشور امتیازات خاصّی نسبت به صادرات مرکّبات اسرائیل داده، رخ داده است. نگاه کنید به:

Rosemary Holiis, "Israeli-European Relations in the 1990's in Efraim Karsh and Gregory Mahler (eds.), Israel at the Crossroads (London: British Academic Press, 1994, pp. 219-230

۶۱ ـ نگاه کنید به‌مصاحبه روزنامه «الحیاة» با مسؤول اروپایی، ۱۹۹۳/۱۰/۲۶. این مسؤول اروپایی می‌افزاید که او، در «طرحهای سرمایه‌ای بزرگ اسرائیل در جهان عرب، در سالهای پس از پیمان، به‌استثنای کشورهای مغرب عربی نظیر تونس، مراکش و اردن»، افق روشنی نمی‌بیند. او، از «فلسطینی‌های مقیم اردن می‌خواهد که در همان‌جا بمانند، زیرا اسرائیل، حق بازگشت به آنان نخواهد داد. کما این که تعداد زیادی از آنها، قصد بازگشت ندارند. و بازگشت افراد فقیر به‌غزّه و اریحا، باری را بر رژیم جدید تحمیل خواهد کرد». او می‌گوید: اروپا، راه‌حلّ آماده‌ای برای مشکل فلسطینی‌ها در لبنان

ندارد و این، خود فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها هستند که باید به‌ره حتّی دست یابند.

۶۲- به‌عنوان مثال، نایب رئیس کمیساریای اروپا (در ژوئیه ۱۹۹۴) و در ادامه دیدار از تونس اعلام داشت هدف اتحادیه اروپایی، تنها گفتگو در خصوص موافقتنامه‌های همکاری با کشورهای دریای مدیترانه است، که «چارچوبی سازمانی، سیاسی و اقتصادی را برای این کشورها ارائه می‌دهد، تا به‌گونهٔ سازگار با اروپا، روابط تحکیم شود» («القدس العربی»، ۱۵ و ۱۶/۱/۱۹۹۴).

۶۳- این درگیری، در اختلاف جاری میان ایالات متحده و مجموعه کشورهای اروپایی، در خصوص هماهنگ‌کردن کمکها به‌اراضی اشغالی فلسطین آشکار می‌شود. ایالات متحده، مطرح کرده بود که بانک جهانی، هماهنگ‌سازی کمکهای یاد شده را با نظارت کمیته دائمی در ادامه کنفرانس مادرید، برعهده بگیرد. کمیتهٔ مزبور، به‌ریاست ایالات متحده و روسیه، به‌عنوان دو گرداننده کنفرانس مادرید، تشکیل جلسه می‌داد. در حالی که مجموعه کشورهای اروپایی (به‌جز انگلستان)، معتقد بودند که باید مسؤولیت، با کشورهای اروپایی و از طریق کمیته فرعی توسعه اقتصادی در گفتگوهای چندجانبه باشد. (روزنامه «القدس العربی»، ۱۹۹۳/۹/۳۰). اتحادیه اروپایی، به‌دلایلی روشن، اهتمام خاصی به کشورهای اروپای شرقی، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و پیمانهای نظامی وابسته به آن، دارد. در عرصه مبادلات بازرگانی، خاورمیانه (کشورهای عربی و ترکیه) و شرق اروپا، با یکدیگر برابرند؛ زیرا سهم هریک، ۴% از کل تجارت خارجی اروپاست. امّا کشورهای شرق اروپا، از نظر سرمایه‌گذاریهای انجام شده از سوی اتحادیه اروپایی، بسیار متمایزند. آمارهای موجود در این زمینه، نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاریهای اتحادیه اروپایی، در فاصله سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۲ در اروپای شرقی، به‌حدود ۵/۶ میلیارد دلار رسیده است؛ درحالی‌که این رقم در کشورهای مغرب عربی و ترکیه، در همان فاصله زمانی، ۳/۷ میلیارد دلار بوده است. برخی معتقدند که از عوامل این اختلاف در سرمایه‌گذاریهای اروپایی میان دو منطقه، پایین بودن هزینه‌های نیروی کار در اروپای شرقی، نسبت به کشورهای خاورمیانه است. همچنین، کشورهای اتحادیه اروپایی، در طول سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱، کمکهایی به‌ارزش ۱۰/۷ میلیارد دلار، به‌کشورهای اروپای شرقی (به‌جز اتحاد شوروی سابق) نموده‌اند که قابل مقایسه با کمکهای اتحادیه اروپایی به‌ارزش ۹/۲ میلیارد دلار در همان سالها، به‌کشورهای مغرب عربی و ترکیه است (نگاه کنید به: Salame, op.cit., p. 242).

۶۴- به‌عنوان مثال نگاه کنید به:

Phebe Marr, "The United States, Europe and the Middle East: An Uneasy Triangle," Middle East Journal, Vol. 48, No. 2, Spring 1994.

65. Samuel P. Huntington, "The Clash of Civilisations? ' Foreign Affairs, Vol. 72, No. 3, Summer 1993

۶۶- نگاه کنید به: تنها گزارش اقتصادی عرب در سال ۱۹۹۳ و همچنین سال ۱۹۹۴ (خلاصه گزارش اخیر را در روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۵/۱/۲۷ نگاه کنید)؛ گزارش مؤسسه عربی برای تضمین سرمایه‌گذاری، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۵/۶/۹. همچنین نگاه کنید به:

Doug Henwood, "Global Economic Integration: The Missing Middle East," Middle East Report, September - October 1993, pp. 7-8.

۶۷- نگاه کنید به: ولید شقیر، «رقابت در رابطه کشورهای خاورمیانه با ژاپن بنا به قاعده: (هر که اوّل بیاید، سود کند)»، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۳/۵/۳۱.

۶۸- همان منبع.

۶۹- نگاه کنید به‌مصاحبه‌ای که ولید شقیر در توکیو با معاون اداره خاورمیانه در وزارت بازرگانی ژاپن انجام داد که با عنوان: «سرمایه‌گذاری در منطقهٔ عربی، منوط به‌برپایی بازاری گسترده و منطقه‌ای است»، در روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۵/۱۴ انتشار یافت. و تقریباً همین برداشت را در نظریه مدیر کل مطالعات مؤسسه بین‌المللی صلح در توکیو نیز می‌یابیم. او، همگان را به‌همکاری اقتصادی با مجموعه اسرائیل، اردن، سوریه، لبنان و مصر، فرا می‌خواند که در شکل یک کنفدراسیون، در مرحلهٔ بعد و براساس رابطه میان اسرائیل، اردن و فلسطینی‌ها، به‌کار خود ادامه خواهد داد. (نگاه کنید به: سخنان مدیر کل در روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۵/۳۱).

از سویی، شیمون پرز، در اواخر سپتامبر ۱۹۹۳، به‌همتای ژاپنی‌اش پیشنهاد تشکیل «شورای آگاهان» را برای مطالعهٔ وسایل و ابزارهای کمک‌رسان به‌رشد خاورمیانه، ارائه نموده بود. او، امکان به‌کارگیری دانش فنّی اسرائیل و توان مالی ژاپن را برای ایجاد شرکتهایی چندملیتی در کشورهای در حال توسعه، بویژه در دو عرصهٔ پزشکی و کشاورزی نیز، مطرح ساخت وزیر خارجه ژاپن نیز، در کنفرانس مطبوعاتی خود در مقر سازمان ملل متحد، پیشنهاد کرد که اسرائیل، فن‌آوریهای پیشرفته خود در مقرّ سازمان ملل متحد، پیشنهاد کرد که اسرائیل، فن‌آوریهای پیشرفته خود در کشاورزی و پزشکی را در اختیار کشورهای عربی قرار دهد. (نگاه کنید به: روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۳/۹/۲۸). همچنین تحقیق درباره همکاری اسرائیل و آلمان، برای فعال نمودن طرحهای توسعه مشترک در کشورهای «جهان سوم» نیز، جریان یافته است. (نگاه کنید «هاآرتس»، ۱۹۹۴/۹/۲۶).

۷۰- شقیر، روزنامه «الحیاة»، ۱۹۹۴/۵/۳۱، منبع پیشین.

آمارهای اسرائیل در خصوص مبادلات بازرگانی اسرائیل و ژاپن، نشان می‌دهد که حجم این مبادلات، رو به توسعه است و از سال ۱۹۹۰، رونق و رشد چشمگیری یافته است، آن‌چنان که ارقام ذیل بیان می‌کند:

سال	۱۹۸۰	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۲
ارزش صادرات اسرائیل به‌ژاپن (به‌میلیون دلار)	۲۲۹/۹	۸۷۴/۳	۷۲۲/۲	۶۹۸/۱
ارزش واردات اسرائیل از ژاپن (به‌میلیون دلار)	۱۲۰/۴	۵۴۶/۵	۷۳۳/۴	۹۹۸/۲

(منبع: Statistical Abstract of Israel, 1993, op.cit., Table 8.5, pp. 266-267)

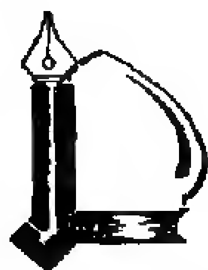
همچنین، نیمه اوّل سال ۱۹۹۴، شاهد افزایشی به‌نفع اسرائیل در مبادلات بازرگانی با ژاپن است، که برای نخستین‌بار، از سال ۱۹۸۸، بدین‌پایه می‌رسد؛ زیرا صادرات اسرائیل (به‌جز الماس) به‌ژاپن، در فاصله زمانی یاد شده، به‌نسبت ۸۶٪ افزایش یافته و به ۵۲۱/۱ میلیون دلار رسیده است. صادرات صنعتی در همان ماههای نه‌گانه مذکور نیز، به ۲۳۵ میلیون دلار (در مقایسه با ۱۲۶/۵ میلیون دلار، طی همان ماهها در سال ۱۹۹۳)، افزایش می‌یابد. صادرات

کشاورزی نیز، در همان مدّت فزونی یافته و به ۱۰۴ میلیون دلار می‌رسد.

نگاه کنید به: Israel Information Service Gopher, Economic Survey, August 25, 1994.

امّا حجم مبادلات تجاری اسرائیل با کشورهای بازار مشترک اروپا، بسیار بیشتر از مبادلات با ژاپن است (۱۴ میلیارد دلار با اروپا، در مقایسه با ۱/۷۴ میلیارد دلار با ژاپن در سال ۱۹۹۲). ارزش صادرات اسرائیل به کشورهای اتحادیه اروپایی در سال ۱۹۹۲ نیز، به‌مبلغ ۴/۵ میلیارد دلار بالغ گشته و واردات آن از کشورهای یاد شده، حدود ۹/۵ میلیارد دلار بوده است.

نگاه کنید به: Statistical Abstract of Israel, op.cit., pp. 266-267.



FERDOWSI UNIVERSITY OF MASHHAD

Publication No. 351

The Econmic Strategy of Israeil in the Middel East

Jamil Hilal

Translated by

Dr. S.H. Seyydi
A. Salmani Rahimi

FERDOWSI UNIVERSITY PRESS

2002